

ملخص التواريخ

MULAKHKHAS-UT-TAWARIKH

by

Farzand Ali-ul-Husayni

| | | |
|-------------------------|---|---------------------|
| Folios | : | 221 |
| Subject | : | History India |
| Illustrated/Illuminated | : | - |
| Script | : | Nastaliq |
| Scribe | : | Riyad-ud-Din Husayn |
| Date of transcription | : | 1279 A.H. |
| Condition | : | Good |
| HL No. 141 | : | Cat No. 585 |

An abridgment of the Siyar-ul-Muta'akhhirin.

The preface is defective, opening abruptly thus:

... غرا گذاشت - درین مقام غیر از مقوله خواجه حافظ شیرازی الخ

The author, a native of Monghyre, says that he wrote this abridgment at the desire of some of his friends, and divided it into three Daftars.

Another abridgment of the Siyar-ul-Muta'akhhirin, by Maulavi 'Abd-ul-Karim, entitled Zubdat-ut-Tawarikh, was printed in Calcutta, 1827.

In colophon, the scribe, Riyad-ud-Din Husayn ریاض الدین حسین of Parganah Shahpur, district Patna, says that he wrote this copy in the house of his brother Rafi-ud-Din Husayn, for one Shaykh Jamal 'Ali.

MULAKKHAS
UT-TAWARIKH

141

070

O.P.L.

H. 141

C. 585

P. no. 3822

KH'BA E S' ... LIBRY
1955
Prog No 3838 (1955)
Date 19-7-1955
Section Manuscript

۵۲۸
۱۳۱۴

و با چه



بسم الله الرحمن الرحيم و تم بالبحر

مخفی نماید که از عهد محمد شاه با دستاورد کتابی مشتمل بر اخبار و آثار سده طین و سایر دیگر امر او است
 عند عیب الخصول حال می ربات و واقعات صاحبان الکلیس با حکام بنگاله و حسن لوک و معاند
 و این نظم و نسق نشان در دیار هندوستان باشد و فارسی تا لیک شده بود بعد از امیر علی محمد خان
 لهذا طبعی بهمت و الله بهمت را به تحریر آنچه که واقعی و نفس الامری بود و نگاشته شد و در حال امیر تیمور
 صاحب قران مجلد و از عهد پادشاه شرفان ماب بصفه مذکور به پنج مبروط عبارت سلس بر نکاشت
 و این را السیر المتاخرین موسوم ساخت و در کتب بلخزار و کتب هند و بروج بومی اضعاف العباد
 عند اکبریم معلقوم دارالادب و دارالکتابه که کار دولت مدار کلمی از کتب بنگاله معلوم نورث و لیم که اکثر مشوق
 سیرت توارینج داشت این نسخ زینهار از اول تا آخر بمطالع در آورده خط کاتبی و لذت و ای
 برواست و برای ضبط حال و مهولت کتابت که در کتب بسیار طول و دراز بود و این نسخ نیز بزرگه التوار
 نام نهاد و بطرف بعضی خطها صاحب و الامتاف جیا فرمان خداوند ملت مستر اندر و استر کتابت
 و ام امبار که صاحب سکر تری دارالادب و مذکور و هم کبی از صاحبان کتب مشفق

و تعلم و ترویج هر گونه علوم و فنون اندوز آور و دینی
 و الله در افکار و در عهد حکومت زنده
 نوبیان عظیم انان فیض معمور بادشاه دیبجاه کیوان بارگاه انگلستان اشرف الامرار
 امیرت اف ارکان گورنر جنرال بهادر ناظم اعظم ممالک هند و سرکار دولت مدار نمایی انگلستان بهادر مصلحت
 کشور هند از انت دولت و انعام و در مطبوعه حاجان عالی ان کتب تدوین بالاجرام اه بنبر ۱۲۸۰
 مطابق و در شهر ۱۲۳۳ اعرای بوی عم نقاب طبع در آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس بجهت بارگاه عظیم و جلال واحد حق و خانی مطلق است که بزرگ ساری قدرتش و کمال
 بمسوره و جود و جوادان بعبه را بر زبان حال و بر خیز را بلب اسفقال بر ربوبیت و احدیت او تعالی شاه بعبه بعبه
 لکل شیئی آتیه تدل علی انه واحد گو با گردانید و شکفت پروان می حکمش نوع ان بی را بر
 خدیوات مبدان * لقد کرمنا نبی آدم تقدیم * کرامت فرموده نظام
 سلسله معاش و معارف و افراد این نوع با نفاس قدسی اساس انبیا و رسولین در آرای هدایت اقصای
 اولوالعمره و این سپرده اطاعت او امر و نوامی آن الفاس مقدسه و ملک مظهر بر همه اشخاص واجب الوجود
 ساخت و زمام اختیار افعال با بندگان و بغیر الله و به آبادی صفات قدرت و ثبوت خود جل جلاله در وقت
 نتایج حسن و قبح و ثواب عقابان در عالم ظاهر و صانع حکمت متعالیه را باب تمدن برینت

عز الله

غزل داشت درین مقام غیر از مولود خواجہ حافظ شیرازی علیہ الرحمہ نظم گناہ اگر چه بود اجتناب
تو در طریق ادبش گویند که من استم و من زون راه میدان تبریف کم کردن بل اذغانی عبیدت را بر باد دادن
هر حال تا بعد مخلوق را بجا آوری حکم و بندگی خانی و مامت خاک را برستش معبود و صالح بر حق بوسیده
اقتدای بجز کامل با عدله افضل نسخه و سلمه عین بندگی است و منبع تجریطیات و صلوات مطرب است
تقدس آباء افضل البشر و المرسلین محمد مصطفی خاتم النبیین سرابا تکمیل ایمان و پیرسندگی چو ذات معجز
سمانت من لیسان شکر و کفر اجد آدای تلقین عفا ید حقه و احوال صالحه و تخذیر و تحذیر از افعال
مسیئیه و اعتقادات باطله شفا بخشد و احکام شریعتش نامنجز جمع ادیان و ملت و بانای ایلای بوم
لاخرة مانده و صلواته الهی و سلمه علیه و علی الیه و طهرته اجمن بعد از امینوید امیدوار رحمت ربانی
فقیر فرزند علی الجبلی منوطن شهر موگبیر مصاف صوبه بسیار که سنده و غنبت تام و شوق تمام بدین فن
احوال سده طینی کرام و دیدن کتب تواریخ بادشاهی عظام که گویند با مد نظر روزنامه آثار قدرت کردگار
مش بریدیم صالح آفریدگار است میدانشت و از جمله کتب این فن کتاب سیر المتأخرین تصنیف
نشان نوات عذرم حسین عالی که سوره جامع حالات سده طین متأخرین و مفاصلی سده و شان است
مطبوع طبع افلاک سبحانی الهی کتابی است که التظلمه سواد دیده جهان بین در کن حیات امکان
مشائخ بجز صور حال نه بجز کتب اجمالی از جمیع دستنویس و تذکره سده طین و احوالی متأخرین
نظیرش باین حسن مفاصل نیستند و الش دیده و روان را موجب بدست بر هر طراط المستقیم سخن و آداب
شاعری و خواندنی و دلان را باعث دلالت بر مسلک صواب و اوصاف جمیع اولوالعزم
از آئینه دور بین حقائق و مصالح خواجہ غرضی است و اگر جام جهان غایب و قایل و قوامین باد ۱۵۴۰

و دانش آسمانی است پر از نجوم تاجی صنایع کردگار بوستانی است مملو از گلهای سوانح خزان
و بهار روزگار نظاره اش صاحب نظران را و اجرت تماشایش از باب فطران را مناسب چون در
مطالعه اش سبب طالع و طاعت اوقات بسیار فرستگت بل بعضی اصحاب مدد خاطر دست میداد
لذا بفرط خویش بر انتحالی گماشتیم و جز این بعضی بزرگان و دوستان و قایم پادشاهان و امرا
هندوستان از ابتدای سال ۱۱۹۰ هجری قمری بمقتضای امر حاکم امیر تیمور کورمان صاحب قرآن تا سال
نزد و بیست و نه ام از دوم حری مطانی سال ۱۱۹۰ هجری قمری بمقتضای امر حاکم امیر تیمور کورمان صاحب
جماع انگلیس و الدجانه از کتاب فرمود منتخب در بعضی موارد و بعضی نادر آوردم و به بعضی النواریم
نامیدند و در دفتر منقسم ختم دفتر اول مسلم تحمل اول سلطان و امرا و وزراء و غیره سلطنت امیر تیمور
کورمان صاحب قرآن لغایت سال ۱۱۹۰ هجری قمری بمقتضای امر حاکم امیر تیمور کورمان صاحب
و نگاه و دو حری دفتر دوم بخوبی بر مفضل صلاحت صوبت بیگانه و عظیم آباد اولی از عهد صوبت
فخر الدوله در عظیم آباد و شیخ الدوله شیخ الدین محمد خان داماد خجسته خان معروف بمرتد قلی خان
در بیگانه و اولی تا عهد حکومت انگلیس از ۱۱۹۰ هجری قمری و بعد از آن در دفتر سوم
منضم سوانح و قایم از ابتدای سال ۱۱۹۰ هجری قمری و بعد از نگاه و دو حری مطانی سال ۱۱۹۰ هجری قمری
چون به لغایت ۱۱۹۰ هجری قمری و بعد از آن در دفتر سوم و بعد از نگاه و دو حری مطانی سال ۱۱۹۰ هجری قمری
بنامه امیرزاده می طلعتش و در باب بیست و نه است که اگر جای در حکمت حال و نقلین روز و
خلطی یا بنده انرا بر مندرجه منتخب مضمون محمول فرموده عاقلی را از ان معاف دارند و از
روی کرم و بزرگی این منتخب مضمون را بدین اصلاح بنی دیدم و بدین ترتیب و بدین ترتیب سرکارند

فهرست

ذکر ابوالمظفر نورالدین محمد جاگیر پادشاه ^{۱۲} ذکر ابوالنظر شهاب الدین محمد شاه جهان پادشاه

مشحیر ^۳ بیان ^۱ بیان طبلیدن پادشاه ^۲ بیان کدخدای شاه ^۲ بیان طبلیدن پادشاه ^۲ بیان سرجی از قانع ^۲

نور جهان بگمرا و دواضل ^۲ شاه جهان از صبه ^۲ آصف خان رابع ^۲ آصف خان رابع ^۲ آصف خان رابع ^۲ آصف خان رابع ^۲ آصف خان رابع ^۲

شدن در حرم سزای پادشاه ^۳ آصف خان ^۳ آصف خان ^۳ آصف خان ^۳ آصف خان ^۳ آصف خان ^۳

در بیان رحمت جاگیر ^۳ بیان رحمت ^۳ بیان رحمت ^۳ بیان رحمت ^۳ بیان رحمت ^۳ بیان رحمت ^۳

پادشاه ^{۱۳} ذکر محمد اوزنگ زب عالم جاگیر پادشاه ^{۱۳} ذکر سلطان محمد نوح پادشاه ^{۱۳} ذکر سلطان محمد نوح پادشاه ^{۱۳}

بیر کلاز عالم جاگیر ^{۱۳} بیان عقاید پادشاه ^{۱۳} بیان عقاید پادشاه ^{۱۳} بیان عقاید پادشاه ^{۱۳} بیان عقاید پادشاه ^{۱۳}

ذکر محمد نورالدین جهان دار شاه ^{۱۴} در خروج نون محمد فرخ پادشاه ^{۱۴} در خروج نون محمد فرخ پادشاه ^{۱۴} در خروج نون محمد فرخ پادشاه ^{۱۴}

بر محمد نورالدین جهان دار ^{۱۴} حضرت یاقین اخوان ^{۱۴} حضرت یاقین اخوان ^{۱۴} حضرت یاقین اخوان ^{۱۴} حضرت یاقین اخوان ^{۱۴}

بر محمد نورالدین از فرخ سیر ^{۱۴} اعتقاد یاقین فرخ سیر ^{۱۴} اعتقاد یاقین فرخ سیر ^{۱۴} اعتقاد یاقین فرخ سیر ^{۱۴} اعتقاد یاقین فرخ سیر ^{۱۴}

در سلف ^{۱۴} در سلف ^{۱۴} در سلف ^{۱۴} در سلف ^{۱۴} در سلف ^{۱۴} در سلف ^{۱۴}

آغاز منازعت میان فتح سپهر ^۴ افزایش منازعات
 مساوات بار هم میان فتح سپهر و مساوات
 شناسای نخواستارای فتح سپهر ^۵ نظیر باقی عبد القادر
 باد فخر اجیت کشنده آموخ بر خدا سر در اسکاتی
 و محمل احوال فرقه سکه
 مقصد بیان نشان

نهفت نمودن ابر الدرا ^۹ محصل نمودن ابر الدرا
 جینی سخنان بدکن و ظفر ^{۱۰} با مرشد باعث بر هم کار
 یا قتی بر در او دخانی نمی رود ^{۱۱} ارکان حضور و بر باشند
 نمودن التروادش و فتن ^{۱۲} فسا و فتنور

کریمین بر عهد از عظیم آباد ^{۱۱} رحلت نمودن اسد محمدان ^{۱۲}
 ابدن ابر الدرا و جیل ^{۱۳} القراض ایام سلطنت فتح ^{۱۴}
 از دکن شاه جهان آباد

ابر الدرا ^{۱۵} فتح سپهر
 در سلطنت ابوالبرکات ^{۱۸۱۷} رفع الوریجات و رفع الود ^{۱۹} در سلطنت ابوالفتح نام الدین محمد شاه پادشاه
 که بر دو برای چندین بطلب میم و نام زود کلاه بند ^{۲۰} تا سال ۱۸۱۷ و دویم جلوس و مصلحت در میان

بر خاستن بخارفا و ^{۲۱} کشنده شدن جینی سخنان
 میان مساوات و نظام ^{۲۲} از خدمت محمد امین خان
 الملک القصبه

۳۴ رسیدن خبر شهادت سواران کجند نشسته شدن

جیبی علی خان امیرالدوله امیرالامرا و پسر او

نیز خان و جگندن او نصیحت قدرت

بابا پناه

۳۵ نقل و رزارت به محمد علی خان

سازم بخت افزا

و دیگر خدایان بد بگرازم

جلوس سلطان امیرالم

برای چند دفعه و افزائی

عمر و دولت فطرت

سادات باریم

۳۶ اقتدار بخت و دولت

احوال امیرالم و حسن و غوث

و انمود و احداث او و نای

باطل

۳۷ وفات امیرالم علی خان

سازم بخت و با مکر زمانه

وزیر و تفریب

وزارت بخت و علی خان

۳۸ وزیر بخت و نظام ملک

توزیب روشن الدوله

اصف جاه و سماه کوئی تصور بایسته

۱۳۰۰
رضی اعف صاه کین ^{۱۳۰۰} سردور زید جادضا

و تفویض وزارت و رحلت نظر الملک

یعقوب الدین خانی عبد الله خانی

۱۳۰۱
علی شیدن سیرلندقا ^{۱۳۰۱} ایخا طاه و جارت و جارت

۱۳۰۲
نماویب جادضا ^{۱۳۰۲} و کویک و شاه عبد الغفور

۱۳۰۳
بر انگلیزنی اعف صاه ^{۱۳۰۳} علی شیدن احواء بنیم مرثه

۱۳۰۴
مرثه رشور رشور ^{۱۳۰۴}

۱۳۰۵
نیرمیت باغین مرثه از ^{۱۳۰۵} به لوقی افغانی بنیم مرثه

۱۳۰۶
دست بردن الملک ^{۱۳۰۶}

معالت خانی

۱۳۰۷
وزارتین ناکرت از ^{۱۳۰۷} حکمتدین ناصر خان صوبه

۱۳۰۸
راه کابل ^{۱۳۰۸} کابل باناکرت ه

۱۳۰۹
ذکر حکمتدین برغان الملک و خاندوران خان باناکرت ه ^{۱۳۰۹} و کشته شدن خاندوران خان و ناکرت

۱۳۱۰
موت باناکرت ه و در فعل شدن ناکرت ه در شاه جهان لاکر و کوه انجم روپرو و بیا زرضی

ناکرت ه بودند فقه فقط

آغاز و فزا اول

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر امیر تیمور کورکان صاحب قران

امیر تیمور کورکان صاحب قران در خدمت پیرن خان والی توران از نسل چنگیز خان که بمقدم و هم عهد
 بسیرت و عمیق فاضل شجاعت ذاتی و دلوری فطری بود با بخت عالی ترقی یافت حتی که بدرجه امیرالامرای
 رسیده امیر طراخان بدر شکر امانت کرده در گوشه قناعت میاد ایجاب اشتغال داشت چون
 در گذشت صاحب قران در سن و بیح سالگی بمجلس از ناکه بازده سال از رحلت پدرش منفعه شد
 در آنکه مفسد مفسد و مجرمی میاید و طالع بود خوش سیرن خان در خط بلخ بر سر فرماندهی جلوس
 سکه و خطه نام نامی خود و سمرقند را دار السلطنه مقرر کرده لوای عالیگیری و گیتی ستانی برافرا
 و باند زبانی و لایب را در راه اله و خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و فارس
 و مازندران و لرستان و دیار بکر و معروش نام و روم و کابلستان و زابلستان و کرمان و
 هندوستان و غیر ذلک مفتوح ساخته از ملک را در خزانه نسج خود در آورده در آنجا
 و جوه و نایب نام نامی خود عزین کرد و بزرگت سی و پنج سال بکمال استغنی سلطنت نمود
 در آنکه ممت صد و هفت مجرمی در مکانی اقرار بمفاد فرسخی از سر فتنه نمودند که خط
 بود در عمر مفا و یک یکی به چهار سن رفت نمود *

* قطعه ناکه *

سلطان محمود که مثل او شاه نبود در وقت مدوی و شش در آمد بوجود در وقت صد و هفتاد و دوم
کرد جلوس در وقت صد و هفتاد کرد عالم پیرود ذکر فرزندان امیر تیمور که در کمال صاحبقران
جلال الدین بران شاه میرزا پسر سوم صاحبقران حکومت عراقین و آذربایجان و دیار کردستان
در شاه وقت مدوی بحری با فراهیوسف ترکمان در حوالی نیریز جنگ کرده در میدان کشته شد
سلطان محمد میرزا پسر دوم جلال الدین بران شاه میرزا در وقت خدیو سلطان میرزا ابراهیم که در
خود که فرمان روی نوران بود پسر پسر لاری میگردانند با جمل طبعی در گذشت سلطان ابو سعید
میرزا و ولد سلطان محمد میرزا در عمر بیست و پنج سالگی سر بر آرای سلطنت گردیده بحکم سال
حکومت ترکستان و ماوراءالنهر و بخشتان و کابل و غرغین و قندهار و بعضی حدود هندوستان
نمونه در آخر عمر عراق را بر گرفت در ۱۰۳۰ هجری در وقت صد و هفتاد و سه بحری از اتفاق که رود او
در قبادزون حسن ولد فراهیوسف خان حاکم آذربایجان لقا و یادگار میرزا امیر شاهرخ
میرزا که نوکر او بود سلطان را القصد کند عمر شیخ میرزا ابوجهم ابو سعید میرزا حکومت
فرغانه و تخشب داشت در حفظه از جهان زخنگاه فرغانه است بسبب کشت شدن حرکت
عسارت سلطانی بران بود در ۱۰۳۰ هجری در وقت صد و نود و نه بحری و نود سالگی حقت
استی از دنیا برست الخ بیک میرزا هم برادر عمر شیخ میرزا خلف ابو سعید میرزا بود در علم
هفت و نجوم مهارت تامه میداشت حمت به بستن رعد در گماشته با جام رسانند
چنانچه اکثر ارباب تنجیم البوم استخراج قفا و هم مطالعانی می نمایند که بعضی که بر رعد حسدیک
سوائی که در هندوستان با بام سلطنت محمد شاه پادشاه با بنام میرزا جبر الدین بیک محمدک

تاریخ

تیار کردید بر بیچ محمد شاهی شهرت میدارد و قومی یافته اند اتفاقاً بر بیچ الم علی بیگی
بعد اتفاق عمر سوم پیرزاد سلطان احمد میرزا برادر عیسی او که سلطنت سمرقند داشت بر سر نشاند
جان کشیدند بدنی میامره نمود از مشیت ایندی سر با بر کشیدند علیه آورد و اکثر مردم
و چار پایان تلف شدند لهذا از آنجا خائب و خاسر برگشت * ذکر طاهر الدین محمد
پادشاه * طاهر الدین محمد پادشاه بن عمر شیخ میرزا در وازده سالگی بر سر تاج
نود و نهمی در اند جان بر سر سلطنت جلوس نموده یازده سال در ماوراءالنهر با سلطان
چققار و از نیک محاربات کرده زینت بر سر سلطان احمد میرزا عموی خود زینت غالب آمد
و فتح سمرقند کرد از آنجا که مشیت از بی بر آن رفته بود که کشور هندوستان بر بر تو اقبال با بر سر
فروغی گیرد و نقش تسلط با بر پادشاه در ممالک توران در زینت نشست ناچار از سمرقند در
بخشان رسید با حضور شاه خجک نموده طوف یافت و از آنجا کابل آمد از محمد شیمین ذوالنور
ارغون که او بر عبدالرزاق میرزا ابن الم نیک میرزا ابن سلطان ابوسعید میرزا عم زاده
با بر پادشاه فتح یافته کابل در تصرف داشت استراحت نمود محمد تقی سکنت خورده از کابل
پوش برادر خود که حکومت قندهار داشت رفت و با بر بلاد سقندل سمنارای کابل و بخشان
گردیده روزگار میگذرانید بالجهد با بر در کابل بود که خاقان سیمان شان شاه اسمعیل صفوی
بگو شمال محمد خان پشیمانی بود و شیبک خان رونق افزای دباخراسان گردیده شیبک خان
را معونت بخش طعمه آیدار و خراسان را داخل ممالک خود کرد و ایند با بر میرزا با دینال
دولت آل پادشاه مصطفوی تیراد تو سل حسته بایداد فوج مستظرف گردید و بلخ و بخارا را

مضمون و منجر ساخت و خطبه امامیه است و در سلطنت پادشاه و قنوی نسب در بخارا خوانده شد
 و بنا بر تفکیک با ابراهیم سالدر فرج قریب و با بر باد شاه عیسان آمد در یکی از حروب که با او ایستاد
 توران اتفاق افتاد که بسبب تعاضل و انعامش ابراهیم بر فرج با بر شکست افتاد و ابراهیم در میدان
 کشته شدن با بر مجال پایداری در بخارا ندیده با چاری برشته فضاست بر چنان و کابل و برخی
 از ممالک بلخ نمود و بعد چندی که فرج آراست و جمعیتی بر سر نهادند اجدل استخدا ص میگردید
 اول مرتبه در ۹۲۱ هجری و از ده سومی تا نهمین از توابع ملتان و مرتبه دوم در ۹۱۳ هجری و نیز
 تا نواح اول حرف ملتان و مرتبه سوم در ۹۲۵ هجری و پنج تا بیست پنج نواح و مرتبه چهارم
 در ۹۳۳ هجری تا دهور و دجله پور و مرتبه پنجم در ۹۳۳ هجری و سی و سه نواح است که در ۹۳۳ هجری
 در این اثنا و خبر رسید که در و خندان و غار بخارا و حصار ملانور را تصرف شد بسیار کوشش
 را نیز از مردم پادشاه متزاع نمودند با بر سلطنت تمام در حوالی فیه به پهلور ترو ل اجدل
 فرمود فرزند اوله سبالکوٹ را حراب کردن سکنا ی آبخارا در به پهلور آبا و گرد آمدند و از
 آبخارا و آنه پیشه نهند و منزل انباله خبر رسید که سلطان ابراهیم لودی با لکنه سوار و تو چنانه بسیار
 و نیز رفیل ماران جنگ از دهللی بر آمد منزل منزل می آید با بر در حوالی شهر بانی بت ترو ل
 اجدل فرمود و سلطان ابراهیم لودی هم در نواح آن شهر رسیده مستعد پیکار گردید و از طرفین
 جنگ قرار دی بست دید تا زمان لشکر با بری نیامید است این روزی غلبه نمایان نموده مورد آفرینها
 می شدند سلطان ابراهیم شوکت عظیم بر رفیل سوار شده و بمکر آورد و افغانان چلند
 کوه شان جنگی را انتخاب کرد و به براف و مسلح آراسته بر لشکر با بری میبازند

احوال شهرتند ششصد سال از بارشاه سلطونی
 نژاد از کابل قاصد

احوال

عقوبت پیران از تند فوی و عریبه جوی بی طرف که میدویدند صفوف مغلیه از هم شکست
و آب های مغدن که گاهی جنس جانوریت ناک ندیده بودند هم خورده و سرخس توانستند
رفت و رفت با پیرا و شاه میدی لشکر پیران خود و بدین سخنان ترغیب و تهدید تا کبیر پورتن
نمود جانفشانان دل قوی کرده و نظیر افضال الهی نمونه عمل آوردند چون مشیت فالکد رحمتی بر آن
رفته بود که در شش سلطین بود بان منقطع کرد و دستور نمود در سایه حمایت پیرا در آمد سلطان
ابراهیم در میدان کشته شد و لشکر پیران علف تیغ میدید که کشته بیخ شش هزار عالم و در طغش
سلطان مقتول افتاد و لقیه السیف میزدند پیرا شاه بعد حصول این فتح
سجده شکر برگاه الهی بجا آورد و در دلی آن خفته گاه هندست رسیده که خطبه بنام خوشبین
کرد و در دعای خیر این اندوخته مسدول ماکه کشود در خور و نیمه بر می انجام فرمود بود نظام
امور دلی منوجه کرده گشته و در آن مورچه دار السلط بود اقامت نموده بند اهل حایب
اکثر مخالفان را که لوای مخالف بر می افراشتند بر او با طاعت خود را آورد و الا
و فرزندانی سلطان ابراهیم را مشمول عواطف نموده اموال و خزائن حاصله ایشان با ایشان
فرمود و عدوگان محقت کلمه برای والیه سلطان مقرر شد و والیه سلطان ممنون که آنکه فرشته
الحاکم برین محقت اتفاق که مصر آن جوهر شناسان شمت آن زاده از حد قبایس سلفند
از خرم سلطان علاء الدین خلجی بود و او را از اولاد و کبریا حجت بدست آمده بود و پیران
پادشاه نمود پیرا بعد از انقراض امور سلطنت و انقطاع سر رشته با است ارباب
خلاف و طغیان حضوراً افغانان و هندوستان میکنند اخبار نمود و شاه از آن مهابول میرا

را برای نظم و تسبیح و گنگهای سبیل فرستاد و القصه بعد خنده خبر لحوق بیماری صعوبت افزوده
 بجا یون که در دیار سبیل بود بعضی بابر رسید بابر فرمان داد که شاهزاده براه دریا کفور رسد
 شاهزاده حکم با گره رسید بر چند اطباق معالج مکرر نمود و نمک و و امراضی متضاد روزی
 در ترقی بود بابر بادشاه بود و لول محنتی با شاهزاده داشت مصلحتی گستراننده به بارگامالجه
 دعا کرد که جان من فدیه جان بجا یون گرداننده او را شفا عطا کن همان وقت اثر خفت
 و سبکی در عرض بجا یون ظاهر گشته که انی بدن و لحوق بیماری در بدن بابر بدیدار گردید
 و موجب جرت مردم گشته و مبدوم مری بجا یون در منزل و بیماری بابر در ترقی بود تا آنکه در
 کمتر تا نیکه شاید با که از پنج تنش روز بخوابد بود بجا یون شفا یافت و بابر در سن چهل و نهم
 سالگی در سن ۳۹ هجری و هفتاد و هفت هجری بعالم آخرت شتافت لغزش او را بکابل برده
 در گذرگاه باب آجوبی بجایک سپردند مدت سلطنت او سی و شش سال از احمد
 در هندوستان پنج سال و پنج روز بود پیش از این اولاد امیر تیمور کورگان صاحبقران را برزای
 بی گفتند از زمانی بابر لقب پادشاه و در سن سلسله را پنج گشته و لقب بابر بعد از وفات
 فردوس مکانی مغز شد سال نهم فولش از این قطعه که در حجر مل نمس است بیشتر روشن
 بری آید $\text{قطعه نهم} \text{ پادشاه دهر بابر با کمال عدل بود واقف احسان}$
 عالم صد لطف اله سال جان او کند که جالف و خوش گوی جای فردوس آید بگزید بابر شاه
 واضح با که از هر مغز است دو بیت هجری و هفت که نهم و فایست بری آید و از عدد و حرف
 بی لفظ هر مغز اول بیت اول که شش صد است و هفت دهر و حرف بالقطعه

علم بزرگان

دویم بیت اول سه صد و یک نیزه قصه می گفت بشود و عدد و حرف بالفظ مهره اول
 که سه صد و یک و عدد و حرف بالفظ مهره دوم بیت اول که شصت و یک و حرف
 جمع کنند عدد و قصه می آید و اگر عدد و حرف منقوط مهره اول بیت دوم که شصت و یک
 با عدد و حرف منقوط مهره دوم بیت هم که چهار صد و یک جمع کنند نیز سال تاریخ بری آید و اگر عدد
 حرف غیر منقوط مهره اول بیت هم که چهار صد و یک و عدد و حرف غیر منقوط مهره دوم
 بیت هم که شصت و یک یکی کنند نیز عدد و قصه که شصت و یک و حرف حاصل میگردد
 باین شرط طوری تا پنج ازین دو بیت بری آید فاصل و شای عوی بی مهره * بیست روز

تاریخ او با نذر ۹۳۶ هجری
ذوالنصر الدین جمالیون پادشاه

ذوالنصر الدین جمالیون پادشاه بن ظفر الدین جمالی پادشاه لیس و چهار سالگی با اتفاق امرای
 نظام در ۹۳۶ هجری و هفت هجری لفظ خیر الملک بر نام جلوس و لالت میدید
 زمین افزای سر جهان باقی شده مواجب سپاه بدستور سانی بحال داشته الت
 را باضا و سرور ز فرمود و و دیات کامل و جانشان و ملکان به برادران قنق بافت بعد نظام
 امری جانب کالنج نرفت شد و اجبه ایجاب نه آورد و مراسم القیاء و مقدم رسانید
 و در آن من طلبش گذراند بعد لشکر فوانتر با سبصال سلطان محمود بن سلطان سکند
 لودی که در لواح جو نور علم خود سر بر افراشته بود نام زد فرمود و خود با دولت واقعا
 به آگره معاویت کرد سلطان محمود تاب حدایت لشکر نه آورده لطف شنه و نگاله
 رفت و بعد چند ماه جمالیون طرف عرک طبع در گذشت و جویان همزاد اماناد با برادر

را که فاضل لغاوت بود بدست آوردن در قلمه بنامه محمود و اولاد قیدگر بنامه سلطان بهارک
 و اولی گچزارفت همایون ملکوتی سلطان بهارک و اولاد که او را کفر و کفر بنامه از حد و حصر
 بدست زد سلطان بهارک و اولاد با کمال کمالند خوف بر قلمه محمود و اولاد تا خان را بر طرف
 ملک پادشاه فرستاد و اولاد در خوف قلمه با بنامه زار و کفر و کفر در آورده و در اگر بهارک همایون
 شدال بر طرف بر آورد و حصر و کفر بسیار برای دفع این کوشش قلمی کرد و باقیال همایونی در دست
 شدال بر طرف تا خان در کفر کشته شد و همایون با کماله نادید سلطان بهارک از اگر نهضت قلمی
 سلطان بهارک و نیز از قلمه محمود بر طرف قلمه پیکار گشت و در ساحه منگود و نلدی قلمی
 روداد سلطان بهارک در عهد محاربات متواتر منظم و مفور گشت همایون تعقیب او نمود سلطان
 بهارک در در ملک خود تا با قلمت بنا قلمه در جزیره دریای شورش رفت بهمان شد همایون
 تا کشت رفت تا آن وقت و در دست را لفظ خود در آورد بعد الفواخ از این امور قلمه چنانچه
 از آن سلطان بهارک بعد محاربت به شجر در آورد و خزان فراوان و اموال بکران از این قلمه
 لشکران پادشاه افلاک همایون بعد فتح انحصار کند کور رسیده و لایب گجرات رسد عاکر عکس
 بهارک و حقیقت خود غایت نمود بعد سلطان بهارک از جزیره بر آمد در گجرات رسد کوری
 بهارک با وجود وجود و فورس مان خوب به کفی نه معنی میدونی غلگ رو سمن اگر بهارک جزایان
 بهارک با شکر سلطان بهارک کاتب لاهور امیر شورش را بگنجد در بد عاکر همایونی بر او
 یعنی شد بهارک با آرد و گجرات جمع نمود همایون بار دیگر با کمال سلطان
 بهارک عازم گشت و کفر مصافحه رو بداده سلطان بهارک شکست خورد و جزیره

از زمین رفتن

تزد فزنگیان فت چون نفوش عذر و خدع از ناچه حال فزنگیان بر خواند می خواست که بگریزد
در وقت سواری بر غراب بدر با شورش غزنی لجه بجز فکالت و دولت گجرات
شرف اولیای ملت همایونی در آمد همایون از آن و بار مظن گشته تا گره گزشت
چون شیرخان افغانی سبب بود عا کر همایونی لطیف گجرات قابو یافته ملک جرنج
و بهار در نهاس چنار در شرف گشته قوت بهرست بنده بر ملک شایسته یافت
لذا همایون منوچهری ملک شرف شرف شد و فلو چنار را از کب ان شیرخان اشتراع نموده محویم
و پیشتر گشته شیرخان سبب گال در فتنه محاکم انجا جنگ نموده ننگال را بر شرف خود آورد
همایون مسعود فطوئیل نموده در ننگال تروول اجدیل فرمود شیرخان تاب نه آورد و جلد افغان
بسر خود و در ننگال گذاشته خود و چهار رتبه رفت بکشتن ننگال نه آورد و سر سر
گشت همایون هوای ننگال در خوش عروق طلح قامت افند شیرخان باز کتر فرام
آورد شورانگیز گردید اطراف بعضی ممالک شرف خود آورد و بنز نهادل بپزرا
بر آورد همایون با غزای بعضی امراء همایون در آگره یعنی ورزید خطبه تمام خود کرد همایون بعد
سنگای ای اخبار و در عین بر ننگال از ننگال ضعف نمود و در ۹۲۷ هجری قمری
هجری با شیرخان افغان برکناره در بای ننگال در همه چو در منزل بهر چه جنگ صعب رود او
بحسب تقدیر همایون معلوم گشته است شری علف نیم بدو لغ شدند و بسیار در در با
عوق گشته و لقیه سر در میان بنده هر صورت هم میر آمد از آب گذشته جان لکند
بروند همایون ناچار سب را بد ریای ننگال انداخت چون در پاد و رطبان و

والتسليم لغيره لم يكن له في ذلك عهد
ولكن لو كلفه من اورد العقبه بما يوجب
بغيره رسيدان من قبا ورسيدان به
الوجه ان يكون من قبا ورسيدان به
منه من اورد العقبه بما يوجب
حرم عامي بما يوجب من قبا ورسيدان به
باعتبار وكرامه بعد ورجحان ايام
همايون رسيدان بما يوجب من قبا
براي تمام روز حکم جلوس بر تخت
مراسم فرزان پذيرى بمقدم رسيدان
خود در ايام و در آن نيز از شنبه تا
ابنوع ناهنگ زمان لغوم خوفى و
خود و ارسيدان و ارسيدان به
با نجاه نزار و ارسيدان به و ارسيدان
نعت رعد و ارسيدان به و ارسيدان به
لم يزل سكت بر سكر بما يوجب من قبا
بالدفع تصادم و احناف تكاليف در
رسيدان به و ارسيدان به

ندانند بوجوه مسافت و در لایمور رسیده با کاهران میرزا و بخواه برادران مجلس نشسته
در استن کربک از برادران موافق برای خود که بر خلف رای میبایست سخنان
دور از کار مذکور کردند چون میبایست دید که برادران ترک باری نمودند و نورانی
هم مملکت بی وفای میبندند توقف در لایمور فرسین صلح مذیده بر کنار آختیاب
رسید در اینجا مندا ل میرزا معونه نام میرزا لایمور علم خود رسیده ادراک ملاحظه است نمود
میبایست با اتفاق اینها بر راه ملتان در بیکر رسید خواص خان غلام شایسته خان باغ کر
گران نام ملتان و او چو تعقب میبایست نمود بر نشسته بعد از آنکه میبایست در بیکر ترویل
فرمودند لایمور زابی حضرت بر خاسته رفت میبایست مدتی در نواح بیکر طرح اقامت
انگشتند مشورت با سلطان محمود میرزا بان اینجا نوشتند همچون موافقت گشتند او
توفیق ادراک این قیوت بنا و ملاحظه الجبل گذر امید میبایست ناچار شمشیر
منوچهر شد بعد رسیده تبرک تبرک تبرک مدنی باشت چنین میرزای ارغون والی اینجا
جنگ در میان ماند از طرفین راه رسیده غله در لشکر بادش میسود و در حقت
و بر کوم بادش میسود چنان کار نمائند که اکثر گزشتند حیوانات بملذذ میبندند درین ضمن
والی تبرک از روی فریب بباد گار نامه میرزا نوشتند که حال من میبشدم و غیر از یک
دختر وارثی ندارم چه خوشتر است که دخترم در عقد نکاح تو در آید و تو عیال میبری
من نایب میرزای سالک لوج بانی امید باطل از میبایست جدای ورنه چون بجهت مذکورده اینجا
هم کار به از پیشتر رفت با لایمور میبایست از تبرک ملتان غرضت بجانب رای مال دلو

کہ از راجہ بے سندوستان بومسخت و دولت و منزلت جمعیت ممتاز بود و دریافت
 و از راه اوج و بیگانہ نیز متوجہ جوہ بود کہ دارالادبالت را می مالک بود و شد چون بدو رو
 جوہ پور رسید معلوم شد کہ رای مالک بومسخت است فظرت و خوف شرفان خیال
 فاسد در سردار و لہذا مراد صبح رفتن بعد از جرم دانستہ براہ جیل پور روانہ گشت
 و در آن راہ باعث ریکستان و بی آبی و فقدان غلہ اکثر مردم تلف شدند بہر از آن تعویب
 حصار کوٹ شروع و واقع شد رانا پرت و حاکم انجا شرف اللہ خدمت گذاری بمقدم رسانید
 بعد رسیدن در آن حصار تا پنج ششم صبح حصار حصار و نفع جوہیست ہزارہ جیل
 چہ اکبر از لطن حسین با توکم کہ اسان عقیقہ بزینہ اولیائی کرام حضرت زین العابدین
 میرسد و جانوں بعد رسیدن بہ لواجی ہمتہ در عطا از دواج خود در آورده بود مٹول شد
 منجان اختر شناسان عت بہر زایچہ طالع ہمدار بنے گشت و بلندے اقباب و خلود
 سلطنت و از دیبا و خورد و دست جانوں رات رات خود ندان حرفت شکر خدا ہی اولم
 چند گاہ در آن سرزمینی بسر برد و احوال نمود کہ بقندہ رفتہ پیر کبان حرم را در آنجا گذر
 خود را در راہ تجرد قدم نہال روانہ نہ موعظہ کرد و ماہرین با حاکم ہندہ طرح مصالحو انداخر
 شد و حوالی قندہ رسید میرزا عسکریہ ہر از جانب کاکران میرزا در آنجا بود اما
 جنگ گشت نظر بر قلت اسفند و جانوں نمود خواست کہ او را دستگیر نماید جانوں
 صلح جنگ نذیرہ توجہ بہتر شد چون ایک منزل از قندہ رحم تر رفت میرزا
 عسکری از قلمو بر آمد قصد جانوں نمود او با سماع این خبر بہ عت تمام بالبعث متعلق

حرم سراید رفت برزاعکری بر خیمه گاه رسید و در غارت کرد و دست نبرد
محمد اکبر را که بدست آن بد شکر افتاد و بود در قند عار آورده پیش کامران نبرد
بکابل فرستاد و بایون و لنگ گزیده خواست که قدم در بادیه ببرد گذارد و اخلاص
مندان و فاکیشان بالیج تمام مانع این اراده شدند تا جاسرخ این قصد نموده نمود
خراسان و اعران شد بایون بود رسیدن در حد و خراسان بصلح امیر اللوامی است
قطعه و لغیه تقیم حاصلی منضم خود کند و داد ببادت ه سیمان جابه مصطفی بپشت ه
طهاس صوفی نکاتش چون کتبت بایون بان سلاله خاندان سیادت
رسید بمقضا بے جو اندو بے نظری فرمانی به امیر اللوامی خراسان و جمیع حکام و بار
در باغیقت و مه نذاری بایون با حشر نام تمام تا کتبت بسیار نوشته که در جبا
خداست کنان بایون را بکام و آرام نتر و مارا نند و بایون هم نامه در جواب
مشور بر لیب آوردن بهایت دل جوئی و دل داری فلی فرمود و این بیت حافظ
شیرازی را عنوان نامه گردانند * همای اوج سعادت بدام ما اند اگر نزل گذرد
در لغام ما اند بایون بود و در جواب با جواب غره ذلیفوه شه و نصد بخواه
هجری در نرات رسید محمد خان حاکم نرات حسب حکم شاه طهاس بادت ه
ایران لوازم خدمت گذار بے و مه نذار بے یا آورد و حسب الدعوت بیعت ش نبرد
مراد مرزار با استقبال برده لوازم تجلی و تکرم بظهور رسیده بایون مدافع
عمود حسب سلطنت و بر گونه سرانجام کسوف و کسوف سرانجام کرد بایون چند بی در راه

مقام فرمود که بکسیر آن دیار و زیارت زار و حوضه عبدالصمد و دیگر مرقد کبیر آن در جام زیارت
مزار حضرت زین العابدین علیه السلام نمود از اینجا در مشهد مقدس طوکس رفتند زیارت روضه رضویه علی
زائر که السلام فایز گشت چون فریب دار السلطنت رسید اول ارکان دولت و امراء
سلطنت و وزرای ذوی القدر را حسب حکم شاه جمع با تنفصا بر آمدند بعد
شاه سلیمان مرتبت هم از شهر بر آید ملاقات نمود و در تعظیم و تکریم دقیقه فرمود
گذشت و همه مداری که بیکدیگر لایق طرفین بود جعل آمد و هر روز مجلس تازه آرد و سبب
و احوال را می افروزد و انواع تحف و هدایا از اسپان عراقی بازمین باطلدی و اقسام
نقیم و بوستین های لایق از سمور و سنجار و غیر ذلک و جامها پوشتگی از جنس نیش
و اطلش مشرفی و کاشی و آرز طرف نفی و طلا مرصع و لب جامها مکلف است و غیره است
نشاندند و اوضاع فرمود و جمیع ملاقاتی را که عالی بی را بطریق و واجبات در خود بنه سر فرزند نمود و میا بولیم هم
و پنجاه لعل گران بها چینی بر سر نم نظر باد شاه و الا جاه گداز امیده موجب است طرفین از دیده
فریب سیال میا بولیم در آن سرزمین با رام گداز امیده و زی شاه عالی مرتبت فرمود که ما را برادر
خویش محمد قندهار و اعات و دولت از بفقو ما نشد بی تکلف اظهار فرمودند میا بولیم سکر القاف
بجا آوردند استغای گویند نمود شاه سکندره جاه شاه از آن سلطان مراد میرزا اختلف
خویش با و در آن فرار سوار جراد بگویند میا بولیم مستغنی نمود و بمنزل او آمد و در آن فرمود
مجا بولیم از اینجا روانه شده با لشکر کوچکی در حوالی قندهار ترویل اجل دل میرزا علی بابا
در قلعه تحصن جست بعد سه ماه عاجز گشته بوسبیله خانه ز او بیگم عشره با بر باد شاه که کامران

باز

باز او را

برزاد و برای شفا از کابل در قندهار فرستاد و چون رسید کابل فلوله را از آنجا پو
فلوله تصرف خود را در آنجا کرد و برادر او در قندهار گمان داشت و فلوله به نامر لیلی و علی که با او
طهارت بود با فلوله بد اخوانی سر راه کوفی سپرد و شایران سلطان الله از فلوله قضا و قدر حیرت
و کسب میابون شمس مهم از زاری بر بد اخوانی بسته فلوله قندهار را باز محرم و حیل از او گرفت
خود سپرد معز بن ابی حمزه بی شاه سلطانی نامه نوشت و آن را در دست بمقتضای خود
بفرستید میابون بعد از آنکه از قندهار منوجه کابل شد کامران برادر از فلوله کابل بر آن کتاب علی
رو به سمرقند و پیش حسین میرزا حاکم سمرقند و میابون داخل قندهار گشته بدیدار فرزند خود
شایران محمد که کامران برادر او در قندهار کابل مقید گشته خود برای جنگ بر آنجا میابون
حیرت گردید و چندگاه در کابل و او عشرت داشت و در وقت آنکه در کابل گشته متوجه
بجفتان گردید و با میرزا سلیمان حاکم اینجا جنگ نموده مغلوب و منصور گشت و بنی عروه کامران نیز
فصل یافته از حاکم سمرقند کوفی گرفته بخواجسته استخوانی خبر در کابل رسید فلوله به سمرقند آورد و آن
با شماع ابنی خیر از بجفتان منوجه کابل گشته فلوله میابون کرده کار بر مختصان تنگ
کامران برادر او دست خود در سمرقند و اطفا امر او با دوش چه که در روی فلوله مانع بودند از
گرفتن زنان را پستان از آنکه فلوله در او بخت و اطفا صغیر و سر از آن جدا کرده در حمله
پادشاه انداخت حتی که بنهار یک سکه بی و بی حیرت از او محمد اکبر برادر زاده خود را
که در فلوله مرقوم مانند بسته برادر آنکه فلوله میابون میابون خانی پادشاه از آنکه فلوله
در او بخت از خون و صولت ایندی اسپیدی و زندی با و سر سید احمد کامران برادر

بویال اعمال خود کاری از پیش برین نتواند و از قلم بر آید و برین میباید و بجا بود بفتح و فزونی
داخل قلم که گشت بر آید محمد اکبر او را علی طاهر گرفت و برین شادمانی آراست کاروان
میرزا در بلخ رفت با عانت بر سر خانی و الی توران در حین آن لسط بافت بعضی امرای
تفاق منته از جان خود را دیدند فرستادند بر سر سوار از کابل فرار شدند و کاروان نیز
به حین آن رفتند جان بویان بعد فرار آن جماعت حینت و فتح شورش کاروان میرزا و تادیه
امراء کافر خوار کابل روانه شدند و بعد قطع مراحل ترندک طالقان رسیده بر کاروان میرزا
مطرف و منصور شدند و میرزا که در کینه در قلم طالقان منحصر گشت بجان قلم و محامه نموده
کار بر او تمام کرد میرزا عاخر شده قبول امانت نموده استعداء حضرت بکم معظم
کرد و از قلم بر آید عازم حجاز شد و امر او مفورین منافقین در سبک شدند و حضور آید
جان بویان بجا بر حقوق رفاقت نذر قلم مفورین و عجزیم اینجا مکه کشیده هر کدام را سر قرار فرمود
بعد خورند کاروان میرزا از کابل معاودت نمود با و در آن مکتوب است بویان استعداء
جزیره آذربایجان بگشت بعد تمام مجلس وقت و بجان کولادت و بعضی مجال
از ولایت حین آن که کاروان میرزا او حین فرمود و عسکری میرزا را که در قندار مقید بود
حندلی غم جو از میرزا که در میان نواح جاگیر داده خود بکابل معاودت فرمود و بعد نظام
معام کابل در ۱۰۰ نفر و پنجاه و کس عسکری به تسخیر بلخ متوجه شدند و مشورتی بطریق کاروان
میرزا و دیگر میرزایان صادر شد بعضی میرزایان و امرای بک کوشا را حیا فرآید ننگ
کاروان میرزا به لطایف الحیل گذرانید بجان در نواح بلخ کوچا کوچ رسیده

بمیرزا ()

پیر محمد خان و ابوالحسن جباری جنگ عظیم گشت طلوع می نمودند از مکه بر سر منبر گشتند اما مهابون
بلنج و تعاقب مخالف با عیثی اتفاق می افتاد و استماع مخالف و غیبت کامران میرزا
بطرف کابل به التوالذات شده روانه کابل شده داخل قلع کابل گردیده بعد از شش شش
و کامران میرزا از کولاب بر سر جیشان لشکر کشیدند و بر سر اسلمان و میرزا امثال جنگ نمود
و از اینجا کاری است که در کابل آوردند مهابون با استماع این خبر منوجه دفع گرد گشته و ضیاع
تلافی عسکری رود او و نایره کارزار را در اشتغال پذیرفت مهابون آثار ارفاق و تحریف
آزاد به حال توکل است هرگز خود را در سر قهر و غضب نیزه بدست خود گرفته بر فوج مخالفان
ناگهان تیر بر سر شاه رویش که غنیمت عالی و لشکر با آن مهابون مقدر شده و در راه بر تیر
اجتاد نمودند با لغو و عثمان ناگفته بجای حکاک روان شدند و کامران میرزا و کابل آوردن قلع
به سنجور آورد و در آن مکه ابراهیم مقبره است بعد سه ماه مهابون بعد از سامان لشکر بهار
منوجه کابل شد و کامران میرزا آن فوج خود را قلع گذاشته است از آن مکه ابراهیم مقبره با فوج گرفته
لقصد بیکار بر آمد و بوج جنگ عظیم کامران میرزا رو به غیبت نهاد و دور افتاد نشان رفت
و برزاعسکی باز در قید آمد و در آن مکه ابراهیم مقبره است بدو خود مشرف گشتند و میفرمودند
که بعد عظیم است از آن از کار عالی جدا نشود و مهابون مانع و نفوذی داخل قلع کابل گردید و
میرزا عسکری را مسلک کرد و میرزا اسلمان در جیشان فرستاد که بر راه بلنج روانه مکه مقصد گردیدند
میرزا عسکری در نهایت محبت روانه مکه شریف گردید و در ۹۷۵ هجری مقصد و منتقد روح عوی در میان
مکه و شام ابام جبار شام مکه رسید و کامران میرزا با عیثی اخلاصه است و تیر با او

پادشاه که بر سر او تندی بود کارزار نمودند که یافتند
چون ترویک کند یک رسید کامران میرزا با داد و موت افغانه شب خون زده و کاری
ناساخته بدر رفت و میرزا خندان در آن شب خون از دست افغانی نماند که شسته شد
همایون را موجب فراوان اندوخته و در وجه ولایت خود با بر شاه در گذرگاه کابل
مدفون گردید الحاصل همایون بعد تنبیه افغانه که کامران میرزا در بنامه آنها رفت بود و در لجه از قندهار
میرزا او کابل معاودت فرمود کامران میرزا استوار آمد و در بنامه و عثمان نهاد و در کابل
ولد شیر شاه که بعد از فوت پدرش بنامه و عثمان شروع بود و در آن وقت به هم می پیوست
جیمون اشغال داشت و در قصبه رسید به شاه بگریختن او را رخا و مولانا عبدالم
سلطان پور را با استقبال فرستاد و خوف طلبیده میرزا را همراه گرفته عازم دلی گشت و در راه
اراده دستگیر نگذاشت و نمود میرزا برین معنی آگاه گشته رو بفرار نهاد و در قندهار رسید سلطان
آدم لکیر رسید سلطان آدم میرزا را نگه داشت و عهد داشت متضمن مقدم میرزا به همایون
نوشت همایون مع شتران و همه اکر راه بندگشان منوچه شد و از آب کشید گذشت
سلطان آدم شتران دولت فواید بجا آورد که کامران میرزا را همراه گرفته در مقام سرکار
نخست همایون آورد و اگر چه میرزا مصدر تقصیرات عظیمه شده بود اما همایون قهر جان میرزا نکرد
بسیل در چشم کشید از نور نبشش عاقل و مجید معظوره را مع گردانید میرزا در آن مکان شتران کشید
بعد از آنکه حج در ۹۶۲ هجری منهد و شصت و چهار عری همان طرف که دو بعین جی بخانی
الکاتبان سپرد و همایون قهر غیب برین طرف که شتران کشید و کابل رسید و بپوشید و غنیمت چرخ

واقبال دولت سپاسی که بفرموده بود حواریت بود حشر شریفه افضل الهی است و شویافت انوار
 از احوال پیشه روشن فرودان میکاروه ذکر شیر شاه افغان نام شیر
 فرید خان سورا و اولی غنیه است در زمانیکه سلطان بهلول لودی فرمان روی هندوستان
 بود و ابراهیم خان حیدر فرید خان که سوداگری اسپان لودی از روه آمده بموضع غلته تابع نایل
 نطق گردید در عهد سلطان سکندر بن سلطان بهلول لودی بن حسان خان حاکم جوهور گوشت
 بود و لودی حسان خلیفه لودی فرید خان است و خدمت جمال خان رسیده و کار وانی خود را
 ترقی یافت و برگزیده سلیم و مانند از نوالجم ریخاس بجای لودی پالند سوار بر افسر
 گشت حسان خان بر کنیزی نایل گشته و الله خود که از لفظ ان کنیز لودی بر می داشت و
 فرید خان و برادر او را از نظر انداخت فرید خان از فرط غرت در شروع جوانی
 ترک صاحب بد نموده جوهور رفت و با جمال خان لیدی برود در غنیتی بر تحصیل علوم
 غیره نموده مفدمات خود و حرف یاد گرفت بدینش بر چند طلبید رجوع بستیم نه نموده
 بی التفاتی بدین لفظ و استبدادی کنیز و اولادش جمال خان ظاهر نمود تا آنکه بدینش
 اندیشیده جوهور رفت و بعد از حال و مقال و نصیحت اقوام فرید خان را مدار علیه
 معاملات جاگیر خود نموده سلیم عرض فرمود فرید خان که از اصابت نکرده و نسیس همه در لودی
 و نظم و نسق مهارت بجای او نمی گزید و در تادیب و تحریب گردان و قلع و قمع مژدانی
 کوشید و در عمارت با فرودان و با لودی و چنان مباحی جمیله بکار بود که در اندک زمانه
 جاگیر آبادان و محصول فراوان گردید بعد فرید خان بیاست لودی فرید خان رسیده تا آنکه

ظفر الدین محمد بابر اورنگ آرا بی سلطنت هندوستان شد و سلطان ابراهیم لودی اسی سلطان
سکندر لودی در کارزار کشته شد و فرید خان بدخشان هم چهار روز یکی از امرای لودیان و در این زمان اسم
سلطنت بر خود خلیفه سلطان محمد وقت رفتند و از گردید و کوه در چند کشته شد و نوبتی در حضور
سلطان محمد در شکارگاه از روی جزای شیری را بشمشیر و سلطان محمد فرید خان را خطاب
شیر خان می طیب خیزد و وزیر وقت تهنیتش بلند کرد و اندک بعد چندی با هم بعضی جهات شیر خان را
ظن از و بر سر پرتو و سلطان چند بر لکه کم از اعظم امرا با بری و خواهر پادشاه و جبار نکاح او بود
در مالک پرورنده نو از گردید اتفاقا سلطان چند بر لکه کم در عجله دست پادشاه شد شیر خان همراه او بود
شیر خان اوضاع و احوال پادشاه دید و با آن گفتگویی نمود و بعد از آن در هندوستان بر آوردن آسان است
محل خود به معانی غیره و غیره مشغول می باشد و در احوال دولت روز را میگذارد و اکثر اتفاق
قوم دست در باستانی محل را بدین توأم کرده و باران او از بعضی در غیبت استحقاق او بیکد و نذران
روزه با بر پادشاه اطعام و انعام ملاذین ملحوظ فرموده و بخت نبوت را بر سر ابارتقار او بر مانده خفا
احضار میفرمود و روز یکروز سلطان چند بر لکه پادشاه را در محافل شیر خان نیز
بجای فرموده طبعی آتش مایه پیش شیر خان گذاشته چون گاه میزدید و خوردن با هم خود را خورد
آن عاجز یافته کار کشید مایه را باره باره ساخته خوردن گرفت چون نظر پادشاه بر آن افتاد
نمی نمود و شامل در و نگر است و پرسید از هم اهلان که سلطان چند عرض کرد که همراه لودی
پادشاه گفت از چشم این افعان فتنه می بارد و بهتر آنکه بفرید و از چند بر لاس موصول شود
کرده رجوع افعان باستان دولت مسدود و فتنه با این سبب در ناچار افعان شیر خان حلیم

بلکه

پادشاه متفرس و با فتنه پیش از آنکه قید شود بدرفت و باز بعد از موت حکام بهر شایسته حسب اعتبار
چون او نبود و پیشتر بجای او سنت شیرخان که مدار علیه مراد از جن صاحب پیشتر بود و در کمال
استقلال با فتنه پیشتر اعراف و آن فکهاست و مدرسین اجماع تاجان افغان که فتنه پیشتر کردیم
شرف بود که گذشت او غیر از زن و ارتقی نداشت شیرخان فتنه پیشتر کرد و بعد از مراد و درون
مسطور به بجای آنکاح خود گرفت و نیز درین نزدیکی ظهر الدین محمد با بر باد است و راه ملک بقا بود
و ظهر الدین محمد مالون سر بر آرای سلطنت شد سلطان محمود بن سلطان سکندر لودی بر سر تندی رسید
مسند آرای حکومت گشت شیرخان مناجات نمود و اتفاق بکند که در کجای بود و رفتن آن نواح
از امرای پادشاه مخلص را امید نمودند نگاه لشکر پادشاه بود و چون پادشاه دست افغانه پادشاه
چون سلطان محمود در شانه نهاده بودی در گذشت شیرخان بعد از گشت غیر بر سر تندی نگاه کرد و با قوت
بهر یک بند و بر کنگ مالون تا ضمن شروع نمود بعد از آن که مالون بدفع او نمودند شیرخان صلح بود
نموده سپهر خود با فوج در فتنه پیشتر گذشت چون مالون به تیسیم کجرات موجود شد شیرخان از غم
شیر پادشاه و مالون در دریم کجرات توقع زوداد شیرخان فرصت با فتنه از غم و بر فتنه چون
معاودت مالون از کجرات اول فتنه پادشاه بهر شیرخان یعنی گوید و عقد مالون نیز موجود شد
در آن زمان شیرخان در فتنه فتنه هراس سرگرم تدریس فتنه بود و بعد از آن که فتنه هراس مالون نیز موجود شد
فتنه هراس به نبره نبره بعد از کشید و چنانکه در باستانی بدست خود را آورد و عیال و اطفال
در آنجا گذشت و درین عرصه فتنه هراس گشت فتنه هراس بدست اولیای دولت مالون شیرخان رسید و مالون هم
نور آید شیرخان تا حدیست که فتنه هراس پیشتر بدست آخر تا فتنه هراس تا درون فتنه هراس

بلوستان چهار کده کسبه الفقه شرفان لیدر فتح نانی سر مجاوت تالادور تقی کز از ای فواض خان علمم فقهی
که مقدمه الجیش وقت باز و بر او یونان به نقیب باد شاه و شاد او تاملتانی و اوج نقیب
راجعت کز شرفان فوعم در پی او تا بقوله کنگران رفتن گشت و منقلب کوه بال بهر قلمه نیاید
بر هفاس موصوم گردانید و اسلام شاه ان قلمه با تمام رسانید الفقه شرفان لیدر تنظیم و تیس
مهاجران دیار باره رسید در ۱۲۰۹ هجری سده و خطبه تمام فقه خود و شریفه
لقب یافت و بعد قلع و قمع اجماع بود عمل که شوقی بهر سیم انداخته می و زید برای مال بود حاکم
وجود بود میر شریفه پنجاه هزار سوار در ظل ایت او بود تا تحت آورده جنگ های متواتره
و جیل متکثر را اجبوتان را اسکنه فقه ان ملک بود شریفه فقه آورده بدین ای و اجبت فرود
و حاجی بگم حرم خواص مجاوت که در جنگ بهر جوهر بهر دست کز شرفان در آن بود و او از روی مکتب
ان عظیم بود عزت و حرمت خود میداشت بعد از آنکه جز میا و دست مجاوت از عراق و
خراسان بکابل کشید ان عفت قباب بود با حرام تمام برش مجاوت فرستاد ان
شرفه در صفات حمیده و تدابیر ملک گیر و جهاد زاری مخصوص در قوم افغانه بی نظیر
در رفاه رعایا و امنیت خلدی ممت فقه معروف میداشت و در محکم عدالت قولش
و یگانگی بود یک نظر میدید در زمان سلطنت خود اکثر مختصر عادت شایسته در او چنان بنامی
عمود و اکثر توابع سلطان علاء الدین خلجی که در تاریخ فرودش شرفان است پسند خود در
کار خود بر ان فواید مکتب داشت و داغ اسب بود که بر ان سلطان علاء الدین فرود کرده
ان را و اج جانم بود را بچ گردانید و در هزار و پانصد و نه از مکتبانه تا هفاس بخا میفهمد

دو در کرده همسرا که ابا و کوفه و در سرای دو اسب یک نقره انداخته چون نام نهاد
 در سه روز خبر ننگاله بر معناس مرفوم بر سپید و مقرر کرده هر گاه برای او دسترخوان بگردد
 نقره از نذبه مجرد استماع آواز نقره از السلطنه غرلو نقره از سرای بلندگ از نغم
 پادشاه نامتبا به ممالک سفر و او هر جا که سرای بود در ساعت واحد جلوی بقعه
 بجای پادشاهی رسیده اگهی دست میداد و همانوقت از سر کار پادشاهی عبور
 سلطنت تمام به ممدوان آرد و در ضمن و غیره ما بخواج برسد چون اجلس آید
 شیر شاه بدایه شجره کالج قلمو را محاصره نمود و جاده پی رفیع لاتی سرگوب قلمو از تو
 نای گل و خاک آراسته حقه های باروت را التذوق و اتفاقا حقه بر دیوار قلمو
 خورده بر گشت و بدگر حقه افکند التذوق گرفت و بسیاری از لشکریان سوخته نابود
 شدند شیر شاه هم بجهان التذوق سوخت و تا مرغی داشت تا کبده شجره قلمو میکرد و می نمود
 قلمو مفتوح و روح پیر شاه از حفر بدن بیرون شد سال ناله او ازین قلمو ظاهر
 * شیر شنه اندام صلابت او شیر و نیر آب را به هم خورد و چون رفت از جهان بدایه
 بافت ناله او از التذوق مدتی حکومت اولی سر و سرای از انجمن با نهم سال
 در امارت و مملو ممت پادشاهان و بحال در سلطنت ممدوستان
ذکر اسلام شاه معروف به پیر شاه
 نام اسلام شاه قبل از سلطنت جدل خان بود و بوفوت پدر خود شیر شاه
 بقلمو کالج در آه نهصد و پنجاه و دو هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود و سکه و خطبه

بنام او جاری شد اسلام شاه حفا مغر که در راه و صف حمید و صفات پسند بسیار در زود
 گویند در تشبیه قوانین عدالت و قواعد سلطنت مانند در معروف مریدان بنیاد نایبگام
 در همان سرانکه پدرش شیشاه احداث کرده بود یک سراسر ای دیگر نمونه بدستور بد خود برای سوزن
 طعام از سرکار خوراک و قیاس و نوبان و گنجینه است نگاه داشتن سرشته کاغذاب نفی و قیاس و بیان حال رعایا و تدبیر
 ایلی ملک و افزونی زراعت و کسب و بدو جاجا اختراع اوست ملک گبری و جبر زاری و نظام
 عمل و انصاف در اقل ایام بود یک ازین بدو و نظیر در رسیدن سلطنت گذشته نزدستان کمتر از
 بدو بدست سلطنت او ششاد و همامه و ششاد روز فقط محراب شیشاه که او هم
 از اقل غنای مستی نوب که فقیری در زمان اسلام شاه بدید آمد که اختراع منکرات نمیکرد
 با خود بیشتر و هم مسل صورت اغایی و محبت منمکان لذت جوانی عزیز داشت اسلام شاه
 با حسن ظواهر مشرع محامی کرد و تمهید با گفته فرستاد که اگر زمین کاره باز نه آئی ترا خواهم کوز
 فقیر زبانی آورد هم اول تو خود را از کسختن باز نه ای بعد با البوزان و بر وقت نصار ایما نزد
 دیگر و آنه قریب بر بزرگ اسلام شاه بدید آمد و صدق داشت که بی غلطی و مکتف که حرم

به جمیع حال عهد است از دست هستی ازین جهان بر لبست

دلم فرزند شاه بن اسلام شاه

نام فرزند شاه فیروز خان بود بعد حاکم بدست اسلام شاه بوده سالکی با لفاق اعیان و
 مملکت و ارکان سلطنت بر تخت جلوس نمود و فرزند شاه خطاب نمود و بدید مار رخا برادر
 مار فرزند شاه ناصح بنگین دلی و بیجا فرزند شاه را فتح ترین و جوه گشت و حمران و بناو

انتهای

بنام که مشرق رویه فتنه مدعی حکومت بود از میان بردار و اما به سبب شجرت تو جبهه همایون از کابل
به هندوستان در گره توقف کردید فقط اکنون در آیدن همایون به لشکر هندوستان و مظهر و مظهر
شدن او بر سکنند و انقطاع بر ریشه مملکت افغانه از هندوستان شد مدت حکومت علی قزوینی
دو سال و از ابتدا در شش ماهه مدت از هندوستان در آمدن همایون باز به هندوستان

وظیفه یافتن در جماعت افغانه و حمله نمودن ازین جهان ۵۵

چون همایون در کابل شنید که بهر طریقی از اقطار هندوستان افغانه لوای حکومت بر او
دم استعدال می زید در سال ۹۷۹ هجری هجری منعم خان را بر اکت کابل گذارید طرف
هندوستان نهفت فرمود و شاه ایران محمد اکبر را همراه گرفته با سه هزار سوار حرار
براهه ایوه روانه شد بهر سید افغانه با جانب پیاورده و اندک شدند و لامه موزنی جناب تبریز
اولیای دولت همایونی در آمد بوجه فوج قابل سرکردگی بهر امخان خانان بجا جانان تبریز
شد و آن نواحی خانان مظهر و منصور را در اندک روزی افغانه شکست و مظهر در سینه
سلطان سکندریه استماع غلبه شکر همایونی سکنت نوزان خوف از اگر کوچ کرده باشند
هزار سوار قبیل نزدیک شهر آمدند مستعد کارزار شدند خانان حمزه المصفا در عهد
می پوشید و به اینهمه از لاهور کوچ فرمود در شهر بدتر و اول اقبال فرمود و تلافی مکرین رو فقه
تجا به است این روی فتح و مظهر لقب اولیای دولت همایونی از بدین مکتب بر افغانه افتاد و سکند
فرارند از بغلیه مملکت رفت همایون شاه ابوالعالی رو به با شکر گران از سحر نزد جناب
لاهور یعنی فرمود حکم مظهر که از سکندریه کوچ بر آید و فرمود او کند و مظهر همایون با دستاه به فرود

از لشکر

از شهر بندر روانه شد به دار السلطنه و هلی ترو اول اجلد فرمود از سر نو اکثر اهل هند بقیه
 او را بدو سکه و خطبه نام بمالوز زواج یافت بقدر این سکه بعبث و عشرت در دلی
 گذر و بدین اثناء خبر رسید که سلطان سکندر از کوهستان برآمده بنواح پنجاب دست
 تصرف دراز کرده و مدافع او از دست شاه ابوالمعالی مشدق توالش بمایون
 برای دفع این شورش هزاره فرزند احمد محمد البرابیر امیر امیر خان خاتکان از روانه فرمودش از
 قطع منازل محمود در فقه کله نور ترو اول اجلد فرمود سکندر از آوازه اشتهای مولد منصور
 شاه از دست از تصرف باز کشیده در قطع مالموط مامن خود فرقه متحصن گردید چون بقا حاضر گردید
 است بمایون راجع زمان جهات بسرا آمد و با علم نجوم موفت گوید متوفی طوت روزی بیست
 پنجم دید که کوهی که مظنه طلوع آن مبد است بالادی سقف کنایه برآمده و کوهی که لفظ
 اول محمود مؤذن شروع از آن کوه او به تعظیم از آن بر زمین دویم که شدت مصفا بود سر عشا نمودند
 بس در آمدن علفان علفان بر زمین رسید اعضا و مفاصل کوفته شد و ممالج اهل کوه نبرد از خود
 حق را بیک اجابت گفته بعام بقا شتافت فرود در کلبوی گهری مواجدین کیقباد مدفون از
 و محالست عالی بر او احداث او این است و ع

قطعه تالم و فات او این است

بما بود شاهان شاه عادل که فخر خاص او بر عام افسانه بجای دولتش چون بمان
 اساکس عمر کنش از انجام افسانه چو نور شبیه تاب از بلند بیایم به پایان نماز تمام افسانه جهانی
 تارک شد و چشم مردم خصل در کار خاص و عام افسانه قضا از بر بار بجز زخم کوه سماون به شاه از نام

در سلطنت او مرتبه اول و در نهم عم دو ماهه ۹۷۲ هجری ۵۵۵

ذکر ابو الفتح جلال محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد جمال پادشاه
نیکامید عم پادشاه جنت زندگانی ازین جهان فانی بر گشت هزاره محمد اکبر استیصال
سکن در رواج پنجاب بقصر کلا نور بود چون جزاین واقعه نالزیر پادشاه بود تقدیم مردم
تغذیه در نصف النهار روز جمعه سوم ربیع الثانی ۹۷۳ هجری هفت و شصت و سه در شهر سیرت
و شش ماه و شش و شش روز از ننگ سلطنت او بود جلوس عقد بلند با بی خستید مردم
خان خانان مال که از محمد جمالون سوار المہام مالی و ملکی بود و کتاب السلطنت گردید وصل
و عقد مہار و قبض و ربط ممالک در قبضه اقتدار و کف اختیار از زبان گشت از همه احوال
ان پادشاه قوی اقبال محرابی کو ابرام مسل خلفه نظام قزوینی در نالک اکبر شاه
و خلفه نظام الدین احمد در طبقات اکبریه و شیخ عبدالقادر برفونی و شیخ الہوداد و شیخ فرید
بر لقی خان و شیخ ابوالفضل و محمد کرب لیب معتمد خان در اقباب نامہ جهانگیریه مفصل
از خصوصیات مجموعہ قبائل و کمالات شیخ ابوالفضل بن شیخ مبارک بن شیخ الہدای
تراد کنایہ مسند در دفتر متصرف حالات و واقعات ان پادشاه بکمال شہ و
بہ خیر و آرد و در کبریا نامہ موسوم ساختہ نصف دفتر اولش منہم احوال بزرگان اکبریا
و نصف دومش منہم جلوس اکبر تخت جہانمانی و واقعات ہفتہ سالہ کہ با نور ان عقد مختار
نمود و دفتر دوم شہنشاہ ولایات مالوہ و کجرات و پٹنہ و بنگالہ و اوڈیسہ و
و بنگالہ و سندھ و قندھار و بہران پور و خاندیس و ممالک دیگر و استیصال حکام اولادبات و واقعات

از ان زمانہ

از ابتدا رسد بخدمت نجارستان چهارم و دوم حکم اول بنجاه و پنج ساله که در دفتر سوم
 که سمرقند است که در خدمت حضرت بزرگوار و قواعدها و قواعدها و قواعدها و قواعدها و قواعدها
 یا قید حدود و الاضاحی و جمع آنها با این حال صاحب بزرگوار و اول که بنیت اما بنابر نظام سلسله در
 احوال سلسله شطری از حدود بعضی واقعات اعلیٰ و بحر از احوال بعضی امر او در البقیه تظیر
 در آوردن منتظران اخبار در لرغانی ساز کرده می آید *

این
 است
 است
 است

بمان محاربه که با بهیمون اتفاق و دستگیر
 گردید و لقب رسیدن آن اتفاق

که با پادشاه لویوانم انجام حرم حرم قاصد قلع و قمع کند رکنه پادشاه مکتوب شد
 را چند روز متوقف شد در حدود حالند نیز اول اجلد فرموده در مقام بعضی که رسید که همون
 اتفاق سپهر لدر مدار علیه سلطان علی که در کشتن خبر حلت صحابون پادشاه نشین
 لوی است که بیشتر از پیشتر از فرشته عدلی را در پیته گذاشته از مکره و دلی که بود با که رسید
 با فرای پادشاه جنگی کرده از راه فرستاد و از اینجا بدو در تمام در دلی رسیده بود
 بگفتن را که در تمام امانت است که از آنجا پناه فرار کرد و فریاد و توجیه پایی
 منتقل در دلی فرستاد که با شماع این خبر هم کند که مالتو که گذارند که فرستاد که
 اتفاق نهضت فرموده و بعضی از عا که منسوره بود که در گد کند خان او که در گد
 منتقل شد روانه که بود که از نسیم که در نسیم که خبر نهضت که نشین از دلی رو که در خالی
 پایی است با فرای پادشاه هر که منتقل یعنی شد که مالتو که بود که در گد که در گد که در گد

طریق معلوم و انگلیس و هند قضا را تیرگی از شب بلی و دوران فعلیه جز در حد فوج هم چون اولاد
سرگرد را و سناست در هر وقت که موجب گذشت هم احوالش موقع احوالی همان کوه راه قرار
و بیرون سند فاختش بر سر او قرار و عساکر با اوست و حال اوست و فیل خان فیل سواری همون
با فیل خان دیگر از فرودان حضورش در اوقات البری از سرای که در نزد کوچ فرودان به سکر منقلد نه پوسه
که نوید فتح و ظفر لوفی حضور رسیده و بعد از زمانی شاه فیل خان همون را دست بر گردن بسته حضور حاضر
اورد و بعد از چند روز سخن بر سر رسیدند و جواب دادن نتوانست بعضی از امرای عوض کردند
که با دست و دست و قدم غزا و پنج توپ است شمشیر بر او اندازد و اگر جواب دهی که مرغ

بخون اسیر الودن از این مردمی دور است میرام خان لوفی رسیده
چه حاجت بتغ است چه را بخون بر سر الودن تو بنشین و اشارت کنی چشمی یا با بر
این بلفظ و سلم فرودان از بار سکه است حفت مراد و کجا بل و تنش بدلی فرستاده برادر کشیدند
پادشاه لوز قند همیوز روانه شد و در راه السلطنه دهمی تروان اقبال فرودان و جنس کانی
الک محمد دایر سیر جهانبانی جلو کوشش در فراعهم آوردن پرانگند کهها امور پادشاه بقیه
در زید امرامه مهر ترهوت نمایان شد و بعد از خطاب کانی لینی و جاگیر بی مناسب سروراز
گشته حمت ان نظام اطراف محاکم استوری یافتند مولانا ناصر الملک خوف چرخان راه
بفقط ولایت بیروت قبلی گشته بدر همون راه میر شتا و سال لوز از قصبه بواریه
مسکن او بدست آورد و در نهایت دینی اسلام کرد و از ترک دینی خوف و اجبار دینی اسلام
الغار نمود ناصر الملک جوانش بزبان سمر دانه ان مبرو از هم گذرانیدند

بیان اخراج سلطان سکندر و انقطاع
سمرقند ریاست افغانان

چون خبر برآمد سلطان سکندر از قومستان و برپای سخن فتنه و سورشش در بعضی برکنات
نجات البر رسید استوار او را حجب و طایفه طرار اختلاف و بی سیمت پنجاه نسیبت
نموده اجتمع مراحل با پایان فتنه و ملوک که سلطان سکندر در آن منحصر بود رسیده محاصره کرد
و حیدر کوچه و افغانک شروع نمودند و سلطان سکندر با شماع جز کشته شدن همون بقال کشته
بود و بولد باز بستند هر مدتی در تولاخ چنانکه در افغانک کشته حفر خان ولد سلطان محمد خان
که تمام فتنه کرد و سلطان بهادر خطار فتنه نمودند با تمام خون بدر خویش که در حاکمیت
کشته شد و بعد از جنگ کردن غالب آمد و مدتی در روزمگاه کشته شد سکندر با دراک
چنین اخبار را فغانه زاعار از زلفان شمرده ز نام حرارت از دست دفعه زبان عجز و بنام
بدرگاه پاوت کج کتود و بواسطه میسرین الدین محمد آنکه خان و مولد نام المکث
الماکس نمود که مصدر لغز است خطبه شده ام روی آرد و حضور زارم بالفعل کتود
حضور میفرسب بود چیده حفریم نامه سبای عینومیت و حضور حوازم شد الماکس او و حضور
پاوتاه بقول امسال حکم کتود لغز یافت که سکندر به لطف پهنه رفتن اولاد
از دست افغانه بر آورد و منصرف شود و ولایتش و حضور رسیده حاکمیت بخارج
سکندر بهر خون و بدرگاه شاه فرستاد حفریمت پهنه رفت بود و سالی
در همان نواح حفریمتی از و بنام لیب در اعزاز نام دویم حاکم س معالی

اجراج سکند و فتح فلولو بالکوت و اطفاء نائره فتنه بجا صورت گرفت ۵۵۵

کامل
جمع
تاریخ
تبریز

جمال بی احمد الهیابیرام خان و انجام عمر و دوله او

چون اقتدار و اختیار برام خان خانان از منتهی کوری و درجه و کمال است امیرالدولت در گذشت
خانجاویش به قوت کثرت کیمیا معلوم است و در وقت در گذرد و پادشاه به خود نماند تصور کرد
بمه غلبه و ظفر بر مخالفان و نظم و نسق امور جمیع ممالک و در وقت وفات باز و جمیع دولت مستعد بود با الله و کمال
عظمتش در جمیع کتب و در یک خان امیر کبیر را بی حکم از تخت برکنار نمود و در عهد حاکم بود که از
ملاذمان و الدجین برادر اطلاق پادشاه گشت مولانا ناصر الملک که مورد عنایت پادشاه بود و در
المنصب خرد و آنه کوچه آمدند و هم چنین با مملکت کبیر و در فضا پادشاهی و در وقت پادشاهی آمد
و در وقت فدیای پادشاهی را مافی و بی گناه گشت از سنج این چنین بی ادبی تا فرج الهی بر
ترک در آنمونه بنده بر بدلقه افکار و بعد اندک زمانی با چند بی از امر به بهانه مشکار از آنکه
بر آمد و در بی رسید و با شهاب الدین احمد خان صومعه دله دلی این روز که ستم در میان
آورد و با امر و اطراف فرامین اهدار یافت بدین مضمون که خاطر افدوس از میرام خان منور گشته
تمشیت امور سلطنت بخدمت محبت خود گرفته ایم هر کس از آنه مذکوره دله بد راه صاف
بیرام خان میرام خان از سوره دله گشته علم و تقار و طوم و منصب میرام خان با حرم
فرورد و آنرا از اطراف آمد و فرستند و امر مکن نزد میرام خان بود نیز از جمله
شده و حضور رسیدند میرام خان با جماع این اخبار معاذیر بشماره حضور است اگر چه
دله آمد و در حضورها سینه سینه اندر روانه مکنه شود میرام خان حضرت سوره حجاب

از آنکه بود گشت

از اگره برآمد و سیم نصاب رفیق شو و کشت و لغاوب بر دولت بیکر الدین محمد خان آنگه
با امر ای دیگر محمد افول و نعلی شد و در و درها در بار تبلیغ و بجا آمد و عسکری رود و در لغاوب
عظیم میرام خان معلوب و منظم گشته و صورت او بار در آینه حال خودت است که کرده عذر
تقصیرات و در ام خود کفایت با و شاه موفقی دولت الدفیر امیران بوا اسطه مولانا عبد الله
سلطان نور الثغور به مخدم الملک و منعم خان رو پاک و در کردن انداخته کفایت خوانند
که بسیار کرد از راز و در غایت و مروت حکم شنیدن داد و در از خلیل خوشنودر حضرت حجرت بود
بدره پات عالیست منوچهر دهمی و میرام خان روانه ملک موفقی گردید ای لغز در راه و با یک پانچ
شش حبوس بود و در لغاوب میرام خان لوطی مراحل در شهر بین از صفات احمد با کجور
روید این جا مبارک خان نامی افغان لوجانی که پدر در کسک باجهی واره هم افغانی
رو با میرام خان در رقاب سما لور رود و کشته شده بود با مقام خون بد و لغاوب فقید میرام خان
بخاطر او روزی مبارک خان مذکور با جهب افغان دیگر رسیده چنان لغاوب نمودار
ساخت که لغاوب لغات آمد نزدیک رسیده چنان چنان حمد بر پشت میرام خان زد و
از سینه اش بر آید و دیگر به شمشیر زد کارش غام که جمع از لغاوب شهادت یافتند
او بود که در حوالی مقبره سح نظام الامیر یک سیر دند لو از ان لغاوب شهادت یافتند
رسید تا کج شهادت او را در جین لغز قطعه قطعه
میرام لطف لوجون است احرام در رسیده کج کار او شهادت تمام تا تلخ او است
او به جسم از طلق لغاوب شهادت میرام لوجون از ان مرزا عبد الرحیم لیس میرام خان

که سه سال بود در حضور پسر پادشاه و لقا و گفتن با دست فکندس بر فرق او گذاشته
 حفظ میرزا خانی می گفتند چون به کسب و تقوی رسید و بعد از آن پندیده گردید و جعفر فرزند
 برادر خود را خانی نامید و بعد از آن به وزارت رسید و در آن زمان زیاده از آن نبود و سرافرازش بر
 او راحت جنبانیم فتح و دولت گنجرات و تهنه و دیگر او کرده بود فوت راجه تو در مل
 نظم و نسق وزارت و اعلیٰ بار اعلیٰ یافت و خان خانانکه هموزونی و ملاقات
 طبع و صفت عالی و سخی عمر فطرت در هند و کسان کثرت بود و همی خانانان میرزا عبدالم
 پسر پسران خان است ۵۰۰ بیان و ختم کفر فی الحال از لاجم نامی هند و کسان
 اگر با دست او حمید دست از جلو کس خود علیه بر عادی و امتزاع فله جنور از دست زان
 و انبساط او بنا بر اهل رسلطه و اقتدار خود حکومت که در خزان راجه نامی عمده است
 مالک بزرگی خود او اولد و کف نگین اول و ختم برادر حسن خان بیواتی عمده ز مبدلاران
 خود در آمدند و در وقت او بنا است اسلم قبول نموده عقیقه مسطره راجه سرای سلطان
 فرستاد بعد بر اجم بهار اهل کیمو امیر که عمده ترین راجه نامی بود بود همین حکم شد راجه
 مخالفت دین قبول می که او از ادوار چاکر کشنده تن بر حال داد و وضع خود را در عقد
 از دواج اگر در آورد ۵۰۰

بیانی و ولادت پسر او سلیم یعنی جهانگیر و رفتن اکبر با جمعی ۵۰
 چون اکبر از فرزند بسیار داشت و هر یک از آن گرفت اگر زن نامی حاملی شدند
 اسفاط بمباقت و اگر می زان بعد از یک نامی چند روز زنده مانده می مردند با شکار

امیر جهانگیر

دولت خواندن به امید وصول باین ماملت بستم سلیم که در آن زمان از بزرگ مدعا در گاه بگریه
و مستجاب الدعوات بود و چون نمودار و در قصبه سکری از آن دولتت حسب الدعوات رسیده و در
قصبه ظهور و معارت نشاء به آراستری به فتح پور موسوم کردن و در سلطنته قرار داد و بسبب
ان نگرانی غایتی باورش و در هر حسب را در هم چسبید و در هر حسب را در هم چسبید و در هر حسب را در هم چسبید
بطریق صبه لفظه را مل به حضرت خضر ولد یافت و بمناسبت نام آن در پیش نام آن مولود
سلطان سلیم گذاشت چون که از افغانها را مسیح با فواجیه منی الدین خشتی داشت عهد کرده
که اگر این بولعی فرزند عطا فرزند میرزایب هزار خواجه به پا قطع مسافت نماید و بعد ولادت این
سلیم که بر بنابر الفیاض عهد از فتح پور سکری به تاجپور کشف منزل و بر سر می دوازده کرده
است به پا قطع مسافت نمودن هر کس زیارت بجای آورد ۵۵

بیان از زواج شاهزاده سلیم با حبه مومنه راجه و ولادت
سلطان خورم یعنی شاه جهان بیست شاهزاده مذکور
بعد وصول شاهزاده سلیم بمحل بلوچان که در حوض راجه بگرفت و در هر حسب را در هم چسبید
در حباله کس شاهزاده در آمدن بود مرتبه ثانیه و ختمه مومنه راجه و در راجه مال بود زبان چو مومنه
میرتبه که بوجست ملک و کثرت لشکر آمد راجه بایر علف بود در عقد از دو طبع شاهزاده مذکور
در آوون ماورسی نمودار راجه به از دبا ابرو و خرم بگفت عالی ترتیب همه انعامس مقدم باد شاه نمودار
البره کس جز از نمودار بمنزل او رفته سر افتخار را در راجه اعتبار بمذولاجه اسکسم نیاز و سکنش مقدم
رسانند از لشکران تا شاگرد منته به لاصلد و فاخر بپوش بند و اعرای کن بر راه او در اضافت و مخالف

خوشنود کرد و بند واقفانه دو جهان گس از این بهای و جواهر و ظروف و اقدار کفایت و کفایت
و بر سالی و عند زمان بطریق چینه سر انجام قطعه به همین آیین بایست که را بود و در این امر
قبل از آنکه سلطان سلیم از وقت راجه بگهوت بر سر با سلطان خسرو بر سر سینه بجهت ابطی
موت راجه در ۳۶ سنه و کس جلوس اکبر شاه از سلطان خورم که به شاه جهان نامور گشت و الله

بیان تقویم قلم البرابار و عرف البره

در راه و هم جگر و سلطان سلیم و نیر محمد و صفاء و سه هر اسما قلعی ابرایا نه که اند و هر روز جهان را
کشف و کار از سنگ تراش و می رانند و بخار لغاری در وقت که می تپد در عین بر آوردند و بنیادان
از آن کجاست و ارتفاع به نصف در عین رسید تا سر کنگره از سنگ تراشیدند و بنیانها اند
و محاربات و کشت منازل فرخ افزا در دولت خانه و الله بر آراستند و در عین شایسته
قلعه من و مشعر عظیم صورت نماز با فتنه با کبریا بود کسوم گردید وانی شکر در وسط محاکم گردید
و قطع است و آب و هوای او خورشید در بیدار گشته ۰۰۰۰

بیان تقویم قلم البرابار و عرف البره

البره است که هر که استوار حیات بد مال باغبان اطراف بنگاهه متوجه به بیشتر قیام شد و شکاف
قطع مخالف بفرموده تا آنکه در مکانیکه در بای کنگه و جنبها هم انصاری با فتنه و با عقاب اهل هند
از امانی تیر نفی است ربابت با دشمنان هر که رسید بخار انصاری هر که در با قلعه کجاست
نهاده و شکر به بنام گئی اهدات فرموده اند با کس نام گذاشتند و این محاربات در بر
و شتم جگر اکبر به بطنی نهند و نفی هر که تمام رسید در می مکان خیر عمیت خوردن باغبان بود

رفعی از نیکو بنگاه

رفتن از ملک کماله توجه بر ریای شرقیه لبوس اقدس و اعلیٰ رسیده شاه از همین بقصد دفع
وسوختن محمد حکیم میرزا بسمت پنجاب بنهف فرگشت *

بیان برخی از احوال شیخ ابوالفیض فیضی

چون حقیق و الشمدی شیخ مبارک و اولادش بر اکبر بادشاه ظاهر شد با حقیق
قدر شناسی حکم با حصار آنها داد در سال دوازدهم جلوس شیخ ابوالفیض به
در اشعار فیضی مخلص نوشت بگزین اولادش مبارک بود مملکت بادشاه فیض
گردید هنگام مملکت چون شیخ رو بیرون بجزه نوره استان را و ندانن قطعه مدینه خوانند
قطعه بادشاهان درون بجزه امه از سر لطف خود اجازت از اندکین طوطی شکر خوارم
جای طوطی درون بجزه بپسند خاطر بادشاه افکار کمان روز در سلاک مملکتان
خامنندک و اخفاص یافت و روز بروز پایه قدرش افزود و در سالی و سوم بحجاب
ملاک الشعر اسر فرار از دید و در سالی و نهم تفسیر قران بی لفظ و کتاب نل دمن و در زاد و بار
تصفی کره از نظر بادشاه گذراننده مورد تحسین گردید و هم چنان تصنیف سلمان بلفیض بوز
خسرو شیرین و محبت کشور در برابر بخت پذیر و اگر نامه مقابل سکندر نامه پیش نهاد
بسمت دولت اما این کتاب با تمام نرسیده بعد از زندگانی او اتمام یافت چون
رسوخ او در بندگی نامرسم خاطر بادشاه بخواست بزانه و نیز از دستفراجه میکردند
اگر بمقتضای قدر طوطی در بیماری او و مویش از او مان به بیاد تشرف در آنوقت این رباعی بخت
دیدگی نه فکاک بمن چه نیز گلی آرد مرهم دلم از قفس بر او هم تنگی آرد ان سینه که عالم آرد

می گنجینه تا به نفس بر آورم تنگی آرد در ساجدهم جلوس ابری رحمت زندگانی ازین ملاقاتی
بعالم جا ویدانی ششید بزرگواران ابو الفاضل ملا محمد تقی احوال سج ابو الفاضل ملا محمد
ابو پادشاه بمقتضای قدر دانی در باب نوزدهم جلوس محمد سج ابو الفاضل شیخ مبارک
راه از فیضی خورد و بوش خف خواند و تفسیر آنرا تفسیر الکرسی بنام آرزو شسته شرف حضور فرشته
پسند ظاهر بادشاه افناد و یوما و فینوما مورد الطاف پادشاه گشته بایه قدر او
از امرای عظام و وزرای کرام افزوده مغرب و مستشار پادشاه بمهرتیرت
که محمود موبان درگاه گردید و شاهزادگان با اتفاق از این دولت در عهد آن شدند
که او روز بیخ بر اندازند تا آنکه چنان اتفاق افتاد که شیخ مبارک پدر او در زمان حیات
چون تفسیر برای قرآن مجید تصنیف کرده بود و نام پادشاه در آن درج نمیکرد شیخ بعد حیات
و در بی اندک بواقی رسم دنیا و ادب اهل دنیا عنوان کتاب را انجام پادشاه پوشش آوردند
نسخه های متعدده نوبت میزد و اکثر ولایات و بلاد فرستاد ابر بر دریافت این معنی سخت
بر اثفت و شیخ را مورد عنایت گردانید شاهزاده سلیم و امرای دیگر قابو یافته درخت
پادشاه افزوده و شیخ از کورنش بمنع گردید اما شیخ در زمان تقرب مدبر عرض
پرسیدند که من غیر از حضرت پادشاه ظل الله دیگر برانمی دانم و پادشاهزاده با هم بلندی
بمی شوم ازین جهت بمنان از من آزرده میباشند و اگر اعمی را نیک میدانست و از نصیحت
و دانشند عیار و بسیار مخطوط بود و بنا علی بنده بعد چند روز لقبش مشافرت شامل
عنا پادشاه پادشاه فرمود و مفارقت او بلا فرست جان بر نمی داشت تا آنکه فرود

تقدیم

مقدم خدمات ممالک دکن مامور شد و در آن ممالک خدمات نمایان بخشید و در آنجا
بجا آورد و درگاه سحر طلبی پادشاه برای او مصلحتی طلبی جریب با خود وی از رفقا و
دارا الحلقه که با او بودند از راه سلم یعنی جهانگیر در راه انارکستانی و نافرمانی مکنند
و از منج بسیار از وی میبود و با شماع خبر جریب بدیدند منج از دکن قابو یافته راجه نرسند
و پو که او هم در عمر و نافرمانی شریک و رفیقش نیزان و موصوب درگاه پادشاه
پهزان آورد که سر راه منج گرفته کار کس با تمام رسانند و پو نمود این کار گشته
متجدد روانه راه دکن گشته فریب ما و چین رسد و با فوج راجه نومان از کیمگاه
بر آمدند قاصد شمشیرت سحر مفضای نیجامت و جوان غزوی قدم ثبات و زین
و ادراکی داد و با خود وی از همراهان خود جمله کبر عظیم آورد و جمع کتفه از راجه نومان
اجم آورده اطراف و جوانان را فرزند الا خود ماه ربیع الاخر ۴۰۰
چهار و هفت جلوس مطابقی بزار و بزاره تخری منج بر خم نیزه بر زمین افتادند
با آخرت شمشیرت و همراهانش نیز گشته شدند راجه نرسند و پو سر منج
جدا کرده خدمت شاهزاده در راه انارکستانی و کبر با شماع این سانحه از خود
رفت و دست بیابانی بر روی و سینه خونخوای را میان پنهان کرد و خود را
اغذ فو که به مفضل سه هزاری سر فزازی داشت با شمشیر محمد الرحمن و لاج
ابوالفضل و امرای دیگر با شمشیر نرسند و پو قاتل منج یعنی فرزند حکم
فله که تا سر آن بداخته نمازند دست از کارزار باز نهند و باز بر زبان پادشاه

گذاشت که در بدل کسری آن کافر بد که چه مقدار داشته باشد زن و بچه او را برده
باید کشید و پنجم باید بر بند بیان حال میان تالیف جلالت بجز کبر بادشاه
سر آمدن سوره ایان خوش آنک میان آنان سینه فلان است که در عهد خودم انظر بود
دست قبل از او و بعد هم الی الل مراد اولشان نمیدهند و مهر این فصل آورد مقصد ای
خود داشته ناکس نبی تعظیم بر زمان غی آرند در راه مقیم جلوس و الله عز و جل را چه را چه
مرزبان پانزدهم سوره کبریا در شاه رسید چون بادشاه در مقام موسیقی مهارتی نام و
توان سینه درین کاربرد میفاهد تحت او در گرفت و مهاجرت اختصاص با او سر راه
نشاط خاطر بادشاه می بود در راه سی و چهارم جلوس تحت هفت بر بند و دو
تاسف خاطر بادشاه گردید بیان بر فی از ملک را چه بود دل مل متوفی بود کبر بادشاه
را چه بود در مل معبر السن بود کبر کس محمد مالد پیوه کشتن تحت تمام در ملک سیدی
پرو کشتن محض اما در صومریس انار شد و کار دانی و علامت طالع مندی و پنج بلند
از ناطق جان می تا بهر کس فیمت در حرکة نویسنده های سر کار بادشاه نواز شد
روز بروز پای به قدرش افزود و چنانکه حسب التذیر و قلم بود صاحب کوس و
علم نیز گشت در ملک بحرات و سنگال و اکثر معاکر ترو دانت شایسته و مهارت
مردانه نمونه غیر و نمندان در فقه رفقه به پای علی وزارت سر فزازی یافت و در
سازت و پنجم جلوس وزیر اعظم گردید و بابت گزین ششم بود انگر دل هموشیا
نوزدهم کار تکب محض و صاحب فکر و سمیت بکنند و شش باغوش و بیگانه

بدر کس

یک جهت و مادیست و دشمن بلبان بگذراند از استیضای سلطنت در ازوار
مملکت در دفاتی حساب و سیاق و سمری نظریه قبل از و در ممالک هندوستان
مضد باین بقانون نمود و فایده نوشتند و در مل از نوبت و مکان ایران اخذ صواب
و قواعد نمونه دفاتر را بطور و ولایت در دست کرد تا حال اهل قلم مطابق آن
بعمل می آید و تمامی اراضی ممالک محروسه محدود فوراً همواره رقیه بر وجهی از دیانت
منقح نمود و جمع دائمی قرار یافته حد و حدود به کسب گشتی روزی جهت دام و از
بافته در دفاتر ثبت گردید و بر سر هر و دام عاملی مقرر گشته بودری نامیده شد
و نیز داغ سپه سپاهیان قرار یافت در زمان سابق سلطان علاء الدین
خلجی و بعد او شیره داغ سپه مقرر کرد امار و اج بنایف در عهد اکبر شاه جهان
باید رایج گردید بعد از آن راجه تو در مل عبد الرحیم خان خانان ابوالاسف و کالس فرزند
گردید و مصفای فرانس و کاروانی احکام وزارت و امور و کالت در وقت
بخشید و بعد از حسین شهباز شد بیان انتقال روح بر فتوح حضرت اکبر بادشاه هندوستان
در سال هزار و چهارم مطابق پنجاه و دوم جلوس شهباز شد و در اوایل جمادی
که در بادشاه به تصف و بحال قری رسید و در بلده دار الخلافت اکبر آباد بنگاری عالم
بقا و روز دیگر بعد از چینه و بلیقن در باغ سکنده مضاف اکبر آباد فعل گردید
تا آنکه وفاتش اصف خان جمعه جن کعبه دفات فوت اکبر شده از قضای اله گشت تا آنکه فوت
اکبر شاه از لفظ فوت اکبر سال ۱۱۴۳ که تا آنکه وفات گشت بر می آید بدست سلطنت

او پنجاه و یک ساله و در ماه و نهم روز جمعه ذکر ابوالمظفر نورالدین محمد بن محمد بن ابی طالب
 بنده و شهنشاهان شاهزاده سلیم بن عدل الدین محمد البرباد شاه در سنه
 و هفت سالگی تاج چهارم حاکمی عالی رودی در سنه ۱۱۳۰ کهنه چهارم سوری ب و مختار
 در قزوین دارالخلافه اکبر را بر او زد که سلفت جلال فرمود به ابوالمظفر نورالدین محمد بن ابی طالب
 لقب پند و در آن جشن فرزند محمد کرب و ولد فواج عبد الصمد شری قلم را خطاب امیر
 الدرای و مصلح حلیه القدر و کالت سر فرار فرموده مهر اشرف بجوهر قیمتی ارانسته
 بدست خود همراه کرد و در آن وقت در روز غنای یک رو خطاب اعتماد الدوله و برادر
 جان بیک که در آن شاهزادگی دیوان بود خطاب وزیر المال اختصاص کردند
 بر هم بود بوقت بدوئی سر یک کردند و زمانه بیک بود که در ایام شاهزادگی خدمت
 شایسته بخدمت رسیده بود خطاب مهابت خان فرزند و بعد بحال
 صلوات خان بجان جهان خاطر کشید و شرح فرید که از سعادت عظام موسوی
 و تربیت یافته که بود و در حضور خدمت بختی گبری وقت به هفت چهره آری و او به ماه
 ربیع بر عین سراسر اخبار بر افراخت در احوال سنگ به جلوت حارقب و شمشیر
 در سپه خاصه مرتبه ظهور به طلای بنگاله رخصت فرمود و خان اعظم میرزا عزیز کوکلتان
 و اصغر خان بجهت که از ظهور بهار در حضور رسید به انواع مواظفت سر فرار از نوم در حضور
 و امرای دیگر به بغایات نامه شرف ایاز بخشید سان در آمدن نور جهان بیکم زود اولی
 نواب شیر افکن جهان بهادر بکر محمد بن شاهجهی نور جهان صبه غنای یک سی طری

با اعتماد الدوله

با تمام دولت است و اولی خواجه محمد کربلایی طبرانی است خواجه در مبادی حال دیوان بود
 تکلیف حاکم هرات بود در وقت رفتن می پوز پادشاه از خدمت شربت با عراق بموجب
 حکم شاه طهماسب خدمات البته بمقدم رسا بین و فرمان شاه طهماسب در باب
 خیانت و بیعتاری که در اکبر نامه داخل است بنام حسن محمد خان مذکور است خواجه محمد کربلایی
 بمکه است طهماسب رسیده بوزارت سر فزای یافت چون فوت شد عیال تنگ و مهر
 طاهر بیگ خود و پسرا و بنده وستان آمدند خیانت بیگ و در پس و یک دختر همراه
 داشت بعد رسیدن در قندهار دختر دیگر که عبارت از نوجوان میم اوست تولد شد و از آنجا
 روانه شده در فتح پور سیکری لیسرف ملقب است اکبر پادشاه شرف شد و مقضای
 اسعد اول رسیدن و فوت اول بیگی کشری در اندک فرضی دیوان بنومات گردید
 چون جامع هرگز علوم و فنون بود بویا بنویسند در مرتبه انبیا افزون و شیر افکن خان
 مع قلمی نام داشت و کشری اسمعیل میرزا اختلف شاه طهماسب صفوی پادشاه
 ایران بود بعد از آن که اسمعیل میرزا بر حمت حق پویش مع قلمی مذکور از لاه قندهار
 در زمان سلطنت اکبر پادشاه به هند وستان آمد و سلطان رسیده اول با خانیان
 عبدالرحیم که متوجه بهم شده بود ملاقات نمود خانیان حاضر حالش حضور پاد
 عرض داشت مقرر غایبان در ملک بنده های پادشاه منسلک گردیدند
 رفیق خفصا است او در آن مهم ترو است نمایان بطور آورد و بعد فتح شد
 که در حضور اکبر پادشاه رسید بموجب التماس خانیان بمنصف پادشاه سر فرزند گردید

و بشیر افکن خان می طاق شده در صوره نگاره جاگیر یافت و در همان ایام نور جهان بیگم در عقد ازدواج
شیر افکن خان در آمده با او می بود چون جهانگیر در عهد جوانی نور جهان بیگم را در حرم ساری الیکه
بتقریبی با مال خود رفته بود و بدین واسطه بعد از آنکه خود بخت سلطنت و حصول اقبال
از امر فروری به قطب الدین کوکلتاش خان را بصیبه بداری بنگاه نور نموده مخفی گفت که
نور جهان بیگم را از بشیر افکن خان طلاق بداند اگر طلاق نداد او را بر حیدر که تواند از
هم گذرانیده نور جهان را محصور بفرستد قطب الدین خان در بنگاه رسید بعد چندگاه
روانه بیرون گردید بشیر افکن خان که در آن حد خود جاگیر داشت با استقبال آمد
و بعد ملاقات قطب الدین خان از خوف جرات و غیرت او اول با امانت
مطلب خود نمود چون بشیر افکن خان به فهمید قصه هم نمود بشیر افکن خان چون فهمید که کار
از آن گذشته که تدارک توان نمود ناچار از فرط غریت و سخاقت جاننازی خود
و گشتن نور جهان مهم نمود قطب الدین خان را بجا بجا به تم ذوقم کرد و مردم قطب الدین
خان هجوم آوردند او را و او را در لوری و غیرت داده چند کس را گشته و خود هم حرم
بر اندو راه خانه گرفت تا نور جهان را بنیز بگذرانند نور جهان از فرست فهمید
و رو بروی اولت تا آنکه مردم قطب الدین خان رسیده کارش تمام نمودند و
مخلد با او شایع معنی بنگاه حسب حکم جهانگیر نور جهان را روانه دار السلطنه نمودند
جهانگیر چون اکثر عرق نشسته شراب و لافعل می ماند با وجود آن همه عشق از عشق
خود غافل و بی خبر بود تا آنکه با کس معصوم خضر خود نمیدانست زوجه الیکه جهانگیر را بیرون فرستاد

تشریح

شکافت جهانگیر در اینجا دیدن شایسته و نزد عشق با او از سر نو با حفت و در سل
سهم از جلوس داخل حرم سرای شایسته نشستن نور محل خطای یافت
بعد از آن بنور جهان بگم مخاطب شد و آخر کار بجای رسید که پادشاه دل از او
داد و از خود رفت و ز نام بهام سلطنت بگف او گذشت نور جهان در زینهار
مناز و در آن صفات بی نظیر و انباز بود از فرط شعور بر مردان از خود و
تفوق داشت بطبع موزون و بعضی از اشعار او زبان نور روزگار است ز قلم
کارش بجای رسید که از پادشاه جز نایماند و پادشاه اکثر سلف که
سلطنت بنور جهان بگم آرزای با امر اصراحی شراب و اندک قوتی کافی است
نور جهان بگم در جبهه اولی نشست و امرای حاضر گشته کور نش و مراتب بندی
بجای آوردند و نام ایران مشهور ممالک محروسه فرانس که نوشته می شد
توقیع طغراء آن جنس مرقوم بگشت حکم علیه عالیله مهد علیا نور جهان پادشاه
و بجمع هر کس این بجهت نور جهان گشت حکم الهی و عزم از جهان گشت
اگر چه خطبه نام بگم نبود اما سکه نام او بنزد و نقوش سکه این بود که بگم گشت
جایگزین یافت عهد نور، نام نور جهان پادشاه بگم ز را پدشاه خطاب اعتماد الله
و مصف و الادی و کالت کل سر فزای دولت و الواسع سر او در مدان بگم خطاب
اعتقاد خانی مباحی و کتبت مر مانی نامر بود عهد عهد گاه خطاب اصف خان
مناز آورد و جمع دولت و شایسته او بمناصب بلند و مراتب ارجمند اخصاص

یافتند بکه عذمان و خواج سرابان او بختاب های خانی و ترخانی بین اللشال و اللفران
 سرگزشت و اینها برافراختند بیان که خدای شاهزاده ش جهان زرقیه تصف خان
 برادر نور جهان بیگم و ولادت شهنشاه در کمان از دو که خدای شهنشاه در شهر بارز در شهر
 نور جهان بیگم که از شیر افغان خان بود
 در سال ششم جلوس نگری همه پیرزا ابو الحسن بی طیب تصف خان برادر نور جهان بیگم در عقد
 نکاح شاه جهان در آمد و بمبارت می نمودند از طین ان عفت قباب بنالغ
 نوزدم شهر صفوا المظفر دوم جلوس سلطان دارا شکوه و بنالغ چهارم حماد بی
 سب بازدم جلوس سلطان شجاع و بنالغ بازدم شهر و بقعه سب سیزدهم جلوس
 سلطان محمد اول و سب سیزدهم محمد اول و سب ولادت یافت اوقاب
 عالمنا ب تاریخ ولادت او رنگ زریست اول نور جهان بیگم با حسن طر باوشه
 و هم بنابر رضای برادر خود تصف خان که شاه جهان و اما اول که در از دبا و مدایع
 شاه جهان میگوشتند بعد از آنکه همه نور جهان بیگم که از صلب شیر افغان خان بود در حباله
 از دو واج سلطان شهنشاه برادر زاده جهانگیر و سب شاهزاده و اینال در آمد
 نور جهان بیگم جانب طبری و اما و خود سلطان شهنشاه بار پیش نهاد خاطر حمد و خاطر
 بیگم از برادری تصف خان به طین انبه او جانب عهد شاه جهان و اما و خود
 سب سیزدهم و بنالغ و های عظیم و باعث یعنی شاهزاده شاه جهان شد تقبلش
 از لب تواریخ و افصح من شاه و قلب جمع اله بیان حلت جهان گیر باد شاه به عالم قبا

در این روز و دویم جلوس جهانگیر بادشاه متوجه کشمیر شد بعد رسید انجا بجا
 ضیق که لقمه داشت استبد یافت در او این رستان را بت مراجعت
 برافراشته تا منزل را جویری تزلزل واقع شد در انجا بدستور مهمو و یک روز
 مانده کوچ فرمود در اثناء راه حال در گون شد و صبح آنروز بوقت چاشت
 روزی که بیست و هشتم صفر ۱۰۳۶ بگذرادی و مسیحی در عمرتقت دم
 ساکنی طایر رفیع او از اشیا کالبد عنقریب برسد نقش او از انجا مصحوب ^{بمعه} _{معه} ^{معه} _{معه} ^{معه} _{معه}
 به لاجور رسید برب و ریای را وی منقش شاه دره در باغ فاسم خان
 اساس نهاد نور جهان ملک که ملک هم در ان باغ رونق افزا بود بر روز جمعه
 مدفون گردید و عمارت عالیه بر ان تعمیرت این یک بیت آخر از قطعه تاریخ
 رحلت او است که ملاکنفی گفته است چون از پنج افاضت حضرت کنفی خرد گفتا جهانگیر
 از جهان رفت ۱۰۳۶ هجری ذکر ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه جهان بادشاه
 بعد رحلت جهانگیر اصف خان بارادت خان هم در رستان گشت و در او نفس خسته و
 به نوید سلف مظفر گره بند روانه بنیتر شد و بنا بر سی نام هندوی بود که در
 حاکم روی کرد از باد صبا می برود و ترو شاه جهان فرستاد از خبر رحلت
 جهانگیر آگاه ساخت چون امرای عظام میدانشند که اصف خان بنا بر
 استحکام بنیان دولت شاه جهان ابن محمد محمود همه با اصف خان دم
 مراقبت زدند و اصف خان که از نور جهان خودم خود مطمئن بود بدین

اوله نظرند و نوشته اجتناب نمودند که ترو او کسی ندورفت نه نماید و نورجهان بخوا
که و اما و ششبار سلطان پاشاه توفیحی که ششبار بجز یک زن فخر دست
نصف بخزان پادشاه در از آنکه سایر کار خانات بیونان رو
که در لاهور بود توفیح خود را و توفیق که از آب گذرانند در سه گروهی
ششبار توفیق فریقین اتفاق افتاد در جمله اولی نظام افواج ششبار
از جمیع کسب و هر کدام برای ششبار کما بود نیز از سوار خود در
ظاهر ششبار لاهور است که بود بر گشته بقوله در آمدت نگاه از ادیان
و رون قلم لاهور رفته ششبار را بقا بوی خود را آورد و صبح امرای نظام
و او بخش بهر بخش ششبار بود و ششبار به دست بسته بودش آواز دید
و بعد از دو روز ماکول گردیدند و پس از چند روز طهورت و خوشنگ
پسران ششبار و دانیال به نیز نفید کردند و ششبار بهر سبب
جنت پدر از زرع نمارسی در نظام چیزی سرحد نظام الملک از لاهور گجرات
عالم مستقران خدمت اگر اهل گردید و خدمت پرست خال رو ترو آنحضرت
به لاهور فرستاد و در سطح فرمائی بدین معنی نوشت که در بیونت اجمالاً
باست اگر او بخش بهر جزو و برادر زان ششبار و طهورت و خوشنگ پسران
ششبار و دانیال به لاهور ای عدم سردمند بصلح صلوات دید مقرون محمد بود و رو
این حکم فرستاد و دویم حمادی لادولی است بر اردوسی و صفحی

بالتوا هم

با اتفاق دولت خوانان در ایوان خاص و عام لامور خطبه تمام شد بجهان فوج
 و در او کشتی که روز چند مهلکه سلطنت بر دوخته بودند و سنگر ساختند و در
 محو بعضی شدند و در چهارشنبه و سیم جمادی الاولی سنه مذکوره او را به بار
 برادر و کسب و بار و ظهورت و پوشش کسیران سلطان و انبال در او پیوسته شد
 و شاه جهان موسیبه سالار میباشد خان کوچ کبک از بلاد اجمیر طی مراحل نمود
 در باغ نور علی هر اکبر انرا منزل فرمود و هاج ان سواری فلب و وصل حویلی
 که در شاهزادگی پادشاهی در وقت با نظر سادت محاربه و کفایت گزیده
 و با کسب هم حاکم الهادی روز سه شنبه هزار سی و هفت که من او بسی و کسب
 و مضرت و هم ماه فریاد در روز رسیده در قلعه مستقر اخلد ف
 بر تخت فرزند جبه جلوس نمود حکیم رکنبای مسیح تخلص با پنج جلوس چین با فیه
 بیت بهر سال جلوس او کفتم و در جهان با نا جهان باشد و شکره بوی جهان
 طلب فرمودن اصف خان را موسیبه کرده و رسیدن کنه با به حضور تقسیم خدمات یا او نقدی
 در تمام شدن لکنو کبه رسیده نقد و جنس و لکنو کبه بکده را منی در حرس بود
 بعد از جلوس بیعت مالوس فرغانه عا طفت نشان تمام اصف خان برادر و حاکم
 منتظر طلب او در حضور و لغز و نشان داده که در او را در کمره اردو
 جهانگیری بموسس در یافت و در القاب خان فرقوم این فقرات مندرج
 گت عضد اخلد فست همیں الدوله عموی دانا اصف خان و نیز در ان وقت

خواستند که روز جمعه پیش و شنبه بودم برای آن عهد الحذف فرستادم
و هر چند که بان عمومی غایت و لازم زبانه از آن نجایش دور بود با الفاعل منفی
شبهه برای ذات و سوارم اسبیم که غایت فرودم و می نوزید خانی
خانخانان سید لاری و سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید سید
طلدی و حیر و شکر صبح با علم و تقاضا سر فراری یافت و بدین نظر هر یکی از امرای
بقدر مراتب و مصفای صلح و فتن بود و فراموشی و الطاف گشتند اول حکمید عهد
باقت منع سجد بود فرمود که سزاوار این تویم و فتن معین حقیقت است مباحثان
بوض رسیده که اگر بجای سجد زین و کس مقرر گشته است امتیاز خادم و خدم
بجای ماند و سجد هم بر او فراموشی او پذیرای باقیه معین گشته است هر
دست را بر زمین گذاشته است دست را بر زمین گذاشته است و علمای
و شایخ و درویشان را منع این تو وضع عنوان احکام تلقات بسلام و در
حضرت نفاخه مامور فرمود پس از چند روز زین بوس هم ممنوع گشته
شیم چهارم بجای آن قرار یافت و بهایم غرض همین است اول
حکومت سزاوارگان و الا که محمد و ارا شکوه و ستیاج و او را که زین که
پس بجای نگری بودند مع بین الدوله اصفهان و دیگر امرای ذی شان و خواستین
و چشم و عبید و خدم از لایمور با کبر ابار رسیدند او را که سعادت تلقات
مفید بسیران را در افروز علی طفت کشید بتقیاب جنین ناصه آنها را نورالکین نمود

بود از آن

بعد از آن سیمین الدوله را به برپای پاوشه گذاشته بود بعد دوست برداشته در انوش
 غنا گرفت و خلوص با چارفت مرصع و حجر و شمشیر با پرده جواهر دروز و علم و فنار و دو سب
 از طوبیله خاص یکی با زین مرصع و دیگر با زین مینا کار طلائی و قبل از حلقه خاصه با ساز طلایه و با میل
 حرمت مخصوص از نشانی بیخ فخر سینه و نعلب الفدر و کالس با و نوقض فرعون مراد و ک که نزد
 ممتاز محل صیبه او زوجه پادشاه و اللیت ه زادگان می بود با کس ممتاز محل بان عهد سلطنت
 سپرد و در محاطه لفظ عمومی خواند و شالیده خاں همین سیر او را جلوت فخر و حجر و شمشیر
 مرصع و اضافی هزار و پانصد سوار و منصب چهارم هزار سوار و علم و فنار و دو سب با زین
 طلائی و فصل امین از جسته و تباریخ دوازدهم ششمی است این سوار اول جلوس جشن نوروز
 ترتیب یافت درین جشن نوروزی یک کرور و ششاد کله و پیر نفذ و حسن و چهار کله بکله
 زین و بکله و سینه موضع در وقت تصدق و الفام شد در با خاں ره کله که بیوفائی
 معروف بحال جهان بودی پیوسته بود درین جشن بدرگاه رسید و بعد عفو کرده منصب
 چهارم هزار می یافت و میرزا رستم صفوی از بهار رسیده شرف کورنش نشرف شد و این
 کبر نفیس یک کله و سینه هزار و پیر سلیانه با کله اطمینان خاطر یافت بیان
 بر خنی از حالات اکثر سینه جلوس محلی در سار دوم جلوس و عفو فی کل با فضل
 خاں شیره زنی که در ایام شاهزادگی دولت عفو بخش شد تا که وزارتش عید شد و طول روز
 اسکندر گفته اند در راه چهارم لقب ممتاز محل که از احمد با نو ملکم نام داشت و عیبه همین الدوله
 آصف خاں زوجه پادشاه بود عالم بقا جلوت عفو در باغ زین ابابره بان بود بطور امانت

مدفون شد و حضرت پادشاه شجاع مودت خان و سستی خانم نسبی را به دستور محمد قاسم پادشاه
اورده و حکم کرد که در بای حجاب کسب کردند و ثقبه رفیقه بنا بردند بی بدل خان
تالیج رحلت او و در هر سه جای ممتاز محل حبت بار یافته و پادشاه تادو
سب از اقسام مستلذات اجتناب نمود ان مغفور سی و شش ساله و هم نام
محمد و الت و نوزده ساله و یک ماه و هفت روز بانوی اقبال پادشاه بود چهارده فرزند
مرد و سه بچه داشت پس و تن دختر ارحم دختر میرزا مظفر حسین صفوی موصوفه نقیضه
محل و دختر شاه نواز خان پسر خانان عبدالرحیم سرزم در عهد از دواج پادشاه نیز
بود اما در انکار و احتیاط سی و شش ساله و در محل نرسید در سن سی و پنج
سین الدوله اصف خان برای رهنوی محمد عادتاه و الی بیجا پور با فوجی عظیم مامور شد
و از این تالیج مهر اورک که پیش سین الدوله می بود به حکم صاحب معین دختر پادشاه
مفوض شد و بعد پس از آن بزرگوار کلی بود بسیار از قوم پرتگالی که در دکن
وزیر بود در دست قاسم خان صوبدار بنگاله متفرع گردید و چون قاسم خان
بعد از فتح حبت سستی از دنیا رفت اعظم خان بجای او صوبدار بنگاله مقرر شد
و حاجی محمد خان قدسی تخلص از وطن خود که مشهد مقدس بود رسید و بطلب پادشاه
استغفار و فیصد در مدح پادشاه گفته حضور خواند و بجا از خلعت و انعام و دو هزار
روپیه کامیاب گشت و در آن کسب و تقادوس تیجان در شهر مبارک حس حکم پادشاهی
مندم گردید و در محل پادشاه از او روزی نسیب بود با نهم سالگی با بنای خیل نقیضه

انکه در جنگ فیله هر شاه ایران مالور شدند تا اسپه سوار از بر صبر و که رفقه فارغ البالی تمام
نماند چون حکم عمل تدفیلی از طرف خودم که بطرف اجماع مردم دوید و مرد چین
گر بخت شاه ایران مانیز باقیام و مستحقان خود و معنای بی سببند نگر اورنگ زیب
بجای خود ماند چون قبل سویی او دوید و در غمت جهانده نیزه بر پیشانی قبل زد
لبه در خرطوم چیده بر پیشانی بر زمین نو اورنگ زیب از خانه زمین بجای آمدی تمام
جسته و تنگتر کشید بر قبل حمل بر درین اثنا قبل دیگر که حرف او بود رسیده
با او در آن وقت و از بی هم روان گشته دورتر رفتند و همان شب در این جرات او یک
زیرک مشمول انواع فله شش و کوه خطاب در بی دله و نیز سرخ سنجید این مبلغ چهار اشرفی
بوی تحقیق کشید و در الوطاب کلیم این حکام به کمال است و نادر ملک نظم کشید
و بعد مضمون تاریخ سوم شهر شعبان باو شاه از اکبر اول و بصورت بنام حضرت فرما شد
سوال دولتمندان که در این روز در این صوبه کابل و قلیج خان صاحب صوبه بلخان ادا
دولت حضور نموند چون باو شاه با درویشان سر ارادت دهشت مقدم ماه ثوال بکله در این
حضورند پس میان میر رفیع ناصر الظلاله از اوزاع علفی و باغی از دستار سفید و شبح چند دیگر بگذاشتند و در
آگاه بمنزل شیخ بلادل فرستاد و در بر شاه آمد و در حق بنام سببیت خان خاطر خان خانان سپید لادر
حقی بر لب نام او زمانه بگذاشت معتمد خان مالک قوت او زمانه آرام گرفت و در ۱۰۰۰ عری یافتند
نوا و در آن کس بدینی او در مدغون کردند و در ماه ششم در سلطنت لاهور تالیع هم حکام ایرانی
شاه شجاع از کس آنکه در کس بود در یافت و سوم شهر جمادیه شاه ایران اورنگ زیب

میفتد و چهارمین دقت و چهارم از سوار سر بلندی یافت و چهارم جهت ترمیم خان امیر اسم
سفارت نزد محمد خان والی بلخ رفتند و در آن استانه نوبسی نمودند و سکنش تا که آوردند و بعد از نظر
گذردند از آن جمله چیزی که باعث کمال این طاهر پادشاه گردید مصحفی بود که خط ملک شاه و خانم
بنف محمد سلطان میرزا ازین جهان بکلیه صاحب قرآن امیر تیمور کورگان که در خط ریحان در کمال
تفاوت نوشته در خانه اسم و لقب خود لکاسه محمد خان مذکور در بلخ از آن بدست آورد
و هم عقبان را بابت اقامت در آنجا بر او فرستادند و سیوم شوال در آنجا بماندند
اصلا شده و در حسن نوروز این مدت شاه بر تخت بر صبح که طول آن سه روز و ربعی
و عرض دوم که در ارتفاع پنج گز تا نه اطاقم بزمی فرمودند و جلوس نمودند و تخت صد کلمه رویه
در دست یافتند صورت انعام یافته تخت طرف نشاندند که پادشاه بر آن تکیه کردند
بی نشاندند و در پیشرفت و نشاندند و از جمله جوایز که درین تخته مضمون بود یعنی است
در وسط آن درخت یک کلمه رویه پادشاه عباس ماضی محبوب زمین بگرم
از میان جهان بگرم و ستاره بود و در جلوه دی قنوع دلنشین است جهان محبوب علامه
انفصال حال بدین فرستادند و تخت آن بدست امیر تیمور افتاد نام او و نام مرزات هر
و میرزا الف بگرم بر و بنیره اکش بر آن کنند بودند چون بدست شاه عباس اند نام
نامی او بر آن کنند شد و بعد از آنکه آن شاه و الاماره جهان بر آن تخت نشاندند و در آن
بگرم فرستاد نام او و بدو کشت جلوه الامین محمد امیر بر آن کنند از نام شاه جهان بر آن
نیمت تند در آن تخت مضمون گردید بلخ انعام این تخت حاجی محمد خان قدیمی چنین

بافتن بیت چو ناز بخش زبان پر سپید از دل با بگفت از نیک استنشاه عادل و دیگر
یاخته مهر سر بر جان صاحب قرانی با و محمد بن محمد عین الدوله آصف خان
به خطار خان خانانی و سید لاری واقف و غنایک و دیگر سر مبارک را بر فراخت و پادشاه
بمنزل او در فرقه سرافتمی بخش کلچوان رس بند و درین جشن مسکین بیخ لکمه و بره از طرف عین الدوله
و دیگر سکنش از طرف شاهزادگان و فواین حضور و در نظر گذارند و عطا پادشاه نامه نسبت بانها
بوقوم مکتوب در راه دوم همفرجه پادشاه به هفت با جیمه نمود در دولت خانه ساحل آباد
نموده اهل طب فرموده از مضافات تافزار حواجه عین الدین حستی بیله با فرقه زیارت محمد هزار و پیم
محمد مزار عفا شد و دیگر یکد بر عقب روزه حرم لکم بر و خیل هزار و پیم تیار شده بود
لرغب آرزائی در کشف نایبهای آن

قبله اهل زمان شد سجد شاه جهان بافته اند
و بیچم کعبان بدر خلدت
اکبر ابله در دو بیض نمودند محمد بن بهر بجا و بچ از دو اج شاه زانو او رنگ
زیر باد خرم تاب اختر شاه نواز خان خانان در روز صوفی نور شد و بیست
دو و ماه مذکور از خانه شاه نواز خان خانان آوردند بزم خانم بی در دولت خانه
خاص منعقدت و شب کشته سب سوم ماه مذکور از سب حضرت لکمه حرم الام
پادشاه هزاره کلا بخش و عین الدوله آصف خان و جمیع امرای عظام در حضور شاه نواز خان
شاه نواز خان رفتند و آخر شب حضور پادشاه بخانه شاه نواز خان لکمه سر لکمه آرزائی در کشف
مجلس طایفه زینت کشیدند این به عین احرام شاه نواز خان لکمه که لکمه جان او بخیر کشیدند

امور اعتباریه و بیابان سلطان سلیمان شاه اسماعیل صفوی قهرمان ایران منتهی شد
 و در تجوی لیسیم در نظر داشت محصور باد شاه عقده فتنه نند و چهار کلمه رو به کامین
 قرار یافت برزا الوطاب کلمه نایب این شاه حسن یافته دو گوهر یک عقده دوران
 کشید در راه بازدم باز فتنه را به شیخ اولیای دولت در آمد تفصیلش
 آنکه چون فتنه را بنابر رجوع و احضار از مرزا مظفر حسن صفوی برادرزاده شاه
 طهماسب و ارادای ایران بدست حمله الیوم بجز آنکه به شاه افشار و شاه عثمان
 زمانه چند ساعت فتنه بزرگ در ایران روی دهه بود منوجه امتزاج ان از دولت شاهان
 شد پس از چند ساعت عباس بعد الفوادم از نظم و نسق محالک خود کس محصور بر فتنه
 آمد به میام حجاب و پنج روز مقوم ساخت و قلمه مذکور به بلخ می خان سپرده او بود
 سر دفتر فتنه را بنور کوفه محصور کرد و دولت برگشت عیثه سلطان تا آنکه شاه جهان
 به سید خان خود در کامل نکاشت که تدمیری در شجران جابکار بود او اسمعیل از قدرت جمعه
 بیرون داشته به لایه گری در آمد و هم الفذر خان را ترم علی فردان خان لیسنج می خان
 که بعد بر صف حاکم فرمان روی ان جابکار فرستاد و وقتیکه که به لیسنج حاکم گری می آمد
 می رسیدن خان شاه صفی بود بر اراده شاه جهان آگهی صفی شاه ایران این
 عرض می رسیدن خان برگری بازار او حمل غمزه خان مرقوم به محاسب ساخت و در
 مجلس خود گفت که چنین کس نایب باید کرد و بدین ترتیب سپا و لشکر
 تبیین نمود می مردان خان با رفام و اظهار هوا خوانان محصور این امر مطلع شده به فعال

این خانان را در این فتنه ملک از آن بود که در این فتنه تا آمد

نام پشته

تمام شاه جهان عرض داشت که فدای توام که قندهار را با ولایای دولت سپرد در سلاطین
 و املاک ستوم به بعد خان صوبدار کامل هم درین خصوص نوشت که بعد در حواله حضور
 بدین صوبه رسیدی شود بعد خان این شایسته را از تاناید کنست سمرقند و قندهار نوشت که در
 جهان و بیوض خان و محمد سید خرد و دولت نام بیشتر فرستاد و معافیت محکم با فوج بسیار
 بگراستند شاه بود دریافت این معنی قلیچ خان را صوبه بوری قندهار فرستاد و با بزرگترین
 شدن افواج از ایران شاه از آن شجاع را نیز با فوجی عظیم در پی آنها را می ساخت تا
 الحاح قندهار رسد است اولیای دولت در آن عی مرده خان حب الامروان در گاه
 شاهجهان از دید در راه دو از دم با نردم حب محمد خان میر خشتی و تر بیت خان خشتی دوم
 تا بیرون در دولت عام استغفار نمود عی مرده خان در مقام الامور با دراک
 کوشش حضور در آوردند و خان مرفوم نجا خلعت خاصه با جاوید طلعه و زینب و حمزه و حمزه
 و شمس خاصه مرصع و نقیشتش هزاری و دول و غلب خاصه و ایالت ششم مرده الطاف شد
 و بعد بدین راه صعد در خان بفرست ایران رفقه کوشش از آن مملکت رسید و بخلف
 سینه کشهای گذر بفرست او و حاکم عراقی و اصفهان اقمشه ایران که قمشس رخ گذر و بفرست
 مقبول او را و خدمت سفارت به بخوبی بمقدم رسد بخانیم از حسن خدمت او شاه صفی پاد
 ایران خوشگوشه بخانه اش فرستاد نمود و بارها کرباب سفیر ایران که حضرت با فدا انجام نمود
 الامور توقف بود باز مملکت نمود و از روز مملکت تا روز حضرت دولت که بخانه هزار روز
 از لغز و جنس با و رحمت شد و محبوب او حضرت شاه صفی عراقی و مبارک و رحمانی بر صوم قمشس بخانه هزار روز

بوالمراد بافت در بدین ایام است البته خان صوبداری بنده از توفیق عبدالرحیم خان و خان سطور بافت
بودند که با هم تفریق شدند و علامه اقصا خان که وزیر الحاکم و در آن اعلیٰ لیاقت بافتند
بعالمت و در وقت او در ازم حقیقت در لایمور ازین جهان آنها نمودند و جامه نقاب و کلاه
و شیرازی الاصل بود پادشاه مکرری فرمود که از اقصا خان در باره احدی سخن بپوشند
و هر کسی که در وقت مملکت سلاطین در وقت سراسر فرزندی از و مانند او
زاده شود و چون مملکت اقصا خان که از او بافتند فرزندی گرفته شود با هم جلوس
چنین یافته اند که واقعه ^{از آن} خوبی بود کوی تکلیفی و علامه از در وقت نیز گفته اند بقوه
او بر بختها مقابل شهر واقع است بعد ازین واقعه اسلام خان صوبدار تکالیف فرمان فرما
که بعد رسیدن سبب خان حویر از دو کشور رسد در راه سبب در راه علم در آن از
کشیم اما سبب مملکت در یافت و به سبب سبب براری کوار بر فراز شده
صوبداری لایمور علامه حویر که گفته یافت و متناسب است این به اسلام خان از تکالیف حضور
رسید و بجهت کل بافت و در راه حویر هم علامه حویر که گفتش لایمور بود و در
موسوی خان به مملکت سبب سلطان فایز شد و پایه اعتبار او بجا است خلوص است
و در از شهر خاوه فرزند در عرض یکبار به نصیر زاری و خطا خانی و در او غلی دو
خاص فرزند در راه با توفیق است البته خان خلف بجهت الاول امیر خان که صوبدار بهار بود
بلایون که در در بدین وقت بنده نموده است و هزار رومی سبب سبب امیر خان و در مقدم است خان
این بهار بجهت الاول امیر خان عرض است سفار برای آخرت شد بقوه اولاد

راوی می نویسد

راوی می‌گردد که در وقت وقوع در این شهر نفوس اندک بسید باغ لایق در آن زمان در آنجا بودیم جلوس
مخارت آن و حضرت اول با تمام علی مرده‌خان شریف بعد با تمام خلیف الله خان توفیق یافته صورت
انجام پذیرفت شوق عاشقانه می‌نماید با دستاره باو لطفی نمودم خود رو نقش افزونش گفته
در مخارت باغ و طیار نیز فرستاد و بعد درین راه علی مرده‌خان حسب حکم از کابل بدر سلطنت
اکبر لایق در حضور رسیده خطاب امیر لایق برای سر فرزند و حضرت الفرف به کابل پست
در راه نوزدهم غزه جمال الثانی سلیم خان بجعلت خاصه و کمر و کمر مرصع و ام لب بازی
مطهر و قلیب بایراق نقوه و منقش نزاری و دیگر غنایا با نزاری یافته خدمت نظام صو جبات
و این مایه فرستاد و بعد از آنجا بجعلت خاصه و خدمت دیوانی خالصه شریفه از تیره سلیم خان و از
افراد اصفیه و منقش نزاری و لوطی فخری مرصع بر بندگی گردید و بسبب فرط خدمت مندی و کارها
بنوار شکار روز افزون احتیاج یافته بستم حسب این راه بدرجه رفیقه وزارت اعظم
منقش نزاری فایز شد در راه بسبب یکم با در شاه از کتبت لایق با کبر لایق اندوشتان
شجاع از کابل در اکبر لایق رسیدند فاجت ولایت ننگال مشمول شواطفند حضرت
رفیق بملک عنایت یافت درین راه حضرت فلیه شاه جهان ابا با تمام رسید
الویه با در شاه بر طرف شاه جهان ابا بر افراشته اندیادست از در و از کن روز
کتابه محل لایق در وقت خلافت کتبت در ایوان الملت خانه با تمام بر تخت مرصع جلوس
نمود و سکنه لایق از نظر کتبت کتبت لایق رو به بر تخت لایق رفت نیز سخی کاشی نایب تمام
مخارت این شهر حسن یافته با در شاه جهان ابا شد شاه جهان ابا از شاه جهان لایق ۰۰

بزار رو بر از صلح یافت و بعد بن لام بک قنبدیل بر صلح آمد و پنجاه هزار روپیه گرفت
بر وقت مطهر سردار کابنار صاحب کسب با احمد سعید خان ابدان شد در کسب و در وقت صلح
عبد الحمید الاموریش کرد و موافقت داد و لهج اول الفقه علم چون سواست که ساله با انجام رسانید
هم بزار رو بر انجام یافت و بعد از آن بنصرت بزاری بنصرت بزار سوار و از شد در کسب و در وقت
حجی الیه سفر سلطانی روم کرد از اولاد شیخ عبد القادر جیلی بود رسید حاجی احمد سعید ازین طرف
بفارت روم رفتند و جعفر مرصع و کثیر با بروله مرصع گرفتند و کسب بک بک روپیه باشد
بطریق ارخان بندر صورت حکم رفت هر مناع بک بک روپیه با بک بک خردی و اول
او تا بنده ماه مستحقین بک بک و در بنده نور قسمت نماید و از آغاز جلوس تا این ماه مناع بک
روپیه سبوی نقد گرفتند و در انجامی شدند و در بنده نور گرفتند و در بنده نور گرفتند
و سبب غیر با تمام با هم بزار روپیه کابنار گشته همراه حاجی احمد سعید بنصرت یافت و در
بسیار و سبب بک
یافت و محمد اشرف و محمد صفی لیلان اسلام خان یکی بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک
خان سرزاز یافتند در بنده سبب و بنم سبب بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک بک
عبد الله قطب شاه والی کلکنده یافت اعزاف مزاج قطب شاه اردو تومس با دیال
دولت بک
انما کس بزاره باره خلعت فاخره با بنشوری تنضض عواطف و عنایات و نوید
عطا بنصرت بک

در این کلام

در رسیده است دویم جمال الشانی سواد الله خان وزیر معارفه قوی که از مدنی دولت و تقوی
 علیی بی محمود خست هستی بکشت بادشاه بادشاه فوت انزاده در دولت کوه بلخ به
 عبادت اورده و لطف خصال لایزالش در منصب عفت صدی صده سوار نهادن فرزند
 و در عنایت زمان سعادت شاه جهان با خلعت رسوله محمد صبر کرده و اولاد کم کوشش
 بجای آورده در ساعت مغرب بعد از کوه کورانش از دیگ سبب کوه خسته و کوه بادشاه لایحه
 گشت و هم در آن حافون دیگر منقش عطا خراسان معظم خان موهلوم خاصه و محمد بر وضع با پهلوان
 و علم و تقاریر باور سبب حجب افکارش شد الحاصل معظم خان میر محمد بدگاه بادشاه
 رسیدت خلوه و منصب بس براری شش هزار بار و وزارت اعظم و عطاء و علمندان
 در صوم و مکتب و قلم و پنج کلمه و به نقد مباحی گردید و او از وفور عقیدت حذر نم
 جوایز تمثیل از احمد الکاسر لوزن کم حدت نزهت کوه و دیگر استوفیه که قیمت مجموع
 آن با کرم کلمه و به بیست و بطرفی بیست کس کور آمد و مدین رسیده حاجتم شاه جهان لاکه در
 بر و حصارم جلوس اساس با فواید صورت انعام یافت و انعام آن قریب پنجاه محققان و قریب
 خلیل الله خان و در سه سال و پنجاه سجد الله خان وزیر اول از تقاریر او برده الله خان در عهد
 نفوس بود و در عرض کسک انعام پذیرفت تاریخ انعام آن مسجد شاه جهان قبله حاجات
 اگر چه تفاوت یکبار طلبه اما نظر جدت با کسب ظاهر بادشاه آمد و مبلغ کلمه و به در تباری آن وقت
 بر کسب بلند بالای آن از سنگ مرمر و سنگ موسی و سخن آن نیز از مرمر و صورت مصلی بطور مجرای
 از سنگ موسی است و در سخن سنگ مرمر و سنگ سنج و طول عمارت هفت مسجد نو و دو

در عرض آن روز در وسط کوه خویست با نغمه در راه دروازین در سطح بسیار حوض از سنگ سنگ
 نوسه نیا شکر است در راه یک در نیمه فلو میزدند برایش نژاد او را نسیب و در جمله نظم خان رویدان
 پادشاه در جلد و این خدمت نام و در دست پیدر بود مضافاً آن را او را نسیب به طریق انعام هر کس فرمود
 نخواهد از سابق و لاحق دروازه کرد و در هم شده و پیدر به طو اباد موسوم از دید و نظم خان و شاه و نقد
 و دیگر امای العنای نیز با مضافاً مناسبت و مطا فلام فخر فرزند و محمد بن علی علمیر فضل خان امیر الدواد
 که بیشتر وقت معارضه من اسرار در منزل حاجی و آره دیگر ای کد غرضی که در پیش او بود بدو برود در
 جنب و در دانش مرفون از در حواله کرده است و نام است مخلص معباد شاه حبلی تا لفظ غم و ابراهیم
 من اسرار و با برخی از رفقا و از لاجور کفور طلبیده با مضافاً نسیب نزاری سه نزار بود سر فرزند کردند
 و مرفهانش که از لفظ و حسن نسیب که در شد لفظ ان بود نوشته بخشیده لفظ دیگر حکم ضبطی دفعه و
 در معظ خان سر فرزند او را او را نسیب بنویسد که از وزارت موقوف شد

بعد چند جمعیت خان معظ حلیب الفدر وزارت اعظم فرزاری یافتند

بیان مجبوس شدن و جدت نمودن شاه جهان پادشاه

و معین شد و یکم حکم معظانی شاه از لفظ و معظ حلیب پادشاه در عارضه حسن قول ظاهر شد
 بمالچ ششم خرم هر یک که در حسب انعامش نژاد و در لفظ شود سواری کشیده پادشاه منوچه که را با
 و نالچ خرم انامی نسیب که در سعت و در ظل شدن در قلمو که را با لاجور معین دل لفظ شود اما لفظ شد
 نالچ خرم معظانی مذکور در لفظ معظ در قلمو مرفوم ترول احمد لفظ فرمود تا این را انعام امور سلطنت
 با استفاد لفظ این را معظانی لفظ شود و او را نسیب معظ که در و دیگرش نژاد که معظ را معظانی

که در

شروع شد آخر او در کتب عالمگیر تحت سلطنت ششده پدید می آید و در کتب کمالی و تاریخ
 حکیم عالمگیر بیست و هجدهمین باب است و بقید و قبوس کتب در همان مقدمه و خبر از زندان بدین خلدی یافته
 سفر آخرت بر لب انزلی و خان تاج مجلس جن گفته اند که تاریخ فوت شاه جهان
 رضی الله عنه شرف خان ششده و روز کشته او در کتب عالمگیر بیست و هجدهمین باب است
 چون محمد اوزنگ در بیست و یکم اخبار شدت گرفت و بیماری بدید خوشه جهان و بی اختیار
 او را اقتدار در دو شکوه در انور سلطنت و جهانمانی ششده مصلحت در احوال و اعمال بدید و ششده
 غم ملوکست پدید از خطه اوزنگ آباد را با آورده او و مرکز دولتش بقصدت فرمایست
 طرز خلقت کردید و در اشتهار از میان او و حوضت سینه و دیگر امراء و اقوام پادشاه
 که بقول بدید و خرابی در دو شکوه سده بقصد جنگ کنان با حصول علم و نفرت تا مقام
 اعزاز با فرستول آنسانی در شست و بعد قیام و قال بسیار و گفتگوری شمار که فیما بین پدید بود
 بیجا میماند و میان آمد بر گاه پدید و ظهور در غنوس ای یافته بر روز جمعه و در بقعه سلیم هزار
 و ششده و ششده عری در میان حوض پدید بر اعزاز با خلعت و کلاه و جوشنی و اورد با تمام امرای توان
 ترتیب یافته بعد از فقار با کلاه گهر و در دو و پل روز کشته طمانی ششده و ششده و ششده و ششده
 زرب عالمگیر بیست و یکم پدید بر سر بر فرمانده و تحت ششده ششده حاکم عبدال فرید
 عبدالکریم ششده شوی تاج ای حکیم عالمگیر کتب کتب عالمگیر و اطباء الله و اطباء الرسول و در بی الامر
 ششده عری در بیست و هجدهمین باب است و بقید و قبوس کتب در همان مقدمه و خبر از زندان بدین خلدی یافته
 و یعنی لقب انزلی ششده مصلحت در احوال و اعمال بدید و ششده و ششده و ششده و ششده

حکومتهای موقوف و موقوف مانده چنانچه در روز اوله و در روز اتفاق حفظ شدنی است
 لکن اگر از جهت و در آن وقت است پس از آنکه در آن زمان و آخرت نشان بر روز یکشنبه و چهارم
 و هفتم و نهم روز سید لودلفقت کعبه و معنی بل از روز مذکور است و باقیه دقیقه خوبی باشد
 بر تخت سلطنت و جهان بانی مرتبه ثانی حکومت خود و عالم کعبه مغز است چون در عهدش بهمان یک
 روز از شرف و در بر کلمه طیب و نام خلفا و اولاد و بر روز دیگر نام باید که می شد عالم کعبه این بود
 و در از لب سخن که خود در شرف و در بر تقاضای لفظ مع و در این بیت مقرر کرد و در امر
 که در آن روز در جهان جمع من است او رنگ زرب عالم کعبه و در روز چهارم جوید بر طرف ثانی
 در حساب و نام ملک از الرض و معنی مناشبه لطنی ای عزای ابو الطاهر محی الدین محمد اور
 زرب عالم کعبه بود که غار من گشت اگر وقت منجیم الصفات ان ماوت و این بنام بحر علوم
 دینی و معانی حضا بل و جهان بانی موقوف حکم و سعادت و طاعت محمد در امر و خدمت بود اما از نظر
 حقوق بدر و کفک و ما در او تقدیر بود از اوله سال بهار است با تمام ماطله و مجوز
 قتل جماعه مسلمین شدن در محاربات بجا بود و حیدر اباد و غیره ممالک و کهن صرف لطمه و او در
 مذکور است این امر در برین حدیث شریعه اجزای نمود و خالی نیست لفظش از بعضی است بانج
 هر یک است معنی است و فلیح جم الله بیان طلت عالم کعبه بود که هند و سما و زمین
 بحال و قضا و ترک نگاه و بی حکم مطانی است از اجزای روز جمعه ۱۸ و ششم شهر رجب
 بنا بر آنست که روز بر آن در حق اولاد اجابت گفته ازین طرز قضا عالم کعبه است تا بخش

از آن که

ازین امر عظیم برآید مصر و حبشه برفت ازجا بایست و ولی شاه ۱۱۱۶ هجری در سلطان محمد معظم سواد
 شاه شاه عالم پسر سلطان محمد او زینک زینب عالم کبریا در هند و ستان مرگوم
 مغفور الله ذنوبه سلطان محمد معظم بهار شاه شاه عالم حلف البره عالم کبریا در
 شدت بجای برادر خود از کابل و ده نیمی که خلدت البره را از میدان در آید و در آنجا در حلیت پدید آید و در
 سلطنت محرم الحرام به انداز و بلیغ و نوزده روز بوقت نصف النهار ساعت چهارم و پنجم بعد از طلوع آفتاب
 سلطنت جلوس فرمود و در حصول ظهور و نصرت پسر برادر خود از عظم شاه و تسلط و اقتدار بالافراد بر تمام
 ممالک هند و ستان و در بعضی اصف الدوله است در بهار جمله الملک که از عهد عالم کبریا وزیر اعظم
 بود بطایفه و کالیه مطلقه نیابت پادشاه مافوق مرتبه وزارت است احضار منجسیده محمد بن محمد خان که
 خطا خا تاجانی و عظام و بلند وزارت سر فراری ظهور و حکم که اصف الدوله بر سبند و کالین
 زینت امین وزارت نشیند و وضع خان با کله نوزده کاغذ باید بخط اصف الدوله فرس از
 و ذوالفقار خان اصف الدوله و منصف حلیت القدر امیر الامرای با صوبداری جمیع صوبت
 و این از اسامی و اوزان ممتاز فرمود و صوبت او و لیس و عظیم لیا و الی انار و سبوی
 صوبه ننگال نیز از عظم الشان نفوس شد و در آن عظیم الشان صوبه الی انا و بسید
 عبداله خان پسر ملک سید بیان و صوبه عظیم اباد حسین علی خان برادر عبداله خان مذکور
 ننگال و او را پسر به جو خان که خدمت بر فرموده از سبانی میداشت سپرده و خود به اقتدار و
 در حضور پدید خود به پادشاه بی ماند و به پادشاه با اختیار تامه سرگرم کار پادشاه بود
 سال نهم به پادشاه پسر عالم کبریا در هند و ستان چون به پادشاه خود فاضل

وحدث باجتهاد اهل فضل و کمال و شایسته و در آنتر علوم حضور صفه و حدیث از جمیع
تیموریه فایز بود تحقیق خود نزد شیوه امامه لاجری نوشته معنی مملکت اختیار نمود و نگامیکه وارد
دلاسلطنت لادور بود علماء آنجا که اکثری از سن در گذشته خارجی ندرت بودند
جمع نموده حضرت و حضرت امیر المومنین حضرت علی ارم الله وجهه ان ابی طالب علیه السلام
و السلام جمعاً بر آنها تمام نموده خواست که حکم علی ولی الله و وصی رسول الله در خطبه
اجرا نماید چون ایضا معنی لاف او امر و نواحه ندرت حضرت و منافذ ندرت لادین نزد حضور مناجات
تیموریه بود و بسراو یکی عظیم الشان و دیگری چینه اخر جهان شاه که مقدر و دلاور بود در سن
و اشهرت نهایت و قوت و قصب داشتند و بلوای عام آن دیار مانع گشته این لاف
از دست رفت یکبار برای اظهار این کلمه خطیبی را همراه شاهزاده عظیم الشان در مسجد جامع کرد
چون شاهزاده خود خواند این کار نبود و در خارج بر پدر به ظاهر می نمود به تحریک و اشار
باطنی او خطیب بجا قصاب از اینکه تلفظ با این کلمه نماید طعمه گشته مردمان گردید اعظم ندرت
حضرت و خودنها ختم کا برای دفع بهاد شاه اسکندرا از هر طرف و فاجر و مسلم و کافر می نمودند
و بهاد شاه بدستور اهل بر این کار داشته در ترویج و تقویت ندرت تیموری
کوشید و مدتها با حننه و منافره با علمای وقت است اما فایز بران مرتب نشد
بیان رحلت بهاد در شاه خلف علم کربان چون بیخ همه جا مل از سلطنت
بهاد شاه گذشت در لادور بسرو و سنه هزار و شصت و هشت و چهار خری او اسط ماه
موم اختلافی در عواکس و مزاج بهاد شاه بهر سببه حکم شستن مذهب اردو و در

در دیوان

در داد و ستد عارضه لایق تراحتش شد در سینه مفار و در سالی نوزدهم ماه محرم سنه نوزدهم هزار
 پروردگار شتافت تالیح فوالتش حسن گفته اند قطعه از حلیه شاه عالم باد شاه عالم باد شاه کلان
 شد و دنیا جانب ملک عدم است تا در بخش و فالتش شد میان یادگار از خاتم کلین هم
 در وفاتش بی سروبی باشند فیض و فضل و نعم و عدل و کرم **۱۱۲۳ هجری**

ذکر محمد مؤید الدین جهان در شاه سپهسالار است معروف به عالم شاه و خوارزمشاه و خوارزمشاه
 محمد مؤید الدین جهان در شاه سپهسالار است معروف به عالم شاه و خوارزمشاه و خوارزمشاه
 ابراهیم ابراهیم عظیم الشان برادر خود طوفان یافته نفاش خیر است قتل و اقتدار خود مایه سلطنت
 باقطار و اطراف محاکم خود نکشته خود با فتح و غیره از بلاد برینفت فرمودت جهان
 ابلاترول خود و بر وزینج شیهه محمد بن محمد ابراهیم اولی سنه اکتبر و یکصد و سی و چهار
 هجری قبل از نصف النهار که ساعت چهار آخر ششاسان بود داخل قلمه در الحله فتنه کرد
 اصف الدوله اسدخان بدستور و لایق مطلق مانده هم الفقار خان بود منصف حله الفدر
 وزارت اعظم علاءه اقتدار را در بدو دید و چند ماه تحت کشین بود تا به حج چهارم شو
 و حکم سنه اکتبر و یکصد و سی و چهار هجری از شاه از آن محمد فتح بکر سپهسالار
 عند الفقار را محاربه سگشت خونم از عرصه کارزار فرورد از سلطنت موقوفه
 ذکر خروج نمودن فتح سپه و نظرافین بر محمد مؤید الدین بحسب قضا و قدر

چون از عید او رفتند نسیب عالمگیر شاه از آن عظیم الشان سپهسالار
 نام نگالیه و سالا فرج و محار صلح و حکم با سرتان بلاد شرقی بود خدمت بولغنی نویسه

سطور که عده ترن دیوانها محالک محروسه است بجنف خان احصا من موشن هرگاه بهادرت
بر تخت سلطنت نشینت عظیم التان مالک نظم و نسق بر صوبه بنگاله و او دلی و عظیم
والتمه ابالکشته از طرف خود صوبداری الهه ابادیه عبداله خان و عظیم ابالکشته حسین علی خان و
بنگاله و او دلی و دیوانی بجنف خان سپرد و قندهار عظیم التان نگام جلالت عالمگیر ملک
پدر خود بهادرت شاه برفت بخرم و بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
مستعدان در آنکه بگرم و بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
تا مدت سلطنت بهادرت شاه فرج میر علی جانجو تا آنکه در لاهور و عظیم التان و محمد نور الدین حیات
شاه بود جلالت پدر خود بهادرت شاه و عظیم التان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
الدخیر بعدی ربه و مقامه محمد نور الدین حیات بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
و در عین رزم گاه فدا سوار می جاوه عظیم التان رم فورن و حشمت کنان بفرستد بجنف خان
بدر باری راوی رفته غرضی بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
از مطلع شدن این معنی خود در اجماع مناسب ندیدن بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
طاهر که بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
اقبال اعانت کردن و عبداله خان صوبه بنگاله ابادیه بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان
و راضی ساخته فرج میر علی سلطان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان بفرستد بجنف خان

نمایند

کنندین باراده رفتن شاه جهان ابراهیم که در دولتیه از عظیم الامت یافتند
ذکر آن سلطان مغولین سپهرالدین بمقابله فرخ شیرینت باطن رو

محمد نورالدین خیرینت فرخ سیر از عظیم الامت

سیر خیرالدین را بنام پسر عبدالرحمن و شیخ الاسلام حضرت آقا میرزا احمد اصفهانی
بزرگه که کلماتش خالصه بود و در وقت نزاری و خطا حسان دوران سرفراز ساخته
زمان اعتبار فرج شاهزاده و تدبیرات جنگ با و سیر و با تو خواجه سنگین و دیگر
اسباب حرب روانه ساخت اغوالدین از ابراهیم که گشته بلجوه رسید و خبر بخا
شدن فرج و حسین شاه خاں موفج با عبدالرحمن شهنشاه بمقتضای جن و بددی با مجامع
اقامت افکنده که بکشد حندق و بستن مورچال فرمان داد و مجروحان تمام جز در یک سیر
فرج سیر با وجه فرج سنگین و توپ خانه کران بر اس بمقاس در دلش راه یافت تا آنکه
فرج سیر در رسید و عبدالرحمن خاں که مقدمه الجیش بود در لایه ای اطراف مورچال را فرود گرفته از آن
روز تا سه پهن شب خاں الواب اندازی غرقه که شترافه و مدار الهام فرج دل باخته نکلوا
بر اس گشته راه فرزندش گرفتند ذکرینت نمودن محمد نورالدین موز و الفقار خان و غیره

از کان سلطنت بمقابله فرخ شیرینت باطن محمد نورالدین سپهرالدین

چون خبر گشت اغوالدین بدار الخدیفت رسید فرج محمد نورالدین جهاندار شاه دوازدهم
و لفظ شب و شبیه نه مکنزار و نکلوا و سب و چهار حجری باراده مدافعت فرج سیر از
شاه جهان آبر بر آید با سمان بی بابان و سر او بی ذوالفقار خان و معاخذت که کلماتش

خان و اعظم خان و محمد امین خان و خیره سردار و توران و ایران و توپخانه گران با نفاذ
شماره سوار و مالک بشمار روانه شده مفصل ابرار را رسید تا صبح چهارم و محرم
مذکوره مقابل فستین رویداد و هنگام عدال و قتال بر پا گردید آخر محمد نورالدین بر خیره
تنگ و بده حقه و سجاری لال کنور معترفه که در عشق او از حقه خیره نشسته رسانیده
لحا که ابرار امیر گرفتند و الفقا خان مردم به بموا عبد و مراعاتها امید و بعد از آن
مخبر الوین گماشت اماثانی از ویدالت خودت او بانه فتح و طفه در لشکر فرج سر بلند
آوازه گردید فرج پیر از استقامت و استقلال هم الفقا خان در میدان قتال میگریخته
بند و الفقا خان پیغام فرستاد که در مورد ابرار سلطنت گریخته شما همه دعوی است
اگر سلطنت می فرج هم امر است ملاحظه و اگر از نسل عالمگیر بادشاهی می باید بود
نباشد من باشم و الفقا خان با سماع این پیغام ناچار از زمینگاه با استقلال
واقف در بر گشته لقا دار الحمله فرج پیش گرفتند نورالدین شب در ابرار را بر سر برده آخر
شب ریش تراشیدند بیست تبدیل کرده نموده و چند معتمدین روانه شد جهان
ابا گردید و متعاقب او و الفقا خان نیز در اجار رسیدند حسین علی خان
که درین جنب از بس زخمها بر دوخته شده در میان لاشها بهوش افتاد که بعد از آن
جو مای کوه حقه کشته شد بسیار سرانجام یافته برادر رازند و بده ملقب کرد
و سجدات شکر درگاه حافظ حقیق مجاورت بیان اقدار فرج سید سلطنت و فرزندان
عبد الله خان راه بندولیت ساه جهان ابرار تعیین مناسب برای امرای دولت شاهی

علاء سلطنت

عند سلطنت هندوستان جنت نشان فقط فرخ سیر بعد از آنکه بمامل خود رسید روز دوم
 از جانب لروم انجمن با نوزدهم و بیست و یکم روز و یکصد و بیست و یکم روزی بود وقت صبح بجا
 و دولت با رعای داد اول جنس قلیج خان و عبد القدر خان و محمد امین خان و دیگران
 نور انبیا بوساطت عبید الله خان طرف کوشش در بافته بودند میان شدند و عبد الله
 خاں مولطف الدخان صفاق و دیگر اماری موافقین حیدر دولت در آن وقت و حفا
 دولت خانی شاه و سلاطین خود شخص یافته مقصد شتافت فرخ سیر بعد کشف عام
 شاه جهان اباد گردید چهارم و پنجم شهر محرم سنه یک هزار و سیصد و بیست و یکم در باره بدنه نقل
 سواد در آن وقت نزول احوال نمود و سید عبد القدر خان را خطاب ملک
 و مقصد سیر از بیعت هزار سوار از رازی کشیده بمرتب رفته وزارت اعظم سیر بلند
 گردانند و سید جنس علی خان بهادر خطاب امام الملکی و مرتبه علیه امیر الامرا ابی یافته
 بخشی ملک اول گردید و محمد امین خان خطاب اعصار الدوله خدمت بخشگی دوم یافته جنس
 قلیج خان خطاب نظام الملکی موصوباری دکن و قریب و ادو خان که نایب ذوالفقار خان
 بود خدمت شد قاضی عبد الله نورانی را که قضا حیدر نگر در آن وقت بخان خانان میر حمزه
 سرفرازی کشیده و سید و سمران خفاخته اختیار و تحت خاص بدست او گذارند
 بهان مراد مت نمودن اصف الدوله رسد خان بهادر در ذوالفقار خان
 با فرخ سیر بادشاه و القراض و دولت ذوالفقار خان بمقتضای شیت
 قضا و قدر سیردی
 اصف الدوله رسد خان بهادر ذوالفقار خان

دلپوش را که خوانان ملقبند بفرموده رفت و محمود را شوق مجرب و مستحکم نمود به حضورش
 آورد اصف الدوله حکم چند ستمگر علیه بفرموده است و استغفای جزا عیش بر من نمودن
 در ظاهر مهربانی بی حد نمود و دست اسد خانی که بر و مال بسته بودست و خلعت حر و جواهر
 لایق و عطا فرموده به بیانه ضعیف کبر رسد بر خص نمود و کفایت الفقار خانی است
 استیذان بعضی امور ضروریه در محله بیرون باشند اصف الدوله توهم بر خص شد هم الفقار خانی
 متردد در قتل عوای مایه کوشش نمودند هم مایه حضور اطراف او و فرار فرستاد
 بیجا مایه شوق امیر نصیر موقوفه عظم الشان و سلطان کرم الدین فرستاد هم الفقار
 خانی قتل عوای بر او یعنی بدیدند از جان شسته جز بهار در شت عوای درین عین
 لاجن قلیماق محاط به سالد و لجان از این سیرش شسته در گردنش انداخته شتند
 و هم اطراف هجوم آورده به ضرب کار و و حفر کارش تمام کردند و همان روز یک
 شب شانه دم محرم شد مذکور عوای مایه کوشش نمودند و بیرون فلو شاه جهان را
 رفتن فلو الدین به ششم حقه نمود روانه شهرستان عدم نمودند و فرج سپهر روز ششم
 مقصدیم ماه محرم سنه یکنه از بکشد و سب و سحیحی تحمل سلطنت و نهایت
 شان و شکست و وصل فلو مبالک شاه جهان آنگشته فزان عوای که بر فلو الدین
 در سینه کرده و دانش به بر فیای انداخته و لاکش هم الفقار خانی را و از اول با دم همان
 فیای بسته در شکر بگردد و بعد شکر لاشها و سر در و از نایند اصف الدوله را به پای
 او کوه او بهار زاده انش در عقب لاشها سوار آورده با جنت و لبا کیم در بر دار و بجای خانی

بهار بخونش بگرداند و جمع اموال پسر پسر بفرستد و او زند و انرا امر او متوسلین لظن و در
 بالیاست شمر بگرای عدم شدند و اخر الدین پسر ابو البرز و عالی تبار است عظمت
 و عا یون تخت برادر خونخوارش پسر جگمگ حکم مین در چشم کشیده عدم البهر نمودند و بسبب
 این حسن نافی کشتی و سیاست بی جرم بر کس از صفار و کبار و اعلی و ادنی نمودند بر اسن
 چنانک شده بر یکی از خوف هلاکت محمد را رسیده بودم بوقت رفتن بدر بار پادشاه
 از عمار و اطفا حفر حفر شده مرقده قلب بر رفتند و بعد رسیدند در خانه بجا منت زدند
 صدقات میدادند فقط بیان شروع و قسنازع میان پادشاه

و سیادت و تقرر که خدای فرخ سیر از دستریک دستر مهارت
 رحمت سندر اهور و الی جو دیو بر حسن تدریسید حسین علیجان بهار
 بعد رسید پادشاه بهار الحذف و توجه نمودن در امور سلطنت میان وزیر و پادشاه
 در رفتن خدمت دیوانی حاله و عمارت گل باغوار بر جمله منازل و مکانه روی فقط
 الملك دیوانی تمام لطف الهی خان صافی و عمارت تمام سید احمد خان کرد در عهد پادشاه
 شاه نیز باین خدمت مانور بود تجویر نمود و پادشاه در کوه بجمعه رام شاکر و عمارت
 با قضا خان انشا و حق تفر مفر فقط الملك میگفت که اگر در اختیار کار خیر مسلم نماید
 وزارت مانور هم اعتبار و کدام اقتدار عهده ماند و بر جمله خاطر نشان پادشاه صیغی نمود که
 پادشاهان نوران روح و مطلق العنان سازند بندگان را باید هم حد خود تعیین بد حکم مرفعی
 حضور گاری نه غایت الفقه اگر چه این منازل بانی طور مفصل شدند دیوانی بلطف الهی خان

صادق و همدار با فقالت اما در خاطر طرقتن عقیده محکم گردید و چون فرج میر علی سلطنت
چنانکه باید بداند و نشسته فطرت و حیا آن تو مگر با غمت نمت بی موقع که با از ازل و او
داشتند تو سبها طبع من و در میان کوه نامه اندیشه محقق بود و بر عهد با بر و فرط طبع و حسد با وصف عدم
بقاقت از کل امر از برتری حی و دولت که همدنجاه ساله اسدخان و هم الفقارخان را بر باد طعم
در بی سیادت افتادگی خود است که آنها مرجع حلدینی و معتمد سلطنت باشند و وظیفه الملک محکم
نبا بر مناسبت بسیار استوان آرام ملک استند نام اختار خود بر احمد بن چند و چون خود سیره
مطلق العنان است که تو وانی که که معصیت در کوه لیاقت غمخیزت بهماست وزارت بی
دولت بجای قبط الملک سرور و موفور بر رسم سینه زیبا که رویهای خود بر عهد که از طرف و انوش
حاجت مستخط تو فرج میر ملر در بار عام سنگفت که زبان و دستخط بر عهد زبان من است لکن اهل اعراض
با و جرم غمزه سوال ناد مستخطی که بنده و من چند در اجرای آن توقف و لغوی آنکه بدست
سهام ملکم بادشاه و بر عهد و شوامی شد و کامروای حق الهی که بر عهدی که بر خالف قسط الملک
و امیر الامرای گران بی تو ازین چهار روز بر روز عدد او نهاد افزوده هم سلطنت خاندان
چاره صد ساله بنمویر ضعیف بلکه بر بار رفت و هم بنمای عظیم عاید روزگار سیادت
بارگه که در بد القصد و شاه بصلح بر عهد و بعض دیگر موافق آن خود نذا میری برای افتراق
جانبی هم بر او روز الة اقتدار امیر الامرا اندیشیده امیر الامرا در من قنینه را چه اجیت یکم
را مشهور که بعد کوهن اوزنگ بر عهد الملک که در نامها مثل خرب ساجد و غیره بخانه در
جو و سپور وطن خود ظهور رسانیده بود مقرر نمودند امیر الامرا حسب حکم و الا بعض امر او فرج لاتی

بوالسنی

بگوشتمال آن لغوه لغوه بنهفت نمودند اجبت سنگدار سطوت و جلالت امیرالامرا مغلوثو خوف
 گردیدند و علیاکبر خود بگوشتمال صواب الکتبید به پای لایقه خوف و طلاله مغیره نزد امیرالامرا
 فرستادند تا آنکه مستغنی جرایم گردید و نیز درین ضمن فرمایند فقط الملك مشرک است حال تو امیر غنا و
 میان او پادشاه منضم زود رسیدن و توقیف نگردیدن بامیرالامرا رسیده تا جاکشتم کس نرسید خوف
 اجبت سنگدار اطاعت و از دستکش معده خیز برای فرخ میسر سفارده بعد تیسرا امور خوفه و خوفه
 رسانند مصط در از فرایشش مناخات فیما بین فرخ سیر و سیادت یارینه
 و تقویض صوبه دارری ملک دکن بامیرالامرا ای و صوبه عظیم اریال بامیر حمله
 بر چند فرخ بر بخوار بر حمله و سواست بی فک از طرف سیادت در دل خوفیو ماغینو ماغینو تا تریا یافه تریا
 و سنگساختن عبداللہ خان افکاره محمدات مخلصه ملازمینش می آورد تا بمقتضای چنین فرط بی
 کاری از پیش کعبه و غراز افزایش عداوت و لفاق سودی نه بود و حمد بر حمد کنه بر کنه تر افزوده درین
 امیرالامرا استغفار صوبه کل ممالک دکن در میان آوردن بجوانت که بعد حصول این ممول داود خان
 بدستور تم القفار حال نایب خود کرد و مبلغ معذیه به مالک از خان فرم برای معنی کنایه
 نظر بر سواد شاه و بر حمله نهادند استند فقط الملك مشرک ندانند خوف از حضور دور نشود و فرقی پادشاه
 اندک خوف امیرالامرا بدکهن روه آخر مستحان خشونت امیر از فضل عیالی آمدن کاری می کشید هر گم
 برادر از فضل در میان پادشاه بکشید بفرام آوردن سپاه و بسن مور حال با اطراف خانه
 می خوف مشول بشدند و پادشاه بر حمله و محرمین خان و خان مران و دیگر امرا می جز اولین
 خود را طلبیدند و در روز باعت تلون طبع و تبدیل تدابیر امری قرار میگرفت و ابدور

پنجاهم از ابواب مرسلات بیان باد و وزیر مضمون بود تا آنکه ما را پادشاه بخانه قطعه الملك
مطین ساخت و قرار برین یافت که در قلمه اول بند است سیادت شود بود و بر او بجزو حاضر
خاکیم منقسم عمل آن قطعه الملك و امیر الامرا بحضور آمده عذر تقاضی نمودند و پادشاه
منضم حکم فیصله الامرا که از اجیت کشید بدست امیر الامرا آید پادشاه معاینه نموده
و شکایات متنوعه ماضی بمیان آورده شمره از کمر بر آورده پس پادشاه گذاشته گفت که اگر مفضلیم
اینک سر و کمر در منزل المنصب خیره خسته فراموش که به حج بیت الحرام و زیارت ابایی که ارام
علم الصلوة والسلام معالی اندوزم و اگر منظور نیست گرفتن باشد بر سخن عامان و شماران ما
اعمال کردن و در دادار اید او استخوان جان فنان و فاشترت لبول بعد از طریقه ما
سلطنت و جهانمانی است امیر الامرا که گفتند که بسیار عذر خواهی مبرراتب از طرفین بمیان
آورده رفع کرد و پادشاه که در هر سوال و جواب الفصاحت یافته بنابر معامله و رفع مناقبه با سینه
طرفین برین صورت گذاشته آید که امیر احمد بصورت عظیم امیر سر فراری یافته از حضور بجزو گفته
و امیر الامرا به بند است صویات دکن هفت فراموش چنانکه امیر احمد بصورت عظیم امیر امیر
گشته که بی گروید و برای امیر الامرا فرمان کنند بصورت عظیم که در دکن و احکام نظام تمام
داران و عمل پادشاه منقولان محالک شروع و بنکار کشند و قسم عزلی تمام نظام الملك از
دکن تمام داد و خان از احمد با انحراف مرقوم کشید حکم عهد و پیمان که نظام الملك حضور آید
و او و خان منی بر بر کنی پور و فتنه انظار امیر الامرا نماید و بعد سببش با امیر امیر الامرا
فرموده قیام کند و در باطن بداد و خان حکم رفت که در بر کنی پور رسیده با سینه و جنگ با امیر الامرا

کوشید

کوشید سخی افزود استبداد و غلبه و بعد طرفی بر امیر الامرا نام جمع صورت نام در کهن و موروثی الطاف است
فقط شد بیان شادی که خدای فرخ سیر بارانی دختر چهارم رحمت سکر را به نور
چون شاکر فرخ سیر بارانی دختر اجمت سکر نفر با فرعم شد امیر الامرا عبدالعقلم نرجم حسن ان ساهی
عازم کفر و کهن شود و بنابر آن سب که طرف امیر الامرا المذموم شاکر فرخ سیر بارانی خدای نامک
فرخی آنچه باب میباشند و از آن طرف امیر الامرا المذموم شادی دختر موافقی فخالطه سکر در استان امان
و شب سه شنبه بیست و دوم شهریور کج که نهار و بیکه دست و مصفت جری فکلم العفاد
اختتام یافت و باد شاه نجانه امیر الامرا المذموم عقد خوانده رانی در چون عروسی و غلظت کله و کوس
همراه گرفته با بیست و مبارکی بدولت سزای خود شتافت صفا ذکر خوبان شدن عبد
الصدخان بر نبدان می مقتدر ای بیان فرقه سکمان و مجمل احوال آن فرقه رو
مقتدر ایان ایشان فقط در ستم از جلوس فرخ سیر بارانی است
و بیکه در وقت جری لغز و راز و عهد العفاد در بخراب بنده از خدا دور و همین نام نداد فرم
خود لغز و بر با است سکمان لغز و فرقه در صفات نامک لغز و خود لاسلف بر وقت طلوع
بی با بانی بر بند با جدام لغز و با کله لغز و لغز لغز این اجمال لغز فرقه سکمان
مسک کور بند لغز و مور است و بیروت لغز ابتدای تولد لغز لغز است و اکثر باره چهل کون بود
با سلع و ایراق بگردند و چند از فرق مختلفه باشند در گاه این مسک اعتبار نمایند اجتناب
احترار از رسم دیگر لفظ سمره و قاعد و بر نر نه شود و عمر کنند حدود این مسک در او
عهد عالمگیر او را سب اتفاق افتاد و بعد این طریقه کور کور میست که از خلفای نامک

فقیر مشهوری که محل احوال نایب اند بر کتب نقل از قوم لغوی بود در عهد طفلی حسنی و صاحبی باشد که با
 اسفنداد و بنا قتی خدا خلقه شد سید حسن نام در ویشی بر نایب که کور نظر بود چه ششم است بر تن
 ادبی گشت لطف حق ان در ویشی نه احمد کسور و هوشن بهر کس اینده حقایق و معارف که
 کتب فقوای اسلام و صوفیه ذوی الاحرام بان متحون است اطلاق یافت و از نصیب کتب است ای
 خود که گشتیم میان این اقوال آن بزرگوار زبان پنجانی که هشت در مجرای اشعار همدروز و نومی نمود
 اشعار و کلمات و فراغ آمد صورت کنایه رفت و نام آن کتاب است افتاد و این اعیان
 و کثرت انبیا و در عهد بابر باد شاه او در سیرت مدالی الدن در میان بیرون او آن کتاب است
 و شهرت طلاق و بخواندن آن اشعار هشتاد و هشتاد احرام آن کتاب بسیار می کنند و هلاکتش عونی
 ماخذ صحیح طلاق خالی از لطفی و متانی نیست بیست و شش اوضاع فقوای او مشایخ اوضاع فقوای
 سمانند بود و الحار هم فقوایش من صورتند و در اکثر شهره و دیهانت بکده که با مطلع آنها سگت
 گویند دارند و در آن سگت نامی سرگرو و دیگر مردانش می باشند و اولی نایب مخفی
 دو لیسر خود سری چند و بیم لکمی چند و نایب از حجت و لیسر و شکار برد و اولوش
 هم ای الدن کند که و صاحب لطفی در خاندان آنهاست و در چند صورت در ویشی اجناس نمودن
 و فرزندانش آماجی بود هم نه سگت و سحر استنی که در ویشی نایب است به که در کتب
 و اوضاع در نایب با فقوای سلیمند طلاق اهلند و بیرون او و یکی از خدمت نایب که
 اند نام هشت سحر استنی نایب گشتیم بجای او سگت و سیزده سحر استنی مخفی چون لیسر
 امر کس مرد و خود سحر استنی نمود و سگت دو سحرهای بهر خود گشتند فالیب عسقر به

را پدر و نمود و با وجود اولاد او هم را مداس و اما گفته بخار خفتند از او نفسی
 زندگی که بعد او کور و ارجح لبش سجا که نشین پدر گشت و بعد سب و چهره از دنیا بردند
 و بعد او کور گویند لبش سی و تفت سجا که نشینی نمود بعد او کور و هر که پیش بر گویند که
 پدر گشت عفتور پدر خود مرده بودی جید خود گشتند و عفتور سجا که انعام خود خود بود
 کور و گشت لبش در خود سالی بر سجا که پدر گشتند و سجا که زندگی که انداخته بهار بر
 کور و هر گویند باز سجا که نشین خود در قید امر ای عالمگیر افکار در سجا که سجا که نشین
 و یک چری مطابق سجا که نشین عالمگیری چه حکم باد شاه گشته شد و کور و گویند لبش
 بهار بر پدر گشتند در چهار باب است نمود و سجا که نشین سجا که نشین که تیغ بهار بر پدر
 بسیار سجا که نشین است اقتدار گشت و چندین هزار کس همراه او می گردیدند و معاصر
 او حافظ آدم نام فقیری از فرزند بریدان شیخ احمد سر مندر جماعه کثیر عمر بدی و بر سجا
 خود بر سجا که نشین هر کس شبیه اخذ و جریه جریه و تعدی اقتدار نموده در ملک پنجاب می گردیدند
 تیغ بهار از هندوان زرنگ میگرفت و حافظ آدم از مسلمانان و قانع نگاران عالمگیر گشته
 که در وقت هند و مسلمان این شبیه را بر گزیدند چه عجب که اگر اقتدارشان میفرمودند
 هم غایب عالمگیر بعد تمام این خبری که لایق نوشتند که هر کس که حافظ آدم را از ملک
 خود بر آوردن در موطن افاغنه آن طرف آنگاه و سجا که نشین و سجا که نشین و سجا که نشین
 طرف عبور توان نمود و تیغ بهار را گرفته بقصد و محوس طراز صفا چه عجب که لایق نوشتند که هر کس
 دیگر در تیغ بهار که بود که حسیه شاد چند عفتور افراشته سجا که نشین و سجا که نشین و سجا که نشین اما

امیر اعیان بیخ بهار بطور فخر آبی گردیدند و سلطه و پیرایه بسن در میان ایشان قبول نمودند و بعد از آنکه عالمگیر
نموده نیت سلطه بر بهار را که رسید و بچوئی در او افتاد و بعد از آنکه کور و گویند بجای بدو فرستادند
منتظران فرقه خود را هفت هفته جمیع خود و سلطه و پیرایه بر سر این پسران هفتاد نفر
که و از آنکه در بهار خود دراز و شروع نمیکند و تا از خود خوب فرزان پادشاه و خود را آن حضور نماید
او بر در خندان مدبر خود که غنچه بنامش رسیده و از او استیضاح شد و چون خوب است که ترد
اهل و عیال فقیر بسد عبورشان از لشکر حکام سپه نند و غره دشوار بود بعضی از افاضه و عدل سبند
مبلغی گران لشکر سبند و در آن مکان نمود اینها و او را بلکای نیل کون بطور افاضه و در
پوش بند و بولند و در آنش او گرفته همه خود گرفتند و در آنجا احترام می آوردند که از حال او می پرسید
می گفتند که من زبان او چیست چون بجای معهود رسید و پیرایه بیخ که آمدنیت را بجای داشته
تغیری در آن نه نمود و پیرایه خود بیخ و لالت نمود که بمن طایفه و صورت اختیار نمایند و شغلی در
در بواس او بپرسیده خوشی نداشتند و همچنین حال در عین انتقام لبر این خود مرد بعد از بندها
بجا کور و گویند نداشتند و اقتدار بسیار بر سر آمد چون لکنه نادر و بر نیت قتال تیغ بهار و
پیرایه کور و گویند در ده دشت بر دیانت و آبادی اهل اسلام هر جا دست او می رسید
ناخته از کس را عجز گرامی یافت ایفا نمیکند و چند اطهار صیغرا السن با کشند حتی از نهان بی
حامل سلطانی و شکم در بد و چنین بدون کشیده می کشند بهار شاه استماع نمودند او
مخوفه افواج بر نیت او می کشند بکبار خاندان منم او و محصور است و او بجمله و جرات نداشت
وزیر تانین محمد امین خان و غره امرا رسیدند باز محصور شد و خندان ما مهترش انجام بنا یافت بندها

لاذکر

نذکره مغرب فواج پادشاهی مکتب از نظر ظهور حیوانی و قطاع الطریق در امر از دست
 و دیدن بکلی غایب شود و چاکر قابو میاورد و قتل غارت و تخریب جوی و غیره مسلمانان قصور می کند
 سپس این قبضه امیناد با فتنه نام شده بود که پادشاه رحمت نمود و در راه نور مغرب است از کمال
 با محمد مرید پادشاهی که کمان نیزه رحمت ازین جهت اقتدار بندگان است زیاده شد چون
 متوالدین گشته گردید و دست سلطنت بفرمان رسید که تبتیه بنام اسم خان صوبدار لاهور شرف
 مدوری یافت اسم خان بر سر بندگان است و در جنگ نیز رحمت خود به بلاد مور برگشت بنام
 تخیل بسیار سینه دست بغدادی بر مسلمانان از پیشتر بدین جهت که گشته اند عجم بنام است
 بعمل آید و محمد بن مرید خان صوبدار لاهور در راه فتنه بنام از قبضه مذکور بر آید
 در لشکر فغان است و پشت که سکه از اجاع بنام در غفلت یک ناگاه در حمله در آید
 باین در خان را در غنای نماز توب بگشت و صحیح نام بدر رفته به همراهان عقد بگشت
 چون این خبر حضور رسید بعد از حمد خان بهادر توری که صوبدار کشمیر و چند هزار سوار بغل
 با او بود حکم تصدق بنام سینه صوبه جلدری لاهور برای اسیر او ذکر با خان اهدار
 یافت و محمد الیچان و اعز خان با فتنه معله و والاشاهی و احدیان و نوجان بنام و او
 لغنی شدند بعد از حمد خان حکم عازم لاهور گشته عارف خان چلیب علف در بنام
 در شهر مذکور فرستاد محمد با فتنه حرار بر سران بدترین انترار رفت و با حمت با پی
 متواتر بنامی نمود و در مصحح ساحت و متوالی در نفاقتش بفرمان سپاه در اول چندین
 جنگ صعب با علی بن حمد خان نمود و قریب بود که شکستی در لشکر مغلیان افتد اما بهرست

این روی شکست های بی بی پی خورده در قصبه کورده که مسکن موطن آنها و ابادی محمود بود
سبب موفور و حصار سخیم موفور رسیده مظهر گردید عبد الصمد خان کشنول محامه گردید که
که بکشد از خبر غسل با نذر و نفل و قتل که بد چون محامه اندازد و ذخیره غلات اتمام
یا فم محوم مظهر مظهر گردیده گا و خور و سپ هر چه در دست است ان محوم و محرم لود با جا
می خوردند اما بنا بر خوف و تقصیر که در دست مظهر مظهر مظهر مظهر مظهر مظهر مظهر
بی طاقتی از حد گذشت و بسیاری از آن فرقه برگسنگی و مرض اسهال و ضعف مظهر
شدند باقی التماس امان و دست عار آمدن بشکر نمودند عبد الصمد خان کشنول در میدان
نصب نمودند فرغانه که صلح زیر علم گذاشته بی بر اقا نبرد یک لشکر جمع شوند
انها بنا بر خبر و اصرار قبول نمودند حسب احوال و در دست عبد الصمد خان همه لود بشکر
نمودند جمع کنری را بر لب همان دریا که پایش کورده کس پوری گذرد و در دست او چشم
فرقه مذکوره را بیشتر بی بی بالان و خرنای عریان کلاه ماغذ بر سر سلاسل در دست و پا کرد
سواران حش و در این هیئت ان جماعه مظهر و لود مظهر مظهر مظهر مظهر مظهر مظهر
مظهر کس لود و گردید مار با نبرد خان که در لود لود با سماع این خبر است مان گشته بر قبی
در بازار سر راه سوار بی عبد الصمد خان نشستند و مردم که گفتند که هر گاه قاتل سپهر من کرد
قوم خود به بیست تنی با نبرد خان باز سینه نام یافته بود برسد مرآت ان مظهر مظهر
ان تا لیکار عذار بر جر لود در رسیده لود ان مظهر را خبر مظهر شناس نیز مظهر مظهر
بلند مظهر و انتقام لود مظهر ان سبک سیر لود چون تر و تیک رسیده سنگی گران از بالا

بام امیر

بام بر سر افکنده از جهان بکشید الصمدان با تمام این خبر که در به جلایا سپید و خروست بنده
از نظر هم مسووس است تا اثری بکنند و درون حضور فرخ سیر که منظور عظمت بیست نه آید
و چون در زمانه بدستور مسطور از لایحه بود که چنانچه همراه فرزند بخان و سیر خود که با حال بدستور
فرستاد و چون در کتب جهان انبار رسیدند بهر اتفاقا در دور محمد امین خان در لایحه که بیرون سفر
رفته بنده ای مذکور در رو سپاه عمده سواری قیام و دیگران له جزو کشته و سربازان بر نمره که
به دستور آرد و بعد از آن حضور حکم جنرال فرود آمد و دوستی فرمودند در قلمه شدند و در بار دیگران
فرود آمد و در روز بعد فرود از آن گروه و در روز جنون نمره که توانایی کشته باز آرد بقدر رسانند
حب ای که عمل اند اما محب نصیبی از ای که مسووس شده که در کشته شدن یکی بر دیگر
سقفی حبت و منت خلبه می نمود که اول او رو بکنند و تمام انجا مرقع شقیه ای
اگر علم خود رسیده مقتول گردید پس بنده او بر زانو او بکشد همان تا لایحه در ج کشته
و آخر نیز نمره ای احسنی ناب هضم باور که گوشه او را از بدش کشیدند و جزای
اعمالیکه با خلق خند نموده بود مجری کرد بنده ای با یک مستحق آن بود رس بنده گویند محمد امین خان
از بنده ای بی دین پرسید که آثار عطف و رشادت از چیره تو بنده اتست ترا چه
جز این است که عفو نمودند و در دو بار در دنیا و آخرت کرد بنده ای در مکانات
اعمال عفو باین حد رسیده و عفو گفتند که احسان جمیع ملل و مذاهب بر این است که هرگاه فردی
خندنی از حد بیرون رود و تقم حقیق در مصافات اعمال رسیده و این ظاهر می گماند تا جزای
ای که در کارش بنده بود از آن مثل شما مقتدران بود و اول سبط هضم او در بنده ای که عفو شد

رساند که دیگر آن را طربت نشود و فقط ^{ببین} تهنیت و تهنیت امیرالامرا می نویسد
 حسین علی خان بهادر از ملک دکن و طغنیان بشدن برد او و خان پشی و
^{مومنین و دیگر حوادث} و فتن حفظ ^{امیرالامرا حسین علیخان بهادر بعد از فراموشی}
 فتح سپید و انوار از جمیع کار ساز به عازم ملک دکن آمدند و نخست پادشاه مومنین طغنیان
 در صورت مخالفت از مومنین و موافقت و بر وزیران فاسد نسبت لفظ الملک بنده را کردند
 و بعد از تهنیت امیرالامرا پادشاه بهادر و خان که صوبه را احمد نادر و افغان صاحب العیون
 شهنشاه و سایر دولتیان در آن موقع طغنیان صوبه بهادر بر آن پور مومنین و مومنین
 مومنین فرستاد که در بر آن پور آمدند اهل طغنیان امیرالامرا را نمایند و بدفع و تسبیح او نوشتند
 امیدوارم غنایان صوبه را در ملک دکن باکند و در و در خان حسب الله حضور
 در بر آن پور رسیده دم از صوبه را بی باله استغاثه امیرالامرا بر این ماجرا اطلاع یافته بود
 پیغام فرستاد که کل مومنین دکن را مومنین مومنین از جان اهل طغنیان بیرون نماند
 و الله خواهد بود پادشاه رساند و با طغنیان فتنه را از بی نشود و اهل طغنیان از قبول
 هر مومنین با مومنین بیرون شو بر آن پور همه مومنین خسته از اهل طغنیان امیرالامرا باز رو
 سر و مومنین مرخصه که یکی از آنها از عهد بهادر شاه نوزاد سلطنت و مومنین از بی بنیاد گشته
 نام داشت بعد از مومنین و آنها حاضر آمدند در بر آن پور فرمودند تا آنکه او امیل و مومنین
 جلوس امیرالامرا رسیده هر چند سخنان مومنین با آن افغان گفته فرستاد در مومنین و مومنین
 بیگانه امیرالامرا را و عهد از مومنین صوفی حربه است که مومنین و از آن طرف داوود خان

با آنها

با هم اهل آنکه بر یکی بر یکم خود رسم و سنان بود بقتل یکدیگر نمودار از بد زلف خودی بظلمت امار و طلق
 به در آن طرفین از سخن عجیبی بر پا کرده از قتل یکدیگر فامندگشتند از همه در غریب توپ با بر آن
 زمین از چون آسمان منحرک گردید و آسمان از تماشا رزم دلبران مانند که زمین از حرکت آرمید
 داود خان بداعبدی مقابله با امیر الامرا فیلیان خود بقتل کرده بود که قبیل او را قبیل سوارهای امیر الله
 رساندند تا بر این با وجود شسته شدن هراس بر اول داود خان که در آغاز جنگ خود بود
 هم در میان بر توپ خانه امیر الامرا خسته علف تیغ بیداریم سیادت عالی و جانشین
 و اکثر فقیهانش مقتول و مجروح شده بودند داود خان با همه در از فیلیان شنبان بزرگ
 فیلیان جو یا امیر الامرا البعد می در خارج آسود و قاصد آن بود که به صورت خود با امیر الامرا رساند
 لهذا تر از آن عظیم در شکر امیر الامرا افتاد رسم تک و محمد پورک در او توپ خانه اول است خان
 و همگی لشکر و جانشین بیجا آوردند و خاتران خان و عالم علی خان خضر شدند درین کبر و در از بر
 شرف که سرده طرد و رفیق قدیم امیر الامرا و در آن روز غرق آهن از سر تا با بود مقابل داود
 خان آمد داود خان سو فارتیر در حله گمان گذارشته بانگ بر شرف رفت که مسل زمان
 روی خود چه پوش بنده و جملهم بر در تار و در تراب بنیم و نیز از ششست را که این سخن کنایه
 برای آن بود که خود داود خان در حر و سب جنگ که زره و بکتر بهوشیده اکتفا بجای
 های سفیدی نمود تر مذکور مفصل گلوی بر شرف چنان حکم گشت که شوری
 بر آمد و بر مذکور بر تخمه مویج بر افکار فیلیان بان داود خان دوسم ضرب کجاست
 از بجای و چستی چنان زد که دام الحیات با کرده در مجالس فرزان می نمود فیلیان بر خود

فیل مخصوص از فیل دافو خان جداست بعد از آن چون دافو خان متفرد و مقابل
امیر الامرا رسید تمام لشکر امیر الامرا مغلوب الحرف گشته نزدیک بود از هم پاشیده
و شکست فاحش رو نماید درین اثنا کله بندوق جانستان ناکعال بداد و دغان
رسید کارگاه تمام و صبح غم و دولتش تمام رسید لقیه السیف را ناچار قرار
اجبار آمد امیر الامرا حکم نواحین تا دیانه فتح و طغز داده فیل سواری داد و دغان را
طلبید چون آوردند جدا او را با دم فیل بسته در شهر گردانیدند و بنیای سینه
که با وی تبارش از میدان لغزید انتظار نظر احد الطرفین می شد خود را بمبارکباد الله
رسیده اند و تمیث گذرانید و همراهانش تاراج اموال دافو خان و غارت بسیار
سپاهانش بر دو خند اقبال و اسپان داد و دغان لفظ سرکار امیر الامرا در آمد از
انجمله چند فیل حضور پادشاه گردید بعد از آنکه خبر طغز یافتن امیر الامرا بپس رسید
اتار حزن و اندوه بر روی پادشاه پیدا گشته به قطب الملک گفت که
چنان سر هله شجاع نامی صاحب اقتدار را اینجا کشند قطب الملک در جواب
گفت که اگر مردم از دست آن افغان گشته می شد موافق مرعی مبالغه و بجای بود*
بیان برخی از احوال امیر الامرا در کهن و مها لخم نمودن امیر الامرا با مرسته بابا
بر مکاری ارکان حضور و بهم رسیدن اسباب فساد و فتور لا محصور
امیر الامرا العظرف یافتن سرداد و دغان پنی بخته بنیاد او رنگ آبال رسیده به بند
ملک دکن برده است و ذوالفقار یک خان بخشی خود باره چهار هزار سوار و

بر قندازان به تادیب و تنبیه کنند و در باب سپهسالار محمد راجه سوم که او از درت و دانسته
 بعد از انتقام لشکر با شاه رسم تحصیل جوته مرهه تا در صوبه های دکن رواج و از
 صوبه خاندان به تصرف در آورده قلمه های کلی باین لایحه رسد بر پادشاه مهر و قلمه های
 بسیار شد بعد مرخص ساخت علیا مقابله فتنه روز اول کند و در باب که جمعی از حاکم
 او در البوار رفته بود موافق آئین و کهنان رو بفرار نهاد و روز دیگر به بیست محمود علی
 ذوالفقار بیگ خان خندان تکساحت که او با معدومی در آن موکه کشته شد ابراهیم
 بعد تمام این ماجرا راجه محکم کند و بوان مقدر خود را با فوج شاه برای تخفیه و
 عوده به سیف الدین علی خان برادر خود صوبدار برغان پور امر تادیب کند و واده فرغان
 و اوله پرو و سر و از سرای ان ناچار نمایند کند و الله بافته خود را در راجه سوم که در قندهار
 مستحکم متنبه بود رسد و تها نهایی او بر گاه فوج بر سر شان می رفت مکان رفعا
 نگذار شد و باز آمد بجای های خود می نشستند هر چند حکم کند را با فوج مرهه های
 دیگر مصاف رو بداده مرهه تا هر سمت یافته تا پای قلمه ستار را رسیدند اما تندی
 کشته شدن ذوالفقار خان با کند و عمل نه اند و سبب انتقام فتنه اخبار تفاق بنماش
 فرخ سپه و سیادات و رسیدن فرامین و احکام خفیه پادشاهی بنام راجه سوم
 و دیوانه بنان و زین دلان عمده طرف کرنا تک و غیره در باب عدم اطاعت نمودن
 با ابراهیم که سرتابی می نمودند و خیا نمی باید بند و است حیدر اباد و بیجا پور و کرنا
 لعل نمی آید ابراهیم را بد بافت حالات مذکور صوبداران و دیوانه بنان و قلمه دلان را

که از حضور ما مورث شده می رسیدند اکثری بود و دخل زیاد و بلیت و عمل می گذرانند از آنکه
چون امیرالامرا اولت هر سبب بر مکاری پادشاه و هوا خوانان حفظ العقل او
بند بلیت آن حاجتی بی عمل نمی آید و هم اطمینان از طرف پادشاه و در سلاطین خود
و برادر خود غرضت بنا بر این ناچار بنامی معالج با همه گذاشت و از آنچه در عهد
داود خان حضور بود با اصفه و دیس مکی که سر صید ده رومیه باشد بر آن قبول نمود
مرثه بار را موافق کرده مغرب است که بشو نماند و حجاب جمعیت شایسته به طور بنام
راجبه سامو در او رنگ آباد حضور امیرالامرا حاضر بود چون به از اعمال پادشاه و حاجت
چنانکه حضور بود بگریز دیس مکی که سری چیده رومیه باشد از رعایا استانت بعد العقل
با حضور الش محاربه و قائم فرو نشین و عاصم جلدی را طایبیتی مبر آید اما حال
و حکام و مالکذاران را از بلیت سه عامل مکی عامل حضور هم عامل چون به بیوم عامل
دیس مکی برخی رویداد بعد نوشته شدن سند الفصالحه و در خدایت شدن گامی
مرحله مؤمنان امیرالامرا انقض در خود است زمان سند لطایق و است او نیز حضور
پادشاه رسید فتح کبر از چهارمین دولت خوانان معتمد علیه خود از بن امیر و سبب
آزاد گشت اول آنکه شراکت غنیم در ملک پادشاه خوب شد و یوم اندکی استیلا
حضور بعمل آورد و در عین ابام جان شاریان را که امیر قدیم و پادشاه امیرالامرا صیغه اخوت
و کشت به نیابت امیرالامرا العیوبداری بر آن پور حضرت ساخته در خلوت بند و نیام
با امیرالامرا بیغام فرمودند با مبد ایند جان شاریان بمنزله علمی امیرالامرا استیلا

بظن

بصفت او خاطر خواه فرسید بعد از آنکه درین آوان محمد امین خان اعظم الدوله را در ماه ذی قعد
جلوس مظانی است بکنار کعبه و شکر بجزی به صوبه مالوا مرخص نمودند و مقرر شد که بعد رسیدن
بر سر حد مالوا فرمان صوبه را بر از تغیر چیزی سکنه سوائی نیز عطا خواهد شد و در محفل ایام خیر الدین
خان خراسانی بدیوانی دکن از تبریز بانست خان بنیره امانت خان مقرر شد که بعد از آنکه
که بدیوانی بر آن پور مالور شده و فضل الدین را بختگی دکن با فتنه بخته بنیاد او رنگ ابار رسیدند
جانان خان بدلقاقت امیر الامرا کامیاب گشت اما بنا بر احتیاط صوبه بر آن پور که حسد واقع
بنافذ خواه طاهر و سکون بزرگانه بار او منزل و سکون بود و ضیاء الدین خان به سبب فساد
قطب الملک دخل در دیوانی با فتنه حکم کار به تبعیت امیر الامرا بفرستاده خوشنود
میداشت و فضل الدین بخشی را امیر الامرا احوال صاف دفعه بار سلام هم نداد و جلال
خان عبوس دیوانی بر آن پور چند روز دیوانی بر آریافت و وصول این جنس اخبار هم موجب
افراط ملال و بخش خاطر باد شاه گریه مصط ذکر که بخش بر جمله از صوبه عظیم ابار
سبب چنین و نادانی
نکند داشتن شکر بسیار مغلیه و بی انتظامی صوبه طلب سپاه نو ملازم تر رسید و حاکم
مغلیه تعویذ با بر رعایا و مخوم بر ابا بی عظیم ابار نمودند و نهایت بدنامی عاید حال بر جمله
گردیده بدست سهام ملایم سکنه صوبه و مردم حضور و مطعون ملایمان حاکم گشته با آنکه
زر سپار از خزانه پادشاه صرف نمودند هم از عمل ادای طلب سپاه کینه خواه که ملازم
صرف باران در فتنه سیادات بطور عداوت بوالفضولان نگار گشته بود بر بنای نه

خبر از نوکان خود مخفی در محافل نشسته راه دار الحکومت گرفت و از عظیم ابله در هر روز با ترف روز فتنه
و قش بر در در فلان قلمه با دست هر رسیده هر چند جمله ازین حرکت بموقع مورد مشاب
با دست هگشته در حضور روی نیافت و نیز فقط الملک با ظاهر حجر و اطاعت الحاکم
عفو جرم در استغفای زلالت از حضور نمود لکن این همه محمول بر کار و تن و پیراوشد
وشت هزار سوار نوکان داشت با دست هگشته که بر طرف شده بودند و دیگر مغلیه ای
تخواه خود هجوم آورده بخانه محمد امین خان بخش و خاندوران نابیب امیر الامراء
بهر جمله فتنه تقاضای طلب بنایش نامی نمودند و از هجوم این مردمان با اسلحه و پیراق
و محاصر و از وحام بر حویلی هر امرای ثلثه مذکورین مطعون مردم میشد که بازش
فتنه جوان است و عند القلعت بر خانه فقط الملک خواهند افتاد ازین شهر
و فقط الملک هم مشوش گشته در فکر اجتماع افواج افتاد تا پنج شش روز از وحام
بر طرفیان مذکور و دیگر افواج مغلیه در بازار با بود و دست در مسلح میکنند و
طرف فقط الملک هم از صبح تا شام بر فیلهما سوار جمعیت خود مستعد و
تبار می بودند هر جمله سراسیمه گشته و خود را کم نمودند پناه بخانه محمد امین خان بردند
هدف سهام مطاعن گردید نمیدانستند که چه کند آخر کار چهار و ناچار فرنج سیر نما بر رفع ماه
فاد و است از اتهام و غنا و میر جمله را معاتب و کم منفب دار صورت عظیم ابال توغیر نمودند
سر بلند خان را بر عظیم ابا و میر جمله را بر طرف پنجاب رخصت داد و ذکر رحلت
امیر کبیر رخصت الدوله جمله الملک رسد خان فر بر عالم کبیر در سال ششم از جلوس

فقه سیر اصفیاء اول

فرخ سیر ایصف الدوله اسدخان پروردو الفقارخان از مراحل زندگانی سبک سیر طی نمود بر
 ایزدی بیست گوید و نزد خاتم الامم گویند در مرض موت آن معفور فرخ سیر معجزی را برای عیادت
 نمودند فرستادند پیغام نمود که از فرس قدر شما ندانم آنچه بنیای عمل است آوردیم همان است که
 لکن سودمند در اصلاح و در بار سیادت بدینند از اشتیاق شما هم نسبت به حبس و غلبه نظر از شما
 بر حسب و قدر وقوع شد خاندان ما را در بار اوله در مکافات آن اقبال اند و خلقی عظیم و ارکان سلطنت
 بنور به پناه یافته اکنون که زمان اخبار بدست سیادت طلعه اند تا نقد و دست قرار آنها کوشیدند کار
 نرسد که نماز عاب تجاوز از حد مصدر فساد تنوع گردید با بهره مجبور مظلوم شوند و عنان اختیار
 از دست شما با کلیه بر رفو نفظ و شهور است که هم الفقارخان به ملافه من فرخ سیر لاجی
 و لایق نبود بلکه الله حساب ما در کار با فرخ سیر با لفاق مؤثر الیوم بادش از این دیگر با بدترین
 لطرف نکلیص صوبه بار او بود و شست از مبالغه بدینا چارتن مبالغه است در دفعه چون با عمت
 بر ملافه من اسدخان بعد و از نا قدر دینی فرخ سیر و بدین حال سیر جمله هم الفقارخان بقول شد
 و نام هم الفقارخان اسمعیل و نام اسدخان ابراهیم بعد با لقا قنای سیر خود چهل موزون نمود
 بیت علق شام غریبان با لقا چشم خون فشان گفت ابراهیم اسمعیل اقربان نمود
 ذکر اقران سیر است فیما بین بادشاه و سیادت بارینه
 فرخ سیر به تجویز معتمدان موافق خود گرامی خود است بخدمت ممالک و کهن ممالکی فرمود
 امیر الامران را لایق و من خود شتره بلطایف الجبل دخل غیر خلق و بران خدمات
 هم را هبای خود مقرر نمود و این چنین امور با عمت از دیار اعدا می شد و در حضور هم سب

خزور موفورین چند و پوه قطع الملک و اختیار و اقتدار و دخل تا مر او در جمع و فائز بادش ^ت و مقتدا
مالی و ملکی و مطلق و بی اختیار بود و قطع خالصه و وطن و مقصد بان حضور از جمع امور میان پادشاه و وزیر همون است
در کار خود و در جماعت امور اعظام خان و پوه خالصه در این میان همان شایع و جلوان تن بر هر دو در حاجت
پادشاه و وزیر حاجت است سعفاء خدمتین مضمون بر خود و موجب عقلی و عدل است موند تا گمان خوار اندمان
عالمگیری از کله مظهر معا و دست موفور رسید که از حقاقت بر حمله و جناب است ^{انفقا} خان رکن الدوله و موفور
خود دید ان نظام امور سلطنت نفوست و در انداختن امرای عالمگیری و بهادرت شایع که
عظیم الکاشان رسید غفار الدخان که در مقدمه مخیر کار کفایت اندیشین موفور است
اللهم فقولین خدایا حضور بالعمود و درین ضمن اعظام خان که مستغنی از خدمت شد و تجویز دگر
خالصه و تن با صومعه کشتی تمام غایت الدخان از دیدن خوار مضمون نظیر اقتدار و اختیار قطع الملک
اجتناب میکرد و قطع الملک از خدمت گریه بار آورده در مقدمه عالمگیری بدین وجه مگر گشت خدای خان
نومسلم بهادرت شایع که فاضل و دولتمند بود با وجود تمام خلوص سیادت نظیر منازعت و
تاریک خدای گشته بود تن نامی فریج بر است تعالی است با صلح جانبین که گشته طرفین
بر تصور است لاف ساحت که غایت الدخان بدون اهدام قطع الملک سخن لغوی پادشاه
نرساند و تجویز خدایا نکند و درین چند در حال صالحه و دخل نه نماید چون قطع الملک با بحث
نفاق از پادشاه و غایت بهادرتی کجوری غر گشتند و کار خلق خدایا غر غایت غفار الدخان
در بیار انکار مضمون که در کلبا با غلوه اند و در کجری احمد فریج با گشتند مگر او نیز برای یافت و چند روز این
گذرید بر همین نیز و غایت الدخان با وجود حضور موفور لحاظ زمانه قطع از حضور پادشاه حکم اخذ فریج از نبودن

صلوات علیهم

حال را نماند و خود است که از در او ارجحه و توجیه منصب نمود و غیره متعلبان فقط و کم گندان بر دوام
 خلاف مرفی رتن چند بر عمر مدارا مهمام و فائز شان و قاع شد قط الملک رجوع آوردند فقط
 باجری این حکم را فنی نشد و جمیع نمود و کم متعلق بر عدالت است البه خان محکم است این کاوشها
 بنامین قط الملک و غنار البه خان تحتها میان آمد و بیکدیار و مریز گشت که ناگهان بی از حال خالص
 رتن چند با پی می کرد و فنی از مصلح کلی بندایش بر آمد غنایت البه خان او را مقید ساخت و
 رتن چند متعلق او را در بد نامی نمود و بند بر عامل مدکور قابو یافته میاه بخانه رتن چند بر وقت البه خان به
 بعضی بایست که رسانید حکم و اولاد چند تا بر من عامل از خانه رتن چند فتن که و کار بملک و ف و اینگز
 بجز گردید بایست که از در مصلح قط الملک در بر طرف نمودن رتن چند نال صفا اما اثر می بران
 مریز گشت رتن منی و دیگر اثر امور خوب از در بدالالت خاطر بایست که از سبب گشت
 بیان نهضت نمودن امیرالامرا از کین شایه جهان ارباب و رود اوان خود

و انواع فساد فقط

امیرالامرا البه سیدن اجبار فتنه بار و خطوط منواتره قط الملک او از و تخم گشته هزار و بلعد سیدی
 از او رنگ ابله بر آمدن یک سفته بوقف نموم او ایل عوم سه مدکور سه ستم حاکم با اتفاق
 اسد البه خان خوف لقب اولیا لیه بر حق بود سیران او و جان شمار خان و عیوض خان نائب
 صوبه بر اردو اسد علی خان بیکد گشت عسردان خانی و دل دلبر خان پانی بی بی برادر خان
 صادق و احصا صان خان بنبره خان عالم و سیف البه خان و ضاء الدین خان دیبون و کهن
 و فوز علی خان بخشگر از سبب است باره نامی بود و راجه تربیت گشته تبدیل و راجه

حکم سنده با فتح در با بوج در کس آمد روانه دار الخلافت شاه جهان اباد کردید و در او آخر ربيع
سنه ۱۰۰۰ قمری شاه جهان لاکه طرف مناره فرزند شاه رسیده و معرکه ساخت روز یکم داخل
خبر می شد در خلاف صراط اقطاب در سواری وقت ترویل حکم خواستن بوقت ظهر با
برجیل ملوکا در داخل خبر و هرگاه که در بدو گفت که من الحام خود را نوبت یادش به عهد نام و اندک
سقوط سلطانی ندانم که هنوز اقطاب بجایم تا الله فقط الملك از زبان برادر مقام و
که اگر جی سندر که مخالف مجاهر است جعفر بوطن او فرود بند و خدمات حضور مثل نوبت
و دار و علی در جوان خاص و خواصان بنویسد آن مامور است بند و در قلمرو بدولت مانده
تا بدین و سواست این حصول مملکت می توانم نمود فرخ میر حسب حصه که بالفعل عهد نام
مذکره اصالت تمام فقط الملك و دیگر سیادت و سهر اعیان بر و مدار الهام مفر می نماید
و به نیابت اعتقاد خان باشد بعد چند روز پاره نباشت هم از میان برده شده جعفر شد
در بیوم ربيع الثانی جی سنده سوای حکم فرصت یکروز بجا فته از شاه جهان اباد کردید
روانه وطن خود انتر بید کردید ذکر آمدن حسین علی خان امیر الابرار حضور
سید و انوار حق ایام سلطنت فرخ سیر حجب قضا و قدر فقط
چون فرخ سیر در اهل فطرت مطلقاً جرات ندانست با وجود کمال عداوت با ایشان
و از آنکه کتبها در دولت مملکت جراید لیس خود طاقف نفا و مست با حسین علیخان بنا و جوار
و ناچار راضی بر بدولت سادات در قلمرو شده فقط الملك اجازت این کار فقط فقط الملك
بهم ربيع الثانی سنه مذکوره با اتفاق روجه اجبت سنده داخل قلمرو شد مردم پاودش به از اول

جز ایند و جای بندوبست خود نمود رفقای معتمدین خود در پشت ایند از مردم عملیاد پشاه غیر از
 اعتقاد خان رکن الدوله و امین خان شرف دیوان خاص و طغر خان روشن الدوله که وجود
 و عدم آنهاست و بعد و چند از خواص و خواججه سربانان هیچکار دیگر در قلمرو و تنه پادشاه نمائند
 و ابراهیم احسین علیخان بیسماں شاهان و شکوه ملوکانه آخر روز در قلمرو قلمرو آمد و بعد
 مملکت کلمه چند مملکت امیر گفتند از خلعت و لقب و قیل و جواهر بعضی عنایات را به ابراهیم
 گرفته بانی روز خوار شده بمعبر خود را حجت نمود و بعد پادشاه همیشه نگشته به فکر بیدارید
 نیز وقت باز تالیح ششم روز ششم قطع الملک و لاجرم با معتمدین خود به قلمرو در آمدند بسوز
 روز اول در وازه که قلمرو محمد بن محمد سپهره کلید در وازه در دیوان خاص و خواجگاه
 و عدالت حضور طلبیدند و در وقت نگاهداشت بعد از آن حسین علیخان بدیدیم و شکست یافته
 اراده آمدن نمود و افواج قلمرو را مواج او از اوج روز شروع به آمدن و فرود آمدن
 اطراف قلمرو نمودند و بوقت بانی ماندن ثلثی از روز خود سوار گشته در خانه که نزدیک
 بقلمرو مشهوره مارچ در شاهان است فرود آمد و قطع الملک نمودند به بر رفته
 با اتفاق اجبت گشته آنها کس نیز برای خدما مطبوعه و اهل رشک است از زبان
 برادر خود که در مشعر بر نمک در بعضی مخالفتی که به تکام پاکس و ابتدا و تکلم خدمنی که
 باشاه و عهد و پیمانها که از مانده که بر عهد است بعد از حضور غیر بدگمانی و اراده دانی
 فاسد امری دیگر است ایند پادشاه صدق این مقام فرعون پادشاه است که متضمن حکم
 دخل نه قلمرو و قلمرو نمودن بنده بی تقصیر تمام داود خان بی ایمان و دیگر سرکشان

و صاحب مداران ممالک در کهن ممالک اطمینان مالز در بار منحصر بر تقوی نفس خود
 حضور عیانند بیرون تقدیر نیست بیکانگان است و بدون اینصورت آمد و رفت
 ماجر حضور و تقدیم مدارج و آثار امکان ندارد و پادشاه سفار و دستگاه با وجود
 معاینه حالات است و ادب و بی اعتباری خود باز همان وعده بود و چیزی روزی نمود
 تا انداز هر نفس گفتگوی و طول کشید بکلمات سخت و درشت بجز کثرت فرخ سینه
 نه آورده اعتقاد خان و فقط الملك به بالاست تمام مخاطب همه کلمات نامناسب بر زبان
 راند در آن حال اعتقاد خان جو است که سبحان الله قریب در اصلاح آن گوشت
 فقط الملك و تمام کار فاحش با و داده فرمود که از قتل او را بدر نما بند اعتقاد خان
 باخته و سر از پادشاه شنید جان بری خود عظیم نمود و تا با یکی خود رسید نه فو نه
 بر با یکی امتیاز خان مشرف سواری شده و لا خانه خود رفت و رفت پادشاه
 صورت برگشتگی طالع در آینه احوال خود دید خود به بیرون محکس پند در بن قیل و قال
 اقباع عالم ناب مانند کوبک اقباع فرج سیر خاک بر آرد از زیر زین فرو نشست
 و در که بر قتل مانند خوب امن و امان بر روی عالمیان بسته شد فقط الملك و اجیت
 اندرون و هوا جوای آن فرج سیر بیرون نشسته در آن تنب بر شتر و شور و طبل و
 عرب غایب بر با همه و افواج امیر الامرا بر سر رسنه و بازار و در بازار شهر پناه مستعد و پناه
 تمام تنب سعادند و هر همه با بر اسپان خود سوار در انظار بودند هر چه در هر قصه خود چون هیچ دمید
 اخبار مختلفه اصل کشته شد فقط الملك بر توام جاری و شور و شرموم بازاری ظاهر گردید

انما فی

اتحاد بعضی از ای قزوین و بعضی های قزوین و ای قزوین و ای قزوین و ای قزوین
 خان و اغرخان بهادر خان ملک بالله فرستادند که از مال حاکم بخوار از خانه حقوقه باستند
 میر لود سولت شد و نظام الملک و صحمام الدوله معروف بجلد و کس با مقصد از کس و بعضی خانه
 نشین بود و اغما و الدوله محمد امین خان بقصد رفاقت حسین سلطان سولت شد و اغما قانچند
 سوار در رفقار کمل و کس بخانه آقا رفیع میر آمدند و همه کس از آنها مزاحمت نمودند و آنها تیرک
 نظر فرستادند که سولت شد و این حالتان با سولت رفاقت الدوله غایبان کردید و همه کس
 که از جانب سولت استخوان بودند از دست همه کس نترسیدند و همه کس با سولت و سولت و سولت
 بیکار با بویافته شروع نمالیم و قتل آنها نمودند و همه کس از اقلان و خیران بویافته کما حق
 رسیدند و برخی همه سنانا نام سردار و همه کس جماعه در قریب سوار و با سولت سوار
 و جمیع زخمی شدند و در بسیار غمزدین خرمین آنها بدست غارت گران و طویمه کس
 هندوستان اقلان و محمد امین خان تر و حسین علی خان رسیدند جشن خود نشین دل
 نشین امیر الدوله کردید و روان جین از یک طرف و غارت از الدخان و سادات خان سولت
 حو با اتفاق بگذرید بفرست پاوشا رسیدند و از طرف دیگر اعظم خان و سولت خان
 و در وضع مغزول نوبی پادشاه و منور سزاری پادشاه طوفان از سولت خان
 موکه آراکشتند و امیر الدوله افصح و رفقار و لود و مقابل سولت خان
 و غازی الدخان در چاندنی چوک رفیق شروع بمقتله نمودند و راقص حمل از قریب بان
 قبل غازی الدخان روگردان و همراجهانش گریزان شدند و سولت خان سولت خان

خود زخم کاری بر پیشانی از میدان برگشت و اعتقاد خان حرکت مذکور نمود و چون
پیش قدم یافت و نزدیک حصاره حقه مورچه استیجاری خود نشست و اغراضان حموت محمد
و کینه از آن مغلوبه رو بر سر لاجورد در روان نمایان شد فهم امیر الامرا در بر او نشستند
مرا حمله ستاندند و نیز ناچار بی برکت بیان رسیدن فتنه سیر
بر چند قطه الملك و مهار او اجبت شد خوارست که فرخ سیر از محل بر اید تا انفصال جواب
و سوال نمود و او را بقابل آورده فتنه بای برخاسته را فروت اند صورت گرفت فتنه
جدال و قتال بالدرگشت امیر الامرا به قطه الملك به مقام فرستاد که از دو حام عظمی
رو نمود و مقرب بلوای عام و فتنه بزرگ حالت می شود مقدم هر از و و یک رو
باید نمود که حال می توقف نمایند آخر الامر در میان قطه الملك از قوم افغانه و
و چندی به پشت گرمی محمد الدین علیخان برادر قطه الملك حرم سردار آمدند کثیران حسینه
و ترکینه و از حسینه را که بر سردر و از به بعد فخر است که بودند و در نموده بود حبس و حور
تفحص از آنجا که بر حور تو بیخ بسیارشان تلفند فرخ سیر را بزی حرمتی تمام بر آوردند و الا
وزوجه و حبه را و دیگر بگمات اطراف او را ز فتنه منت و الحاح می نمودند سودی نکرد
و از میان انبوه زنان نهایت مذلت و خواری کشاکش آن آورده بر بالدی تر پولی اند
قلوه جای تنگ و نارنگ بود محسوس نمودند ایام سلطنت او سوپای ایام حکمرانی با
میر الدین شش ماه و چهار ماه کسری بود بعضی از باب طاعتش تا آنجا این سالحه کلمه
فا عتبه و یا اوبی الا بصار یافته اند در شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات

در فتح الدوله

در رفع الدوله که بر دو چند ماه متمم به سلطنت شده بودند قطب الملک ابوعلی بن
 از امر فرخ سپهر هماندم که شور و شرور تمام کشور بود و نیم ربیع الثانی تلمشی از روز چهارشنبه
 سینه بکنار و یکصد و سی و یک شمشیر در کتب البوالبرکات رفع الدرجات در حوض الفتح
 بنیره پهلوان شاه که در کتب البوالبرکات از حسین بر آورده به سبب انباشت شور و سرگشتهای بی تندی
 خفت بهمان لباس کهنه در بر داشت عقده و آبروی در گلویش انداخته بر تخت نند و فریاد
 شاه و بانه تقاضای بی بلند گردیده فتنه و آشوب فرو نشاند قطب الملک حسین علیخان
 بر دو برادر مدار الملهم سلطنه مانند چون رفع الدرجات مسکول بود و در سینه و دم
 جب حلت نمود بعد بر برادر مدار الملهم سلطنه رفع الدوله برادر رفع الدرجات
 به سلطنت برده شسته بر تخت نند و خود را مختار از نظام امور بادشاه گشتند بعد
 چندی مرض اسهال که عارض حال رفع الدوله گشتند از گرفت بر چند
 معالجه شد سودی نکرد آخر الامر او در آخر ماه شوال با اول ماه ذی القعدة اجل نمود و در
 نوز او را در جوار حضرت قطب الدین ترکان برادرش مدفون ساختند
 در سلطنت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه باده شاه خاریس
 قطب الملک و امیر الامرا از حیات رفع الدوله مابوس گشته او آخر ماه شوال بر او
 نجم الدین علیخان برادر خود و بر و ابی غلام علیخان بسیر پانجهان را برای آوردن در
 آخر خلف حخته اختر جهان شاه پسر پهلوان شاه که در یک عمر در شت و ستمت هزار
 راه از عهد پسر الدین با والرحیف در قلم شاه جهان اباک بود برای سلطنت بر آوردند و نمانج

پانزدهم شهر ذیقعده ۱۱۳۱ هـ هزار و یکصد و سی و یکم هجری روز شنبه بعد از چهار
بجوی از اول صبح در ساعت شش و طالع محمود شاه از آن روشن اختر فرزند سر آرای داداری دهند شد
خطبه و سکه نام مبارکش اجرا یافت بقلب ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه ملقب گشت
در هم برادر عبدالرحمان حسین علیخان مدارالامام سلطنت وزیر و امیرالامرا ماندند و در وقت سپید سالار هم برادر
لقاب او حجت کریمیت با کور و صاحب عظمت و عاقل بود در همه امور رعایت خاطر و با اوستی هم
کمال از دست نمی دهد و نفوذش در ابتدای راه سلطنت محمد شاه بعد از عزل فتح سپهر و پسند و عفت
و شش ماه زمان سلطنت رفع الدرجات و رفع الدوله و خروج بیگانه را اعتبار نمایند و
پانزدهم زهد و پیرای مصارف خود به نفع مردم و خدمت محل مایمانه نفوذش و بندوبست کمال
باز نظامت و عهده در آن بدستور شد در هم پادشاه لقب نامی مخفوف را با اختیار محمد بن
ساخت نفوذ ماند و حلقه سر ایان و خواص و قیلبانان و مردم خاص جلوه در کاخدار و
فرانش و نیزه عمل از نوکران سپید عبدالرحمان بر رفاری منقوش شدند و عمت خان سر اتالیقی
پادشاه و چهار پنج خدمت حضور و صاحب اخبار خاص و عام از طرف ساخت نفوذ
ورن چند از طرف فقط الملک اخبار امور وزارت دیوانی بالکلیه بیشتر از پیشتر
یافت و محمد شاه بمقتضای بختیاری برفیق و مدار او رهج امر ایی دست رضای هر هم
و بلکه عمل می آورد * بیان بر خاستن اخبار عباد و فساد میان نظام الملک
سیادت و ظهور آثار اتمام عمر و دولت سیادت و استتری الموی سلطنت
چون در میان سیادت باره نظام الملک و غیره جماعه مغلیه نورانیه صفائی باطنی نبود لهذا

در بعضی موارد

در بعضی معاملات گفتگو را مناسب بدان نظام الملك حسين علي خان بر قوه و پیغام سرشید
 و محمد امین خان حفظ جاه و آبروی خود و جمیع امرای تورانیه منحصر در افتاد امدام امیر الامرا و حفظ
 دیده بکر و حیلله با دولت و از سادلت در باطن مکتد ساخته و به تحریک نهانی با دولت
 نظام الملك در برافراشتن علم نماز عت و شورش با امیر الامرا هم انور محمد و حاکم
 نظام الملك از صوبه مالو و دارالاماره خود با راون در اخلت در حالک و کهن علام
 امیر الامرا در و کسط جلاله الثاني ^{۱۳۲۰} بحری بطانی رسد و دم از جلوس بنهفت نمود
 متوجه و سمت آباد کهن شد و آخر ماه مذکور این خیمه بادت رسید امیر الامرا
 به دلدور علی خان نجفی خود و لهجه بهم در اوجه کج سکه عمر اجهانش که از طرف
 امیر الامرا به سرحد صوبه مالو رسید و بعد برای تقابل نظام الملك و انعام فتنه اش نگاه
 درین بر صوبه نظام الملك اکثر صوبه های و قلع ملک و کهن را تحت حکومت و نظرف
 خود در آورد و اقتدار نامه یافت امیر الامرا بدلدور علی خان موافقت تا کید مقابل و تقابل
 با نظام الملك بنوشت و خود امیر الامرا هم جازم عزم کف و کهن کردید انتظار جز دلدور
 خان میباید آخر جز رسید که تقابل بر آن نور با نظام الملك و دلدور علی خان
 مقابل رو فلقه جنگ عظیم شد و دلدور علی خان معراجیه و دلدور علی خان
 نشانه تیر و گلوله تقدیر گردید جان در میدان و امیر الامرا و قسط الملك از شمشیر
 این خبر نهایت ملول شده بفرجه جاره کار خود افتادند امیر الامرا بنجد است که هر دو
 خان را یک شق قط الملك سبب همود و موافقت سالفه مانع می شدند بلکه روز

گفت که اگر شما و اورا بکشید من خود را فوجم کشت * بیان کشیدن حسین خان را
نکرد و تبر محمد امین خان و غیره امرای نفاق کبیر در راه دکن
چون برای دفع شورش نظام الملک قرار یافتند فقط الملک نیامادند
در شاه جهان ابد استقامت دارد و حسین علیخان در رکاب نظیر انتساب
پادشاه بدکن رفت تا در شب شورش نظام الملک تمام شد و پادشاه بران فقط الملک میخیزد
امر روانه شاه جهان شد و امیر الامرا پادشاه و افواج شاه و توابع
و غیره ساز جنگ از مستقر آمدند و امیر الامرا کوچید و روانه دکن شدند
محمد امین خان الله حسین علیخان بهادر بر استقامت نظام الملک برای العین دیر وقت
خود و جماعت تورانی در فناء نظام الملک و بی نصیبی مبدالت و بر طرف او عالی
که هرگاه کار نظام الملک بمقابله امیر الامرا کشد البته فتح و ظفر امیر الامرا میسر خواهد
نمایند این شب و روز در پیش فکر نمود که اگر امیر امرا بیجمع و در غایب امیر الامرا در راه
عقل و عقلت باید که آنها بدون اعانت رفیقان شفیق اقدام برین امر خطیر نماند
از تاب و توان خود مستبصر و اندامیکو مید که میر محمد امین موقوف سعادت خان حراسی
که در عهد فتح کبر اول منصب هزارگی یافته بعین فوج داری هندون بماند که از محال
معدله که با است که ما گوئیم و سپاه نقاب داشته با ستمداران سبب عبادت
تادیب سرتان انجام نمود باضافه پانصدی سرفراز در از جمله مشایخ در بار
و صاحب نام و اعتبار کشیده درین سفر همراه لشکر پادشاه به محمد امین خان اول

محمد امین

صدم و عراز خوسخت و این سرزمین میرمحمد خان کاشغری را که از نوم حقیقتاً لقب
پیری بسبب پیرشمنیه بودن داشت و شجاع بی باک و دلدار و شفاک بود و این
نمونه درین خصوص استمر اجار نمودند و بطمع دنیا و تعصب نزد قبیله امیرالد
را که دو قسم و خیال احدی نمی بخیر قبول نمود و هر سه پار دنیا طلب برین تجارت
ثابت و متفق گردیدند با محمد نیکو مشوره بودند که کدام کس بر این کار مبارک نماید
تا آنکه فرعه عدلین فاک بنام میرمحمد مرحوم از دنیا و آخرت افتاد و آن اجل رسید
عرضی شکایت محمد امین خان نوشته و یکی از همراجهان معتمد علیه را درین خصوص
بر این اراده ناهواب آگاه ساخت و بر وجهی ششتم و نهم سنه ۱۲۳۳ الی ۱۲۳۴
و بعد سی و دو و هجری مطابقی ۱۲۳۵ جلوس در نمنی که قریب سی و پنج کرده از پنج
مسکری یا دشاچه بود و فتنه که امیرالامرا از خمیه یا دشاچه بر آمدیم از جمیع خود بود
میرمحمد خان از دور نمایان شده گاه غرضی را بلند ساخت و چهل بار و چوبداران
مالع پیش آمدن شد و قضا و قدر در دل امیرالامرا انداخت که فراجمین را مانع
مراحتش نماید و او را حکم پیش آمدن داد و میرمحمد خان و دیده عرضی گذرانیده متعهد با یکی
عرض نمایان یافت همینکه امیرالامرا متوجه مدح خط عرضی شد میرمحمد خان بی ایمان پیش
نفس از کمر خود کشید چنان بر چکران سید دلور زد که از طرف مقابلش بر آمد و به همان ضربت
و احد سعادت مشعلات فایز گشت اما در همان جلوی امیرالامرا لکری پر سینه قاتل
خود و سوارش از صدمه لکزدون غلطید و لکشتن بیجان رسید علوم بر زمین افتاد

تصل به این حبارت نورالدین خان پسر سردار خان عمه زاده امیرالدمرا بفرستید
قاتل امیرالدمرا روانه وادی جهنم ساخت و قوه هم از دست مغلی دیگر بدو چه شهادت
مغلی دیگر هجوم آورد که سرهای امیرالدمرا و نورالدین خان را از تن جدا کرد پیش پادشاه
بردند* رسیدن خبر شهادت امیرالدمرا به عزت خان بهادر
و آنن او بر سر پادشاه و ملحق شدن با جواد و مجاد خود در رزم گاه
عزت خان بهادر خواهرزاده امیرالدمرا خبر شنیدند امیرالدمرا شنیده از حاضر
که بخورد دست کشید و بر و مال دست پاک کرده با فوجیکه در آنوقت موجود بودند
بلذاتل مقابل پادشاه شتافت سعادت خان با قضاوی لوازم فدویت و
دولتخواهی بمیانف تمام و الحاح ابرام با وجه عدم راقی شدن مالک پادشاه با دست
را از محل بر آورد و اعتماد الدوله و محمد امین خان پادشاه را بر فداپسوار نمود
خود بخای خواص شنیده ستمیگ شدند ضایع محمد امین خان و حیدرقلی خان و قمرالدین
و سعادت خان تا مکه رزم را بگری ارا شدند و بهادران طرفین ظهور دانگی نمودند
الفصل عزت خان بعد از آنکه دوزخ سیر برده شده بود بر خم گوی حبشی که در خواص حیدر
خان بود بگری عالم بفاشند* بیان سوانجیکه بعد شهادت امیرالدمرا روی داد و صفت
در عین عرصه تاراجیان اتش نجه امیرالدمرا و سپاهت فقه دست بقارت نمود
و کار خانبهک که خزان عامره او بود که تجاوز الکر و بوی منغابردند و ما بقعه خزان امیرالدمرا
که در راه عقب ماند از تاراج محفوظ بود لفظ پادشاه در آنکه محمد امین خان بهادر

عزت خان

رفع تشیع عوام جنازه امیر الامرا و عزت خان و نور ابنه خان سپه نواب اولاد را
 بزر بافت کرد و نماز بر آن خوانده روانه اجیر ساخت که اجبا و ندگون را در جوار امیر عبدالعزیز خان
 کلان بدر حسین علیخان مدون کنند و عرض از تشریف جنابشان بود که در راه قطع نظر
 بطبع زباف غارت نمایند و در نظر عوام امانتی عاید حال سیادت شود اما آن
 بلکه هر جا نابوت امیر سپه مردم بکوشیدند و تا اجیر رسانند اجبا و نهاد
 یافته بجا کسپر دهند بیان آیین منصب وزارت به محمد امین خان و دیگر خدات
 و صاحب بزرگ امیران

بعد از شاه اعظم اوله محمد امین خان از اصل و افتخار شریف تراری شریف
 سوار و اسپه بیک سپه آرد و تب کرور و روح لکده دام انعام دان خدمت وزارت
 بالقب و وزیر الممالک بهادر ظفر خدک سرفراز فرمود و خدمت بخشگیری بصمصام الدوله
 خان دوران بهادر مضمون جنگ با منصب شریف تراری و خطاب امیر الامرا داد
 و قمر الدینان سپه محمد امین خان بخشی و دوم داروغه غلخانه و صاحب خدمت و بزرگ بود
 و حیدر قلی خان منصب شریف تراری بافته مخاطب بنا به جنگ و سوا حسان خطاب
 بهادری و عطای لقا سرفراز بی بافت و هم چنین ظفر خان و دیگر نمودن سندان دست
 شاه و نور آن قدیم و حیدر و اللشایع موافق خدمت خود با امور و عیالات
 والدگستند مان رسیدن خبر گشته شدن امیر الامرا بخدمت
 و ساجه عزت افزای جلوس سلطان ابراهیم برای پذیرش و انقضای تمام نمود و ساجه

سيد عبد الله خان قطب الملک محمد کرده ازت حجاب
 رسيد بعد که شرف نين چند تنه سايه جانگاه گشته شدن امير الامير ايد غايي اعدا نمودند شتر سوار
 رسيد از در بافت ابن خبر نمودند گانې قطب الملک تا گولده توفيق مقرون صلح بدين خيال منور
 شاه جهان لاکر ديد و معلوم دران ديد که چون باو دست مشتغل و ايران بگردد و موضع ماسکه خاطر بدون
 صحر ايجي است ايران از دله او رنگ سيب عالمگير مقابل با باو دست مقرون بصلو نسبت بنا بر
 برای برادران یکی از شتران و شجاعت ايد خانرا امير نضی خان بش جهان لاکر فرستد برادر خود محم الا
 بی خان صوبدار است جهان لاکر خط درین خصوص و آراستن آلات کارزار نکاشت بخم الدین عینیان
 باختر روز ششم در محم الا خط لفظه عفو یافته و در منزل کار اعدا با و محمد بنوه لید و بخم الدین بی خان بر روز عید قربان
 لیدگاه رفتند و در گشت و تامل باز در محم الا ۱۱۳۲ هجری لیدار و لیدت و هم عری سلطان محمد ابراهیم خلف
 رفع القدر بنوه بهار شاه را بر او در فرزند گشت نیده ملقب بر الوالفتح طاهر الدین محمد ابراهیم بنو محمد
 و بعد در روز عید الله خان داخل شاه جهان آرا گشته ملقبست محمد ابراهیم بنو عوفه لقبه خرمات
 باو شایع با امر محمد و با فخر موافق است ختم بنام محمد مقدم و محم قطب الملک سلطان ابراهیم به با بخل
 ملوکانه بر وجه دین عجلت سپردند همراه خود گرفتند از شاه جهان لاکر بر آمد طرف عیدگاه ترو ل فرموده با نطق
 رسيدن ايران باره بنو فوف و ثانی قطع مر اهل می نمود درین اثناء التری از سوا لوت باره
 و بعضی از امرای لشکر محمد شاه قطب الملک ملکی شدند و تامل هم محرم الاحرام ۱۱۳۳ هجری مصل
 شاه بود مع کر باو دست ختم و تامل دو از دم محرم مذکور صفوف فتح طریق ترتیب بدين فرقه مقابلتین
 رو بدار و جنگ عظیمی در پونت بهادران طرفین دله و انگلی دله و چون لام محرم است قطب الملک انوار

یا فخره

یافته بود فقط ملک بانه بارک در حدود سیصد نفر بود و او تنگ نشد اما بطور مجلان مشهور شد و شایسته
 گاه خفه نظر از قیل با پیش نه انداخته بود این بار که سخت و ملت بار نه بودی اندک مابین حد رسید
 جوار با حصه در تدریج حفظ نمود و با وجود قتل دو تن هزاره را جوار از قیل سواری خود نمود و کشته
 نیز آمد چون تقدیر بر عکس آمد او رفت و بود فرود آمدن از قیل سیف الدین علی خان و کشته
 سروردان کشته شدن عبدالوهاب خان پانزدهم این چهار استنظام باس نموده
 مسل فقط الملك سرداری را در آن کارزار کشته انداخته راه فرار نمودند فقط الملك
 نیز گویی تقدیر بود بدو جران و تن نهادند چون از فرق سر تا ناخن با غرق اصل بود در آن در آن
 زخم تیر بر پیشانی و جراحت ششیم بر دست برده شده اسیر شد تقدیر گردید در آن حال حیدر
 فقط الملك در شناخته بر کشتن رسید و غم الدین علی خان نیز نیز کشته برادر کرد و در آن
 حال آن برادر بر گوار مابین مقام شتر غم بود اما سعدی علی در آن من آنم که چون حمله آوردی
 بر حج از کف انگشتری بردمی و وی چون نگر و احترام یاری اگر فکند کردم چون انگشتر به
 چه یاری کند لغو و جوشتم و جویاری نکر و آخری روشنم و کلید طوق چون نباشد بدست
 باز دور فرج توان سکنت * حیدر علی خان بر مراد را بر قیل علی محمد سوار
 حضور پادشاه آورد چون در جبلت محدثه ترجم بسیار بود بنظر معانی محاسن
 نگریست و حواله حیدر علی خان نموده حکم نواختن شد و باز فرج نمود و سلطان ابراهیم
 فرار از میدان گرفتار شده لضا لطمه مسد ظن مفید ماند دولتستان اویس دولت
 پادشاه سزای شربت نواختند و نمودن خاندان سادات به نوبت عزای

محرم پرده خند غلام علی خان و نجار سلطان برادرزاده مبتدعی قطب الملک تبریز و ضم
ولباسی نموده عازم قصبه جالندهر که موطن امیر الامرا و اجداد ایشان است شدند و بمنزل مقصود
رسیدند در راه بدست مردم بادشاه اسپر شدند و فرستادند و وقتدار در اختیار محمد شاه
بادشاه و ترقی امرای دولت خواه و داخل شدن بادشاه بشه جهان ابله لطف
محمد شاه بود حصول اطمینان بفرمان خاطر در از دیار جابه و حلف خود بر حضرت و به تصفای لطف
شاهانه بر یکی از امرای و وزیران با وفار که طلای طبع و ارادت آنها در کرد از نوایین حضرت الهی
العیار بر آمد و در غرض ابوابی مناسب سر قرار سخت و از آن مکان بمنزل شاهان کرام
محرم الحرام بفتح و فیروز بی لوی ای امتیاض بصورت ابراهیم خلدن شاه جهان را بر افراشت و
تعیین طی منازل نموده نوزدهم ماه مذکور زیارت هزار فایض الاوزار خواج نظام الدین قدس سره
ساعت اندوخته خدمه آن جارا با انعام و عطای شاه و نظام فرمود و در روز چهارم قریب ساعت
تزدکب هزار مقام نموده تالیق است دویم کشور مذکور در کتب مسالیه هزار و صد سی و سه عری
بالوازیم خندن شاهانه بر عمارت طلای به ادف زب و رعنائی از راه اجبری در وازه شجر
پناه داخل قلمه مبارکه دار الخلدن شاه جهان را کردید و با انفسه ماکر مهر سرور بادشاه و
دیگر بر کلبان حرم طبعی غای طلای و نفی بر از ز سرخ و سفید با جواهر آینه نثار فرقی مبارک نمودند
ذکر میر محمد حسین معروف به نموده و نمود و حدوث مذنب با طلب که او اختراع نموده
فتنه آوردن متین بر آینه نخته با فضل مردم پرورخت و دین خود بخت دولت
وجاه دنیاوی در باخت تبصریح لایمکه
بیر محمد حسین نامی از سکنه مشهد

مفکر

مقدس ظاهر اسید بود باشد با ششمار افتد از عمده الملک ایرخان موبدار کابل که با اهل
ایران افضل و احسان او نهایت شهرت و دولت با مبدرفاه و افزایش جاه از وطن خود
کابل رسید چون در علوم عربیه و منطق و غیره عجبی بیرون نمود و لیاقتش استثنای با فیه و شرفی
ایر خان به شاکردی دور غبت نمود ازین سبب ذکر استعداد علمی او در مجلس ایرخان رسید
ایر خان بر احوال او اظهد با فیه حاجتی بکم زد و حرم خود که صبیحی بود آن خان بود از مقدم و انگی داد
سببش اند چون بکم مذکور اولدور بداشت و خنری از خالوانه سپیدی تمهیر که پدر آن
دختر نوکر شوهرش بود به فرزندی خود گرفتند و در شرفی نمود و اران و دولت آن دختر
با بحیب زاده لدی از اهل ایران بداشت حاجتی این خبر شنید ایرخان بود به
تغیبتش احوال او فرمود ایرخان او را طلبه چشم خود دید و آه و ناله تنش بود بر میزان خود
سندید وزن خود حاجتی بود احوال او آگاه ساخت و بد آنجا آمد او به خود حاجتی بود
شور ز خانه مراجع تمام تر و بچ آن دختر میباید با محمد حسن مذکور خود که این و سپید آن کرا
چید در یافت ایرخان دست و قدم محرمیت با مردم در بار و اندک ماسه جاه و اعتبار رسید اند
بعد و رسالی چند حسب الله استعداده الملک که در نظر که دار و غنکی خوشبوی خان به
تمام آن مجلس مقرر گردید و بعضی از اولدور عمده الملک که از لطف نسوان دیگر غیر حاجتی
بودند با او اتحاد و آشنای بهم رسید و این شخص مرد عیار جاه طلب بود و بعضی
بعضی از لبر آن ایرخان مراد دوی خان و دوسه دیگر از بر اولدور نشانی بود که می عقد
خود طلبند که دوی علیخان زبانه از دیگران در خدمت ارادت بهم رسد و این اتما ایرخان

رحمت این در صورت و اهل و عیال او از کمال کسب آید زیرا که محمد بن مذکور بعد از کار پادشاهی عیال
مانند بعد از دولتی مطر و کلاب است و در روز برای کار پادشاهی و علم حضور و فوراً انجام نمودن قاصد
ملاذمت پادشاه و طالب بسم رسانیدن عزت و جاه گردید تصمیم این عزتم در لایحه
که در صورت ملک الملک پادشاه شنید و توقعاً نیکه در افزایش جاه از عالمگیر دست منقطع
درین مطربت و غیره در آن بلدینت اعلیٰ از فرستاد همکار از روی بسم رسانیدن جهان ز رویه نیکو
ساخته با کسب فخری پوشید چون در جاه طلبی بود و سر پروردگار در وقت بیعت و در ناله روی ساقین
نه پسندید عزتم اختراع مسلکی جدید که ناان زان کشته شده بود که در جهان منزه زاده است از خود
که در حسب شعورشن در یافتن بود و محقق ساخته باز نوشته نمود که اگر ما و شما با اتفاق نیایی
تجدید بد هیچ گذارشته قواعد جدید بسم رسانیم و زبان صم که نازگی در کشته نیز مروف بود
بکم در عوالم الهام و ترویج کلام از حضرت ملک ملام در آن زمان نموده اظهار عزتمت در بین
نبوت و امامت بود باقیست مقابل با شان انبیا و اولیاده شسته با شد برای خود
ثابت نمایند و ابله فریبی نموده اوص عوام را بدام خود آریم نتیج جاه اقدار فرادان و محصل
و انتفاع بی بابان حفظ بود و هرگاه از حام عام صورت است عطف هم از گمندی ما می توانند
حسب با این حال هر چه از نام و مقام حاصل و عام خواهم بود و محال است هر چه را با فون
ان منظور نماید شد و در عقیده خود چون طبعت بر هم از یک جنس بود اگر در لغت نشاند
نمایا گردیده در بنکار با هم متفق شدند و شروع با مجاد زبان و ان عبارت عجز و فقرت
غریب نمودن یک و اصلاح مدیکر تا لایف کنایی بر وجهه آنوره مفید نامش گشته بود

کمال

سعادت لکل و اکثر تفاوت بر خود امانتند چون اندک پایه علمی فقط الفاظ غیرانوسه
 فارسی قدیم بود که کمتر بگوشش قوم خود بود نیز خجالت و غیره قواعد عربی که کم است اینی را تعلیم
 حرف و علوم و لغت خود داشت کسوفی غریب پوش ابتدا صورتی عجیب با نهنج کشید و در طغر مرز مکتوبت
 تمکلفت که این مرتبه البت مابین نبوت و امامت و برای هر معرکه و علوم نیزه بود
 بوده اند و برای خاتم الدین علیهما السلام کذا لک اول بیکوگ حضرت ختمی پناه
 سید او حیا و شاه اولیای ابن ابی طالب است و ششم امام رفیقا امام
 ثامن ضامن امامت و بیکوگیت هر دو با هم جمع بودند بعد از آن بیکوگیت بمن اتفاق
 یافت و امامت بحضرت امام محمد تقی علیه السلام تا حضرت صاحب الامر و من خاتم
 البکوگیت نیز بیت بعد از بیکوگین بر و شبکه مرقوم است پیش امام بی شمر و در سراسر
 سنه و جماع خلفا در رابع و چهار کس دیگر از خلفا را موسی و عباسی که اندک بود
 نیکی و از اقران خود به محامد صفات امتیاز داشتند شمرده بیکوگیت هم خود را حق
 میکرد و ملکفت که ما را به ندب کسی کار نیست ما را روشن گفته چراغ هر ملت
 و داعی الی المشرییم و بیکوگیت هم که ختم بیکوگیت بالادی شود صاحب کتاب و صاحب
 دعوت و محی مراسم شرعیت و محمد و بعضی ضوابط و طریقت بسیار است از این جم
 و حی و الهام می شود و ضوابط چند احتیاج کرده بعضی ایام را مناسبت اعمال اهل
 اسلام که در دین محمد است محترم می شمرد و بر گردیدگان خود که آنها را فرمودی نامید
 لازم کرده بود که ضوابط در هم بافته او بجا آرند و احترام روزگاری محترم او را نگاه دارند

و چنانچه در مآثر نبوی آمده که وحی بر آن حضرت دو قسم تزلزل می یافت خود هم شبیه
باین حال حسنه میگفت که بک وحی با او این قسم می شود که فرص نورانی چون آن
آفتاب است که گشته در آن فرص کلماتی که بافت منقش بنظرش می آید و آن
فرص نورانی آخر محیط او شده از پوشش می برد و شفقش بسیار بود که تحمل آن غیر او
دشوار و نوب وحی باین قسم که آوازی می آید و همان کلمات فرخنده می شنید
که بجز مردم می خواند و در سلام بفضائل اسلام السلام علیک کلمه کلمه خفت
نمود بود آل می افزود و از روزه روزی را که با طهارت اول مرتبه در آن روز وحی
بر او نازل شد روز جشن نام نهاده اجتماع و از دحام مردم بعمل می آورد و عین خوشبو
آفت او بر روی محمد گری افتادند و شادی که میکردند و دو عالم همراه گرفته و خود
کلامی شبیه کلامه آرامنده اما اندکی بلند تر از آن بر سر گذارشته موعظ بود که می خورد
بطرف کوهستانه عمارت دیول را می که تهور مجل که می دهمولی بقیاری
سب برفت و اظهارش ابتدا اول تزلزل وحی بر او در همان کوهستان بلال شبیه
بطور غار حرا شده و جشن روز قبل از روز جشن از غره و یک روزه میگرفت و خاموش
می ماند شبیه بعیام صمت که در شراعی سالفه ملک زمان حضرت ذکر با وجود بود
و حرف برم و رفت نوکد حضرت عیسی در برای ترک جواب و سوال که می قوم بین
صوم مامور شده با کسی سخنی نمی گفت و حضرت عیسی در عهد صبا قوم را جواب داد
تطبیق ناکر خود از صمت و اظهار نبوت خویش با عجز میفرمودم نامه سکر جشن بعمل آید ختام

می یافت

بی یافت و عین قسم روزی را که با آن نام روز سوادان نام نهادند که در آن روز جمیع اجسام عالم
می شد و هر روز سواد بی نماز و بی کلاه مفروضه شد با ردیف مقرر کرده و اوقاتش اول وقت طلوع
از قتل بعد نماز صبح هم نصف النهار سیوم وقت غروب اقیاب که در مشرق سر می نشیند
باشد و آداب بجز آوردن دیده اندک او خود با خلیفه خود در میان می استند و هر قدر مردم در
می بودند چنانچه در هر یک چهار دیوار خانه نصف بهم می شدند و هر طرف رو بطرف مقابل
خود کرده بی استناد و کلمات چند که باقیه زبان اخراج می او بود می خوانند بعد تمام
ان کلمات سر بر ایما لظرف فرود آورده لظرف دست چپ خود میگردید بطوریکه نصف
شمال رو به جنوب رو به شرق و نصف جنوب رو به مشرق و نصف جنوب رو به
مشرق رو به نصف مشرق رو به شمال رو به شرق چون بقابل چهار جهت هر چهار نصف رو به تمام
بر سر سید لظرف زمین می نگر بستند بعد از آن سر در پیشه لبوی آسمان پر بار بهمان کلمات
تکرار می نمودند بعد مدتی هر جهت دید تمام می شد و جهت بیشتر میگردید و دعوی دیگر
این میکرد که عبادت باله من بهمان محسن ام که در شکم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام سقا
حاصل شده و برای عفو جایی خلیفه بمقابل خلفای اربعه مقرر کرده بود خلیفه اول بهمان است از
تاریخ پیشتر که در جوی با نام بزبان مخترع خود کس وقت خلیفه ~~سید~~ باقر خسته بود
او در و نادیده بود و نام خود محمد اله و بی نمود و او نمود مقرر کرد و بعد از آن نام اول
واقارب خود بزبان مخترع میگذاشت و هر که با او میگردید پس بوی نام مقرر می او از
بیشتر خود نامی مقرر کرده ان دولت آن می گفت پس از آن سه نفر اول نام نمود و دوم
فغان سیوم دید و در خزانة کلان و خزانة خور و دیگر از افرای طرف زنتش

حق غا و غا بار و نمودار و غا فر و نمودار و نام بسبب غا نمودار و اما در ذلک القفص آن
کذاب محمود از صواب از لاهور است همچنان ابا و امین نشست و چون بهادر شاه
در لاهور بود کم و ام ابله فریبی نهادند سفینان بی خردی که کند خود میکشد و استغناء
خود و تبار و وجه معاشی که در وقت بر همه کس ظاهر است و از کس مطلقا چیزی نمی
خواست عوام را این کار بسیار خوش آمد زبانه تر سر مایه اعتبار او می شد و
اهسته اهسته تبر غیب گردیدگان دیگران هم در دام او می افتادند تا آنکه کسرتی در
اتباع او دیدند درین ضمن بهادر شاه در لاهور بود و اختلافی در شاهزادگان بود
آنها موجب اختلاف در کشته و بگشت و آن فرور را فرصتی بدست آمده و ام
گشوده نمودار این ترس سخت و بی برده گشته مولفات و مخمر خات خود در
نظر مردم جلوه دهد از اخفا باطن و اعلان بر وجهت و از غایبان اگر کسی با او منافره می نمود
چون خود اندک بانه استعداد ماقول و منقول نوشتند بی چاره بود به مجازله و مکابره قابل
می ساختند بشاید این احوال اعفای عوام در باره او داشتند آدمی با فتنه نادر
نوبت سلطنت بفتح سمرقند و خفاطی نادان بود و امیر الامرا حسن علیخان بهادر
اندر اوقات در حروب و اسفار گذشت و حفظ الملک نیز نتواند پیش و طرف نگاه
کامی از قتل بیاد شاه در فکر کار خود بود با بر این متوفی احوال کاوی و افعال با ظلم
او کسی نمی شد و آدمی بی خان سپهر خان مرد عمده بانام دلشان نیز از جمله گروید
بعد چون عوام را مشایخه القیاد و عطا و لیل فوی می باشد گرویدن خان مذکور و حذف
کس دیگر ملک او نهایت تقوی مسلک او می نمود تا آنکه قریب به بیست و چند

هزار کس با آن نابکار ناکس گردیدند شهرت و اقتدار تمام یافت حتی که بر عمومی قضی
 بدین شبی نفع سپردم با بعضی از خواججه سرا بان محلی مخفی از نظر اغیار عملیات آن مکار آمد
 و نمود و در سوخ نیاز مندی با دشت کسینه ادراک نموده در وانه حیره خود را از اندرون
 بست و اندک مکتب نمود فرج سیر الحاج می نمود و او اولاد فر بود آن ایلی ایمان است
 تا کردند مادر را بر روی او کشید با دشت متواضع و فروتنی سلام کرد پیش رفت
 او دولت آموخت برای پادشاه انگلند گفت ایات دولت تخت کردی و
 همه دارم آنچه می خواجی نفع سیر استغای تو بر اسپندید بیشتر معتقد گردید و چند بار
 رویه و اشرفی که نذر آورده بود که را بنده نفوذ کند کوره را هم آن بد قبول نه نمود نیز از حیات
 مصروف نشسته خور را با دشت داده وجه اجرت گفتش که مقدار رویه مقرر بود
 و پادشاه به تعظیم قرآن برخاسته و بر سر گرفته مرخص شد و بر پشت لبید بیرون
 آمدن از حجره زرد کرد در ابر عاکفان سده آن مکاره فرو تقسیم نمود این حرکت زیاده
 تر موجب از دیار اعتقاد احمقان گشت و نیاید اخللال او نهایت نماند و حیات
 گرفت و روز عیار خوف با جاه و چشم و کسرت اتباع و حزم بجای نیک محمود و فعل
 مذکور شد میان مشعر باز در کسرت ناس بی بیم و ترس می رفت اعمال مخترع
 خوف علی روس الا شمه را و و پیروانش بعمل می آوردند و اقاویل ~~معمول~~ مختلف
 او را بیانک بلندی گفت چون سلطنت فرج سیر و زمان دولت حسین علی خان و عبد الوه
 خان القراض بافته نوبت سلطنت به محمد شاه رسید و وزارت به محمد اسحاق مستفل

گردید محمد امین خان بعد از ماه و چند روز از وزارت فوری و زبده شروع به پیش بجا آورد
این فوری و زبده از جادو آمد و حکم کرد که از فرقه سپاه چند کسی که در وقت
بر دروازه حاضر اند رفته این فرم سابق را گرفته بیاورد اگر استادگی کند بجا
نکشند چون فریب بد و پیر شب رسید بومردم کم بر دروازه حاضر بودند و حیا
امر بخانه انش رفته برای کاری که آمده بودند ظاهر نمودند در آنوقت خفتان نمود
هم در خانه خود چیزی بنویسید و استماع خبر نوشتن از سر باخته جبران گردید اما چون مال
استقلال داشت چو اس را جمع نموده پس کهر فرمود که نام او دید و جمال و صاحبی
بفرزید داشت بخواهد فرض مان جو گوئیم و بعضی از خان خورش بقبرانه که میادوت
بیرون فرستاد و پیغام داد که بپاران چون بخانه بقبر آمده اید چیزی بنویسید تا فقیرم
بر سر مردم صورت زیبا و سندان تکلیف این بسردیدم تر حتمی عیال او نمود
توقیفی کردند محمد امین خان که مبتدی بدترین اقسام قویح مسی با بلاد و من بجا نماند
در آنوقت مرض مذکور شد و بافته این خبر بمردم متعین که بر در نمودند بعد از رسید
با استماع خبر مذکور منجر گشته بر در افای خود معاودت نمودند محمد امین خان که به نوشتن
همیند که با فو اس رود و هر آوردن نمود بر رسید حاضران عذر نشویش بیماریش گفته
این سرورند که توقف در گرفته آوردنش به سبب بیماری شمار و دهه از زده حاضر گشته
تا کبک که فردا صبح او را التبه گرفته بیاورد شب بیماری محمد امین خان آنافا نازد با
بند فرقه صبح شرف بر ملا گفت و نمودند که دبی علیجان و غیره پیروان او بنواست

خبر محمد امین خان

خبر محمد امین خان پسر سبند اول اراده بدر رفتن داشت چون آثار و دل او
 در یافت مسوخته فقرا بی بند و ابناء خود را احضار نمود و هیچ که اشرف محمد خان
 به ملک نشینند بخاطر جمع دولت و از خانه بیرون آید در مسجد کبیر بر سر دروازه آن نشینند
 و فقرا و ابناء او از دوام دست نشینند فخر الدین خان پسر محمد امین خان احوال بدیدار گویان دیدند
 به تحریف سوال و مردان ملک زنان مضطرب گشت و دیوان محفل با بنجرار رو میزدند
 پیش نمود برای استغفای لقمه و طلب غنیمت فرستاد و آن مکار در آنوقت
 رفو منضم جانگدانی محمد امین خان با و متواضع رسید و با بلبند پیر و فرزندان با حاجان
 و سخن سازی و بگفت تیری بر جان من کافر زده ام که زنده نمی ماند و من بار داده شد
 که حدیث هم در مسجد شریف شده استند ام اگر چه شریف شدنی نیستیم که یکبار شریف شدیم
 گو یا اشعار با سقاط حمل حضرت محسن می نمود درین غم دیوان فخر الدین خان در رسید
 و کپه های زر از نظرش گذرانیده استغفای نمود و استغفای جوامع محمد امین خان
 از طرف فخر الدین خان نمود و در جواب گفت که هر از کمان خسته و آب از جور فتنه باز نمی آید
 چون مبالغه و الحاح بسیار نمود و در بدو حی با که خلیفه او نشین بود و در مجلس
 یندر من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یضر الا کافرین
 چون نوشت که غنیمت است دیوان فخر الدین خان داد و گفت بگیر و ببر از چه میدانم
 تا تو در آن جا برسی او زنده نمی ماند دیوان اقتراح بسیار در قبول زرتند نمود
 قبول نکرده گفت من خود می گویم فقرا که استند اند اگر خود شنیدند با شنید بگیرند که با

هنگام روز برای بدینوسیله میگرداند این مبلغ خطیر را عینت شمرده با هم قسمت نمود
منصرف شدند و توان در راه کشید که محمد امین خان بجای آنکه مستحقش بود رسید
چون خبر مردن محمد امین خان به نمود رسید خوشحال و فارغ البال از مسجد بر خاسته
بخانه خود شتافت و کراماتش در شاه جهان آباد استنهار یافته زیاده تر موجب
عینت اهلنال گردید بعد از دو سه سال نمودنی به هم بی مهر سفر حلت نمود و بسر
کلاش که نام نمود نام داشت بجای پدر نشست و بعلت طمع حصد که نمودند که
برای دوجی بار و غیره حرمان در حیات خود نماید راز داری و هم کاری نمودند که
و ساز عینت باد دوجی بار و غامود رود او هر چند دوجی بار صاحب کرد که عینت
با من که همان چند روز ام خوب نیست چون اقتدار و تسلط نمود بر اشیاع و عوام با
باقصی الغایت رسیده بود و کمال انحراف منطوق نمیکشت غامودنی القاف
بر استقامت دوجی بار نمود دوجی بار که ثانی آن مکار و شرکب کارکش بود و تا
گشته روز بکه اجتماع فرمود آن بعد معتد به بود در میان آنها ایستاد و پرسید
که بارانی غامود و خط این فقیر را شما کسی شناسیده اکثر مبله منبنا خستند اعتراف
نمودند و زلف و افزار آنها مسودانیکه نمود و دوجی بار با اتفاق همه بر دست
نموده فلم اصلاح هر دو در مسودات همه جاری شده بود در امن خود خوار و
از آن کاغذ آورده پیش آنها انداخت و گفت بیای این نذیب با جنتها نمود
واعانت فقیر است حکام یافته اگر از حد ای بود صاحب بک و اصلاح و هم دیگرند

مردم مسوده کارادید و سخن دوجی بار شنیده کس نیز که اندک مشور راه بر لبه متنبه گشته
 منحرف شدند و حاضران بغا پیمان رسا پنده راه انحراف نشاء باز از تذر و بر آن مدعیان اند
 کف و یافت بعد از آن لغز و ت باز دوجی بار را با فخر گردید لیکن حیدر سودی نیز بود
 بعد چند پیغام نمود بر دینچه که دوی علی خان از جا که خود در دو آب دانه بود در فرست
 و هما نجات جانت از دنیا بربست و شاه فقار پسر وسطی نمود سجا که نشین پدر خود گشت
 شاه فقار مذکور مردی زبانی آو و خوش اخلاط و متواضع بود و اندک استنای علوم
 متداوله هم گشت در عهد محمد شاه تا اندای احمد شاه زنده بود و راه آمو و گشتش
 محمد شاه بعد از گشت که ذوق مصاحبت با فقرا بسیار نیک بود مضمون ده گشت و در عهد
 احمد شاه بر مصاحبت چهار جا و بدخان لغز حسیبه در تالیف الهامات جا و پیری که چند کس
 با اتفاق بنا بر خوش آمد جا و بدخان می نوشتند شکر یک بود در او واسطه عهد احمد شاه
 در گذشت در پاپان زندگی فقار اکثر پیروان پدرش مرده اکثری منحرف و تائب
 گشته بعد دوی از احمقان بران مسلک مانده بودند بعد حلت فقار و خرابی است جهان
 چند کس از اقربای فریب طلب بقیه قوم عا و معروفه آوارگی از شاه جهان آبار نمودند
 بهنگاله رسیدند نواب پیرن پسر حفر علی خان ناظم بنگاله که از او صلح در رسوم اجماع
 بنگاله بود و احوال شاه آله فانی علمی و ادب گشته بجا رفت خوف و تفارکس می بر صفای
 حفر بر احوال آن بی و پانی مهربان گشته توبت قدم رسوخ شد ابار و حج رویم بودیم
 مقرر ساخت اکثری از آنها مع بدار البوار شتافتگی از آنها نماند و بار مع بعضی

از سوان آن ناپاکان حاکم ۱۱۹۳ هجری بموت زنده در مرشد ابراست
و از اعانت و امداد امیران آنجا حرف اوقات بگذرد فقط بیان وفات
محمد امین خان وزیر این جهان و شدت عداوت او با ابراست پیغمبر آخر
الزمان و تقریباً و وزارت بعنایت الله خان عالم میر
بلای تعیین وزیر اعطاء الدوله محمد امین خان وزیر الممالک بعد از وفات
بجاریه قولیم بیمار شده بود ما فوجاً بیماری استنداد می یافت و علاج اطباء سود
نمی بخشید ما وصف مکرر بعمل آمدن احتقان افتح شده و اجابت طبعت برنگشت
تا آنکه فضلرت از دهشت برانده روز ششم ربيع الاول ۱۱۳۳ هجری بدر
و در این عالم نمود سه ماه و سه روز ایام وزارتش که گویند شدت عداوتش
با اصل بیت رسالت و جناب حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم عمر نه بود که
شاید کی شنیده بود که کلمه علی و بی الله میخواند زبانش را قطع نمود و نیز گفتند
که علی الرعم مردمانند دسترفران حضرت شاه مروان می نمایند و بران کثرتی
از غیب از کرامات آنجناب ظاهری شود و محمد امین خان به بعضی که در وقت پیشتر
مشربان خونام نیز بد و معاویه و غیرها که اعتقاد به آنها داشتند با احترام بر زبان
آورد گفت که ما هم دسترفران نظر ایشان میکنم البته کثرتی نباشد حسن اخلاق
که ما را در خدمت این بزرگان است ظاهر فقه شده تا سعادت و بلند پرورداری
و فضیلت فقه سکنش و بر طبق گفته خود بعمل آورد چون اسباب دسترفران در مکان

خلوت

خلوت از حرم سر میباشند خود محمد کس فاطمه تمام مقتدایان مذکور و آنکه خود محمد در ^{اش} ^{درازه}
 راسته زنی از معتمدان خود بران در نشاند و کلیدش بدست او سپرد بعد از ساعتی
 در راه گشت بدو به پندگراش بری از آن ظاهر شود آن خبر دهد اتفاقاً زن ششم
 و نوزدهم خود مخفی میباشند بعد از ساعتی چون در کوچه خود دید اسکی سپاه
 برد کس خود نشسته از هر گونه اطعمه می چشید زن از شدت تشنگی بی اختیار دو بار
 و شربت بر بندگرتان چه معنی دارد خود شربت آورده نوش جان می نماید محمد ^{خان}
 مومرا اعیان بسوی آن خانه دوید و زن بر جان خود ترسید بدو رفت چون با خان رسید
 گریه می نمود دید غضبناک تر گریه و فریاد کرد زن را گفت در چه حالت
 نشانی از زنی یافت و باز نزد خود گذاشت آن زن در وقت اقامتش غمناک و درشت
 بود غیر سید تا جهان فانی را بدو و نمونه بجای خود رفت و نیز مشغول است که وقت
 مامور شدن در جلد به مومرا بی عظم ابا ابراهیم برای ملاقات و استرخای او می رفتند ^{خان}
 بنا بر ایام عاشورا و لغزبه طبری چند روز ترسید بعد از تقاضای ابا مذکور برای خدمت بر حمله
 رفت اتفاقاً محمد امین ^{خان} هم حاضر بود محمد امین ^{خان} از مبر حمله عزیز در بر آمدن خود گفت
 که بنا بر ماتم درنگی در آمدیم شد معارف طراز محمد امین ^{خان} بکنایه پرسید که در آن وقت
 خانه خود محمد امین ^{خان} گفت خبر ماتم سید الشهدا محمد امین ^{خان} گفت که صاحب
 چه معنی دل به تیر بدو چنین مردم صاحب نطق بودند ما را چه می رسد که ماتم بکنایه بگویم
 و دیگر بر اید و اینم و ماتم او و رفقا او دیگر بمحمد امین ^{خان} در جواب گفت صاحب نطق ما

گشته شد ما نام او بیکرم و حاجب زاده شهاب فریاد شمشاد ای بلند و لغت طول
میرخان جنگی شد میر محمد در میان آمد اصلاح دله و بعد کون محمد امین خان بنا کج بست دویم
شهر ربيع الثاني ۱۳۳۳ هجری قمری بطابقی سرحد کس معالی غایت دله خان عالم کبری
در خدمت یافت وزارت بلا تعین وزیر از حضور پادشاه مرحمت شد و
بیان انجام یافتن شادی محمد شاه با ملکه زمانی دختر نیک اختر فرج شیر پادشاه
بر شب ششم نوزدهم شهر صفر ۱۳۳۳ هجری قمری شادی تمت آبادی بخدا ای
محمد شاه با ملکه زمانی دختر بلند اختر فرج میر با کمال تجمل شاهانه و وزیران
و آرایش ملوکانه همفراز نمبت و مبارکی نمود آمد به طالع اسد نکاح خضه شد و ملکه
موصوفه با نوبی مشکوی حرم سرای پادشاه گردید مصطفی بیان آمدن نظام الملک
در حضور و مأمور شدن به منصب وزارت و بعضی سوانح و دیگر که در آنجا
زمان روی داده فقط نظام الملک بعد انواع از بند و است ممالک و کعبت ایل
دکن و در جمعی از نفاست حدود کرناٹک و غزه بدار آمدند شاه جهان ایل رسید
روز بیست و دوم ربيع الثاني ۱۳۳۳ هجری قمری مملکت پادشاه مشرف و روز بیست
چهارم ماه اول سنه مذکور به منصب وزارت ممتاز و عطا خلعت جاق و قلمندان
سرفرازه چون بعضی از امرای حضور خصوص موزالد و احمد رفلی خان در تقدیمات عالی و ملکی
مختلف در نظام الملک دخل میکردند پادشاه با خصیله نظام الملک
فروردین سنه چهارم رفلی خان در صوبه کشک که کجرات بود خصیله و نظام الملک

۱۳۳۳

که امیر درین مزاج گرفته جاه طلب و اقتدار جو بود حصول منصب حلیله القدر وزارت
 خودست که راتی و فاتی مهانت سلطنت خاطر فضا گشته با نظام امور بر طرف و پاد
 رو نیز دلاست بکر ابازی و تندیب اوضاع و اخلاق و تقسیم اوقات با لفضل
 معالمت حلدیق که عین رضا جوئی خانی است می نمود بگر پادشاه بود سبب ^{دور}
 و جوانی و مایل طبعت مملکت و ملاطفت معقول خاطر عمال و امواد دیگر خصوص مصفا المود
 و حق نظام الملک بود در حضور نامرکش در بازار حق نام خور استند و یکبار در روزی گذشت
 تا آنکه به تخریب امر او و حواجه سرانجام حیدرقلی خان استور بدید یا از حد خویش بیرون
 گذاشت پادشاه و امر او خواندن بر آوردن نظام الملک از حضور بود مهم
 حیدرقلی خان بود و سبب الله حق استند مع الفضا امر حیدرقلی خان
 و عزل او از کجرات بدستاری نظام الملک شد نظام الملک و افرام
 قبول این معنی نمود و روزی شبه با نزدیم محرم ۱۳۳۵ هجری خلعت هویداری کجرات
 بتجری حیدرقلی خان با فخر روزی شبه دوم صفر سه مذکور عازم مهم صوبه کجرات گردید و در آنجا
 راه تدبیر مخرف ساختن سر فلان مغلیه و افغانه از باب فتح حیدرقلی خان را از و مایل
 نمودن بطرف خود پیش نهاد خاطر دو شسته بار رسایل آنها را در ^{از} قلیخان
 مخرف و بطرف حفا مایل کرده بدین چنانچه سخی است خان و رستم مع حال ^{در} مع
 کجراتی و دیگر سرداران دل در گزین کردن متفرق شدند و نظام الملک تا جملو
 فریب کجرات رسید مع الدوله حیدرقلیخان به دست آمد این حالت تاب

تقاوت با نظام الملک نذیر علت ما بخوبی با تبارض بهر ساینده خانی تقاریر در برابر او
در محفل نیند رهگرای حضور شد و نظام الملک بگزارت رسیده بعد از فراغ
از نظام امور ضروری صورت مذکور در ایجاد خان محمود حضور شاه از او جنگلی شکر و کت
دفعه در محفل صورت مالو که تفری بر در برابر یافته بعد از او و از نظام آن صورت نیز در
نوعی عظیم الدخان پس عمر خود به باب آنجا هم صفت حضور یافتند و حیدر قلی خان حضور رسیده
حیدر و در محفل ماند و ظاهر ادب و نیت نظام الملک بود و اجم پادشاه نشسته به صورت در اجیر مأمور
حب الله حضور بهم رسیده اجبت سینه پر هفت و بر سر اجبت کشیده تا آخر او در نظر نماند
و نظام الملک بر در یکشنبه غزه شوال سنه مذکور در حضور رسیده معلومست پادشاه
سرفه شد فقط بیان مأمور بودن بر یک از امرای هر یک کار و بهر سیدن زیاده و مثل
روشن در اول وقت زنی معروف بگوئی در حضور پادشاه و از روی نظام الملک از پادشاه
تا فریباید پادشاه و امرای دوی الا قندهار از او ارکانی سلطنت مسل اعتماد الدوله
محمد الدین خان بخشنه دویم در محفل خان میر محمد امین خان متوقی و صفی الدوله تختی اول
و روشن الدوله طغر خان بخشنه سوم و سید صلابت خان بخشنه چهارم و خان مال غزنی الدوله
شیر افغان خان و بعد از او میر لطف الدین خان صافی و میرالدور در جلایه خان و طاهر و غیره و حافظ
خدیو کارخان هم برای عالمگیری و با تفری او روز افزونی خان و در پهلوان خالصه را چه گوهر مل و بعد از او
شرف الدوله ارادتمند خان و بعد از او راجه تخت مل و در پهلوان بن شیخ سعد الدین خان و میران
اول حیدر قلی خان و بعد از او سعد الدین خان و باز حیدر قلی خان و بعد از نظم خان به صفی الدوله

و در او غوغا خوان برکن الملک سعادت خان و نایب او احمد علی خان و میرترک اول
 و بی دلاور دلاور خان و دلاور و غیره که در آنجا مبارز خان و ازین بقول هر یکی بکاری مامور و سرور
 بودند لکن روشن الدوله دخل بسیار در مزاج پادشاه بجهت سببها بار بار
 حق السعی که کتابه از رشوت ستانی است گرم نمودن بر آمد هر دو مان می نمود
 و در خزانة جهان محمد درویش متهوره کوکی لقب و آفرید حضور پادشاه
 بهم رسانید فلنگدان پادشاه با او موقوف و از طرف پادشاه صاحب خط
 گشته در اندرون ملک سرابری ایضاً حاجت مندان توفیق میگردد و پادشاه
 مشغول طبع بود در امور ضروریه و جویند نمود در طبع صاحب با عیال الملک
 ابرو خان و دیگر امای و امرا از دهان رنگین کلبه خوش طبع در خاطر کنس جا یافته
 با امور سلطنت انصاف کلی نمیکرد باین سبب خوف و بر اس از نوب امرا
 و در دهان هر فرقه بلکه عوام الناس هم اندک اندک برخاسته هر کس در دهان
 خود خیالی می بخش و نظام الملک می خوشت که پادشاه به بیعت رای
 او اوضاع خود را بآید و طبع صاحب رنگین مزاجان و زمام اختیار هر یک
 کوی و امرا و دیگران در پادشاه و از دست امرا بر آمد همین سبب پادشاه
 و امرا از محبت نظام الملک نفور و متنه او را استیضای نمودند و در طبع طاعت
 را لیکه نمی او مذکور میگردد نظام الملک از جهات مسطوره مستنزه از حضور نشاند
 و در حکومت خود که صومبار کن و کجرات بود شد و بر آنچنین موقوف خاطر کن

فوقاً ختم اظهار تاج و ملل از آمد و رفت در بار کرده در خانه خود مستعدی
ترک مناصب و وزارت گردید اما چون نخل و منامل بود و از جاد و غیر آن در محبت
و امر با فی الصمیمه و اندکی بی پروا و در فکر استر خاوار و افتاد فاصد بود که از ما
خوشنود بود و در بیگزیند و او نیز اللطیف استخاصی در یافتن عیبت دولت تا الله توسط
و وسائل کسب ظاهر بود که در دست اهل آمد و نظام الملک روز جمعه دویم شکر
صفحه ۱۳۳۱ عری یا از ملل از دست پادشاه شرف یافتند فقط شورا شدند
امرای حضور مبارز خان صوبه ابر برغان پور در امر ممالک آصف جاه بیکمن
و کشیدن مبارز خان و تقرر وزارت به قمر الدین خان

امرای حضور بر آزر دگی باطنی آصف جاه
مستقر نشسته شرفه خاص پادشاه کجاک احفا مبارز خان ناظم برغان پور رساندند
که اگر تواند صوبه دار از دست گمانندگان نظام الملک انتزاع نماید عفرت
فرمان نظامت و کفن مرحمت فصدت آصف جاه بر فتنه انگیزی امرای حضور انجمن
یافته به بهانه اظهار نام و فقط آب و هوای شایسته بهمان لاله و موافقت هوای
مراد آبار مالی مشکا از پادشاه برود بکشم رسم اللطیف عری صفت
گرفت و مدعی مسافرت آن طرف رفتی است و کفن عطف عنان خود نمود و بر جناب
و اسنجاک حضور ملک و کفن رسانید مشغول تحبیه اسباب حرب گردید
مبارز خان با سبیلای او نام فتح و طمع و نهاد در هم بد افتاد با اتفاق ابراهیم خان به

داود خان

داود خان پشی و انبای شیخ نظام و شیخ منہاج سرداران دکن که مخالف قلبی
 باصف جاہ داشتند سر شورش برداشتند لشکر بخوبی آراست آصف جاہ
 براراده مبارز خان و قوف بافند بمجادله و مقابلہ اوشتانف در روز پنجشنبه
 لب و چهارم محرم سنہ ۱۱۳۱ هجری جنگی صعب رو طوف مبارز خان موسیران و رفقا باخر
 شتافت و فتح و ظفر لقب اولیای دولت آصف جاہ گشت آصف جاہ
 عرض داشت تفضل حصول فتح خود بقید انانی کشته های طرف مبارز خان نوشته
 مو اشرفی های نذر مبارک باد و بعضی از اموال مفتولان موافق معمول صبطی ارسل حضور
 نمود و عفو فارغ الالب برغام صوبی است دکن ممکن بافند بند امیر تعین امرای اول
 سمت و بادشاہ کم جرات پر دلالت و بعد هفت ماه از کوچ نظام الملک سردار
 خان خطاب جملہ الملکی و وزارت سرور هدی یافت بعد استمراج نظام الملک
 بیان بر این سخن آصف جاہ عرض نمود حادین را تہ و عناد و در طلب الملک عبدالعزیز در این نویاست بنیاد
 در حلت قطع الملک عبداللہ خان در حبس از دنیا بست بنیاد آصف جاہ
 بعد ظفر یافتن بر مبارز خان و مت ابدک نفاق بادشاہ و حال امرای حضور حضور
 در خاک مبارز خان که اندک پردہ از روی کار برخاستند از کنتیابی
 سرداران مرصہ رو با عمومی خوف حاد خان کہ صورت نقد نجات بود منقضی ساختہ
 اشارہ لطیفان و لغاوت نمود حاد خان حسب اللہ کہ گماشتہ های جاگیر
 دوران و موعبداللہ حضور رو میدخل ساختہ کوس لمن الملک الیوم لولا

ارکان دولت در چاره این کار بر بی رای میزدند و پادشاه از وصایای نورانیان درک
نمود استخوان فطرت اللک از حبس نموده بواسطه معذرتی منام فرستاد که
الحال از شما خبری بنمواند شرف فطرت اللک در دوش که اگر دست مضمف
طل الله بر سر این بنده در گاه یک گشته نمودم کوز خاطر بندگانم می توان رسید
این خبر مخالفان مغرب بکرو تیزویر آن کسید اسپر نطوم را مسموم نموده که ابای از آن
ملکی ساحتند مخط قیمن شدن بر بلندخان از حضور تادیب حادخان سر ایاقتور
چون فطرت اللک عبد الله خان بر حمت فی دولت مبارز الملک سر بلندخان که لغوی
از صوبه کابل در خانه خود از مدتی بیکار نشسته بود بانها کس امرای حضور خصوص
بمشول حاکم خدمتکار خان برای تادیب حادخان لغو گشته در ۱۱۳۰ هجری
صوبه اریکجرات لغوی نظام الملک با مبلغ بک او را در وجه نقد بطرفی ساعده
از خزانه عامه با فتنه بشیخ گجرات و تنبیه حادخان از حضور ظل سبحانی مانور گشت و
محقق بر شایسته حاکم وزارت نیز بنشیند او دید سر بلندخان اسناد عادی استخوان
سید نجم الدین علیخان بهادله فطرت اللک از حبس نمود و پادشاه هم قبول
فرمود روز شنبه دوم شهر جمادی ۱۱۳۰ هجری از حبس بر آورد و خلعت عیانت
با شمشیر هم در علیخان از حضور بر حمت گشت الفقه سر بلندخان عم الدین علیخان در
یافته مردم البر کسیر بر ملک قبل سوار شد داخل خدمت داشتند و فوجی از سواد
در فضای قدیم نجم الدین علیخان و سر دلهانی سپاه تجربه کار و رفتی در بر نه تم خواه

سر بلندخان

سر بلند خان از جانب ای متفوق جمیع آندا لشکرش ایست فزایم کشته صورت افتداری
 بهم رسیده مبارز الملک سندیانست به شجاعت خان کجوانی فرستاد و حاکم خان
 بر خود سجده با تلقان کنده نام عینی مستعد محاربه گشت شجاعت خان با حاکم خان
 جنگید و تقدسندی در باجست رسم علی خان برادر شجاعت خان که حاکم مذکور است
 خبر قتل برادرش بنده بار اوده محاربه با حاکم خان از نزد سورت برآمد و برکنار در پاره
 مهی تلافی فریضت رود محمود الاخر رسم علیخان هم بقبل رسید و حاکم خان منظور
 منصور گردید بعد از شماع ای خبر مبارز الملک که بر دو راه اکر اباد نمود و در منوقف
 و با میدا پناه و علم وزارت بسری توفی تاب شد از پادشاه دستخراش
 چون کوب افغان تورانیان در عروج کوه انبیا و علمه مقرون طلوع گشته حکم کوه کوه
 بجوانت همدور یافت و راه گزیدیم بعد از به تعجری نظام الملک صوبداری مالوایان
 روانه صوبه مذکور گردید و پادشاه از قسقه بر جوی نظام الملک قیاطبینه با فر
 تورانیان بد مغننه و آرزو گشته کینه این در دلش جا یافت بعض صوبداری دیگر
 خدمات از اعتماد الدوله فتح الدین خان نیز تعجیر گشته بدگران نورست در آن ملک
 حضرت مندولبت صوبه کوه باغنه با نظام مهام صوبه کوه بر جوی سر بلند خان
 موعخ الدین علی خان در سی و ششم از ماه کم از دهم بطرف کجوانی شتافت
 و با حاکم خان که با تلقان کنده ای و غیره سر و اران مرصه مستعد محاربه گشت جنگ
 عظیم در پوست حاکم خان سنگت خورده پیش نظام الملک رفت سالی دیگر

نظام الملک جامع مرصع و خربک و خولین بخت سر بلند خان نمک و شربک
حامد خان ساخته لطیف گجرات و سنالورد رسیدن آنها در حدود گجرات
حکامای صعب بار مرصع نارود و صومخه الدین علیجان و خانه زاد خان لیسر بلند
جمعیت کتب هزار نوار و بهال جمع کثیر از مرصع و کشته لقبه البسف را نمودند
ساخته نایب ترید العاقب شان نمود از حدود گجرات بیرون ساختند
چون فتح بسیار همراه مبارز الملک بود لکن رومیه ماه بماه لیسر بندوی
از حضور پادشاه مبارز الملک بر سید و مقور بود که تا مذولت آن
صوبه قرار و اقمی شود در مقوره مذکوره ماه بماه از حضور باو میر سیده باشند
بعد رسیدن خبر این فتح حضور لیسر باو دید مصصام الدوله حکم بر طرفی فتح زائد
و موقوف شدن اعطای روح لکن رومیه ماه بماه لیسر بلند خان رفت

بیان الخطای بافتن درجات روشن الدوله و کولی و شاه حیدر الغفور و سوانج دیگر
که در آن مرصع رود داد
روش الدوله بهالد لرحم
صفات جمیع بسیار مبدار است آنرا چون مرتشی بود برده از روی کار کشی
بر خاسته البصیفت انجامید و پادشاه او را معاتب ساخته حکم مجاز سبه
گرفتند و بعد بیان حضور دو کور رومیه مالواجمی بزمه آکشی بر آورده بود
اعلی رسا بندند حسب الحکم پادشاه میباید مذکور از روشن الدوله طلبی شد
و او مجبور مطلق گشته و فعل سرکار و الامم از نظر افسار شاه عبدالغفور معتقد علیه

جامع نورانی

جماعه نورانيه هم که در مزاج پادشاه دخلی کامل بهم رسانند مختار منزل و لقب امینای خالصه
 شریفه و مرتشی محض بود همین سبب از مرتبه اقتدار بر افتادند و معضوب پادشاه گشته بودند
 و بقدر روانه تنگاله گردید و وضعی خانه اسیر قریب بدو در روزی نقد سیوی اقساق داخل
 خزان عام شد و کوکی هم که هم کار این بر کم در مختار در حضور بود همین علت که شریک حال اش
 شده اخراج از محله و از درواج بال و یار یافت و زمام اختیار همین کار و آخر اجالت
 سرکار بصمام الدوله خاندوران خان موقوف شد چون همصام الدوله را اختیار یعنی کار با قدر
 بسیار حاصلت بسیار از ملک سر بلند خان بود که توکل بر روشن الدوله داشت مژول کنایه
 ایسی سنگه بود مشهور بود که گویان در کینده ناکند عمو هم محاله عمو که گویان سبب تنه در کینده
 در وقت حضور پاد ایسی سنگه بود و در وقت طغی خاندان قویان بگویان فرستاد سر بلند خان تا
 گویند ای صبی علم بر آرد بند باز نایب بگیز فرستاد تا بی هم سل اول بی میل بقصد خراب و خاسر گشت ایسی سنگه
 و پشمانی که گشود تا چار گو با جیب بر از سوله و ساسان ایسی بگویان رفت مبارز الملک قاصد محاربه
 ایسی سنگه گشته عفا بد او بر خود و با وصف قلیت ز و لیسای سفر با بیداری که بعد از آن عمو خراب ایسی سنگه
 خانی بود ایسی سنگه با پی شتفا موقوفه در لغت با فتنه بیرون است ایسی پس تر گشت مبارز الملک
 همین قدر در غم شمرده با عمو هم امتحان از حضور و از طرف اصفیاه فاقده صالحی کرده و از روز با
 از چو بدو و خدمتگار علقا ای صبی سنگه ایسی سنگه ایسی سنگه از جمله لغای بجزر شمرده
 خوشحال با سبقت شتافه مبارز الملک با احترام تمام آرد و بر سندان بند مبارز الملک اختلال
 که ای امیرانه شروع عمو گفت که ما را با شما گشته از قدم و با مهارت اجبت سنگه عمو شتاد ستارید

و برادری تخیلی شما بر بزرگواران است و بندگان شما را بر بزرگواران
کار باریست من هم برای این کار طوطی و این دیار بوم اکنون شما مبارک است و ما از شما اعانت
و بسیار کفو و قدری زر برای زادگاه من خواهم ایستاد است اما امرش معلوم نموده بهما
که در حضور مبارز الملک بود شکر و تجرد دوستی که سابقه از سر نو دستار بدل کرده دستار بود
که مرصع گران بهای او از سرش بر داشته بر سر خود گذاشت و دستار سفید خود بر سر او نهاد و با هم دیگر
تغیث و معالقه اخوت بعمل آوردند و خوشتر در خانه معمر که کعبه عیالان است
گردید معصوم الدوله با جماع این خبر که مبارز الملک با ایستاد حلف مرفی او و بی وفایی
حضور نمود از در خانه که یاد شاه را در غریب نمود که سر بلند خان را معائنات خود از در
یعنی باید فرمود تا هر جا که او را نمایند با بخا او را متوقف سازند بعد از آن که موقوف بر امر از حضور شود
ممکن بود و بعد از رسیدن چنانچه هم صدر از در غیب شد صدر از در لطف که از اجبر و صدر دیگر راه ابر
رسیده انتظار مبارز الملک میکنند چون او با کبریا رسید و در حاکم حضور و توفیقش معمر گذاشتند
که گاهی پیشتر گذارد مبارز الملک بیورست در کبریا منتظر و آن حضور و منتظر حضور و
منه سعادتی هم از پیش ما بر لقا خواهد نمود و کس از جنهای نمودند در آن الملک سعادت
که تقوی بود در در البرا الهی و پیشتر مدتی در سلاک مللفان مبارز الملک نور بود که
که اگر نخواه مللفانی بجهت این دولت حقا قدیم گویند که در تثبیت این خود سعادت
اندوزم انی نمی برد و کس نیست ان عالی نیست گران که آیا نمود و از خزانه که در حرم
مخفی بود که شرفی بر او بود تخیلی هم قصه که گویا ساحت فقط سان بر این چنین

اعضای شاه

اصف حایه روسی همیشه بر نوارش و شخیر ممالک تنوستان جنبستان چریاد
 اصف حایه نظام الملک اوضاع حضور و شعور امایان لای خردم در قدر دانی مبارز الملک شد مذهب
 در سینه سید الله علیه سائور معظم جماعه رهه لزاو الله سبحانه و سوری شهور بعد از انقراض حوریه
 از الله که در سینه و استخلاف کجرات از دست الله ای سید را شور و تاراج و تاخت آن دیار بر
 باجی را و غیره سره لقا رهه با لشکر آن بر سر راه که در سینه و کجرات ننگان الله ای سید زنده گشته
 بر موی و تاخت و تالیج در این نوار شورش و شورش نمودند که در سینه و کجرات ننگان الله ای سید و کجرات
 خود بر خیزد و ارض استمداد باورش و ابر الام ننگان آقا سید که تا اندک در مین سینه و آذربایجان
 بر دور یا بعد از افوام که در سینه و کجرات از ماریه بر نوار شورش استمداد از حضور
 نمود آقا عامله کرد از افوام در جنگ کشته شدند در کجرات محمد خان بهادر عنصر جنگ بنگش صورت جلاد
 مالوا اشرف با و جین رسید آقا نقش جلومش از تر کتاز رهه درست نه نشت و در ۳۰ از مانه
 دو از دم صوبه مذکور بغوی بنگش بر اجی سینه سوای صاحب رهه مقر گشت و در ۳۰ چهارم ششم
 از مانه دو از دم صوبه مذکور بسی ابر الام اصحاب الدوله باجی را و مقور و ملک کجرات هم از سینی
 ای سینه سینه آنها شدند چون افلیج رهه بر صوبه کجرات و مالوا تسلط یافت و از حضور تدارکی
 بعمل نیامد بسی خرابی ابدان دیار و کمال ضعف در سلطنت لقا یافته دیگر سوره ای رهه ره
 هم بوسه بدگستانی در خاطر جا گرفت و آهسته آهسته قدم بیشتر گذاشته محال است که در جلاد
 صوبه ال آباد و غیره رهه تصرف شد دنیا الله محمد خان بنگش صوبه ال آباد به شجر ملک بودند قاصد گشته
 اگر خجای ای اسیلا سینه ساخت لهم کار بودند بله افلیج رهه بار ناگور کلدان و در ۳۰ نمانا

باجی را و در بوم عرب پسندیدند و خلق بی از ملک میجوید و آوردند لغت در غفلت بر سر
نگین سپید رنگش منظر گشته بعد از او سوار شد تا از عهد بر نیاید منحصلاً یا می گشت
از دوسه روز بقلوب موسوم جیب گذرید و مویج متحصن و محصور شد و بسبب کثرت فوج غم و
محاصر او و قهر و یکی نهادن نایاب گردید و امین از حلال و حرام در اهل و قریب باقی نماند کار
بجوری رسید که ناخوردنیها خورد می شد و راه بیرون شدن میسر نمی آمد زن و فرزندان
غضنف خنگ که در فرخ آباد بودند از پادشاه و امرای حضور استعانت و استمداد
می نمودند کسی نتوانستند آخر قائم خنگ بسراورد و همه اقوام محصور آورده و زنش محترمز
افغانه فرستاده استمداد و استمداد نگین از آن گرفتاری نمود و فغانه بلحاظ محقری
فراخ آباد بسراوردگی قائم خنگ سر وقت غضنف خنگ رسید از آن قلمه بر آورده به ابابک رسید
الحی این بسراوردند اختر برای پدر کاری عظیمی که نگین از آن گرفتاری نجات یافت اما امرای
حضور حضور غلوه گشتن از مرهه و بوند بله بر نگین ثابت نموده موه غناب و از صوبداری ابابک
مغول ساختند و بهار الملک را عفو لغت فرمود صوبداری ابابک و طغند چون قندهاری مرهه
ناعت ضعف از مسکن سلطنت و بهانه خرابی صاف جاه یونانیو ما شیوع یافته بر و ایام مرهه
تا تا کوه الیاری که حصار مشهوره هند و قریب حواری ابابک است متفرک گشته دم از تحت واقف
زودت تحت و تالیح جاگبارت ابزلام را و محالات خالصه شریف گذار شدند و مدمات عمار
گرایی آن فرقه خاله از حد و گو الیاری تعوی نموده محالات متعلقه ابابک و اجبر سرایت نمود
ابزلام اصمهام الدوله لا علیج شدن برادر خود مظفر خان پیرانش را برای تبیه و تادیر مرهه

از حضور

از حضور خلعت در حقیقت ده پنجاه ساله گذرد با سامان موفور لشکر معیوس و بزرگ و فرسای بر بوم رزم
 مرهه روبرو بهار مرهه که عفا بط خنگ اول طور قراوی و چاوی است در راه جای با او بر خورد
 و مظفر خان نالبر و پنج رفته سلوک و زبید مرهه او را چند ماه در آن جا محصور و ابواب و دروازه
 غلغله و غوغا و مظفر خان انظار حکم با دست ه و برادر خود میکشید تا آنکه حکم معاودت صادر یافت ^{مظفر خان}
 لشکر خدای آوردن فوراً روانه حضور شدند و در شب بیستم محرم ششم عشری شرف کوشش یافت و در بیستم
 بعیای لشکر جوهر سر فراز گشت و بعد از آن روز بیست و یک و چهارم محرم در آن ایام الامرا ^{الدول}
 و اعما و الدوله قمر الدین خان جنین بهار بتیمه مرهه حضرت یافته بزم بهالدول مظفر خان نلد شها غوغا معاودت
 و عظیم لیم روز بیست و دوم شوال شد که در قریه سانبه رود که قریب به دره از شاخمان بیل است
 تا تحت که فوجها را بخامودف بجز و در غارت عوم با رحمت و لباس بکند و بر در وقت سر طلع و قمار
 قریه بزرگ جمعاً حاکمیت کار فرما گشته عذاب خفته که گشته با صد طلوع اصل مندر غوغا تا جا بیکه تنش برسد
 با مرهه جنگید آخر الامر مرجع گشته بر سرای خود امان فقط بیان لغت شدن در برابر امر
 صمصام الدوله خاندوران خان وزیر الحاکم و وزیر الحاکم انعام الدوله قمر الدین خان بتیمه مرهه
 و بابانی حال ای تم اگر چه محمد شاه یا دگار خان کشته بر آنکه هر چه زبان بر تیش از زرفهای مقدمه املا
 بود برای تالیف قلوب مرهه و ترغیب با عطا تحت حضور بوساطت ^{مظفر خان} مسامحتی گری
 راجه حبیب که سوائی فرستاد و صوبداری گزانت و مالوده مرهه داده بود اندک آن در حجام خاله
 مرهه مواظف و لیدر حضور اثری نکر و عطای بر و صوبه کس التباب نواتر حرص و فتنه آنها
 نه نمود بلکه پیشتر از پیشتر بود گشته مصدر شوخهای شدند بابران روز بیست و یکم محرم و بیست و دو

ایضا و الدوله قمر الدین خان بتیمه مرهه و بابانی حال ای تم

امیر الامرا مصمص الدوله خاندوران خان بهادر مضمون جنگ و اعتماد الدوله وزیر الممالک خرد الیجا
جین بهادر بعبایت یکیکه بالادست فرزند و تظا و بپ آنها مجاز شدیم بر هم امیر کبیر موالد است حر
بجمله و صورت و نشان و شوکت روانه شدند امیر الامرا البتلی کرده از شاهجهان آبا قاصد
جنگ با آن کفوه العوره بود و اوقات آنروزها صفتش بعین الخوف و الرجال الموت فینما و ولد
بحی میگذشت و وزیر الممالک لطرف راه اجبر انتظار و در وقت غم مطر و در مکتب و در وقت
نگارش هم از فرخ آرا امیر کبیر که با او شایسته بود و بر او مرسته بود اما ازین امر ای شکره کبیر حرارت نه بود
که خود بر غم تاخته از درخت بر بلبلن نامی بر آرد و نظام الممالک صفت جاهه چون از مصمص الدوله و سایر
از درخت بر بلبلن رفتند به اتفاق با صلح آن مفاسد می که مکه بود کسرتان ارکان سلطنت می بود
لبس سوره طوبی نیت تا صفت جاهه نماند مخالفت امیر الامرا درین حصول رجوع با صفت
یعنی آوردن بکلا قاطبه با جماعه امرای نورانیه بنگران بعد احدیر اما عانت یعنی خوفت ازین جهت
مغز و شب در تنبیز میگذشت و امرای حضور بعضی مصلحت را می بیند و استند و بعضی بی توغیبات استند و بعضی
مسئله الممالک با محاط تا خود امیر الامرا اجبر القاسم سخن خدوف مرضی از اوله شنیدند و اکثر عمده الممالک
با مبارز الممالک سلیطه خان در حرارت و جلالت بهدانش چیزی گفتند مگر او اما با دست تجاشاء
امیر الامرا است احدی بخدوف مرضی از وی شنید و درء استاره و استشاره با پادشاه صمصام
الدوله بر سر و سبیل مضمون و بر بند از امر آرزو مند مصالحه بگویند و امیر الامرا استشاره فرموده از طرف
خود میروند و بدو بنامی اختیار بی از دوستی صلح و جنگ بر نام عمیق گذارند استنده الفضل معامله با
ناخام حکم معاصرت بدارا الخدوف شاهجهان آبا اصلاح امور بیدار درین ضمن از اتفاقا

بیش و قیامت

غنیمی تا میدات انزوی خربتینه که جماعه مرصعه را برهان الملك سعادتخان بها در حصار بیاید نمود
 رسید و فی الحقیقه خاطر امرای مقتدر لطیفینت آرید **ع** بیان نمودن خربک برهان الملك
 با جماعه غنیمت و زینت کنیا نیکای خوف و بیم و برهم رفتی امیر الامرا مصمصام الدوله
 بمقتضای احوال طبع خنیه مستقیم **ب** برهان الملك سعادتخان بهادر
 بالذکر فقط صوبه را روده و داروغه خواصان باو کشته بود نسبت با امرای ثلثه مذکور در فروع و مقتدر
 نازترین مدارج داشت آنهاست جماعه عبور نمودند از دی شور جو بیای نام و تارک و الوالوزم
 با فتنه بود از قتل بر مدار نهات مذمومه امر او سرکشی مرصعه با نهات دل گشت
 با وجود آنکه حدود صوبه اش طرف شمال گنگا و سرکاری با جنوب میان نداشت محض غیر فطری عوم
 مرصعه خرم نموده اوزاج و اسباب حرب از مر نوار استیضاح و اما در حواله المنصور خان بهادر مرصعه
 خاندان در الملك خواجه مقتدر نموده عبور گنگا فرمود و بر فرزند و بر سر **د** و در دی فوج **۱۱۳۹**
 در فوج خون بلاد نالغان بر سر راه او ملها که در ارغنده با جی را بود و دست لظاول در ملک با دست
 در از کرده اکثر خیالات را سوخته غارت نموده خاک بر آب ساختند و تا فتنه اکثر بر اقبال و
 سردار محمد را اسیر نموده تا چهار روزه تعاقب آنها عنان باز گرفت و در راه از کشته شد
 بر افراشت راه او ملها از حرم منکر برداشته فرار را غنیمت نموده بی بود و در اس راه
 فرار پیش گرفت فرار میان راه موبه با باب حننا جالت بچو ای خرا موکتش کرد و دیگر
 بدو بیاروند و باعث پایاب نبودن آن موبه بسیاری کباب فنا افتاد تا بود شیر بند
 و راه او ملها رسته قلیلی از صحرای صبان نیم جان بدر رفتند بدتر و با جی را او که در قصبه کوله

متصل بکوه البیارقوت اذربایجان است بحالت تمامه رسید برهان الملك در تعقب او ایلیار
با این آراوه میرفت که هر جا از باجی راوند می شود بمقابلت او بر داخته آب از
جوی رفته بندوست تا بیان با آرزو چون اشرفی از آن ملاعین با منظر در بای جنبل بد
نیو در حالت بلک خود نموده روز سوم در لشکر نادی داد که سواران از وقته
چار روزه ما خود گروه مسلح همراه شوند و خود باد دولت نیز ماکول و شرف گردد
همراه گرفته اراکان کرد که در با جمع در بای جمع و تو چنان جهان آفتاب بر بای جنبل
بر سر آن ملاعین رسیده دست برد و در آن نمایند بیان احوال تجویفی افتادند
تنبیه غنیمت برهان الملك بنا در بجا نعت مصصام الدوله و تا ختم غنیمت در نواح
سایه جهان آباد و مضطرب شدن رزمی و تفرقه صالح

امیر الامرا مصصام الدوله خبر حرات و جلالت برهان الملك و فلولی غنیمت شنیده
لبا در مضطرب گردید و خواست که بمحاربه او نای برای خود پیدا کند و اگر نتواند او
هم مسل خود بدنام سازد لهذا خطوط مملو تر موقت شش سواران بدین مقول به برهان
لکات که من هم غنیمت برسم تا آمدن من متوقف شده زینهار تجمل کند ملا و شما تا قاف
بگذرید تنبیه غنیمت خواهیم پرداخت برهان الملك بحسب ورود در قائم امیر الامرا عین غنیمت
سواری رسیدی رود او بعد و سه روز امیر الامرا در رسید بعد ملاقات برهان الملك
با مصصام الدوله و بعمل آمدن بیافتد از طرف غنیمت را که فرست شش و هفت روز
بشد آمد و اضطراب تعاقب برهان الملك از دلش بدرفت شایه جهان آباد

خانی از قه

خانی از فیج تصور نمودی با لطف تا خن روز ششم و هفتم و نهم با جی را و
 سپه دار در طغلق آباد رسید مردم شاه جهان آباد از مسلم و هندو را که برای شش
 کاو کاو تماشای آن اجتماع مجتمع بودند غارت نمودند و یک فرار خواججه غلبه
 مانند صبح روز چهارشنبه بوم العرفه میا بازار را غارت کرده فصبه با لم را تاراج ساختند
 شهر را به سنج این غارتگری ملعونان و مشایخ و بزرگان مول عظیم و قضا
 خوف و بیم ستونی گردید پادشاه امر داد حاضرین را که قتل آنها بود حکم بیرون رفتن
 برای مدافعت کرده حال فرمودند امیرخان در این وقت مل و بر حسن خان کوکلتاش و منور خان ^{الدوله} و
 و عبد العزیز خان نزدیک سبزی قافر و قاتل شورش و صفی الاسلامه بجای غنیمت لیساند از محمد حسن خان با و
 مانع غنیمت لیساند ساقی نیکو فرستاد که مرده از چار سوا حاطه نمود بسید سجاد و فرستاد و ^{مندان}
 گرفتند شکر از حاکمان سید محمد و مرصه از میدان برگشته امیرخان رسید زبان طعن و تشنیع کرد از
 ملکه که استال چه تماشای میکند سید امام شسته معین و امیرخان شیوه خوش طبعی و بدله نوی در
 هم از دست ندهم در جواب گفت که ما را دو ازده امام کافی اند امام سید و هم اگر گشته شود بی
 ندانند الاخر میر حسن خان خود با بعضی باقی ماند حال مجموع از میدان برگشته جان سید آمد آورد
 اکثر از هم ایالتش مقبول شدند و بقیه السیف منس عربان بی سپه و سراق خانه خود را رسید
 و امیرخان و غیره امر شاهام بجای خود که رساله مانده شب خیمه در آمدند و ^{الدوله} فرستاد
 رفتند رسید آخر روز چهارشنبه هم در محراب مرده اندک جنگی نمود و مرصه عقب تر رفتند
 و بر کانی المملک از کربلا که روز سه شنبه و چهارشنبه با بلغار کوچید و روز چهارشنبه ^{الدوله} رسید و

نمونه روز دوم از تاخت مرصه که عبدالصغی الخو در جوار فلک الخندق نازل گردید مصمصام الدوله
نیز همراه او نموده متعاقب در روز بیستم بکلیت هم با این عساکر ملکی متحد چون عجم فرودست برکنان الملک
چونک تمسک خستید بواجب اتفاق او با این همه عساکر شند تا ب مقاومت در محله نذیر بطرف
ریواری رفته بطور اغارت کرد از بیخ و بن بر افکند و از همان راه بگوانت و مالوه رفت
سوازی برکنان الملک بگریز امر تقرب و تنبیه آن جماعه ضلالت در سر راه بر یکی بعزری متمسک گشته از جا
خود بچینند تا زبر باد شاه به حواب بید و زبر امیر الامم ابد اول چون همه الطفا بی ناپره فواصلح امور شدند
و نیز با بدست نظام الملک بانی این مفاسد دولتمند و از عدلی بر آمدن معتذر درین لجوی او فرود
دکان دور رسنه حسین و بانی بوعبدالرف با رسالت شمه های اتفاق و عطایه حفاظت جواهر منصب
و کمال مطلق و افاضه منصب شسته بزاری و در این نمونه طلب حضور فرمود اولی خود نظام الدوله
نام جنگ در به بنامت صورتی دکن گذارنده روانه حضور شد و قبل از ورود اصحاب
از و کین مصمصام الدوله امیر الامم اجلی نمونه معامله کمالی با مرصه طی نمونه تا پای او درین کار در
نه اید شروط مصالحه ائمه مرصه تابع حکم بادش و فرمان بر ولد ام ای حضور بجهت او امر نظام الملک
نه نماید مرصه سستی و بی ثنوری ام اول سلطان سلطنت برائی العین دیده کار خف و لا نوبتیکه خود
خاطر خفا خود که از طرفین حکم ساخته بوب بنیاد کردند بجهت به نظام الملک بجهت آن که رسید
روز دهم رجب الاولی سنه ۱۱۰۱ هجری سعادت بملف است ببارت در بافت و روز ششم در ششم شد
خاتمه بصدور کبریا و مالوه بخبری حبسند و با جی لا و لغازی الدین خان ب نظام الملک مرصه شدند
و نظام الملک حکم بادش و الله تنبیه با جبر او هم نموده با کبریا ابد و محی الدین قلی خان که از بنابر حکم

در روز اولی

و از و از جمله قریب اصفیه بود تا کب صوره اگر با کرمه عظیم مالو افتد و بعد طریقی به پو پان
 از توابع مالو استرسید با جیره وضع با فوج سنگین از در ملک و کهن با استقلال بود در راه برهان
 سه روز بود و او را در مقابل کشت و نوا بر حدال و قنات از طرفین استوار گرفت و درین ضمن خبر
 قریب و صوفی نادر شاه قهرمان ایران با اصفیه در اصفیه جاه کماله لدر مجادله ترجمه قطع محاله
 لب جهان ناکارها و درت محمود میان آمدن نادر شاه از راه کابل به ساه جهان ناکار
 از خضنت در کمان سلطنت نادر خان هوید ملوک کابل
 صالح غافل اکثر کارهای نادر گاه از شکار و اجور و بکرو و بکرو و بکرو و بکرو و بکرو
 نقدی بود کابل که از حضور میرفت فمصام الدوله امیر الامرا را مسیح مذکور بود و در آن وقت
 که خبر ملوک دور در آن حدود بود در غافل مکر در امیر الامرا بود و ای انجا بود ازین مستحقان
 در لاهور نذر و با جرت همار سستی سلطنت اندیشه باز بر سر از دل توکان و علمه سر کار رسیده
 کسی بود از کس غنی و امیرسی و غنی و انجاسی غافل بود ازین جهت بر که هر جا بر چه میخواست میزد و از
 راه بر تری نمیخواست می آمد و میرفت نه با و شاه و امرا خبر می رسید و نه می از سر سبدان خرابی استفسار
 میفرمود و از بجای آنکه سلطانی سلطه علیه صفویه بود با سلطانی هند مطلقاً عمومی و غنی و بیج باب
 نه بود علیه نسبت به با بر باد و و جان بون پادشاه انداد و اعانگی که از لوت و اسلحه صفوی و
 طبعی بر علیه لاهور بگفتنی ظاهر بود بود با و جو فقدان جمیع افراض سلطانی بود از لاهور
 صفوت و عروت لاهور سغراء و مر اعدالت تهنیت و توفیر سلوک و نوشته اجبار بود هم
 انجاسی نمودند و از نظیر و بنابر جرمان از اوصاف آهیمت و وفام کرم مذکور کما هو یقول

نه اندک با وجود شوم یافتن حوادث و فتن در ممالک ایران و تسلط شد همه کس شانی بخت ایرانی
ایرانی سلطه و روشی بود و در دستش آمدن محمد شاه را بر کز رسم پریش و تنگ خاطر
ملک شاه علی بابا و عباس میرزا بود از جمله کسخت سلطنت برای اخراج افغانه از
ایرانی قرار شد در ممالک هند آمدند و در محراب شاه نامها نوشتند لیکن جوابی با حضور از طرف
زفره تا آنکه نادر شاه بود سلطه بر ممالک ایران یکی از قزلباش مشغول امور نامه بند بود که آن ملک
که اعظم امر ای هند بود فرستاد چند که سفیر بود که بدین نامه در خواست رخصت نمودند و جواب
بالا و رخصت شدند و او رخصت یافت حتی که نادر شاه بقندهار رسیده قلم قندهار را گرفت
و محمد خان ترکمان که از امر ای هند بود باز به سفارت فرستاد و سخنان گذشتند را اعان نمود تا ام
هدای برخواست نادر شاه بود قتل و اسیر قوم افغان و تسبیح نمودن قلعه حسین افغان را که با او
شد ضبط قلم قندهار و ناخت صوبه بلخ و حدود کابل نمود و بعد کورکن و سنگامه بود قندهار و بمانند
فرستاد همان زمان افغانان از ولایت نادر شاه جای در هندوستان فرار نمودند و در کابل
مقدم شدند بر علی محمد خان مافی معروف بر وجهی که پس خوانده افغانی دور لب از قوم این بود
در جنگ عظیم الدخان با کبیر سیف الدین علی خان رفاقت و اعانت عظیم الدخان نموده مورد انظار
اعتماد دولت وزیر گردید و چون قندهار بعضی از ممالک جاگیر داشت و مخالفه را بطور ملکیت قایلین
و منفرد بود در حال حرات و با شعور بود حکمی افغانان و در وجهی که غنای قندهار
و اراضی را با فو رفیق ساخته تمام وجهی استیوار و از اجتماع آنها قندهار یافت و ملکیت
سل غلام و سبیل مراد آباد و بریلی و بد اوون و غیره را تصرف و در آورده و نادر شاه به تبرک

قلم قندهار از نادر شاه

فلو قند یا فرزنداده مردم بازار و سکه آنرا در نادر آباد و که در آن ایام آباد کرده بود و سکه
 گنبد و کابل آنده فلو در کابل را پنجم داد که مارا مملکت محمد شاه کاریست اما
 این حد و چون معدن افغان است و معدود می گزینندگان نیز نایاب است و نه اندر غرض استصال
 این قوم است براسی بخود راه نداده در مراسم همچنان داری گوشت در نادر شاه سر کجا
 رامی یافتند نقل می آورند و نادر شاه از توقیف ایلیچی خود لغایت از روزه شد و چند کس
 از تبرکات کامل را پنجم زمانی داده است همچنان آباد روانه ساخت فرستاد و در دار الخلد نه
 آنده همه حالات و پنجم را محض باورش و وزیر و امیر الامرا عرض و ابلدع نمودند که بلیغی بسته
 بگذر گفتن استناده سحر می نمودند تا حدی که بعضی و دولت نشکران دولت و امان سلطنت چنین
 سر انجام مهم سلطنت آنجا را نخواستند که در همه مرتبه بقیه بود فاعین و اولی اللها را تا
 بیست ماه نادر شاه در کابل توقف نمود و با شمع جگر گشته شدند که کس از لشکر کابل خود در جلال
 آباد که به سفادت روانه است همچنان آباد نموده بود در جلال آباد حرکت نموده اهل شهر را نقل
 و غارت کرده از نجایه پیش آوردند بیان جنگیدن ناصر خان حاکم صوبه کابل با نادر
 شاه و مقابل نمودن زکریا خان حاکم لاهور و ولاد اطاعت کردن تا تیا و بر آن روز در کابل
 مومرا تا کر نال حسط
 نادر خان حاکم صوبه کابل با وجود دولت بر سر راه تا خنده و فاعینه بسیار آمدند و بقیه را هم در راه
 صعوبت و ادبهای تنگ مسدود کرده خیمه و غیره را با عفا و خود محکم و مکرر ساخته مسعود محاربه با نادر
 نسبت به نادر شاه بوی پنجم کرد و رفتن روز و اولم رسیدیم که نادر از سر راه بر خیمه می ناصر خان

بقدر این حال بر آن ملک نیز در کسب و تجارت و حاکم از سید بر آن ملک در آنجا رسیده و بانگاه دولت
 خبر رسید فیض افواج ناکس به بر بانگاه او تا آنکه قتل آن سید را نمایند بر آن ملک با تمام این خبر مضمون
 ابراهیم در مقام فرستادن برای حاکم فرستاد و بسیار حرفه مردم آمدند بجهت بجز محبت و عرض از راه در روز باقی
 بر آن ملک امتیاع رسیده از فرزند آنکه هم اول دولت بر آن ملک رسیده از فرزند آنکه با او تعلق در او بود
 چنانچه در حاکم تراعات نمودن بعد از دولت و عهد فاقون دولت و در این بر وجه فکریه باشند
 بکنند فیض افواج ناکس بر آن ملک مردم این بگویند که در سده سده سده سده سده سده سده سده سده سده
 بیشتر از سید که در روز باقی ماند بود که نزدیک بر آن ملک رسید در سده سده سده سده سده سده سده سده
 شکر بود و در مضمون بعضی در مضمون حاکم بود که در آنجا با فوجی بر سر آن نماند و در مضمون سوار ای خود حاکم
 بکار عمارت و در مضمون حاکم بود که در آنجا با فوجی بر سر آن نماند و در مضمون سوار ای خود حاکم
 تا چند شرم و با حلق و زدن و انداختن نمودند در دولت و حاکم که از ابراهیم بر آن ملک بصح
 بر آن روز عمارت ابراهیم در آنجا نام او در مضمون سلف و در مضمون سلف و در مضمون سلف و در مضمون سلف
 در با کار عالی و در مضمون عاقل یک کمال و در مضمون حاکم بر شرف و در مضمون حاکم بر شرف و در مضمون حاکم
 بینکار و میر غنی و در مضمون از جان رسیده و ابراهیم در مضمون حاکم بر شرف و در مضمون حاکم بر شرف
 بودند از میدان بر سر تمام بکار رسیده و از خوبی نظم و نسق از او سدیدین مژده دارند قبل از رسیدن ابراهیم
 بکار خرد و اسباب و خزانه او و شکر بان عمارت رسیده از اردوی همکار اول در مضمون حاکم
 رسیده سر راه بمبیسر که در آنجا رسیده از اردوی همکار اول در مضمون حاکم بر شرف و در مضمون حاکم

امیر الامرا که استند روز دیگر که نوزدهم که تصدیق است که امیر الامرا بدو ابصار حلفت نمود و بر آن
که در میدان با بر اعیان بغیة السیف تبحر بودند شکر فرمودند از چهار سو خود آورده یکی از آنها که جوانی خواسته از آن
بسیار عمویش بر آن امیر الامرا است نموده بی باکی بروی فیلش اند بر آن امیر الامرا تیری انداخت و آن فیل را کشت
زلف گفت که محمد بن و بولنده شده با بی جلی و کلام فوج اعتماد در این کلف و شیره در زمین زلف حفوظه
ساز خانه از پنجاه ریسمان بود که در فرجه سواری بر آن امیر الامرا تیری انداخت که از ضابطه ایران
و در وقت حمله فوج اطلاق الامت نمود همراه شکر فرمودند که بجز باریک است رسیدار است و محفوظت
در فرجه مورد الطاف و غنای است احمد و چون شام شد که بعد از میدان برگشته سکه ها و خود بر آن امیر الامرا
جگر شده شدن امیر الامرا استنبه متوقف امیر الامرا که چشمه آرزوی آنداشت که در پنجاهان صدهای
نادر وقت با ناز است که کف و کفر فن مبلغ دو در روز و در خوشنویسی و در معالجه و معاد و در موزع و در تفریح
این شایسته با شاه و اصحابه نگاه داشته اند و در شام چون این رقم رسید با دست و اصفیاء که از هم مادر
نهایت محظوظ و بقدر ازین فرجه نهار است داشته بر روی اصحابه بحضور نداشت و خصایف و در حصول الملك
بوسه بر آن امیر الامرا و علمه الیاری معونه خوشتر گشت و در محضر شاه رسید و در دو نواختی خطا
نمود و مصفا حرم و از فرزانان منصب الامرا می و امید که حکومت پادشاه درین وقت شرف اصفیاء فرود
و لقمه انگار و در بعضی از الامرا می و خلوص فراری از حلاوت و محمد شاه خود هم الطلعه نداشت و بصیغ و
صورت پیدا اصفیاء به برکت نداشت که برای ملقب رفت هرگاه فرزندش را بر آن رسید نداشت که بر حقه نصر الامیر فرزند
که با شرف و ستایش از او چون تروند یک سید پادشاه نخواست و روان سواری بر زمین گذاشته با نظر الامیر از املق
و معالقه نرگانه نمودش بر آن سلوک فرزندانه سلوک شده همراه خود تا جاد شاه نداشت و تا فرزند

التفاهیر

قبض در آمدند با جمله خون روز شد و همان آشوب در آتش شد و بعد نادرش از قتلوار شدند بقبل تمام ممالک
تا دو پاس قزلباشان قتل عام شدند بگویند که بعد دو بهر نظام الملک بپوش نادرش را فرستادند عجبی
نشد تیزان و استغفار قصور گشتن خانه عرض کرد که اگر شهنشای بی بخش و اگر تاجری به فروش
و اگر قصابی بکش نادرش را بطراز مطایبه فرمود که برایش سفیدست بختیدم نور حکم امان نثار بفرمود
که بچرتا ه خود نادرش آنگاه نادرش گفت که سلطنت می خود چه ماله بکش و از
سنگ و ماهی بخرید از دست بکش نادرش استنیده فی الفور حکم امان دهد و از چرتا ه
گفت که اعلی حضرت خیر رحمت عالم بخوان بچرتا ه ای سب تواند بطراز مطایبه
دیده بخت ک قدرت می لایه بین شاست احوال ما صورت نادر گفت بر لایه و بازار
از اجبا و لشکان متعفن شد و بعد از آن نوال شهر همه جمع نمودند لایه شهای مافرو مردم را بجا بیست
و پیران الملک بعد چند از مرض سرطان در لعین جهان نیز در شهر خراب با هزار سوار قزلباش که
برای آوردن دو کور و رو به پیش صف در خراب موبدا را و در فقه بوسیله نادر آوردند و پسند
و در خل خزان با دشتا که از دید نادرش خائبر بادشاه به برفت در آورده از نهم شتر
نیز زردا حاصل نمود و ختری از اصفادت همچنان پادشاه بجاک نکاح بیکر کجک خود
لفرا بدم زود همراه داشت و را آورد و صوبه کابل را با بعضی از می لادش پنجاب بلخی ملک
ایران ساکنه تا کجک نهم شهر صفرا ۱۱۰۴ هجری از ستا ه جهان آباد طبل را احبت بوفت خط
تمام شد دفتر اول

شروع دفتر دوم

بفرست دفتر دوم

قیمت و فرود و بم شکر نصرت اذکار در میان وقایع عویمات بنگاله و عظیم آباد و اوله
 ذکر صورتی فریاد دولت در عظیم آباد و بعد از غزل و و لغوی شدن صورتی و اوله بصورتی جنگ
 الفهم یافتن صورتی بصورتی بنگاله و غایت شدن در قید کردن باقر علی خان دولت جنگ
 سند صورتی در عظیم آباد استیحاء الدوله محمد خان ^{الدی} ذکر رسیدن به اسکن بندت و همه مدارا
 ناظم بنگاله از حضور پادشاه فقط و سید الکنوچی به سید بهر بهر بهر جنگ
 ذکر احوال استیحاء الدوله مذکور و ما متعلق به و اند ذکر تفاوت نمودن لفظی خان از لقب بهر جنگ
 محمد علی وردی خان بهر جنگ در بنگاله و ترفی و جنگیدن با سید جنگ در عظیم آباد و فرمت یافتن
 یافتن او در استیحاء الدوله موصوف و کشته شدن لفظی خان از حکم حضرت خانی الی القادسی
 ذکر تفرجات صورتی عظیم آباد به محمد علی وردی خان از پیش
 طرف استیحاء الدوله و ذکر تفرجات صورتی او در سید محمد جعفر خان و سید
 ذکر وفات استیحاء الدوله و جنگیدن بهر جنگ با فرزند جنگ از خرام علی شمشیر خان و کشته شدن شمشیر
 سید استیحاء الدوله و کشته شدن سرور از خان و سلطنت از دست بهر جنگ و تفرقی صورتی عظیم آباد بهرام الله
 بهر جنگ بهر صورتی و بنا پیش بهرام علی رام و بعد
 ذکر تسلط بهر جنگ بهر صورتی و اموال ذکر فوت شدن لایق بان چنین لفظی و کشته شدن خالقه بهر صورتی
 و خرابی سرور از خان و تقسیم خدمات با فرجی و زن بهرام کت چند بود و با مبدل و کشته شدن میان بهر صورتی
 ذکر جنگ مرشد فیجان و اما ملکه الدوله سرور از جنگ و همه کشته شدن بهر جنگ و فوت شدن لفظی
 خان با بهر جنگ و طفوی یافتن بهر جنگ بر او و جنگی هم و تفر شدن نیابت صورتی عظیم آباد بهرام لفظی

۱۲ ذکر رحلت نواب مهاجرت و شهادت خلیف و همو ^{۱۲} ذکر احوال دولت محمود خان حکام حسن خان پورین و جلد اول
 ۱۳ خلیف و ارام الدوله برادر سراج الدوله ^{۱۳} و فوج انگلیسی و مغلوب شده رفتن خلیف حسن خان لطف شایسته
 ۱۴ ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه ^{۱۴} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۱۵ و جلد اول و بالین نیران در مملکت و با شولست خلیف ^{۱۵} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۱۶ شولست خلیف ^{۱۶} از حکم نواب میرزا ^{۱۶} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۱۷ ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه ^{۱۷} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۱۸ و در بار جلد اول بالین نیران و مغلوب شدن او از دست ^{۱۸} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۱۹ ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه ^{۱۹} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۰ بر سر صوبه در خانه میرزا محمد جعفر خان ^{۲۰} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۱ ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه ^{۲۱} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۲ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۲۲} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۳ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۲۳} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۴ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۲۴} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۵ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۲۵} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۶ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۲۶} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۷ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۲۷} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۸ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۲۸} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۲۹ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۲۹} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه
 ۳۰ در خدمت میرزا محمد جعفر خان ^{۳۰} ذکر احوال سراج الدوله بر سر ایالت بر سر صوبه

ذکر احوال

۳۱ در جنگ عالیجه با انگلیسان او دو هوا و طوطی بافتن ^{۳۰} ذکر ملتفت انگلیس از پادشاه و اندیشی بهر آنکه تر و انگلیس
 انگلیسان بر عالیجه مشیت خانی ارض و سما ^{۳۲} و باز بر نفس او و جنگند از وزیر مرتبه ثانی با انگلیسان و
 ۳۳ در نضه عالیجه در تو کیمیک عظمی او کشته شدن ^{۳۱} شدن از دست انگلیسان ^{۳۰}
 ۳۴ کین خان در راه و کشتن عالیجه جنگ سیم برادر ک ^{۳۵} ذکر صلح شدن میان شیخ اولاد و حاکم انگلیس در نفس شیخ
 از خاندان انگلیسان مقید لا در عظیم ^{۳۳}
 ۳۲ ذکر خرابی انگلیسانی با قلمه عظیم او و طوطی بافتن بر عالیجه ^{۳۴} در حاکم عظیم الدوله بر سنده ابالت جنگ از وقت سده اولاد
 و بر نفس عالیجه ازین محاکم در حاکم فزیر ^{۳۳} بولایت و آندن لار و کلبیف مجلس و منورلی سد
 ۳۳ ذکر نفس عالیجه تر و شیخ اولاد و ملاقات ^{۳۳} بین شیخ و اولاد ^{۳۴} منظر حاکم
 وزیر و پادشاه بر انگلیسان عهد عالیجه کمال آرد ^{۳۳} ذکر نفس لار و کلبیف باله اولاد و تر و وزیر و پادشاه
 ۳۴ ذکر جنگ شیخ اولاد با انگلیسان در عظیم لار و کشتن وزیر ^{۳۳} و بافتن سنده دیوانی صورت ننگه بنام کینی انگیز و بر نفس
 بی نعل نفوس کبر و اعمال عمیق در جنگ و چهار دینی ^{۳۳} تحصیل در هر سه هور از دست زندان
 ۳۵ کینی در کیمبر ^{۳۵} ذکر انتقام شیخ الدوله ازین جهان و حاکم سلف الدوله
 ذکر عهدی نمودن شیخ الدوله با عالیجه و مقید نمودن آن برادر کین سنده تمام ^{۳۳} هر سه هور به مشیت این شیخ
 ۳۶ بنامه لار و صطوفی اولاد و کسالتی و صواب دین ^{۳۴} ذکر خروج مشتاب ^{۳۴} بهر یار حاکم عظیم اولاد و دل تنگ
 ۳۷ ذکر نفس میر محمد محمد خان قبل از جنگ کیمبر ^{۳۴} و بر شد اولاد ^{۳۴} دیدار و پیروز تر این از حاکم و سار ^{۳۴}
 ۳۸ و در گذشتن اولاد این جهان کسب بنام ^{۳۴} ذکر در فعل لار و کلبیف وزیر سنده الدوله و دولت در تمام حاکم ^{۳۴}
 ۳۹ ذکر جنگ شیخ الدوله با انگلیس در عظیم بافتن انگلیس ^{۳۴} ذکر شدن در هر سه هور این واقعه در بافتن مشتاب برای
 شدن شیخ الدوله و دیگر کواچ آن زمان

کاوشها آغاز نهاد و در پی اینها و اقرار آنها افتاد شیخ عبدالدین چار و تنگ شده خود را در نزد ^{الملک}
 سعادت خان بهادر صوبه بهار و در سراسر هند و هم با جواجی معظم برادر محصام الدوله امیر الامرا در نظر ملک
 متوجه و معز او در حقیقت آن وقت شوکت امرا در عظیم ابابلسری که حرکات سبک عمل آورد
 در از اردو حال ساخت جواجی بزرگتر رنجیده شرف است بجهت آنکه رفت و با کله خود محصام الدوله احوال بدو
 خود را در نظر که محصام الدوله از استیلا در این چهار انچه جواد است فخر الدوله را از عظم ابابلسری نیز در صوبه
 عظیم ابابلسری در غنیمت صوبه بنگاله نمود که در صوبه مذکور بنام مؤمن الملک شیخ الدوله شیخ ابوالقاسم خان
 بهادر اسد صاحب داماد و نواب جعفر خان که در آن آوان با اتفاق بدر زن خود صوبه بنگاله
 فرستاد فخر الدوله بفرستاد و در آن وقت جعفر خان شد در احوال شیخ الدوله مذکور آمدن
 بهایت جنگ در بنگاله و ترقی یافتن او نزد شیخ الدوله موصوف

اهل شیخ الدوله از بزرگان بود صوبه دکن است و لقب او لغوم افشار که فرقه از اترک خراسان
 اندیز سرد در ایام افست عالمگیری پادشاه بدکن با زبیر الشاد و خزان جعفر خان که سابق
 مشهور بر شد قلیخان بود که خدمت شاه همراه خسر خود می نمود تا آنکه جعفر خان بمقامت و دیوانی صوبه بنگاله
 و او را به اختصاص یافت شیخ الدوله در آن عهد با عانت او صورت دلدی او را پس یافتند
 حال تقاضای عفت و زوجه اش زبیر الشاد بود پس خود علیه الدوله سر فرزان بهادر حیدر صاحب امر اهل
 بهار رفت و کسب شرف شیخ الدوله و لسان دیگر در کشور و نند انکه تا کنون مرشد قلی خان بدر کس
 بود می گوید و در آن وقت عباد و در خان بهادر جنگ و در آن وقت بدر کس و حاجی احمد بک کس که رفقای اعظم

در آن وقت

به اور بادشاه عالمگیر بود که تهنیتها را خواند و خاندان شاهی و منادیان او را شکر کرده بود و چون
 در پنجانی از قوم افشار و به شجاع الدوله قزلباشی در وقت بنام آن بر فاقه شجاع الدوله وقت
 نمودند اول در میان جنگ در ابتدای عهد محمد شاه نوزدهم شجاع الدوله رسیدند بعد از آنکه
 نزد محمد علی نام دولت سید علی او بنام سید علی و شمس و احمد و در دل شجاع الدوله
 حاجی احمد را در حضور مومنان از شاه جهان ابرار طلبید و از سعی و انعام مردم بر او در بنامی دوست
 شجاع الدوله استحقاق یافته بود اصل صورت او در تصویر بود شجاع الدوله از آن بدین
 خدمت و جوهر شجاعت و اصابت رای مرزا محمد علی خطا محمد علی و در پنجان از حضور پادشاه
 برای او طلبید و چون حویر خاں از شجاع الدوله داد و خود اندک سرگرمی داشتند در آخر
 زندگان خود خواستند که نظامت صورت بنگال را بطلبند دولت نواز سید حویر سارو و حویر قائم
 مقام او باشد در بعضی خصوص بود که در وقت خود نوشتند و نمودند شجاع الدوله بر مافی الضمیر او الهی باشد
 از محمد علی و در پنجان و حاجی احمد که فوت با زوی ریاستش بود درین باب استشاره نموده
 بصلح و جواب دیدند در وقت با نذر میرزا فیض برای عبادت شاه و امیر الامرا و استعدای حصول
 استاد صورت بنگال و او را در دیوانی و غیره احواله تمام حویر نوشت و کمال مویشیا رود آن
 با شجاع الدوله تمام روانه شاه جهان ابرار نمود و همپاوستند نشستند که بعد در یافت
 خبر انتقام حویر خاں که بسیار طلب بود روانه فرستاد ابرار شود و چون متیقن بودند
 که حویر خاں که همان پنج شش روزه دینا سید محمد تقی خاں پسر حویر بود که از زن دیگر بود در کشتک
 نایب گذارنده حویر محمد علی و در پنجان و غیره رفقا حویر روانه فرستاد ابرار گردید در راه خبر انتقال

جعفر خان شندک و هزاران استاد و صوبدار و غیره نیز از حضور پادشاه رسیدند حاجی
وصول اسناد و مبارک مترل نهاد و از آن جا روز و شب ابلاغ نمودند و بجز حاجی
تو در مدت اقبال دار الحکومت جعفر خان رسید در جماعتی که دیوان عام ساحت خیر
بعد قبول احکام نمود و بعد احضار عمده پادشاه بر سر نهادند و حکم فرمودند
فرمان اسناد و احکام پادشاه دولت خداوند فرمان دهد و گرفتن نذر و مبارک بار
آغاز نهادند پس عمده الدوله سر فرزان خان که از نادونی به رسم خود در اولی عهد و جانشین عهد
مادری خود جعفر خان دولت را در عهد است که دیگر برای رفعت و در این امور خود بود
و تقسیم عدای تقاضای دولت پذیرفتند پس رسید از جعفر عیال پادشاه و موای این
رجوع به پدر جعفر نماید چاره دیگر نماند جز بر سر او از دیده شرف و بچشم پدر در یافت و نذر
مبارک بار گذرانید لب طهارت در نور دید و شجاع الدوله بجای نظم و نسق مهمات مالی
و ملکی بر برای زمین جعفر و بعد از آن بر استشاره مخلصان دولت جعفر مثل سید ورد بخان و
حاجی احمد و ای راهبان عالم چند که دیوان قدیم او بود و حکمت سپید فتح چند که دولت
و سبب کار و از اعتبار کرده گذشت در زمان خود قدیم نظیر بود گذشت و ز مبارک از
زیاد طلبی جعفر خان مجوسن عهد سیمه مخلصه جعفر جلدیم فخره سر فرزان حمت و برای این
بنای شرف و کلداری بوساطت حکمت سپید گذشت و در امور عدالت حق الهی بر کفر اعدا
از فرمان اعمال کنونی حتی الوسع بنفس نفیس جعفر استکشاف احوال و سعادت جواب دیوان
طریق نظم و کلبه آن رسیده اتفاق حق بنفرد و برای نام دیوانی بنکار تمام سر فرزان خان تقوی

و در تقی خان

و محمد تقی خان لیسر و علی به صوبداری او را به تفر نمود و فوجداری جهانگیر دکانه بر سندیلیخان
 بهادر ستم جنگ حلافا و فوجداری زنگی بر سید احمد خان برادر لقمه و سیلی و دلا مهابت
 جنگ و فوجداری البرنگ موف بر اجمل بزرین الدین احمد خان برادر زاده و دلا مهابت جنگ
 و جنگی فوج نواز شمس محمد خان برادر زاده و دلا مهابت جنگ توفیق نمود و در جمع امور
 لفظه عالی و بلکی محمد طبع و در پنجان رایان عالم چند و جنگ سببه فتح چند رحیمی و عقد مستشار
 شجاع الدوله لقمه کاره انجام سکندر مند تا اندک محبت موقوفه سابقه محم الدوله از صوبداری عظیم
 منزل آورده صوبه عظیم آباد و صوبه بنگال است و سنده صوبه دهری الفصوبه تمام شجاع الدوله
 رسید ذکر تفریبات صوبه عظیم آباد به علی و روی خان از طرف شجاع الدوله
 شجاع الدوله بعد بافتن صوبداری عظیم آباد اول بخوانست که یکی از مرد و سپهر خود را بنیابت صوبه
 مقرر نماید و در علقه الدوله سر فراز خان جدائی لیسر رواندانش و محمد تقی خان لیسر و روی را بنیاب
 بعضی وجوه تجویز کرده عاقبت الامر برای شجاع الدوله برین قرار یافت که آن ملک روز طلب
 و عهد و کشی صوبه های اله آباد و دوم در برادر اورنگ ابانک انصال دارد جواب و سوال
 با صوبه داران مردم صوبه و بندولت این بهتر از محمد علی و در پنجان دیگری نمی تواند نمود و او را
 خلف و قیل و شمشیر و جوانه و سبب بنیابت عظیم آباد عنایت کرده و افواج بقدر حاجت
 داده با نظام مهام صوبه بند کرد حضرت محمد چند روز قبل ازین عروج که مهابت جنگ
 میسر آمد از لطن دختر کهنه کشن که زوجه بزرین الدین احمد خان لیسری منولد گردید برزا
 محمد موسوم گشت مهابت جنگ چون لیسر زادتش یعنی دختر زاده خود را بفرزندی

برگرفته بر دانش نمودند این دولت حداد او سیمین مقدم او شمرده بخشش دو بالا گرفت هر دو داد
خود را مع بعضی اقربای دیگر بعد استبدان تغینانی از شیخام الدوله همراه گرفت و از سر شد آنگاه روانه
شدند و اصل عظم ابا کردید و بعد القضاة بکمال باز مملکت مست شیخام الدوله آمده بود الطاف کردید
مقصی الرام بصورت خود حضرت یافت و در من چند روزه منصب پیمانی با بانی جلاله دار و علم و تقاضا
و خطا صابت جنگ از حضور یافت که جمیع تدعی شیخام الدوله همی مصلحت رسیدند قدر و شوقش
افزود چون بهر جنگ مودت نمود با برهانک و اولوالعزم رفت آنگاه بود شروع با نظام
صوبه عظم ابا و آراستن فوج و تالیف قلوب سپاه و عرب و تادیب و پوشش از سیداران هند
و جمع نمودن بهادران صاحب کسر و موران روشن غیر استغفار و رزید و اندک زمانی سامان ریاست
و سروری و عیال و سوت و برتری بهیاست بعضی از زمین داران تندر که معده گستانی و خیره سر
می شدند برای اللالی تقصیر در کنارشان نهاد و برخی را از بیخ و بن بر انداخت و چند کسان بود که
که آثار عقیدت و دولت خودی از سبای آنها مودت بود و مردم و احسان و رفیق جان گفتن
خود ساخت و شیخام الدوله را راضی و خوشتر و دوسته بود تا فوج و نظم و نسق صورت و از وبال مواد
استعداد مبلوگ شد در وفات شیخام الدوله و جنگیدن بهای جنگت با سر فرزان بهادر
پسر شیخام الدوله و کشیدن سر فرزان و سلطنتن بهای جنگت بهادر پسر شیخام الدوله
شیخام الدوله که عودار مکاره و عظم ابا و اوربیه بود هنگام و روه نادار شاه پش بهمان ابا
موجود گردیده بر حمت ایندی پوشت و عدله الدوله سر فرزان بجای پدر بر سر سندان باله حضور
ثقله ممکن گفت و رفعم نادر شاه که تمام شیخام الدوله اهدار یافته بود بعد صلحن لبر فرزان رسید
و همانا خلد

۸۵
مهاست جنگ که از سر فرازخان مطمئن نبود بدو کار خود افکار و سر فرازخان اگر چه صلح و تقوی
و کثرت آثار عقل و شعور ریاست و مال اندیشی می بهره بود باغی ای رفقای دیرینه گویم
اندیش از حاجی احمد برادر مهاست جنگ بدگمان گشته مهر دیوانی را که از عهد شیخ علی
سید حاجی احمد بود گرفته تحویل میر تقی میر و جوانان که فوجیاری راج محل از عطاء الله
داماد حاجی احمد انشاء نموده بداماد خود حسن محمد خان بدید و نسبت دختر عطاء الله خان مذکور
را که سراج الدوله است مهاست جنگ مقرب بودیم خود با سیر خود مقرب گرداند و نیز مهاست
بنحو است حاجی احمد و پسرش سعید احمد خان از کاوشهای سر فرازخان و کید عادی توهم
گشته مورد کینه و نفرت می شدی زاید به مهاست جنگ که در صورت خود عظم ایام خود نوشتند مهاست
جنگ شام این مخالفت و مخفی این حالات مال احوال خود در صورت اغراض نهایت اتم
دیدیم با تو من الدوله محمد استی خان به یاد که آشنای دیرینه او و مقرب و معتمد در حضور پادشاه
بود و مسلح حمله از اخبار اسدغای سندهو حیات نلیم مذکور به موضع سبکس نزدن مذکور
رو به و رسا بدن احوال صلی سر فرازخان در حضور نموده کشف پادشاه تخلص فرمایند
با سر فرازخان و انشاء صو حیات از دور خود است و خود در حار بی فوج با شهادتین
زمینداران به جو جو که به نزد حضور بودند استقامت ورزید تا آنکه ده ماه از مراجعت
نادر شاه بابلان و با سیر و یک ماه از انقضا شیخ الدوله گذر گشته بود که شیخ
باز شاه خاطر خواه مهاست جنگ در رسید مهاست جنگ با ناله بوج نمودن جنگ سر فراز
از نهم معتمد یعنی کنانند که شیخ معتمد را مو خط ایس جنگ سیر فوج خود تخلص کن

نمودن خود تا که معین روانه فرستد اما نمودن فغان بنده داد که فغان تا که این خطبه حلیه باید
و خود در او آخر شهر و محرم سنه ۱۱۰۰ استین و جمعی و مابین بعد الفجر عری لسته رفتن بچو
از عظم البریه بر نالبت و از جانب که لطف نمود از شهر واقع است مسرحت
وزین الدین احمد خان و اما در لغز خود را در عظم انار باب گذارستند بیهوشی خان بهادر احمد
بدر عید سلام حسین خان مصطفی منسیر المتأخرین را به برکت سر کس کونیه و غیره که حکومت
انجا داشتند مخص نمود و روز دیگر از سرداران سپاه از بند و مسلمان فسخ محض نمود
آب کف با کس و رعایای موافق ندیدند آنها گرفت بدین معنی که اگر من برالنس زعم یاد آید و دشمن
اگر رسم با نند یا افزای سپاه شما با آن رفاقت مر از دست نداده جان خود در رفاقت
من در بازید همه سپاه از روی حلف به سخام عهد و پیمان کمر بر فغان بستند چون
از طرف سپاه مطمئن شد بر اراده خود ممکنان له مطلع ساخت و فغان عت مختار
با فوج هزار و سالیانکه خود به طرف مرشد آنها بنیفت نمود و ببلد توقیف قطع منازل
که هر گاه قریب دره شاه آباد و تلیا گدی که عبوران در صورت مر احمد دستور است
رستید که در صحرای و من کوه توقیف نمود و مطلقه فغان له با حدود و بیروانه مهر بی
فران فغان منقش ملک از حدود آن که از جای بدستش آن کوه بیشتر فرستاد زمان بعد که این بر
بی فغان دره که در حدود و صد بار که با کوه آمدند بعد و نمود داخل در که طو شود و بعد دخول
نقار شهری بنویزد که متعاقب فوج باستانی عبور نمودند مطلقه فغان هم چنان کرد با ذی فغان
محافظة فغان دره شدند نقار که به زور و شور بنواخت افجع مقدمه جشن هر گاه عابان

شنبه
 محافل در مظهر و مستعد حرکتی از دیدند مصطفی خان با نیکو کردند از ارکانی از حدیث
 جماعت با یکدیگر استیجابی خود را مستعد می نمودند و اهل دره کردید چون عیان و در حال خط حبه و خط حلت
 رسانید جنگ شد بعد از خط و شمار با خط و بافت از روزهای جنگ از دره تلبا که در کشته شدند و در
 برسد با خط تمام پیش سر فرزانان آن خط حبه است که اسم خود می باشد این خط تمام سر فرزانان که در آینده حله
 مظهر از آنکه در وقت بر اوم زبانه از حدیث کار بر بی نام که کشته شدند و در لایحه جانان که تا اینجا رسیدند و از
 بندی و عقیدت نقد نذارید و در وقت که بر اوم را بودیم و طلبی حضرت ما کید سر فرزانان بدر بافت
 اراده می باشد و دست و باکم از دو بسیار شد و بر اوان خود دوم حاجی احمد و طلبه حاجی سخنان بدیم
 موقوف نوشته نمودند که از فریبی حضرت یافته تا نهایت جنگ برسد فرزانان که در وقت اول و اول
 حبه صلح نمودند خان حاجی احمد حضرت یافته پیش برادر خود شتافت و از آن جا بود با
 و تمام فرستاد که نهایت جنگ بجای و دل مطیع و متقاعد است زیرا خداوند در مقابل نوکر اراده
 بر آنون از دولت خانه خواهد نمود تا اول سعادت عزیز کسیر رسیدن فرزان بر عهد باشد از حدیث
 اکتاس فدوی با غلای محافلانی بقصد مدافعت بر آمدند و فساد است که تا به حفظ ناموس و آبروی
 اری از اول خط برسد که حسب روسپایه و این باشد چون بر نفس حاجی احمد اطمینان نه بود تا به
 بر دویم محرم ۱۰۳۰ سر فرزانان از فرزند ابرار آنکه در کسیر که کمر لکمه رسید و در آن قتل
 نسبت حقه سر او شجاع نلی خان که برای استخراج نهایت جنگ بیشتر رفتند و در کسیر حقه
 که از آن طرف سفارت آنکه بود دولت موقوف بر رسیدند که نهایت جنگ فرزان بر عهد
 است و موقوف مبداء که نموده بر دره دو دمانی و دلاست و چنانکه حقوق بر در کسیر خداوند

برزقیم خود دارد و محاسن باغبانندی خود را بجلوه قصور الی الله ازین تا خود سترده نفوق خود
بندگان متخفی جلوه در نفوس دوانی کس جلوم اول اینده جمعیکه باعث نفاق و بغار
از طرف خاک رسته اند سرگردانها و ان بیخه خان و میرز تقی و حاجی لطف علیخان و محمد طو
خان مامور به اخراج شوند تا کترین لطف مکتوب مشرف گفته و دم اینده از اخراج آنها
در حضور معتذر باشند خود بدولت از آنها کفار کستید آنها را بدفع مبد مامور و کبند از آنها
غالب ایند و عای شان جاهلستند و اگر معلوم شوند مبد از سر قدم سخر در خدمت و
عبودت خود شایسته و این مقاله را مکتوب محض مجید ساخته تصور حکیم
محمد علی فرستاده است چون سر دولت نذر ان پیس عیلا الودم اقتدار نامه مکتوبستند و با حاجی
و اولادش دشمن بودند سخن مصالحوه در گرفت و بمقام سونی مقابل بر هم لشکر و دولت
بی قضا و قدر در آغاز جنگ سر فر از خان از ضرب گوی تفنگ کشته شد و اثری از
هم باقی نماند مسل بر کامل و میر گدای و میر احمد و میر سراج الدین و لیسر محمد ابراهیم خان و حاجی
لطف علی خان و با فرعی خان نقد خان در میدان باختند و محمد طو خان که آن طرف دریا
باشند و فعل مصاف می نمود ظفر یافت قبل سواری سر فر از خان را که قبل باقی بر شد
میر و دیگر دولت که سر فر از خان زند است و از بدوی رده گزیر آوردن آردان برای
کردند بدانش فرستاد زمانی فرستاده که لغوت خان معلوم شد که کار سر فر از خان
باخر رسیده قبل بان لاکش او را می برد و با کسند از عداوتی که با هم با جنگ از سابق
داشت از زندگانی نادمه گردید و محمد قطب و محمد پسران خود را گفت المجله آبرو
در دولت

در مردن سبب غرض او و بزرگوار کسی رسم و آفرین سبب بودند بر قول مهاجرت
 شتافتند و نقل سواری مهاجرت رسید و بسیاری را از پا در آورند و از ادای حق غمگین و غمگین
 شیرین در باخند و میر دلیر علی هم با شاکه کس از هر اجهان و بیتر شرف الدین و غیره سرداران بودند
 سرفراز خان حق غمگین یافت بر تقدیم رسیده از برای عالم بقا از دیدن و کس بیکه زنده ماندند در بلاد
 ناکامیاب برگشتند و مهاجرت نظر یافته حاجی احمد برای استمال کس شهر مرشد اهل و تعلم
 رتبه انجا و ضبط و قرق کارخانه حاجت و خانه سرفراز خان بیشتر فرستاد و خود بعد از دو روز تمانی
 و نامل با نهایت شان و مجل در او اسط شهر صوفی شده است و بی دواصل مرشد اهل گردید و قبل از
 استقرار بر سندان است بر در سر ای لقیه کس سبب شجاع الدوله مرحوم رفته در کمال قوتی
 و تواضع الناس صوفی قصورات خود عمده و مروض و کس تقدیر این سیاه روی مدام تمام
 این نگار بر صوفی عالم ثبت اهل لیکن از این بان ما دام ایجات نسبت با دینی ملقم سرکار
 غیر از امانت و برمان بر دوری نظیر و تحفه رسیده بعد از آن در چهل ستون شجاع الدوله بر سندان است
 جلوس جمع شاد و یانه الفحمت علیه بادشاهی و تقاضا و اعیان و عطای شهر از فرستاد
 رسیده نزد و مبارک بالا که در بندند اول خلدنی در از مهاجرت کس سبب این حرکت قیم
 که با خفا و در لقمه خود نمونایت تنفرد و عداوت بود آخر سبب محاسن اصدق و او صاحب
 و اعزاز و احترام بجا و شرفا و بذل تفقت و عنایت با بیگانه و آشنای و دوری او بیا
 و صغفا و ترحم بر عجزه و زبردستان چنان قبول خاطر با کس که با فو قش تصور کس
 در تسلط مهاجرت هر کس صوبه و اموال و خزان سرفراز خان و تقسیم خدمات با قربایی خود

چون بهار جنگ بر رویان تفتنه تسلط یافت و بر خزان و اموال ضعیف سر فرزان خان و شجاع
 که بزرگه پسر بدین طرف گردیده تنگ و تنگ محاکم از حضرت و از حضور پادشاه بختیاری
 و منصفیت نزاری و مراتب و ماهی سر فرزان و مهاجر گردیدند زین الدین احمد خان برادرزاده و خاندان
 کتیر خود که در عظیم آباد نیکو گذارند بر شدت آن رفتند و خوبند و راهات با او دهه و خطاب احترام
 الدوله بهار جنگ و منصفیت نزاری به ماهی و مراتب و با یکی جبار احمد و نور و علم
 برای او طلبید فقط و نفوس محمد خان برادرزاده و هم داد طمان را حمله جهانگیر و فوجواری
 سلطنت و اسلام آباد چات کانون و بهر نام دیوانی صورت بنگاله منصفیت نزاری و مراتب نیکو
 با خطرات احتیاط الدوله بهار در شهادت جنگ طلبید و دهه فقط و سعید احمد خان برادرزاده
 و وسطی از خطاب بهار الدوله بهار در صورت جنگ با مراتب سوره و دهه بصورت نزاری او را به
 بعد از آنکه از مرشد قلی خان بهار در دستم جنگ و اما شجاع الدوله معلوم که مرد سخن فهم و شرف
 خوش فکر مخلص سرشار بود مامور است فقط و مرتبه حجره کمدن جهت جنگ که در بهار
 جنگ بفرزندی خود که نیمی بی لبر و در کسب همه خطاب سراج الدوله شاه قلی خان بهار
 مع خدمت و از جبار که در آنکه که طلبید فقط برادر خود سراج الدوله که شهادت جنگ از بی اولوی
 بفرزندی خود که نیمی خطاب از ام الدوله شاه قلی خان بهار و دهه وانی بر کم بدهد نیمی سراج الدوله و از ام الدوله
 نیز منصفیت نزاری به مراتب و غیره در صفین داشته اند که نیمی بفرزندی فقط و عطاد اده خان و اما
 که خواجه احمد و فوجواری بهار کلپور و در دست نزار سوار و بهار و منصفیت نزاری و خطرات از اول
 بهار در جنگ یافت فقط و جین خان بیابان شهادت جنگ خان بهار و منصفیت نزاری

و علم و لغات

و علم و تقاریر محنت فرمود فقط والد یار خان برادر عمادتی بهما جنگ و فقیر الله بیک خان
 و نور الله بیک خان و بهر محمد جعفر خان و مصطفی خان و دیگران فریاد و تقاریر بیک خطاب به پادشاه
 و مناصب سید و رساله و خدمات لایق سر فراری یافتند و چنین رای که پیشکار دولت
 شیخ عالم الدوله بیک خطاب ایاریان و دیوانی یافت و راه جانی رام که دیوان قدیم خان
 مهتاب جنگ بود دیوانی تن و در فاش دیگر تقاریر یافت و بعد العلی خان حال سید عظیم حسین خان
 مولف سیر المناخرن که سیر زین العابدین خان سیر طبرستان جنگ بود مختصر به تمام سپاه و خطاب
 به پادشاه منصب سرزاری داد خان فریاد که در جاه و مرتبه امید بر امیری با دیگر برادر زاده
 و اینست که در خدمت عظیم ابرار گرفت مهتاب جنگ بجای عبد العلی خان تقی خان
 را که او نیز خال مولف نالین بود که بوقعی فریاد و فقیر الله جنگ خان بوقعی دوم تقاریر حسن
 و مبلغ بیک کرد و بر سپه سلسله حضور یافت و در راه دولت که بزرگ بود و من الدوله با
 اسحاق خان بهادر داخل خزانه عامه گردید و مال ضبطی سر فرار خان و خزانه هر ساله بیکار که
 معمول بود محب برید خان بهادر که از طرف پادشاه برای گرفتن مابور شده تا سکر بجای
 علی آید به غیر مبلغ حضور دولت فقط ذکر جنگ کردن مرشد قلی خان
 داماد عماد الدوله سر فرار خان با مهتاب جنگ و خطو بافتن مهتاب جنگ
 بر او و مقوض شدن صوبه داری او را به سهولت جنگ بهادر
 مرشد قلی خان داماد عماد الدوله با غوای باقر علیجان داد
 و زوجه جعفر برای گرفتن عوض عماد الدوله مستعد کارزار با مهتاب جنگ گردید مهتاب جنگ

فراهم نمودن برای مقابله اور و آنکه لشکر که در اراک مارت صوبه اور بکوشد در اول
 مقابله برسد قلیخان تا آنوقت بیاد ورن مع باقر علیخان محض پایانه بر چهار دوستی که در
 غلبه وقت بهر سبب بکوشد در و لغز این عملی اسباب و اموالش بکوشد
 افتاد اجرائی پور خورده که اتحاد دوستی با مرشد قلیخان دولتت بد ریافت گشت جمعی
 برای آوردن متعلقان و اسباب خزان او که در لشکر بود فرستاد بکوشد و در خورش را که نزد
 باقر علیخان بود برده گشته در آن چهار پور که از توابع سبکا کول و کنجا مکت محفوظ و متعلقان
 رسیده مهاجرتی هم ام الدوله سعید احمدخان بهالد دولتت جنگ را به صوبه طبرستان جامع
 نموده گذارند که چرخان نامی را با سر و ازان دیگر و قریه به قدر حاجت معینی ایجاد کرده خود بر سر
 مراجعت نمود و باز ماندگان سر فرزان خان را شهادت جنگ بهالد در کتف حمایت

گرفته نفسیه بکوشد و احد حقیقی علماء الدوله را بنوبت و احترام در خانه خود آورده زمام اختیار
 سرای خود را بوسیله دولتت مادی و فرزندی با و قرار داد و بر وزگشته شدن آن طفل
 بفرزند بجا خود گرفته بر درش می نمود و شهادت جنگ او را بر فرزند خود دولتمند احترام
 میدهد و باقی خدمه راجع اولاد و جمیع متعلقان علماء الدوله را بیده که فرستاد و
 مواجی لایق معاکس آن نمود و در هر دو با سالین دارام نگاه میداشت فقط فکر
 قیام کردن باقر علیخان صولت جنگ را صولت جنگ بود معاونت
 مهاجرت جنگ طبع را کار فرمودن تخفیف در سیاه نمود بلکه رفق را جواب داد
 باقر علیخان و اما در نزد قلیخان مع جمع قلیان قریب لشکر سیده در کین بود تا بیده

علماء الدوله سر فرزان خان یکی از طوایف ایالتی است که بیده باقر علیخان

خبر طرف نمودن فوج و بیدل شدن بقیه ملازمین از صولجک کشیدند و ام فرزند کرده
 بکام علی صولجک بقید غمخ باز بر آن صوره مسلط گشتند چون این خبر به چهار صولجک رسید
 نعل در آتش شدند هم لشکر را برای استخلاص صولجک و استقبال باقر علیخان روانه
 گشتند بعد رسیدن در آن عهد و عهدی عظیم باقر علیخان رود او آخر الامام علی صاحب
 باقر علیخان غالب آید صولجک را از راهی که بر آن سوار کرده و متعلق به مسلح در آن است بینه
 گرد آوردند و بکشد بر قندار متعلق نموده گشته یعنی خدمت و از بند بر آورند و دست و پا نه فتح و ببرد
 نخواهند بعد اقامت چند روز در آنجا چهار صولجک حرم القاسم مطرفی خان شیخ محمد معصوم پسر
 پتی را به بنای صولجک در لنگ گزاشته صولجک را روانه گشتند آنرا از دست و پا فوجی قتل
 که زباله از پنج تنش از کوه بگو بگویند و صید اقلان بخاطر جمع مرشد آبادی آمدند در مقام
 میدنی کور خور و وجهها سکن شدت مرده شدند ذکر رسیدن به سکن بند
 مرده مدارم المہام و سپه سالار دکنو جی بهوسید بر سر معاشرت چهار
 رگه جی بهوسید بی عم را حاکم و از عهد سرداران مرده صولجک را خوب بر آوردار الملک او را کور
 کلانی بنابر ضعف ارکان سلطنت یا بر غنیمت تمام الملک آصف جاه بقصد شیخ مملکت
 ننگال با اخذ جو تبه یعنی حصه باری که در تمامی مملکت میزد را بچ گشته بود به سکن بند
 مدار المہام سرکار حوزر البسید ساری بست و بنیاد بر نواری فرستاد به سکن بند کور معینا
 از راه چپته در شش منزل سوزی بر شد آباد گشت عمو نموده فریب سیر حد بر دو آن رسید
 و بجای صولجک بنام فرستاد که اگر مبلغ فرود بر و بر بطریق ضیافت خواب شود بر مردم معاشرت

باغی مصطفی خان سوال اور پذیرانہ فرزند در شہدہ مدافعت خود کو فروغ قلیل جو بہا کر
 مہار جنگ رو از طرف محاکم کہ در جنق انگیز مصطفی خان وغیرہ سرداران فتح مہار جنگ وین
 ہم دشوار معلومی گردند مہار جنگ وقت نسب دولت سراج الدولہ اگر فرزند مصطفی خان
 چہ زبان و شیرازی عبار مدلل از صفیہ خاطر مصطفی خان کہ از بعضی وجوہ نسبت مہار جنگ
 زدودہ در دفع حریف با حق مصطفی است و غرض از مدد و اعانت مصطفی خان دو پلہ در
 جنگ کائنات خود تامل کوارس اند و از انجا معلوم جنگ لامع اسباب و از وقتہ بہ بیج در کین
 نہ مانع از مرشد آباد طلبید و فغان این عازم مرشد آباد شدہ بکیر و قبیل از رسیدن در
 جہان کہ از مہار جنگ تا فرزند شدہ بہا سکن انجمنہ جو چند ہزار سوار ہم ہمراہ
 خود فرزند مرشد آباد ناخنہ قریب لک رو بہ از کونہی جنگ سہ عبارت بود و این حادثہ
 در سہ اعجمی رویداد و مہار جنگ در مرشد آباد رسیدہ بعد طباری اسباب جہاد و
 افواج با اتفاق بالاجی را و خلف باجی را و سپہ سالار کھن و کل فتح مرشد کہ جب حکم
 محمد شاہ ملک مہار جنگ در ننگالہ رسیدہ جو بہا سکن رو از قطع و اطراف ننگالہ
 اخراج نمود فقط و منظور علقان صفدر جنگ صوبدار او دہہ نیز جو جب حکم بادشاہ
 برای امداد مہار جنگ از او دہہ روانہ شد تا عظم آباد رسیدہ جو مگر از
 سفاکی و بیباکی قشون مغلیہ بقصد لشکر بادشاہ کہ ہمراہ ایشان جو جب نیز زلزله در
 عظم آباد و فواجی افکار کہ آن زلزله ساعتہ شبی عظیم پیاد مردم می دلد و صفد جنگ
 کہ غرور و قوی بسیار وقت با اکثر مردم عالی منس عظم آباد کہ بعد از مدت او حاضر شد

نماز من

بنازترین سلوکش آمده همه از فزون آفرینیدل ساختند که بعضی از قسم اقبال و تو بهایی
 که نواختند در آنجا گذاشته خود هم فوج سلطان ملک مهاجرت رفیق بود داخل سرکار خود
 این حرکات مهاجرت خود را در آن سده نهمی خوانند اول بطرف مرشد آباد و در آنجا بصورت خویش
 باین مهاجرت ضد جنگ است و میاوست هم بود مرشد است که مراد حاجی ملک هم خود هم
 با اقبال پادشاهی بر حوافر است این دولت خواه نواز شد بعد خواهد آورد امیدوار است که این
 حکم معاودت بجای خود برسد پادشاه جمالتس مهاجرت شود و خصوص معاودت بعقد
 نوشته بولکل و طلق و تا کنون که زودتر برگردد و خانی هم صدق جنگ است حکم بصورت خود معاودت
 و در فوج و هم که بیاسکن در ملک سنگا که اندر شیوه غار نگری اختیار نموده بود مهاجرت
 مخدع و فریب اورا که کار او تمام است فوج

نمودن مصطفی خان از جهات جنگ و جنگیدن بایست جنگ
 در عظیم اقبال و حریمت با فن و کشته شدن مصطفی خان از حکم خانی که بعد
 چون اقتدار مصطفی خان از مرتبه نواری گذشته به عصری بگذرد برتری رسید با جهات و شوقی
 که داشت بر دولت بایست که برای العین همه میدانش حرص و طمع در کانون سینه اش
 می افراخت تا آنکه استعد او خود باز و جام افغانان در مقابله تقابل با مهاجرت بر ابر بله
 بنزد بدانش بر نر او شعله کشیده با مهاجرت شروع با استغفای مواعید با بر
 اغراض در میان آید بجهت نمود از حید و عدای یکی هویداری عظیم ایا که مهاجرت را
 هنگام غرض ایفا بوعده که سهل می نمود و در زمان فقدان غرض نهایت گران بود

اندازین سب پرده از روی کار افکاره در شلم حرمی آمد و رفت مصطفی خان در دربار نمود
گردید و بدگمانی از طرف عباس خلیف و خاطرش رسیده بود و سوار و خند از راه رسیده بود
با خود مصطفی خان لوبای مخالفه را فرستاد و بنام استغفای نواری و سندیای تخواه ذرات
نمود و چند ماه جنگ بدلی جوئی و رفع خصومت می برد و مصطفی خان برگزیده خونی بود
عازم بر آمدن از مرشد آباد گردید و وکیل خود را با خود می برد هر دو هم هر اعیان خاطر خواه
بدون تعلق تصدیق موجود فرستاد و در وقت مبلغ مقصد ملک رویم نمود و مهاجرت
بدون تعلق و تامل ادای صلح نمود که از قبیل الصدوقه تردد البده لغو نموده فرستاد مصطفی
خان اسباب و بار بر داری خود را از بیشتر روانه کرده روز کعبه خود در جبهه و بی اکثریت
و بار و فرعام از شهر بر آمد و با عدله اندک مسافرتی در حال جنبه گردید و روز دیگر باز کعبه نمود
مهم کشور بود بیفتن رفتن او جان تازه در غالب آمد چون در راه حمل رسید بعضی
از توپها و اقباسه کاری که در اینجا بود مع ساز و سرانجام آنها از قبضه او توپخانه
چند گرفت و در بعضی نمود آشکارا اختیار نمود و در مویک با راه ششم فلو انجامه او
عبدالمسولجانی فریب او که در شجاعت و تهوری مثل مصطفی خان بود در اینجا کشته
ازین سبب مصطفی خان بسیار بلوغ دادند و هکلی برگشته روز از بیشتر شد و در نفع عظم آباد
که بسیار عیب جنگ صوبه عظم آباد مقابله نمود بسیار از سر و بدن و لشکر بان او
مقتول شدند و مصطفی خان از کوبی بدوق که در چشم داشت او رسیده می شد
سل عیبت خود خائب و خاسر بود و فرار او و میگویند که چون لغت این روی شامل حال

بمقتول

چنگ بود در اوقاف ناکان هو انبوی بود مشرف گردید چنگ است و بانه فتح نواخته اهنه
 تقا و خزاران نموده تمام محاسب بود تقاضای عمل آوردن بود که همه چنگ صد من عرصه از مشهد آباد
 با اتفاق یکدیگر تقاضای نموده تا فقیه زینیا محاذی غازی پور در کس افانته و عمل مصطفی
 است رس نیز در زینیا ازش نزد خود با نایل مقصود و مراد خود بود بظن آباد داخل گردیدند
 دو سه روز در عظم آباد توقف نمودند در جمیع احوال و در عمده خود را بر فاقه همه چنگ گذاشته
 باران توقیف و تالیف کجوی بود که در طلب مصطفی خان از جای خود چندی قریب بر دهن
 بود عازم مشهد آباد مصطفی خان در زینیا هم استقامت کردن نتوانستند خود در قلع
 رسانیدند و همه بیاری لشکر و راستن سلیج و پیراق و فراغ آوردن اعوان و انصار
 گرفت و بعد از درستی فوج باز بقصد محاربه با هیت چنگ در اطراف عظم آباد رسیدند
 بر بیا فتنه مصطفی خان را و اوج حال اول از شهر عظم آباد بر آمده بر موی لو راز در پای سون
 گذاشته در میدان ارهتت که قریب چنگ کس بود و محاربه ای ال کس رسید بر لب دریا چه
 در آن میدان بود فاقه نمودند شب در آنجا گذرانیده صباح بترتیب فوج آراسته شدند
 نمود مصطفی خان نیز فوج را در حصار کرده یکی سیر کردی بلند خان و دیگر بر اباجیا
 بمقابله درآمد و علی شدت کارزار از قضای کرد و کارگرموی تفنگ در سپه مصطفی خان متصل
 بقلب و بر از پشت سر و ن فداستیم قلیخان بر فیل سواری مصطفی خان بر آمدن سرش برید و حکم
 سرکش بر نیزه کرد که در عظم آباد فرستادند که در مشرف بر دهن بعد از آن بجای سپه
 فغان بود تقدیم رس نیز جانس کردند و هیت چنگ را با فوج و نفرات با کمال شان و شکر معاودت

بوعظیم اباد نمود فقط **کفایت** میر محمد باقر شوشتری که از اهل سادات و اتقایی عمر بود و معانی
 چه حکم و مصطفی خان بعد از استیلا از ملوک غیبی در عالم رویا دید که خباب امیر المومنین مرتضی علیه الصلو
 والسلام آن افغان پسران را بشمار دویم کرده است با تمام این جزیره سرش را بر برادر و حدیثش را در با
 میل بسید و کشید بر خاک آوردند و نموده فرمودند من چنین دیدم باید از کفر دویم شود تا آنکه بعد از خاک
 گردان حکم حبس حکم بدو سه ساعت در رسید که حدیثش را از کفر دویم کرده یک حصه طرف
 مشرق بشمار عظم اباد یک حصه طرف جنوب و نیز از کفر دویم شد بعد از بدنی اعضای کندی
 اش فرود آورده جانم آرد بختن بود بجانش سپردند **مصطفی**

ذکر تکریم نیا بت صوبه داری دور **بچه** محمد جعفر خان و شهبید شدن پیرت جنگ
 از تک جراتی شمس خان از بهایت **خبر** و **کوه** صوبه داری عظیم اباد لیراج اوله دنیا تبش
 بر راجه جانکی رام **مصطفی**
 بعد قید شدن دولت رام لیراج جانکی رام بدست رگه جوی و غیره مرهه تا که در ملک بطور
 بنام بود میر محمد جعفر خان بنام صوبه داری انجا فرگشت بنام حکم شمس خان و در **خان**
 رویه بعضی وجوه در شروع بر سال ۱۱۵۹ هجری از نوری بود مصطفی از مرشد با اخراج نمود در تمسک
 مع هر هجیان خود بر بنکر رفته قیام در زید منظر وقت نابو نمود تا آنکه **حکم** بقصد نماند آنها
 بعد استیلا **مصطفی** ملوک خود ساقی عیس طلیعه ال بند خانی حرام علی کردن از دغا **حکم**
 کشند و جمیع نقد و جنتش را بجا و زلزلک بود طرف خود در آورد بر صوبه عظم اباد سلطه شدند
 و زوجه و دختر و پسر خود **حکم** که مرزا محمد نام داشت بر نهیمی بسته و علف سوار

از آن اهلها

کرده از راه بازار عظیم ابا عثمان و در نظر مردم نمایان به شکر گاه خود بر دین مهاجرت جنگ چون
 خیز شدن همه جنگ کشیدند بخت هموار گشته بعد تمام حساب حرب در او امیل ماه در مع الاول
 لشکر عری با پانصد تن کوه گوار و شش هزار بر قنداز برای استیفاء و سزای سانی سمعته و در روز
 خان مغضیب عظیم ابا محمود چون در موضع رانی که نهنگ قصبه بازه است رسید شکر خان و در طلب
 نیز فرستاد حساب از کوه ارفغان و بچه فراجم آورد از آن طرف رسیدند در جای نزدیک
 مقابل فتنین رود در اول جنگ کوه کوه توپ بر طرفه خان رسید سرکش پیر بدار گشته
 سر طرفه خان را ملک نصی از افواج و دلیر تر از سمیع خان بود شکر خان شکست و
 میر کاظم خان و دولت محمد خان در غنی بود سرکش از فرج غنیم بر قبیل مولاری مراد شیر خان جنبه
 سرکش را بر بیدند اما سمیع خان در آن کوه و طلب معلوم نکرد چگونه از فضل خود بر زمین رسیده و
 به ملایم سر کار مهاجرت سرکش را بر بید آورده مهاجرت سرکش را تصدیق کرده
 حکم خواستن تا در بان فرموده و اینده بلم جنبه مهاجرت حساب باد خیز و لبر کوچک خود فرود آمدند
 که مفید افعال در دنیا بر خیزست و هموان بود با در ملک ملایمت بدر بر زنگوار خود زندگانی دو
 بار یافت مهاجرت بود رتی و فتنی انجامه برداری عظیم ابا السراج الاوله طبعه به بامتنش راجع
 جانکی لهم و مقرر غنیم در عظیم ابا که دانست و طبعه سراج الاوله و دیگر اقر با نصف عیشت ابا دار الامان
 خود فرموده و بعد یک سال ملایمت چند ماهه زیاده بر یک سال راجع جانکی رام مبلغ صد لک و پیم برای
 استخدا صلی بر خود راجع دوله رام بر کوه جی بر هفت موفت مهاجرت حساب راجع دوله رام را بر بید
 و بعد از آن مبلغ مذکور مهاجرت حساب پیماس فرودیت و دولت خواجی جانکی رام از خزانة خود

بختید فقط ذکر قوت شدن رای رایان چنین رای و تقریر دیوانی خالصه به پهلوان
و بعد خوشتر از آنچه بود و با مبدرای و مصالحی شدن فیما بین صیانت جنگ و در نتیجه کسب
بسیار وقت شدن را چه کنی رام و مقرر شدن نیابت بر احمد رام نراین سه صوبه عظیم ارباب
چون رای رایان چنین رای دگر داشت به پهلوان دست بلا تعیین دیوانی حرب الامریه
امو خالصه شریفه بر و احوت و بوی قوت به پهلوان دست که عرض استقامت در گذشت خلعت دیوانی
بر وجه تخریب رای رایان عالم چند که دیوان خالصه شریفه در عهد نظام شاه جماع الدوله مرحوم بود
نیابت دیوانی با مبدرای صیانت گردید و بعد قوت را هم که نخبه خدمت دیوانی اصالت و خطا
رای رایان با مبدرای محنت گشت در سر پهلوان بر وجه و در حجب بن بر علیه مصلحت و کسب
اینفو و قیاسها که حال شان بلیک سیده بود درین کار افتادند که به صورت تمام عمل با شد از در مصالح
آید زرا صالح را که مصالح الدین محمد خان خطا یافتند و در تمامه استعمار مصالح نمودند مصلحت نظر
بر مادی و اذیت غریب و عیالی بیگانه که همه از دولت بر و قیاس و غار بگری شان تنگ انداخته
راضی اصلاح گردید در ۱۱۶۰ هجری مصالح از طرفین با بیعت و التفات یافتند بر مصلحت نوزاد مصلحت
از طرفین بر بنا بر نظامت گشت مانند و وجه حاصل آن به خواه قیاس که بودید و کوی ای دیوانه
لکه رویه کولدی که کوشه نظامت قدم در قلم و حکومت مصلحت گشتند از این امر کار و عیال مصلحت
خلعت مصلحت بر حجب غایتند چون بر حجب نوزاد مصلحت و هم از طرف کوشه مصلحت و دولت قیاس
گشت و اوضاع افغانه و مجالی و بر طرفی آنها با جبار او و قیاس مصلحت ملذوم را که مصلحت گشت هم در قیاس
قوت آن او را مبدرای نوزاد مصلحت حاصل گشت و از ده لکه بود به نقد بر حجب مصلحت برای خود در خواه قیاس افغانه

نوع صدمه

نموده حصه دین برای انصاف و عدالت در اوقات می نمود بعد از تقاضای بندگان و صند ماه سنه ۱۱۶۴ هجری
 حاجی میرزا کبیر کبیری فوج مرسته و بنایب بدرجه در صوبه بزرگوارند و جوانان محترم که در خدمت
 در بنایب افتداری که در وقت سیر یکفتم حاجی فرویناورد و بعد از آن مقام مشغول به خدمت لطفی
 کشید از مکالمه بحال انجامید و در حجب بالترتیبی چه در آن وقت موجود بود اندر دست مرغان خاوی
 گشته شد آنچه را که در حجب با تمام ای جزایر بزرگ از رده اوید تا میتریب بمطام بنگان آن و خوانا که
 در راحت و ناله ای اولیج او در هر دو آن بود که در کسب و عواری از آن مصالح الدین بخر خان بنایب که از
 طرف مرسته و در حجب سر از بی یافت اما تسلط که میر حجب را در بصره نداشت و یکدیگر در و بر
 بصری که در آخر سنه ۱۱۶۵ هجری جانکی لاهم بنایب صورت عظیم انار فونت شد بجای او رام نرانی
 بصری که در دیوان ان صورت بود بمنصب بنایب صورت بزرگوارند و در حجب
 نواب مهتاب حجت و شهابت حجت و صولت حجت و اکرام الدوله برادر اول
 نواب سراج الدوله بنادر درین اثناء اکرام الدوله برادر وسط سراج
 که شهابت حجت از بی اولدو او را مینبای محقران بود از عارضه حجت اتفاق نمود تنها حجت
 که با او منقش حجت نام زنده بود در غم او مانده آخر در عمان اندو بعارضه استقادر سنه ۱۱۶۹ هجری سفر
 مع الدوله شهابت حجت ازین جهان فانی بعالم جاوید رفتی حجت مستی بر لب منشی آن مرحوم نایب و فاش
 خدایش بام زد و کفر باغ مونی جهل که ساخته او بود در میان محسن مسجد در بصره اکرام الدوله
 مدقون گردید مفظ اللهم اغفر له و بعد فوت شهابت حجت بفاصله دو ماه دو از رده
 لب و هم حجاب الدوله ۱۱۶۹ هجری نواب صولت حجت نیز عالم لغات یافت چون سال و ن

هر دو برادر واحد است نارنج حلقش همان گلکده خداش با عزیزی توانند و آن مرحوم را در
باغ واقف بودید مدفون ساختند و حفه نمائید بودید حاکم بر سر برادرزاده یحیی ششما حاکم و صوم
در امور ریاست و فرمان رومی و شیعیان و همی لایق و فانی بودید و بیدرجه از ما
سراج الدوله ترجمه و کشیدند که از تقدیر ربانی بر سر نهادند و مور قبل از رحلتها حاکم در گذشت و در
همین سال لغی ۱۱۸۰ هجری قمری حاکم نیز در شهادت سالگی با فرزندانش قائل شدند بنیای ششم
چند روز پیش از رحلت الهی موت و در خوش باغ مابین یای مرقداور خود مدفون
گشت اللهم اغفر له و سراجیه فقط ذکر جلوس نواب سراج الدوله بر
مسند ایالت بر سر صوبه و جنگیدن او با انگریزان در کلکده و با نعلت حاکم
و کشته شدن توکت حاکم بهادر نواب سراج الدوله بعد فراغ از توفیت چهار حاکم مسند
ایالت جلوس نمود و زوج الام الدوله مرحوم برادر خود که در خرنی بی را بول بود و بعد خود را آورد و
محمد صغیر خان هزار بخشیلگری قبول نمود به بر مدغون و پیشکاری و دیوان خانه بموس لال حاکم
مدار الهام ساخت و قصد انزاع ملک پور نیم از دست شو که حاکم خلف صوبه حاکم که بعد
رحلت پدرش فوجداری ایجابا و قتی دهشت غم نصف لطف و محمل نمود در این اشرا
خبر رسید که ما ننگه برای گرفتار کردن کشن بلیه سراج بلیه لعل سنه حاکم بد که رفتند و نوشتند
که کشن بلیه را چه بود بکلکده رسانید در حاکم شد در ملک حاکم طلعان ایالت ششم و انگلیسای در
دهدش غرضی کند بجز در تمام این خبر و بعد از شهادت حاکم موقوف غم با هم بجهت کلکده روانه شدند
چونکه فوج و اسباب حرب فراوان دهشت در اندک دست بسهل خاک بر انگلیسای غالب آمد
منورید

مستور یک عمره را بر خوف ننگ دیده مضطر بانه با لود و بر چهار سوار است که گناه کشید باقی ماندگان تا
 بالادت و کلاه جلیله آخر الامر قضی مقبول و بعضی اسیر شدند و زره بی خطر و اجناس نفیس از کوشی گنجی
 انگریز و دیگر سواران هندی و انگلیسی را برینى و غیر هم لغارت بجهت های لشکر رفت این ماجرا است در
 شهر رمضان ساله العری لود الفقهی دو ماه دوازده روز از رحلت مهاجرت روی داده
 و اطس و غیره که در کوشی قاسم باز از لود و زنده بقید در افتادند و چند بی بی از نسوان انگلیسه
 در لود امیر بنگ که رفیق میر محمد حقو خان بود اندک روزی در لود گذر گاه است و دیات لود کار محرم
 باطلام میر محمد حقو خان محض اسراج الدوله آنها را بر چهار سوار است که گناه کشید باقی ماندگان تا
 کرده لشکر رفت را سینه لود خراب طلمه مانده چند دوان را بر بردوان را چهار سوار است که گناه کشید
 چاک در طلمه گذارده محض اسراج الدوله بر شد آباد در الدار است محض مر اجعت نمود لود از چند روز مع فوج
 جبار مقام سون جنگ هفت فرمود در میدان هماری مصافی عظیم روی دهو خونگ شکت جنگ حق مسلم
 و سبک لود از محض داری و نایب بری و خود سندی و عدم انقاف از اران فوج مغلوب و از کوشی گنجی
 مقبول گشت این ماجرا در آخ ماه محرم ساله العری بوقوع آمد که گشته شدن شکت جنگ اسراج الدوله
 برای ضبط اموال خانه اش مومن لال در پور بر فرستاد او بود ضبط اموال شکت جنگ نسوان
 حرم محولت جنگ دیگر متعلقان را با عازر و احترام تر در اسراج الدوله فرستاد ذکر
 میباشد در اسباب ال دولت اسراج الدوله و دیگر با خبرین با این تر از و معلوم شدن از لود
 انگریز بر آن محض

چون اسراج الدوله بعد فتح بانی بر شکت جنگ سالها و غایب کرد دولت خود گشته و در آنها

دولت او فرقه و زینبیار و اموال پیشکار از خانه بخانه او منتقل شد بهای اسبینه الکالی
 و مستعد بزی زوال گردید بقصه لیل مندر بود که در یک با معدودی در مندر راج کر نعل کلید
 بداد و سنجک که معین کوشی در کین بودم فوج قبیل که بک دو بلین تلنگه و سه چهارم کوشی بود
 و لایقی بودند برای فایم نمودن کوشی بکلکه قصد نمود و چهار زات را بر موکانه در بای شود
 که محل انقباض بهارنی است لنگه زده به مقام بهای سراج الدوله داده عذر تقصیر است
 در یک خواست و چند کله رویه بشرط ده روز حکم اجراء کوشی در کلکه موافق وضع سابق
 برخاستن غیر تقاضا از بهای قبیل می نمود سراج الدوله که کیفیت آن مردم و مصاحبان از
 خود کسب کرده است بر مقام کر نعل کلید انقباض نمود و هیچ جواب با و لغت است
 بر نعل ثبات جنگ از توقف و انتظار جواب دلنگه گردید غم زرم را حرم نموده
 ساز جنگی را محاذ می محل اقامت مانگ چند در در با آورده لنگه کرد و شروع با کشتن بازی بود
 تو بهای فرموده و فوج را مع تو بهای لایقی جنگ میدان و رجای مناسب بر کنار در با فرود آورد
 افواج مانگ چند مقابل و مقابله نهادند و مانگ چند از راه جنین و نامروی تاب مقابله
 آورده و بعد از غارت مانگ جنگ مع دیگر اسباب و ارباب کوشی ملکه با ماکن قدیمه
 خود زوال نمود لوی فوج و ظفر بر افراشت سراج الدوله با استماع این خبر عازم حر و تادیب
 جماعه الکلیه گردید دو ماه است روز بعد فوج پور می در جای خود بکام و آرام نشسته بود
 که ناگهان صور اعلام او محسوس گشته اسباب زوال دولتش معین شدند با جمله خبر کوشی مانگ چند
 از کلکه شنید روزم کشته دو از دم رسم الثاني سینه اسبیری از بر شد اباد بداعبه جاری بکلکه است

لایقی

و لنگه

لشکر خود با سباحت همبختونه همگامی بلکه از بد نصیب بلده کور رسیدی بی مناسب خیم و میسر
 انگلیس آن بر لشکرش شرف از زلف بسیاری را کشند اصرار بی عظم بر سراج الدوله و همراجهانش مستولی
 از نظامگاه خود بر رفته اند و خود را در صلح کشند وقت انگلیس آن در مظهر زین و در حین آن
 که در جنگ اول فتح سراج الدوله از پیشی غارت نموده بودند سراج الدوله ناچار تا اول زلزله در هندو
 که بعضی از فی ای دید و در بعضی بعضی دیگر کشش بر کرده نصیب بلکه را در جای دهه مسلم نکرده است بسیار
 با بی شرط که تا وصول زور بر بدست آنها باشند و بعد حصول تمام و کمال بدست
 بسیار بد و در عسکات از جانبین در رفتن و تالی از هر سراج الدوله جل امجد گرفته
 رسید در مهارت مضور که در آن نمونه بنا بر است همه او بزرگ عالم غرور تصور می نمود و خود
 بکار خود متفکر بود و میبند است که چه کند از بعضی معامی ثابت و نادم گشته است قدر دولت
 خدای است نام از حرکات سبک بر و سفلی باز می ماند گاه گاه مغلوب قهر و پیش
 گردیده تو بهما مقابل جوبلی بر محمد حفری جدید و راجه دو بعد رام را با طاعت و فرمان بدید
 مومنی لال مامور شد و حکم شده گاه به نسیخه و استنداد گاه به بنوای و بعد خفته تا
 بگوئیم مرعاج بدین اثنا با فرانسس و انگلنز که منازعات با هندس حد سال است
 زمانی مصالح و سودا و اسباب حرب بگذاشتند و زمانی بحاکم و عدال و حرب و
 قتال بر روزند است مصالح القضا با فقه نابره منازعت آنها یافت و در وقت
 با هم جلیقه فرم انگلنز بر قوم فرانسس کشید و چهار جنگی انگلنز بر کردی یکی از سر دولت
 برای شجر فرانس دانند که منصف چون چرا و بوگلی سر رسیده قلم فرانس دانند را

باز

سفر ساخت و فرستادن کتبی که نویی که نزد فاسم باز در دستند نیز از دست
بدر رفت موثرا لاس که رئیس علمه جماعه فرانسین لاج الدوله نوسل حبتهم با
مانده کلی جماعه خویش و نوب و مزدوق بیاید برای بر قند از تربیت کردن خود عازم سرکار او شدند که
با پیمان و اسفارش در لایق گفتن فرج سراج الدوله با خود نشو و نجوب و کمال خود سراج الدوله
پیغام دهوند که مصالحه فیما بین ما و نواب لاج الدوله و از خدمت صلح آن است که دولت و دشمن
ما دولت و دشمن نواب باشند ایام مسان ما و فرانسین حاکم استند ما این کار زوده ایام
و نوب ایام که خود مصالحه بر در کس نماید این امر با ملت لفظ عهد و بر عی مصالحه است بد خوانان
و رفقای در قالب دولت خود چه عرض نمودند که برای چند فرانسین حاکم شکر رخیم
و از ردگی و بر عی با اکثر مزجایع از قانون خرد و موجب لاس مفاصل است تا لاج سراج
الدوله ناچار گشته و سپردن راطرف عظیم اهل حرفه که گفتند که عند الحاکم است
طلبید چه شده موثرا لاس گفتند و فضا به باد ده گشته باشند که اکثر نوزان
با شما در مقام خرد و کینه خواهی و با انگلس اتفاق نموده اند که در روز و اماری بد خود می شمار
می آرند بعد از آن می شمار با انگلس چنانکه کار خود سر انجام و شمار تمام خود که در آن امر
در جنگیدن با شما فخر خود نموده و نوزان شما بر شما دست نمی توانند یافت اینده اعتبار با شما
و مسان ما و شما با مملکت بید بر رسیدن از مملکت است عرض خود بدر رفتن او از
مرشد اهل مزارعتی سراج الدوله با مبر که خود خوان و راجه دو لید رام استند او یافت
و این مرد و کس جنگ بستند و دیگر از آنکه نزد دست سراج الدوله عاجز میانی و روز و شب

ترسان و از آن بوی باغ شوق ساخته در فکر بر انداختن بنیاد و دولتش شدند و کجاستی همگام زوجه هم
 که در برینه از سراج الدوله و تبارگی وضع ضبط اموال و طباحت نه محفوظت محفی در اعانت
 بر محمد حنفی گوشیدن گرفت و بر دین سرده بود قدیم بود دولت و زرافت بر محمد حنفی
 و در عهد ولیدیم هم بدادن اشرفی که از دست بر دین سرده الدوله محفوظ مانده بود و اعانت آن
 مذکور بود فقط ذکر اسیر داشته شدن نواب سراج الدوله و منتقل گشتن به سوی دربار
 و ریاست بر سر صوبه یعنی عظیم آباد و بیفاله و اورشیه بنواب میر محمد حنفی خان حفظ
 میر محمد حنفی خان و در عهد هم لایحه و حاکمیت کشید بکند شدند و کلید فتح بود محض بدستی خاندان بود
 از دست سرده الدوله بجان آن بوی باغ شوق حاکمیت فرستاد تمام کردند که از شایسته
 اندک حرکتی از جای خود و سهل غلبی با سرده الدوله نمایند تا که او به صورت تمام و این جوانمرد
 و باندگ توجه شما عالمی از دست آمد و اخبار این عالم بخت غصه یافت و در عهد آدای
 سه او در روم بود و دیگر نواصت بسیار بود که بعد و بران و ضمانت مهاجران نمودند
 که در شایسته و بر دلی نظر ندارند و کینه که بالمشه شایسته و فرقی جوابی نام و لسانی و
 بشرط تلبیس حاکمیت نشان نباشد با شمام این مقال است و الله به رحالت با شمام
 نمود و نسیاست آنها به بد پریشه معیاری مجادله با سراج الدوله شدند ظاهر الوصف و
 درنگ و آدای بلیغ تا و ان که لوضی مال لغارت رفه طلبه مقرر شده بود دست او بر حاکمیت
 صلح شد با او مجادله با سراج الدوله که نزل کلمه شایسته جنگ با فواج و طباحت معیاری
 منفرد است که سراج الدوله هم جار و ناچار با منافقان بر فنی و مدارا در آمد با فوج حنفی

برای مقابله و مفاصله از روشد آید نصف نمود الغرض در مقام پلاس تداقی فیتن زود و هو و نبد
 فتح الکلیس از دو ستم زار با هم زبانه نمود و بر فرزند خسته هم شوال ششم امیری الش کار نهاد بلند
 بر محمد حفر خان و بعد هم بیاهم با هم اصرار نمودند از هم غاشنام کردند مگر مردن و مومن لاله بیشتر رفتند
 گرم کشید و آینه و به نوب اندازی متحول بودند که تاگاه کوله نوب ببردن رسید و جان حنی
 نسیم عمه و سراج الدوله از گشته شدند رو به نایب سر اسمی شد امیر محمد حفر خان و امیر محمد مراد
 خان عرف میرزا به الحاح و سهاجت پیش خود حفر خان و حفر و الحاح از عهد بدبرد و بگشت بد
 در سار از سر فرورفته حضور امیر محمد حفر خان گذاشت و گفت اکنون از کردن با بی
 خود پشمان شدم حق فراموش در عاقلهای خود خود همانست که لایق وضع آورد شما
 بجای آن مرحوم میدانم امید و لدام که از حضور است سزا در گذشتند آنچه لذت می بخش
 و سبابت مقصد حقوق دیرینه و فراموش با بنده محکم کردند و جان و آبروی من نگذاشتند
 بر محمد حفر خان در الوقت فایده دید آنچه نباید بطرح داشت و ترودغا با او با حینه
 انکس نمود که الحاح روز فریب الامت است وقت بوشن و جنگ مانده بر سلطان
 به حکم خود نایب خود بر کردند و این وقت جنگ با موقوف نامند فردا اتفاق علی
 فتح ندرک این جنگ فوایم نمود سراج الدوله فریب او خورد و بمومن لاله که در علی
 کارزار بود حکم فرستاد که بر کعبه او گفته فرستاد که گفت بر گشتن نیست چه
 شدنی است بمن جا خسته شد اگر بموقوف بر سبک دم تفرقه در لشکر راه یافته طوقی
 فرار گشتگی خسته یافت سراج الدوله باز با حفر خان مذکور مومن لاله را بمبا لوفه

تمام از حفر خان

تمام از جانب کمر رسیده بود پس طلب بدیت چون به شود مردار و زکار آسمان
کنندش نماید بکار گویند از ثنابت و قرار بریدن و موی لطف لایزال کلف
به این چند و غیره و کلام منافعی بدگمان شد که موی عتاب است و فرود آمدن
که جنگی در ثنابت قلت رو دهم مفضل که مسطور است عقیده یافت و فرود آمدن
سراج الدوله است و آنچه دیده میشود در ملک است الحاکم نمودند که معنی حجاب است که می جلند از
مخلفان سراج الدوله اندرگاه اینها نمودند خود آنچه گفته ایم اثر آن ظاهر عقیده غرض بر خوردن
موی لطف از آن مکان لشکرمان بود پستی خاطر می آید و دیوار نهادند و در اندک زمانی
از لیل تفاق و موافق پس تر از چند سراج الدوله است بر احوال لشکر و خوف عظمی از طرف
مقابل و زبانه تر از دشمنان فعل شدت اضطرار است یعنی از روی حسنه نایم بود با
مانند مضمون رگدای سلک و زلفت و بنا به ستم مضمون فرود آمدن موی لطف
چون مضمون بی یار و یاور دید در انجام استقامت مضمون دشوار مضمون در تب تبه مضمون
مذکور بقدریکه مضمون جبهه را شرف بالظهور مضمون و موی لطف از زینهای دیگر که اینها
هم است مبدات سلواری بدینهم و مبدات بر مضمون واقف و ایراز احمد و اتقانی
مضمون مضمون در ثنابت آخر شب از خانه مضمون بد رفیق و از راه مضمون مضمون گذارند
از بگوان گوی که مضمون سوار شدند و عظیم آباد گرفت و موی لطف لایزال که مضمون طلب
سراج الدوله از عظم آباد مضمون مضمون بقدر مضمون محل رسیده و اجوف مضمون مضمون
از جانب گشت و کرنیل مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون مضمون

بمخزن گزینا کرم نامه و بکسر در پی آوردت و موثقیه لاکس بک منزل پستیز از بود
غرض از حد بر سه مورد اول بد کرد بر گشت و میر محمد جعفر خان بک و در بلاد سی نظام
کرفضا کرنل کلینف و دیگر سرداران انگلیسی ملاقات نمود و بعد از آن مقام نمود و
مواثیق باطنیان خاطر در حضور کتبخانده روز سه شنبه پنجم سنه ۱۲۰۱ مذکور یعنی ششم شهری رسید
ایالت جلوس نمود و منادی تمام عفو گردید و با اتفاق لفظ و بدرام بر تن و فتنی است
ضبط و ربط اموال و حساب و الف نام آن برای جماعه انگلیس و در جمیع بلاد ممالک
موضع بود و وقت و خطاب لفظ بهای جنگ بود برای عفو مقرر نمودند و تمام ممالک
حاکم الدوله میر محمد جعفر خان بهای ممالک در عفو نمودند و برای ممالک میر
خطاب حاکم جنگ یعنی احتشام الدوله میر محمد جعفر خان بهای ممالک جنگ
قرار داد و برادر خود میر محمد قائم خان را خطاب جنگ که احترام الدوله بهای
جنگ جنگ بود و در ممالک محدود سه مورد است که خارج فایم است و
استقلال ممالک صلح است نوشته از در وقت و میر محمد قائم خان بهای ممالک
مهم مردم نعمت برای گرفتار نمودن سراج الدوله فرستاد و بر دایره برادر خود و عفو
لکه در راه حمل می بود نیز در بنجاب تا کیند نوشتن سراج الدوله که در راه اجل بود
لکه لطف در پانفایل را حمل سید و در تکه داناشه نام فقیر سباحت
از کشته فرود آمد اراده بخش کتبخان برای عفو و دیگر آن که سه روز جزیره خورد
نمودند عفو فقیر مذکور از راه کینه و بر نهم که داشت بحسب ظاهر به نشانی و در کتبخان

اکبر

پیش آمده اهتمام در طبخ طعام و التماس استراحت و آرام نمودن مخفی دستگیری را بر اهل محل
 دشمنان او را که در محض و تلافی غم آنسو زندگانه طلب میزداد و میر محمد قاسم خان با انبوهی که
 همراه شان بود در سپید و سراج الدوله رابع عیال و الوالیکه با خود داشت بدست آورده
 شان مان از بدند سراج الدوله بحر و الحاج کشش آمد که آن روز که قابل خطاب خود عید
 محفل عیال آنها میگردد و از کس التماس جان بخشی و تعین وجه قوتی و نگهداشتن در
 زار و بی نمودن میر محمد قاسم خان ضد و فخر زبور لطف السار که زبانه بر لکوک می از بد
 بوعد دو عید و بیم و امید گرفته منفرد گردید و دیگران نیز در خور رتبه خود چه هر که اوست
 داد در اخذ و جزان کوتاهی نمودند بعد اقل لغذ و جوایز شش ماهه با نزدیک شوال سال
 مذکور آن اجل رسیده را می شد ابارس بند زمین که نشسته چون سراج الدوله بفرمود
 استماع و در ووشش زد فحکه در جعفر کج سکونت اختیار کرده بود طلب دوستی در جای بقدر
 نمود و از رفقای خود خوانان قتل او شد احدی بر اینکار زشت اقبال نمیکرد و احوال
 محمدی بیگ نامی که از بد و شورنگ پرورده پدر سراج الدوله در مهابت هک بود و عده
 سراج الدوله یا مار او دشمن یکسی بود پرورده را پرورده طلبا لم رضاه الله بان شفی که خدا
 کرده بودند این شقاوت را اجبار نمود بعد دو سه ساعت از ورود سراج الدوله
 بقصبات او رفت چون سراج الدوله او دید پرسید که همانا برای کشتن من آمدن او را
 کرد آن بچاره جان خود نا اوس گردیده مجددا در بارگاه الهی نایب گشته و گفت آری
 نمی شنوند که در گوشه افکار زندگی کم بعد از آن گفت نه البته در انتقام قتل نافی حسین ^{علیه السلام}

که او را نشسته بودی گشته باید شد جلد و تدکیر تیغ بیدارم کشیده ضربتی چند بر سینه نازنین او زد
بر روی زین افکار گفت سست که کار من تمام و انتقام با انجام رسیده جهان شیرین جان افروزی
سپرده ازین دارا مبداء مظلوم و مقتول تیغ جفا در گذشت لاش او را بر تودج قبلی انداختند
بطور شمشیر زنده گردانیدند چون لاش او در بازار بدر سرای مادرش رسید از استقامت
شور و غوغای باجر المطلق گردید برهنه سر و پا بر روی و سینه طماح زنان بیرون دویدند
خاکم حسین خان که مشهور خواهرزاده پیر محمد جعفر خان بود بام خانه خود که سر بازار مقابل دروازه
خانه مادرش بود تماشا می نشست لاش محزون زان خود می نمود و مشت بدی این احوال نمودند
پا و لاش خود فرستاد تا بفرد کتک و جو بستی آن زن بیچاره بکشد گشته
مرد دیگر نتوان هم از اندرون خانه کردند و فکده سراج الدوله را آورده بودند پیر محمد جعفر خان
بویسری بلند اخترش که در غرامت وضع لباس و ایزاد و افزار و ذنابم اخلاق بیشتر بود
در قتل هم نهایت محول و خود را عقل ناس داشته با وصف ارتکاب اعمال قبیح منافی
ریاست تشبیه عمارت می گشت قبل از اینکه به بدر اطلاق شود کار سراج الدوله تمام
ساخت چون بیدار شدند عمیر گفته فرستاد که از نام مغول بقید عاقل خواصی بود چند بدو
جعفر فرستاد که من آن بی خیرام که چنین امور تغافل فهمم محفوس است باند تو او حاضر می شد
در عفا خیرت خود مکتف با آن می گفت همیشه رفقه سبب جنگ ام بدانه در حسن کار
با گنجینه روانه نم داشت و پیر محمد جعفر خان در ماه پنجم لدا مار است خود در ماه صفر
سوی مرزا سید برادر خود در سراج الدوله به نیز لقب رسیده گویند که آن بیچاره را

در ختم نماند

در تخته کتبه برای نگاه داشتن شامپا زندگذاشته بشماره پیش در چنان تنگ
 کشیدند که در آن شکر و روح آن مظلوم لعالم قدس بر ولد محمد و مومن لیل مدار الهام
 سراج الدوله و نیز در همان ایام که آقای اورده اسیر و قنیل نمونه بودند مقید کرد و خانه
 ایش را ضبط نمود و او هم در همان کوشش بکنش در گذشت فقط
 در کوشش میر محمد جعفر خان مع کربل کلیف اعظم آباد و
 ملاقات نمودن راجه رام نر این باخان مرصوف

بدر وقت مرشد اباد در ماه صفر سال ۱۱۰۰ هجری از مرشد اباد بوزم پورینه و عظیم آباد رفتند
 و در راه جبل رسیدند کلمه حسین خان ام فیه برای تسبیح پورینه و انشاء آن از دست کشیده شدن
 سراج الدوله سیرشورس برده شده با اتفاق اجل سنگه کابینه که سابق دیوان شکرست جنگ
 و حیدر مفرکز سراج الدوله را مقید نمود خود بر ملک پورینه مسلط گشته بود روانه نمود و خود
 میر محمد جعفر خان مع کربل کلیف روانه عظم آباد گردید چون قریب عظیم آباد رسید راجه رام نر این
 کیندامل نامی را برای سازش و آفرینش تر و کربل کلیف فرستاد کیندامل اول نر و میر محمد
 خان آمد ظاهر نمود که رام نر این بی توسط صاحبان انگرز حاضر می شود اگر خطی از دستخط و
 مهر ایشان برسد مقدمه بز فوی ملی می شود و والد خداوند که چه صورت گبیرت خان مذکور
 گفت چه مضایقه کیندامل با منبر ساختن و مسود خاطر قضا کتوب نیدار و بر آورد
 چون خامند که چند آن خط و سواد نداشت و در نشه نیک که کستی لازم است

بدر وقت مرشد اباد در ماه صفر سال ۱۱۰۰ هجری از مرشد اباد بوزم پورینه و عظیم آباد رفتند
 و در راه جبل رسیدند کلمه حسین خان ام فیه برای تسبیح پورینه و انشاء آن از دست کشیده شدن
 سراج الدوله سیرشورس برده شده با اتفاق اجل سنگه کابینه که سابق دیوان شکرست جنگ
 و حیدر مفرکز سراج الدوله را مقید نمود خود بر ملک پورینه مسلط گشته بود روانه نمود و خود
 میر محمد جعفر خان مع کربل کلیف روانه عظم آباد گردید چون قریب عظیم آباد رسید راجه رام نر این
 کیندامل نامی را برای سازش و آفرینش تر و کربل کلیف فرستاد کیندامل اول نر و میر محمد
 خان آمد ظاهر نمود که رام نر این بی توسط صاحبان انگرز حاضر می شود اگر خطی از دستخط و
 مهر ایشان برسد مقدمه بز فوی ملی می شود و والد خداوند که چه صورت گبیرت خان مذکور
 گفت چه مضایقه کیندامل با منبر ساختن و مسود خاطر قضا کتوب نیدار و بر آورد
 چون خامند که چند آن خط و سواد نداشت و در نشه نیک که کستی لازم است

خصوصاً بعد خوردن طعام بهیچ کاری غیر از وقت مزاج شناسا و قیاس شود بعد از خوردن
بدرستی خودستیز و از آنکه گفتند منوش بگویند مناسب مزاجش ظاهر نمودند بر او انگلی و
گفتند که کلکف بزده طایفی عمل خوب نند آری که بنام کلکف که در صورتی که در کلکف
رفت و موافق شود خط خوب نند که گفتند و در کلکف که در صورتی که در کلکف
جمع بیاید حفظ جان و آبرو و مال و صورت مردم در وقت می کشند شما ذمه است که بنام
بزده خط نند که در برام نرا این بود حصول اطمینان با استقبال بر محمد حفر خان شناخت این از عبار
اول بدست آری کلکف رفت ملقات کرد و پس از آنکه از سر دهان انگلیه معلقه بر محمد حفر خان
رسید این معنی ناگفته خام خان قوم شد الفصیحان و صوف بود چند روز که در مجلس کامرانی و
تأثیر رقص و سرودهای آن دیار بسیار اندک بعد از آنکه صوبه عظیم آباد را بعد از محمد حفر خان
خان محمدی کسبه مدخل صوبه نند که از آنم نرا این در وقت او هم برای عملی روزی توسل
به آریل و دیگر اصحاب انگلیه حربه بود با آریل کلکف ظاهر نمودند بر محمد حفر خان بیغام تمام
ازین امر فرستاد که خط استمالت منقض عهد و پیمان عهد و دستخطی خوب نند آریل کلکف
حلاف عهد و نقض پیمان عمل آید بر محمد حفر خان بیچ و ناب خوار سج کردن نتوانست
و از اظهار الله قیام گشته شد در میان مردم نرا این نمود و برادر چاره خود را بنویسد
و امید دیگر شود که در اینده همراه حفر زمره امیدواران هستند و میر محمد حفر خان
در حلاله نون بنا کرد و حین صلح رسوم خوبی بود با تمام تمام تقدیم بر ننده عازم
مشربان کردید اول نرا است مقابله با خصوص محمد شرف الدین بن محمدی نری که از

اولیاد الله

اولیاد الله و مقتدرای آن خود است رفتم بعد استحصال سعادت زیارت انجاء و ابر
 گشت و خاتم حسن خان در پور بند رسید کجا که سبلی بر جعفر علی خان غالب آمد و جعفر علی خان عاقل و جلال
 گشته کجا که در رفقا راه و سنان گرفته بیرون از حد و در مسه بر سه صوبه جانی سر بر آورده در انجا
 بسر شو و در عهد عالیجاه میر محمد فاسم خان باز آمد مدنی در قید او ماند بود از ان از و جزئی مسموع
 نشد و خاتم حسن خان متظفر و منصور و فضل پور میرا گردید در خانهای بنجا کرد و صولفت جنگ
 نزول نمود و شیدالارکان را بنظم نظام ممالک متعلقه محفوز و حجت فقط
 ذکر و خوال راجه شتاب رای پیدار و آنرا از زنده جهان آباد
 بصورت عظیم آباد بنام نظم و نسق در او شتاب رای اول بیوتات نویسنده
 آقا سلیمان غلام رحیمی خاندوران خان امیر الامراء و خان مان مصمصام الدوله پسر امیر الامراء
 مذکور بود آخر بنا بر شد و نیز ملک در جبلت دولتت عبرت با عاقل شرقی محض در ان مهمام سرکار
 مصمصام الدوله در بنامت آقای محفوز گردید چون احوال شتاب بجهان آباد آشفته و اوضاع
 انجا در بر جم بافت سکونت در ان شهر لایق حال ندیده و بعضی با دشت عظم آباد
 و قلعه ای رفعت و خدمت محال است جا که مصمصام الدوله مذکور بنام محفوز حاصل کرد
 با وضع مشایبه و لیباب در است بعد و در عهد میر محمد محفوز خان بنظم امیر رسید اول الله
 باراجه رام تر این عهد بوساطت او مملکت خان مذکور حاصلت حسی و عمده
 او میرشد آباد آمد و در انجا که نوسل بکر نائب کلینف حسنه بگویند را بنام محفوز
 آباکار که بی محفوز و خاطر محفوز بر آورده اسناد و احکام در مدخلت و معاوضت

کار قوت تمام نام نزاری میسر ازین نوز و بوساطت او میر محمد صفیر خان حاصل نمودن بقیع آباد
برگشت و در کارهای مذکوره خیاچی باید و خیل گشته عن شورش و سلبه کار دوقی رام
نزاری بوم در چند روز از قوه فرساحت و در دست او بنوعیکه باید جا کرده روزگار بجا
و آرام و بکمال عزت و اوقاشم بسیری بود فقط در غفلت و بخل و بدواری و بخلی میر محمد صفیر خان
و صادق علی خان و میر محمد صفیر خان میرزا بدو بکلی اینها با عیال مما بابت جنت بر حوم
میر محمد صفیر خان و بپیشش میرزا زمانه را بکام قوت در خیان در عیرو نشاط و زنده بازی مشغول
و منتهای بجهت که از دنیا و ما فیها خبر نداشتند کسی بجا سپاه در عیالانی بر دوقت سوره
خند از سوار و بیایه که نوکر منوسل برین بجهت عمه لایق بجان و کار و باستان بر کسید
اول بوم از کج خلق و بد زبانی سراج الدوله و استخفاف او که از آن با عیوه می براید
بازاله او راضی شدند و کمان برودند که میر محمد صفیر خان مراد میرزا و عمره در خدمت
گذاری می جنگ گذارند تا کجا شمر از اخلدق و اعطای او درین کس تواید بقد و بعد
سلسطش بروم حکومت و مدد خطه حالالتش خصوصیت اهل اوضاع برین که از حویله
روزگار بوجرت و نالض بروزگار سراج الدوله بکودند و رحمت اله علی الناس الدوله
که مسلک آنست بجد با فتنه و طیف زمان و انا و نادان بوم میر محمد صفیر خان که بخت بر کمال
بخش اموال سراج جنگ بکام بختگری او در فرقه سپاه شرفی داشتند و مستی از دنیا
بخل و امساک فارون تبدل و نسبت بافت مستحق بر کسید از قوت عیوب که از خضاب
سای موقوف و مشهور بود الحاق دولت و بجهت در عهدهای جنگ مال بکمان

و از آن دریا

و آب از دریا بخشدن بود حال که حال خود است دل نمجو اهدا بشینری بوغزیری حلقه آید
 و در عین ایام زوجه چهار جنگ و گشتی بگیم و آینه بگیم و خزان چهار جنگ راعم
 لطف النساء بگیم که معروف بزوجه سراج الدوله و ماور و خنجرش بود مع و خنجره چهار ساله
 مفید کرده در کماک ذلت و خوار ی روانه چهار بگیم نگر نمود ذکر آوردن محمد علی خان
 شاهزاده عالی کبریا به تسخیر عظیم ابار و بیفاله و بازار خنجرش بی مثل مقصود و سواج ذکر در عین
 محمد علی خان معروف برادر کوچک سر زلف محمد بن اوززاده صفدر جنگ وزیر
 که تا نیمه ابار بود به کوشش غیر صوبه بنگاله و بهار و او در پیش شاهزاده عالی که خلف عالمگیر تانی بود
 که از خوف شهادت و الملک غازی الدین خان وزیر از دست پنجهان ابار برانده بر بخش الدوله
 پنج خان افغان در میدان پور کهوره بود طلبید همراه خود بریاست گرفته مع خنجر آن صاحب نام
 و لشکران از حرا هبمان شاهزاده که سپید بلب علی خان بهادر اسد جنگ و مدار الدوله
 و فضل الله خان ممتاز الدوله بنیره اعتقاد خان فرخ سپهری و وزیر الدوله رضا قلیخان بهادر
 نادر جنگ و بهادر علیخان محلی خواجه سرالو بند روانه عظیم ابار گردید چونکه نزدیک شهر رسید
 راجه رام نر این صوبه و هلد عظیم ابار رسیدن افواج انگل حرا جز القبا و پادشاه شاهزاده
 و محمد علی خان بنیر حرا و اول عیالقات خان مذکور رفت و بوس طت دوله
 شاهزاده حاصل است چو نگر طالع رهبر و عیبت با و ر بوسه و سلم از انجا بخانه خود
 نگر از شاهزاده عالی و اقدس و فدک شاهزاده و همراهانش خوبی و حرا صبی که بر او
 مستوحله بوجه غاندا بد مجموع در فلک مشغول شده منظر فوج انگلیسی استند چند محمد علیخان

بعد در بافت تقاعد راجع از بوزیر لشکر قلمو دست و باز و هیچ فایز نیست طرف
شیخ الدوله قلمو ابابدر را که در تصرف محمد قلیخان بود بر غایت دست قلمو در محمد
انتزاع نموده قالیبض و منفرد گشت محمد قلیخان بدربافت این خیر نهایت نبرد
و پرتابان گردید قصد مراجعت طرف شیخ الدوله با مبدقاریت که نبی عم محمد
بوی خود و مقارن آن خبر رسیدن افواج انگلیس و پیرن نیز گشتند مضطر باینه سمت
از عظیم آبله طبل رحمت کوفته عازم ملک خود گردید چون نزدیک به پهلوانی رسید
موشیر لاس فرانسس با و بر خورد و در همانجا که این چه خیاب باطل و جسمی تکلیت
صاحب مدتی محنت و غم اندوز روز دیگر توقف نمود حسن تر و در امر که از چهره
دوران دوران خود رسیده ام ببیند بعد از آن ایچ مناسی باشد علفند نمود
مطلقاً گوش نبرد لاس نند کور محبوب باز گشت و شیخ الدوله بدربافت حال
برگشتن محمد قلیخان الله بی بهمد و لاجه بلوند سنگی غرض آن دهه هم بر گاه محمد قلی
در حد شهاب رسد او را نگردد که با نظرات بیاید و پادشاه از آن مزاحمت نکند
هر جا که خود گشته باشد در صورت راجع بر حد خود رسد حسب الامر آقای خود محل
اوردندش ازاده بر آمدن خود از آن محض مغنم و گشته موشیر لاس الله باه
متغنی همه از راه مرز بود چون ملک بتدبیر بازاده اقامت در خنجر
گرفت و محمد قلیخان با معدود وی ترد شیخ الدوله رسید که بقید گردید و گشت
و ابوالنسر بعد چند روز حسب حکم شیخ الدوله بظط و غارت هر دو راجع افتاد

ذوالقعدة

در جلوس نمودن شاهزاده عالی که شاه عالم بر تخت سلطنت موروثی در موضع

کبکولی و عازم شدن بعظیم ایار و سواران در که رویداد مصط

شاهزاده عالی که بار و بیم غم عظیم آید و نمود چون از کرم ناسیب و نمود فرسخی خند و آمد
 خبر شنیدن در خود عالمگیرانی بغیر عمال الملای غازی الدنجان و تیزین محیی السنه که کام بخش را که نقیض
 شاه جهان طلب نمودند شایسته از آن صلح دولت خوان در ششم شهری در موضع کبکولی بر سلطنت
 جلوس نمودند و شاه عالم پادشاه ملقب گردید و نیز دولت را به بشارت منور برای روان
 فرمود و برای شجاع الدوله و خیر الدوله قیلان و خلدغ و دیگر عطا یا فرستاده منظر لغت استودی
 بود به مجرد شنیدن جلوس پادشاه افغانان مسلکامکار خان با پنجم شش هزار سوار و
 هزار و دویست خان و اهل خان نیز با جموعی که مملو میادند که رسیده مورد عتاب است
 و کامکار خان منعقد اخراج سربازان که گشته از زبندگان باج گذاران و غیره
 هر چه با بجای مختلفه بدست آمد فراغ نمودند برسانند و از آنجا نصف نمودند بارام که مع فوج از
 افغانان که مقابل نمودند و بر و غالی آیدند و در یافت خبر رسیدن فوج انگلیسی و میرن کامکار
 خان مع پادشاه باستقیه آنها بطور شرق نصف نمودند اول میرن بمقابل در آن نیز حضور بود که میران
 فوج انگلیسی سید از التباری نور و سیدند و کار کامکار خان تنگ سخت پادشاه و
 اتباع او تا جیکه انگلیسی فرزند پسر پادشاه در حصار مقام در بهار امانه رفتن معتمد پادشاه
 که میر محمد صفوفانی را از جا باید برداشتند تا بر این اسباب غیر آنچه میران شد بسیار خسته
 و عرابه و غیره را که این در راه کوهستان عالی تنگ و تاز سمت بمانی گذارند فوج با فوج

خانی
چون در مع بادشاه ابلغار از راه جبال عازم مرشد آباد گردیدیم محمد جو خانی چون بر غم کامکار
گفته باقی مفضل الحاکم گشته افواجی که همراه داشت فراغ آورد و نیز از روسای انگلیس
اعتقاد نمودند قومی که آن همراه برده گشته از مرشد آباد بر آمدند و الترام کرده بود که در قریب
سوارتیس در میان فوج انگلیسی باشد و دیگر افواج هندی که ملایزم او بود پیش و چشم
راست دور دور گرفت و پیر محمد قاسم خان داماد جموع علیخان نیز از زنگنه و کرب
طلب او بر آمدند بر لب دریای دمو در خمیده داشت و بعد از آن ملکی بخان مذکور را
گفت و پیرن نیز بر سر جبهه تمام تر فقه و تدریس میداد و در انتهای راه در شبیه
و با بوخانی مرصه و راجه نشین پور بهادشاه ملکی گشته با این همه کام کار خان را
از دوام فوج در بنگاله دیدار لطیف عظم ابر استناف جموع علیخان و پیرن چون لذ
حریف مطمئن شدند بحوالی بردوان رسیدند اسبابش نمودند و کامکار خان بغم
رسیدند قلمو محامی و مویشیر لاس بعد از این پور کشن شریک کامکار خان شد
و در شب جمله ای مردانه نمودند بنحواست که بالادی قلمو بر آید و گاریر قلمو کبان تنگ
ساختند و پیرن قلمو سخن در ام نراین منسوب گفتم که ناگاه کبان نکس مع قلمو
از بردوان در عرض بینه رویه ابلغار رسیدند با عانت و انداد در ام نراین کوبند
و سپاهیان موجه کامکار خان و مویشیر لاس را از حوالی قلمو متفرق و
و منتشر ساخت کامکار خان تا به شتافت در عظم آباد دیده بلیا ما نهور را
شتافت و به بندولت برگرداند و تحصیل زر مشغول گشت و پادشاه مع مویشیر لاس

و کامکار خان

و کامکار خان و افواج دیگر در ملک راجه کشند سینه و غیره کرد و سپهر امون شکاری بسزای بوده
 در انتظار وصول احکام ابدالی در باره خدیو نام ام او ارکان هند میگذاردند فقط در عازمت
 نمودن خادم حسین خان پور نیهر او خلیفین او با میران و فوج انکلیس و مغرب
 سنده رفتن توابع خادم حسین خان بهادر بفرستیدند
 مقارن این حال خاتم حسین خان مشهور به شمشیر زاده و جعفر عثمان چون همیشه از زمین مگر کنی و نام مطمن
 قاصد اعانت شاه و بدر رفتن از ممالک هند و حوضه جعفر علی خان و زمین گردید ملک پورین را
 چنانکه باید غارت نموده و زر از جمع رعایا و عموم بر آبا به صورت گرفته با فوج قریب پنجاه هزار
 سوار و پیاده شش هزار چاه تفنگچی و چهار و چند فرس توپ عازم عظیم آباد از راه طرف
 شمالی دریا گردیده در نواح حاجی پور رسید و از طرف کنتان نکس تعمیر جنگ خاتم حسین
 خان کرده مع فوج انگلیسی در اجرام نراین عبور دریا نموده در اوستان برای نیز هم ارضی کنتان
 مذکور روانه شد چون کنتان مرفوع قریب لشکر خاتم حسین خان رسید شروع جنگ نمود
 حسن ندیم و کمال شجاعت با فوجی قلیل که قریب سه چهارم کنتی نلکه و یک کنتی گوره و
 چند فرس توپ و کلبه بود خادم حسین خان را که سوار و پیاده که قریب چهاره پانزده هزار
 دولت شکست دهم از اینجا که برانند و درین عرصه میران نیز خبر دود خاتم حسین خان
 و بدون کامکار خان و پادشاه با فوج از سببی مستنده مع کرنیل کلبه و افواج انگلیسی
 در او آخرتالستان از مرشد آبا حرکت نموده نزدیک عظیم آباد رسید و در شروع
 نوره اولی ذی قعدة ۱۱۲۳ هجری عبور دریا نموده خاتم حسین خان که همد که جنگ کنتان نکس

دیده خود را عند بر ازان فوج قلیل بناف خلب با میرن و افواج و اقر انگلسی زباله
از نایه توان خود انگلسی نظام بلند پروازی نمی نمود اما در باطن نهایت
مغلوب الحواس در رعای خود از دست میرن یاس داشت و راه بدر شدن حیثیت
آنها در پاچه گذار که از کوهستان شمالی آمده غریب حاجی پور و در پای کنگا پور سینه
سدر راه او بود و بدوئی کشتی های فراوان عبور از ان منفذ میرن چند کویج منواتر نمود
بلکه خاتم حسین خان منگوش خاتم حنیفان و را اول حال از دور مقابل میرن و
افواج انگلسی خود اخر از رسیدن گوله های منواتر روی خود از میدان گردانیده راه
صحرائی که قصد رفتن در ان دولتت برگرفت و در رفت میرن هم در تعاقب او
می پیوسته تا آنکه چند کوه از قله بتیاریه مسکن زمین را آنجا بود بیشتر رفته منزل گذرید
و خاتم حسین خان چند کوه از دو هم بیشتر رفته بر لب دریا متوجه کوه الحالی کجا رو
میگونی خاتم حنیفان تمام شب بر قیل و پیراهنانش بر آب گذرانیده و جای
استراحت نمافه بکمال بی آرامی آن شب را بر منزه آوردند و با این حال
اندیشه داشتند که صبح سفری معلوم نیست و امن کوهستان منب یا کجا
و آب دریا فردا چه پیش می آرد فقط در زمان برق بر نواب میرن
چون شروع موسم برسات و اراده خالق الکاينات بان مقام و مکانات
با میرن متعلق شده بود فقهای دو سه ساعت از شب نگذرد که شب بخیر نمودیم ماه
ذی قعدة الحرامی باران شد بدشروع به باریدن نمود پس هر روز شش از شب دو

سه هفتاد

سه معالج که اینس و جلیس او بودند هر کس شسته خیمه بای خود رفتند و پرنه با احتیاط بار و ط
از خیمه بر خار سه پال و لبه خالی برای خوار رفت چون بر بلندگ در لنگه کشیدند منگنکار
شروع به چینی و قصه خوان افسانه آغاز نمودند و اندک چندی هم شد یاد از نظر
پیک اجل بیدار بود که در عین شدت بارش رعد و عید قهار منقح خرید و برق شفق
و تندید بر سر نواب میرن نازل گردید و همافس در بر بلندگ خوابیده بود مریض انتفا
آخر وی رسید و آتش آن گرفته شد و در خرمن حسنی خد منگنکار و قصه خوان هم افتاد
دو دوازده ماه عمرشان بر آورد و چون زمانی بر این ماجرا رفت و شدت
باران تکبیر پذیرفت چاکران یا ستجرا احوال و تبدیل خد منگنکار که بنوبت کار
می باشند رسیده پرنه را بان دو بجان در خواب عدم دیده بعضی مهربان
را بی آنکه شور و غوغا کنند گاه سا خد آنها بر سرشس یافته بعد تقصص معلوم
کردند که پنج نفس سوراخ بارنگ در کالسه که کس بطرف قفا و بر بدن بطور اثر
نازیانه که محل خیزش کبود می شود پیدا است و در نتیجه که منقلب سر او نهادند و دو
جاسوراخ و نزدیک نوک قدرد که اخرا شده و جوب خیمه طرف سرش گویا بوسید
گشته باشد این حال خبر بگرنل کلف رس پندند نزل نذکره لعلله مند و شیان
اخفای این امر نشانده است و شکم میرن را در دیده احشا و امعا و دیگر عصبانی اند
را بیرون بسته و جانجا دفن کردند و تقاریر حاجت نوحه دلش بر سر فیل سوارش
را کنند روانه شدند و شهرت و طوفان که او بیمار است لیکن بر مردم مکتشف گشت که

مردی را بر مودج افکند اندک و با انعام تشبیه شدش سراج الدوله از دست ملذذمان
با بلوغ وجه ظهور یافت به صورت لذت بخش و سحرآمیز که هزاران درنگ کار سازند
و از آنجا بر تنی طوشه بر آجمل آورد جای که اکنون مقبره اوست مدفون ساختند
و لشکر مع سرداران دیگر بفرمان آید در سیده سکونت و در زید راج بلبه نیگالی که پیشتر
شهر محکم مروج دوران زمان بدو انی مین مقرریه کشش که مین شد و رام نرانی
خوفنایب عظم آباد بود در کش با فوجی که همراه مین رفتند و در آمده به سرادار خود
ملکی شد و کز نزل موصوف هم مع فوج خود معاشرت فرموده فوجی که خرق نمودن
دختران نواب معایت حجت را از حکم مین مین که نهایت سفاک و بی باک بود
چون از قتل خواجده و بختان و بر کافم خان القزاق یافت و پدرش صدراقت محمد خان
بیر آقا با وزیر میرزا محمد جهانگیر و سرح عبدالوده که کپور ابگمان و نهمت بهم توبه برانند
بر و در دل خوف از تشویشات رای یافته اندکی آنکیش یافتند این شیوه را
مین پسندیدند بجد گرفت و اکثر زن و مرد را کشتن آغاز نهاد حتی بعضی از خواری
حرم را هم بدست خود از شمشیر گذرانید و ملکیت که بعد بدگمانی تصفیه عن معنی دل
که از سرس گمانی بدل بگذرد و در اول از جمع با بدگن را مید و نصفه فاطمه باید برانند
نبا بر این خاطر ایجابی خوف از آینه بیکم و کھنشی بیکم دختران معایت حکمت که
در ورده نمک شان بودند گمان گرویدند بگامی که داعیه رفتن بر حکم خیران
نمود یکی از استقیای رفقا را قبل آن چهاره که مامور ساخته فرمان داد که

همان بگردد

چنانکه در رسیدن آن بر هم خوانی یا ور را به بهانه که همین شده بود کوشی سواران
 چون در جاکه خاطر خواستش بود و اردگشت و از راه خود خبر دهد بگویند که در انوقت
 بپستی بگم که ملدنی بود اضطرابی در حق گشت لکن اینهمه بگم که چون ترش بود بگم
 کلان پرواخته گفت جرمی نرسی از خرد و زبده مردان است اموز باشد چون بسیار
 گنگار بگویم الحمد لله که در سبده نجات بمر رسید و محالیم خود هم گشتن برین گذاشتم بر دم
 غرض غسل کرده لب پاکس بجای کفن پوشیده خاک پاکس سبده استمد علیه السلام
 بر ابدان خود بطور جنوط و بر سر و رو مالیده از معاصی محمد و آتائب گردیدند و دوم آن
 نفرین بر من نموده گفتند خداوند الگنگار بگویم از زمین تقصیر بزاریم و او حقوق پرورش
 که از خاندان ما یافته بر باد داده ما را نا حق میباشد امید فلدا هم که بر سر او برقی
 بفرستی تا انتقام ما و فرزندان ما از او بگشت و حکم طیبته و اعتقاد است حق که در
 بزبان آورده غرق بحر رحمت نامتناهی الهی شدند بگویند که حال گشت
 برقی بر من افتاد و بعضی تفاوت ما میگویند با تصور است که آخر سوال است
 حجری بر آنجا اینی ستم رفت و نوزوم و تقصیر نکرده برین با این عطف الهی مثل
 شده که حق گرفت و الله عز و جل انتقام از معتمدان استماع افتاد که برین
 در بند کاغذی نام دوسه حدکس نوزوم درین سفر که نوا خرتش بود کرده است و بگویند که
 بر خاک حسین و یادش و معاودت بمرکز دولت و مجاهد این محوم بود که نام شان درین طوطا
 کشته فارغ البال بکام و آرام باد و دوستان خود خواهم گشتن گرا و تعالی شان که

در این روز در شهر شمشیری از صفای کارها بود
 بنام از غرق عابد و در طوطا خط امامت صحیح است
 در این روز در شهر شمشیری از صفای کارها بود
 بنام از غرق عابد و در طوطا خط امامت صحیح است

رب العالمین است رواندگش و او را بر حق عیب محمدی است فقط
ذکر ترقی نواب میر محمد قاسم خان و جلوس او اعلیٰ است بر مسند ریالت بر سر
جمهور بجا و بار آورده بر میر محمد جعفر خان از قریب سه فرسخه مرن حواتی که ولایت خجست
و کار ملک و فوج معطل و محفل گشته خلل کلی در جمیع امور او نمود و میر محمد قاسم خان را
سید مرتضی خان ابن نواب امیر خان متخلص بخالص ولایت زای ایروانی و دیوان
پادشاهی عظیم آباد به صاهرت بر میر محمد جعفر خان اختصاص داشت اما بنامین پدر
زن و داماد صحبت گشته ناچاق به بنفای میگذشتند و مرن زیاده تر در افرایش
ناچاقی میگوشتند زین جهت بر میر محمد جعفر خان از داماد فقید میر محمد قاسم خان اگر چه
راضی نه بود لیکن بضرورت اندکی در آشنی گشوده مورد الطاف است و خدمت
پورینه علاوه خدمت رنگور بنام او نور کرده در شوکت او افزوده و برای بعضی سوال
و جواب او را بجله فرستاد چون بر میر محمد قاسم خان در خاندان میر محمد جعفر خان بلکه
از امر او و اقران و در هموشیاری و کزن کاری امتیازی داشتند و گرفت
گو با اصحاب کونسل انگلیسی محبت خود در دل آنها نکاشت حتی که بعضی
کونسل متفق شدند که میر محمد قاسم خان نسبت به مرن و پدر زن خود بیایقت سردهی
و کارگذاری بیشتر را به عرض میر محمد قاسم خان برای کار بدهند و دست نمودار گشتند
میر محمد جعفر خان هم اندکی از خود شونودند و چون از اولاد و اتباع خود دیگری
لذتی کار ندانند حکم فرود بر میر محمد قاسم خان مرجع اکثر امور گردید و در مسقط

جوار و با بکلکند فرستاد چون میر محمد قاسم در خاندان میر محمد خوجا خان بگذشت از ایشالی و اقران در توشه
و زین کاری امتیازی داشت در کسب و با اصحاب کوشش و کمال نفسی بجهت خود در دل آنها
نکات حتی البصایحان کوشش متحقق شد که میر محمد قاسم خان نسبت به میران و پدر زن خود
بیافت سرداری و کارنداری بیشتر طلبه عرض میر محمد قاسم خان برای کار بگذرانند درست
نموده گشت میر محمد خوجا خان هم اندکی از وفور شتند و چون از اولد و اتباع خود دیگری
لاذیق کارنداشت حکم فرورد میر محمد قاسم خان رجم الفز امور دیده و وسطه خود بر وجه اکثر
معاملات و فرورد سباه هم گشت و درین عرضه تقریباً چند بار رفتن میر محمد قاسم خان
ببکلکند و در علی امیر هم خان بود برای بکلکند شدن فوج تمام اراده سفر بوریه و با لطف و دربان
قدیم ملایم تقاضای و ارکان و اعیان مرشد را در امور فرمود خود سفر ملایم نمود در آن وقت
سمن الدوله کورتر طلبه بود با دولایم و مبلغ مقام نموده در میان کسب و غفلت میر محمد خوجا خان و میر
معاملات و بی انتظامی سر رشته افواج و بیوتات و غره با بلع و چه ظاهر ساحت و چند کس را
از اردال نامرسل حنی لعل و منی لعل و اکنون کس که کاره و غیره که از غفلت و عدم بیاتن در الهام
و محتار بودند مضایح شان بر سر سمن الدوله کورنداری لایق و از عمر فاراب میر محمد خوجا خان
و بر خوجا گشت که میر محمد قاسم خان را به نجابت کل مفور و مختار در الهام سازد و برای میر محمد
خان و جبهی مفور غایب تا میر محمد قاسم خان و چه مذکور بلا لعل باور ساید بزرگ و منیت خود طلبند
اگر چه درین امر بعضی از ارباب شوروی متفق با کور نبودند مگر سمن الدوله اعنای مان نه خود برای عام
کار مع میر محمد قاسم خان و منتر شد که صاحب و غره رفقای خود روانه مرشد ابلانند و علی بر خوجا

دعایا و سبامانی را با سبب ادبای فاسم خان تا بدستی استقبال نمود چون سمرالدوله بود
با میر محمد خوجا مافی الصمیم خود در میان بهار و آنچه صلح بعد اعلام نمود میر محمد خوجا سر باز نهد در
مبارک الخوا با آغاز بهار و ناخوش شدن سمرالدوله این ماجرا میر محمد فاسم خان حکام خود را
فرستاد این خوست میر محمد خوجا را از من بدکان که در بی جان من خود را در سمرالدوله بود
حلقه منی را در چهارم میر محمد فاسم خان نهان من فکر کرده باز با حاج و اضطرار با سمرالدوله گفت که
اگر سانی در این معنی آمد مضایقه ننویسند اما که الفاحش میر محمد خوجا گفته اند و مقرر
از جانب خود گفت سمرطوبه باشد نیز بر آن باید فرمود سمرالدوله بعد شماع مقاله او علی بن سنیسته با
منشور شد که در دیار است و دره تا در مزارع و معاصر است عمده بود فکری بسیار
معدن بران قرار یافت که در ده باغی میر محمد فاسم خان بنار الاماره محمود علی خان رفو بود علی کور
این مهم را تمهید باید ده چون صبح دولت میر محمد فاسم خان در میدان آغاز بهار خان فرود
بانی بخت و نیش بیدگشته رفا و هم اهلان را به تباری و سعادت و کوه قران هدف و کوه
بکوت امارت از اسب سوار دیدار بگری در بارگت و از آن طرف سمرالدوله کور را
سرسنک بهله در دهان دیگر مع نوب و فوج در میدان جلو خانه حله الاماره رسید
بر طی عبور و در تهر دین در بار دوم خود را معن کرده میر محمد فاسم خان مع جمعیت خود
قابل تقارخانه بر لب سوار استاد و اقد و شد میامبران و سفراء شروع کردند میر محمد فاسم
با جمعی متخلفه میر محمد خوجا را و میماند که در خوش شمانت بود کار ملک سپاه بر روی غفل
و در نش سر انجام دید و شام فارغ البال بعجز و کمالی از زندگانی کیند برای شما بدی ندارد در غفلت

کار ملک

هر ملک مختل و سپاه و وظیفه خواریان منضم شدند و می مملوک مالک لک شدند و عیال
 و بجای آبر و ولد حساب بلب دارند سودی ندارد و آن جا بلی قباحت نافرمانی خواریان محفوظ
 و زین سخن رؤسای انگلیسند و زین بین نادیر حبیب و لعل حضرت ظفر منن بود آخر بنا
 سنی الدوله بتنگ آمده گفت هرگاه اینی جمع معقول را نمی فهمد استر خدای او چه کرد
 در این نظام ملک و رفاه رعایا و سپاه باشد بعمل باید آورد چند از سر در درون جماعت او که حاضر بود
 تصدیق اینی قول نموده با او هم دوستان شدند و او میر محمد قاسم خان را فرزند خود بر سر استاد بال
 بر سر صورت با حال نشسته فرستاد و ای کند و لذت درون دهد و لایم بود و بدیدند ملکمان میر محمد قاسم خان بودند آنها بودند
 آنکه بر در درازای کارهای و ملک را می حرم سرانند که در برای حراست و حفاظت معنی نموده و معقول دخل
 صلوات الله علیه در جای علی بن علی است و در محرف خاتم از طایفه زینت بیان طار چونی آورد و بعد نام نشد بود بر سر
 نت نیز میر محمد قاسم خان روزم بر سر در هم شرح الدوله ^{۱۰۲۰} عری اهلان بر سر صورت لومالگند و صدای تقال
 شد و پان و نه وی ابال و ریاست او خانه بجانه بلند را چند و سمر الدوله سر شنگ و معنی کللی برای حرا
 او کند که خود در ملک و باغ رفت و میر محمد قاسم خان بود که اندرون حرم سران از چهار اطفاک خود بود مقام
 که اگر ماندن در در شد آبار کوثر خاطر کسی بود با شما مرا احمد است و در عهد بود چرا که خود نشد بر ای انا
 خود مکانی معنی فرغ بند و اگر رفتی به کلکه نظر به بند چرا که گوش نشد و مصالحه خواهم نمود و نام معقول رفتی کلکه
 قبول نموده و کشنی در خود بگذرد خود و صاحب او میباید و میر محمد قاسم خان بی طرح خزان و عهد بر نفس
 از خود در روز خاستر خاندانی که بر قدیم و در امای مثل سباج الدوله و ملده الدوله و سیف خان و سایر حکام
 و سایر خاندان و راج الدوله بود و اندرون حرم سران برای چنین روزی در جدول منی بگم در خانه میر محمد

به نزل زلزل در خانه اش بعد بدانت و تو شکست و با وجه ملک و دیگر خائف و فلان در آن نظر
مسطور در وقت همراه خودم زندی مدخل و اتباع و خدمت آنها و اهل صغیر که سه و چند نفر بودند
و در آن شب ملک گرفت و بعد رسیدن در آنجا نهاد و یک زینتی خرید و طبع عمارت سلفه بود این وقت
مطلبها بر سر دست از در فضا بر تو رفتند و علم عبادت و فایده شکر بگو در آن سفر آمد و در آن وقت
خان خود و عمارت بصیرت ملک این را در اول بر خود فایده آن نهاد و بعد از آن یک عمارت را در آن
پادشاه برای خود طلب و فقط ذکر احوال عظیم آن را و شنیدن میگردانست با پادشاه
و مصاحبت آن و مخلص شدن از محروم شدن آن در حضور پادشاه
چون برین خود در شروع تو کم بر شکل نیز برقی انتقام و در اجمل در آمد فوج او تبارانند پادشاه
و اهل عمارت آن در آن در عظیم آن را از منعی صورت نگرفتند و در آن وقت با کسب بر اهل عمارت
و بعد از آن منعی بود و هم ز این عمارت صورت نگرفتند فوج ملک همراه او و فوج الکلی نیز عمارت
از آن وقت است بعد از آن فوج بسبب برست در جایی عمارت تا آن فقهای موسس از جای خود خجسته
و پادشاه در این وقت در عمارت با تو و عمارت در کبر و تهنیت فوج عمارت در این کلید تا آن وقت
بلبل زانی بسیرت رسیدن ملک بود و در اول دست و دست رسیدن در آن تمام معادلات و کلید
و گویز بالاسفند گزید و دستراست و بعد از آن کلید سینه خجسته مع شکر ملک و نزل شدن بعض
سواران دیگر از عظیم آن را کلید شاف و دستراست فوج عمارت و بعد ملک گشته در ساز عمارت با
ششمین دولت از شکایت و تحقیق او در کار که بولایت فوج و نزل شدن آغاز عمارت و سراسر دولت
و نزل عمارت رویه لغز و دست با نزل است اختیار افعال و سینه خجسته خند و عمارت و سراسر دولت

فوج نزل است

فوج مغرول گشته بولای رفت و بجای او پسر کرکس کس فل فرود بود بعد عزل میر محمد خوجا خان و تسلط بر محمد
 قاسم خان مع کسر شش ماه بعلت عظمی باو گشته از مدجون ایام برسات طبعی شد پسر کرکس مع فوج انگلیسی و فوج
 ورام تران بر سر شاه که در نواح کمان بود فوج چون مقابله فستین رود او موشیر لاس بجرت و جلد
 باندک مردم که هر هفت روز و قلیل سامانیکه داشت با فوج انگلیس مقابله نمود و فوجهای دیگر بر سر شاه و کا
 خان نخته تزلزل دران فوج انداخت کامکا خان بجای پای داری نفاخته فرار اختیار نمود باو شاه هم متابعت
 کرد و از میدان بولای تپه هم اهلان موشیر لاس را هم بت بدین حال و بنابر قلت سالیان محنت
 سالها دل از دست رفت هر چه کامکا خان و پادشاه بنظر افتاد موشیر لاس خون تنها ماند بر یکی از
 توپها خود مثل سوار گشته ترمه صد قتل السبا و عا فرار اختیار کرد و پسر کرکس و کهنان نکر من حال تو
 یافته با معرودم از دران بر سر فوج سوار بدون تلنگه و بر قنداز نپس فست چون نظر بر موشیر لاس افتاد
 از سبب فرود آمده کلاه خود کس لدم از سر فرو گشته او نیز جان فاعلم آورده با بعد از گفتگو
 پسر کرکس موشیر لاس را در تبار غم و فوط شجاع و غیرت ستودند و آن حق سبب بود از شما بطور و محبت شما
 و فائز سبب اختیار شد کردید غرض با و خصوص در روز دین و مالکی سوار کرده در فوج خود آوردند و بعد از این حدک او
 شتابی را در دین شاه فرستاد بمقام مصداق و ملاقا نمودند پادشاه اول از بند انوزی کامکا خان اقبال
 تو کوه آخر بصلح و اول فوجان و هم صلح وقت بدین معصا که در ملاقا پسر کرکس در ملاقا انگلیس کرده است
 و مقام چنان ملقب شد و نمونید و از زمانان بود پادشاه را باغراز واکرم در عظیم ایار آوردند پادشاه خود
 انگلیس و قلعه شهرند و ملاقا شد و شمار گشته از سبب پادشاه آن بود منزل کرد بر میر محمد قاسم خان با سماع این
 از لاله کوسمان بهر موم و کهر مجور ایغا نمود و خود عظیم ایار سبب بود و سلاطین ملاقا انگلیس پادشاه

حاصل نموده و بعد از آن در آنجا بکنیز در آن شهر فرستادند و این امر در دیوانهاست و غیره تا آنکه شش نمود و از حضور شاه
خلوت شد تا آنچه و مال و در دسترس و جنود صبح هم بر کالی یافت و بعد سوال و جواب است و چهار کلمه بود
بالا در صورت قبول ساجده را بخدمت گاه که در میان حضور خان نوشت کرد و در رفتن با شاه
زر عظیم را با لب زلف او در به کلمه درین محوطه با شاه درین نواح کریم که تا بپوشیدها فرستاده شد
احمد شاه ابدالی سفارت فرستاد که ابدالی هم درین اوان الظلمت و شجاع الدوله و احمد خان بگوشه فغان
بار استیصال قوم صفیه و ساسانها که در آنجا سلطنت و بر طاعتن شاه جهان نام شاهزاده که غازی الدین نام حکام عالمگیری
پیش عالم را از آنجا که بپوشید هم در قاهره و در الخلافه بپوشید و در میان آمد و در دست نهم ماهه در حضور
بانظر ام سینه شجاع الدوله و غیره را با ابدالی و عالم با شاه ساختن او سفارت تا کتتام کرده بدار الملک
فنده و معا و در حضور وزیر الدوله نماندند که با شاه ابدالی بپوشید و هم او تمام سلطانان نند و باره اطاعت عالم
حاصل نموده و در آنجا در آنجا ابدالی سلطان جوانی است که عالم را بپوشید و در شاه جهان
ایالت نیز که تمام شاه عالم و خطبه تمام او خواند و شجاع الدوله نیز در آنجا که در خطبه تمام او اجرا نمود و شجاع
و غیره امر را بپوشید جلوس و سینه مقدم او مع تدر و حضور شاه عالم با شاه فرستاده میر محمد فاضل و جماع
انگلیس را بپوشید خان معادله فرمود که الفصال تلفه و در و سبب بپوشید شاه فرستاده که شاه فرستاده
شاه عالم بکمال اطمینان و محو خاطر در او اعتماد نمود ۲۳ از حکومت فغانی ۲۴ از عظیم با و نم فرمود چون
از دربار چو هم ناسک گشت شجاع الدوله استیصال شتافته و در آن شرف کوشش نمود و سبب که لایق گشت
همراه با شاه بصورت خدمت فقط ذکر قید کردن مر محمد قاسم خان راجه رام نیرانی را گرفت
و اقامت نمودن در قلعه نو نیکه و دیگر سوانج

در عهد افشار

در صد گرفتار بر ابرام نژاد و از روزی که از کونسل ملکه رسیدند او را نیز می رسد و او در
 خطبه بند و بر آورده او را مع دیگر عمل و قلم عقید و نظم دست و چهارده ما نموده و بند زلف و جواهر
 از خانه اش با لفظ و آورد و بارها شتابی هم کاوشها آغاز نمود چون او را حقوق خدیب و
 رفاقتی که در جنگ و م حسین آن نموده گردن سر ملکان انگلیس است بود با خصل طریقی ملکی و مستعد
 به صورت از دست بر محمد قاسم استخوانی و نموده با الفضا حجاب و سوال او در حضور کورنر و کونسل
 گذارند بر محمد قاسم نیز این را قبول نمود و شتاب بهر بهر صحبت بهر کارنگ و بجز به کلکیت
 چون نقصه شتابت سید کورنر و صاحب کونسل هم بیرون رفتن او از حدود مالک محروس
 بر محمد قاسم نمودند و از کورنر دست بر محمد قاسم بجایافته با عانت و در انگلیس خود و ملک
 شجاع الدوله رسد و بر محمد قاسم لیدر سطر ابرام نژادین مطمئن الحاطر و تسید اللدرگان یکجا حد و
 و نظریات آن خلاص قلمه عظیم با کت در بر او قرار تحصیل صوبی و صنایع لوبال هم فرام آورده
 نامور و جمع نموده در بهار تو جانانه و میزدن و چنانی فرنگی و دیگر الارب سماح کورنر من خان را که می
 از ارامند کورنر و بعد مدارا مهمام این کار و کسب لاس بر ملکه خود است او فرزند بر خراعتما گذارند و بعد
 انتظام در قی و فتن سرگشته و ابا و تنبیه و استصاف مصلحتی و زید امان انجام خود و در امارت لاریج
 بلید به عقیدت خود و بهر با صوبت عظیم با کورنر روانه ان سمت نمود و خود با نام است برالبح با نردم و هم
 ۱۷۰۰ در حلال قلمه و دیگر است و قلمه کورنر با انجام تمام آراست نمود و در عمر عمارت سلفه فرزند
 ابر بعضی عمارت افزوده و کمال الطمش و کسب و همت زیدم نمود و ارحم از لک بدگمانی شپو
 قتل و هرب و اخذ و حیرت است لیک قدره فی اهل عالم و فضاب و احفان حق غنا و علمان نمود و در عظم

دور وزیر عدالت نور محمد بر الفصالح عدالت اعما و تقوی خود توجیه تمام فیض قضایا و شکست و قاتی
میشد و شروع شد ۱۳۰۰ هجری بر این وقت که در وزارت و خطای عالی جاه از حضور عالم بادشاه طلبید از آن عالم
عزیز وقت عالی خطای عالی که در وقت نام از کوه صفا ذکر آن در ستمش الدوله نیری و ستمش که در
از وقت که بخوبی و عظیم آباد و شروع شدن نیای به مقام وقت و میان انقلابان و نواب عالیجاه
بک فزونی فزونی تقدیر الدوله نیری و ستمش را که کورنر ملکه بود از آن به عالیجاه و مولود فریسی عظیم نام و وجهه
بر ستمش ملکه عازم این طرفها دید و قاسم زار و در شد آباد و در وان و غیره جا که را دید و در ستمش جمال الدوله
۱۳۰۰ هجری در وقت که در عالیجاه تا که به ستمش با کمال احترام و التیام مویک را و در و عازم
از این حال که کورنر ستمش در وقت ستمش است و ستمش عالی را ای قاضی ستمش از فرانت و کورنر خان و غیره جمله
سامانی را بر ستمش و ستمش عازم فرانت نامور و ستمش در وقت ستمش در وقت ستمش در وقت
گر دید و در وقت ستمش الدوله کورنر ستمش در وقت ستمش عالیجاه تا باین زمینه عمارت استقبال عوفه
در وقت که جان ستمش و ستمش در وقت ستمش عالیجاه تا باین زمینه عمارت استقبال عوفه
صفا و کورنر ستمش در وقت ستمش عالیجاه تا باین زمینه عمارت استقبال عوفه
و تماشای قصیده مرخص گردید تا سه چهار روز نواد و تحلیف از نظر عالیجاه می گذشت
روزی عالیجاه فرج و نوب خانه عوفه که با احترام از این خان تیار و بر قندازان با دواب فرستاد
شدند و در ستمش آیین و ستمش آراسته طرطور عوفه ستمش الدوله نمود و اول و بعد از عظیم
دو کلمه ستمش ستمش عالیجاه القاع نمود فرج عوفه خوب آراسته و سخنی بایدی را
اما برای عیب ستمش آن وقت ستمش که با ستمش فرج اراده خصومت و مجادله با کلبان

کتابخانه

توحید نمود از عهد بنو هاشم و از بی نام هند و ستان با بقلین بر و افتادار شما و ابوالشامه
 شعیب تمام هند و ستانین سبک و بی مقدار و در نظر اهل ولایت زبون و خوار خواهند گشت
 با نام بر و زبان جنگند بر اینها غالباید و در وقت و قایل که فیما بین انگلیس و هند میان من گذارنده ام از آن
 بنام خود و نظریه بسیار بافاق و شمار آرام و آبر و در کار فایده خواهند گزید و در صورت بر عین بنا و میان آمد
 منافع عالی در موضع مملکت و قدرت خواهد بود ازین قبیل بسیار گفت و نهادند مگر از آنجا که از کوشش
 شتو اول بدینا مانت لطف چه بود و در هند فایده بخش و درین بر عهد میر محمد قاسم باور
 که در حیات نام انگلیس با تجارت بسیار بود و بنا بر آنکه در مکر با انگلیس مبرم اندر لغت مسیح خیر از من
 بنوامر حکم گرفتن محمول از انگلیس آن بدید مگر محمول کنونی معاف خواهد بود کوز گفت که محمول تجارت
 این جماعه از قدیم من در دست درین ایام چگونه می گفتند گرفت معین شما درین با شکت کنند من انگلیس
 بنیدیر این اثر شیب دهم نگاه حکم تو را چه می خوانند نمود و بود یک منفعت کوز را عالی جاه و نفس شد
 بویم با و رفت عالیجاه با بد و مطر او مطرین سر اخذ محمول را اجازت میدید جمال خود اندک زمان با طو
 اطلاع نکاشت که انرا در وقت خویش خواهد شد شما خیر طلبه تا رسید علم احتیاط نماید که مال اینها لطف
 الهی منس نیاید عاقله این جو صد و شش و معلوم که صرف و کتمان اسرار فواید نمود و کار خود تو اندر کرد الزامی
 عاقله شود و لهذا شروع بر محبت و معافت کردند و پیر و از در بار بر خاست همان محی را که تو می
 که انرا باه ایشان بدید و بعد از آن اعدای این عمل غیر محمول بنا آورده بعضی محال قاسم معنی خارا بدست آورید
 مزاحجه غیر محمول و بی وجهی بود که گفته شد که تندر و کوشش کلک حرم آنها تابت نموده اند و به عالیجاه
 امانت و خفی سانه عالیجاه بیخبر اند و بعضی از گماشتگان انگلیس بدست آوردند و با قافله فرستادند

در عیالجه آنها را بوفی گماشته اند و عقیده می کنند که سمرالدول که کوز را به سبب آنکه در عیالجه قبل از رسیدن او بکلمه فرستاد
اختصاصی بول آورده در اقصای آن اوج حرف و تاجی است که گماشته اند و این عقیده را بپندارند و صد وقت
معجزه کار کرد و درین خصوص خاطر داشت بقدرت و قدرت و اختیار فرستادن حکیم که هر موقعی خاص ^{بمنظور} _{جان}
باز در او بر فروز نشد بلکه در اوقاتش بود جمع آنکه سمرالدول را مورد ملامت و رحمت به محمد ^ص
نموده بود و به خود گماشته و عیالجه حکیم حاصل از اموال انگلیسیان و والداشتن گماشته ^ب
تعمیر ایشان فرستادند و چون بنی غیر فر عیالجه و مولفین رفتار کوشید که با او غنا داشتند بود و نیز
آن بر خاطرش بسیار گران نمود و در نفس حصول هم از اموال ایشان سفید نشسته حکیم بجمع محصولات
از جمیع تجارت خود در استخدا گماشته گمان نوشت که درین امر شامادی پسندید که گماشته ^ب
ما از قید شامانده می بافر و در عیالجه گماشته ایشان هم حذمی بافر خوانند رفت چون این
جواب بول کلمه رسید کوشید که معارض عیالجه که در اینجا بودند گفتند که عرض عیالجه از بی
محصل امانت و خفت ماست تا ما را با تجارت دیگر بسازد اگر او را ما مردم سر داشته
و صد وقت است باید که بدستور سابق محصولات انگلیسیان معاف و از دو گران بگیرند باشند
و ما میدانیم که سمرالدول کوز را طرف و اریه عیالجه غالب افتاد و آن خفت و آه
ما هم گردید است ما بی را از طرف کوشل سفارت بی عیالجه فرستیم تا همس روز خفته
انهم کوز خاطر ماست ابداع نماید اگر او بدرفت فهو المقصود و اللسان ما و او آشتی
تجدید بود و دسترس است و کتبی هم بکسی سپا بچه بر کرد که کسان جان سمن از طرف
کوشل سفارت تر عیالجه روانه شدند عیالجه بود در یافت این حال از کوشل خان

که عیالجه

که اعظم نقاد و مفید علیه و بود در بنام استشاره نمودن آن که در کتب کتب محکم و در کتب و مورخین
قبول حکم کونسل را بر جمع موقوفت حاصله در عالی و انگلیسی با هم بر آن اتفاق نمودند و روز
پنج شنبه و ذلیل و بی مقدار نمودند و از آن جهت و اقتدار کار فرما بند روزی و زغال انگلیسی
نمودند و کشتن عالیجا همین اراده را بگفته او در خاطر خود تصدیق داد و اول فکر بدست آوردن
جنگ سینه منتهی به هم را بر سر و چند نبره با جنگ سینه فتح چند نمودند و در برابر او را از
مرشدان و مؤمنان طلب نظر نمودند و حکم باران توپ و مکان در آنجا نمودند زیرا که می ترسید
مبا و البت ان مثل جنگ سینه فتح چند قسم کند در معامله سراج الدوله با میر محمد خان و در ولایت رام در
باره میر محمد حفر خان باین جانب ختم برز و تدبیر معین و نظیر با انگلیسیان و در حق من نیز از زندگانی
سبب از اول اینها را در قیام خود باید نوشت فقط تا که غرض خود را بفرمودند و بعد از آن هر کس را که در آن
مؤلفیه شدند عالیجا از یاد آموزشی و صلاح کس که این خان سفیر را و لشکر ختم آنچه میبایست
کونسل طلب نمودند قول نه نمود و نماند کار بر نماز عفت گذارند منتهی را بوضع مرزا محمد علی و غیره
عمال خود در ملکه تصدیق نمودند و گویند که در کتبی محموله مال با نقد مبدون حقایق گفته
که از ملکه عظیم آباد مرگت خبر موقوفت استرا میست بر چند برای و انداخت
او التماس نمود بر گزیند بر آن نموده و ملکه ازین عملد بے او استخفاف و
ادانت نسبت به سفيران بسیار نمودند مستر امیت هر چند دید که عالیجا مطلقا که
ملتمسات او را نشنید و هیچ وجه خاطر دار بے او بچنان آورد ناچار در حال غنچه
و کرد در طرف ملکه که در غمسترا صاحب کلدن کونی عظیم آباد نوشت که میان ما و عالیجا صحبت

در گرفت بجز مجادله و مقاتله خودندسته شمشیر دار و مسنور کارزار که هر چه از دست بر آید در آن
قاصد خواهد شد لکن آنکه از عالیه اول بر هشت حساب روز پنج گزشتن مشتبه
از همه حکومت عالیه در یافتن خود غمگین بودند از دست بر سر خان نایب عالیه از
و تالیح دوازدهم در محله اعزاز در آن انگلیس موافق افواج خود پورکشی فلوتی و بند و جنگی
عظیم رو دادند در اول حال مبرم شد خان و غیره که از اراده جنگ انگلیس بی خبر بودند
طاعت ثبات و قرار خود ندیده فلوراکند است از شهر بیرون رفتند و در فلیه و حاجی شهر
عمل انگلیس شد ننگه و لویه و لشکر خانه و مردم را بجا طر جمع تاراج نموده بر گاه
نگذاشتند این چنین عمل گاه از لشکر آن تا آن زمان بجل مانده بود مبرم شد خان تا
فتوح رسیده بود که افواج دیگر از مونس رسیدند و کور مع مبرم شد خان بجزم انتر
شهر از دست انگلیس بماند تا بزم عظیم آباد شد و از راه لب دریا تا
بیرج درگاه رسید بود و رفت رسید سر راه و در لطف دروازه مشرق
پورکشی نمود و لفظ با بنهار متواتر و بند و فون و مانک جمعیت افواج انگلیس
را متفرق و منززل کرد و اینده حمله آوردند فوج انگلیس را اول از دست رفتن پای
ثبات بر جانماند مینج آهنگ در لوب بازده راه فرار نمودند و فوجی که چهار
و بر وجه فلوتی بودند در یافت این خبر حضرت شده و لوار با و فوج و نصیب
اولیای دولت عالیه که در بده چهار و شهر از دست رفتن باز بدست آمد و انگلیس
از شهر گرفته کوشی خود را ستوار ساختند افواج منصوره عالیه از بالادی مفصل طر

کتابی
۲۷

لحمی بمرنه از دو جام نموده کوشی را نیز توب اندازی گرفت مستر الس بالفته السیف
فوج انگلیسی استقامت در کوشی نیافته آخر شب بر خفته بجاونی خود در باقیه رفت و در
مالکارا منی برادر گن خان باش بلین و شست توب رسیده بامیر محمد بخان و غیره ملین
گردید تعاقب سواران نمود و در باقیه رهاقیه بیداری نیافته سواری استخام
فوج خود طرف چیره و از آن جا در دریا رسیده که آن طرف حدوده شجاع الدوله است
عازم گردید چون اجل مستر الس و غیره انگلیسیه هم اهنیس رسیده بود بانکه دو سواران
فوج همراه داشتند چیزی از دست آنها بر نیامده است بخیه تقدیر گشته در دست رام
نزد فوجدار سواران که ننگالی بی ندر بود گرفتار آمد و این خبر مفصل لعابجا
رسیده سرانجام از ویاد تخت و غرور و وسيله اطاعت رای گن خان از خود
دور گردید و ملکه حکام ممالک خود فوج احکام نوشته فرستاد که میان ما و انگلیس
الحال استنی نماز هر کجا ازین جماعه هر کجا بنده از تبع بلذراته چون ابن حکم عبرت
رسید مستر الس و همراهیان ازین شاهسور یک و غیره حمده لاری مللوم عالی
مصور کرده روز پنجم هجری دهم کشته شد و بجای آن محرمی قتل نموده سر آنها را تیر و عالیجا
فرستادند و همان روز کوشی انگلیسیه که نفاسم بازار استنهار و در بازار
رفت فقط فکر محاربه در محله شمس خان عالیجا به انگلیسیه و بر آوردن
انگلیسیان در محله جو خان را بر با است به قاره و دیگر سواران آن زمان
بمیر محمد قاسم خان جویدیم ای غمناک حاکمان نماز محمد قاسم خان بهالد فوجدار میرموم و سید محمد خان نایب

مشهد را بر برای مقابل و مقابل انگلیزان نوشت بر سر ملا بیع اقلی و حق خود در کتب فراموش اندازد
بسیار دولت کوز میخارید بر محمد قاسم باین سبب نمود که اکثر سرداران انگلیسی و کوزی و در قید عالیه
برگاه ازین طرف شروع جنگ نمودند بعضی که عالیجه انگلیسان مقید از خدمت نهادند
که اول نیز استخوان مقیدان غایب زمان بعد بخار غده پروازیم مرکز کولیدان دیگر از کشته شدن
منتهی است و غیره که لطیف سفارت بر عالیجه رفقه نمودند نهایت بران سفید و احرام مجرب
با عالیجه نمودند و گفتند که اگر صد نفر مقیدان را بر محمد قاسم بکشند ما را غیر از انتقام
امری دیگر با او منظور نیست و هرگز در آشتی با او نخواهم زد و کمال دولت کوزیم مجبور شده بود
بجای آنها کرد و با تفاق صورت بدیدیم پیش بر محمد قاسم که در مکنه نظر مند بود رفقه خان ندید
را تکلف اما رنگار و رفیق کار خود و موهوبند استیجاب بعضی شروط و عضو و ایمان
واقف خان مرقوم را صحره گرفته باره قتال و جدال عالیجه بر کشته اقبال بر آمدند و
تفاق و نا اتفاق سپید محمد خان با محمد تقی خان بهادر شیح نصیب الدخان و غیره سرتان
از حکم محمد تقی خان نموده الطرف بهار تپی علمی از خانم کور فرود آمدند و در طول الد
حرب نیز خان موصوف در بیج کردند تا اینکه در بلن انگلیسه مقابله شان در آمدند فراموش
چلیه خان ندیدیم سخی محمد هم بلن را سکت صفیر کردند و وقت شب بلن دایمی جوان
و دیگر فوج از هم جا و هر مکان عمد و کمل بلن دایم ندیدیم رسیدیم ان بهیئت جموعه
و کوز بسیار در میدان بر آمد و جنگ شروع کرد و بدو توفت عالم خان و سحر سبت الد
جمعدان خواست باخته مقید در فرودست و با جفا نمودند آخر الد مر بعد مجروح و مقتول شدند اکثر

جزایل

جز اهل اندازان محمد تقی خان که بعد از آنهاره بودند جماعه داران مذکوران رو بخارند و چون نزد
محمد تقی خان رسیده اند تا نزد کشتن بارالطرف خود کشیده که جنگگان را راه عبور در لشکر
نژاد و لطف که از شراکت اینها فوج ما هم که خاطر فریادند و بعد دو سه روز که محرم ماه محرم
ششمه الحری بود محمد تقی خان بهادر با فوج همراهی خود و مفاد افواج مخالف نمود آخر لشکر کون
که بر پیشانی خانند و در سپیده بجا آمدن بقا شتافت و سکنست بر لقبه السیف افتاد
شیخ صیبت الله و غیره که اصله کنگ که محمد تقی خان کرده از دور تماشایی بودند پیش
حال خانست طور راه فرار نمودند و فوج انگلیسی منظوم و منصور گردیدند و دو سه روز در اینجا
توقف نمودند و بعد تمهید اسباب حرب و اصلاح لشکر عازم پیشتر گردیدند و بتاریخ
دوازدهم ماه محرم ششمه الحری مذکوره روز یکشنبه در محرم تقی خان مع افواج انگلیسه
داخل شد با بار دیده تا شش روز در دولتخانه مهاجرت جنگ قیام
روز بیستم که هفتم بود مذکور بود با لشکر انگلیزی باراده جنگ بر محمد قاسم خان پیروز
رفت بر محمد قاسم خان چون خبر گشته شدن محمد تقی خان شنید شیخ صیبت الله خان
و غیره افواج بیغیره را حکم توقف بر سوتی داده اسد الله خان را با شش هزار سوار
و مالکارا منی و شمر در امانت پیش پلش و تا آخر فوج توپ و نیزه ناصر
دار و غنای داران را عالی القدر کنگ که فوج مذکور در ستاد فوج توت که معهمه با اتفاق در میدان
متوجه با فوج انگلیسه کردند و در ششمه الحری که در قهار فستین در طلوع کرد افغان و بطرف انگلیسه
دو هزار جماعه انگلیسه فوج بر محمد قاسم خان عالی القدر کنگ فوج قهقند عالیجاه بدر یافتند شکست افواج

شیرین
توزن خود فاطمه و دختر محمد حسن را با دیگران مسخ اموال و جواهرات بر کشتی واقفال و حواله در
بارگه محو و سلبان خانان و راجه و بیگانه و بعضی از زنان محمد و دیگران را در حواله رساند و خود تمام
را در حواله محو نمود از قلم خود بگردانید برای اعانت فوج خود در پانجه او و در آن وقت فرمود در اول
متمل خواندن قتل مقید کردید چند فیصله که مقتدران معلوم است اما محمد از آن قدر معلوم است که چنانچه
بودند از جمله عظمای آنها راجه رام نرین نام عظیم آید و راجه راج بلبله نام عظیم است و راجه راجه راجه
و راجه راجه نام مس سیر راجه فتح سنگ و نیایا و سنگ ز میدان لکاری و فتح عبداللہ و انوری
از میدان و دیگر نام آوران که در زمره اساری بودند و در آن صحرای عدم رفته بودند گویند راجه
رام نرین را سبوی بر از رنگ در کلو سبوی غرق کرده بودند و بدین راجه راجه راجه راجه راجه راجه
گذرا میدادند که کین خان افرات فیصل جماعه انگلیس نیز بودند و نمودن عالیجا به سر عمده مصلحت در وجود آنها
و سبب محسوس بود و در آن وقت سپاه هند ضابطه بومی که در آن زمان تک طرفیها نام
میکردند و عالیجا به مدار می گذرانید تا آنکه آنها همه شده مع فوج بدین ضابطه مقتدر به کل
رسیده مفاخره و اولیای ساقی و در حفره راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه
راجحل از جبال سنونی جریان یافته به کلهها بویسته قائم کرده عبور لشکر انگلیس شدند و
اتما کاما راجه راجه راجه عالیجا دیو اسطه عالیجا راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه
بر قن طرف بیرون برای بیج ف و ماور شد تا در آن نواح رفته استونی و شورشی افکنند و فوج
انگلیسی در پرتابی و تندیدب اندازد چون نقدیر یا در نبود قبل از رسیدن کاما راجه راجه
بان اولیای سکه او و راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه راجه

برگشته بجای

بر شهبای خود رفت و بعد از آن که عالیجاه بر دریاچه جنبانگه مقاصدش را از آنجای خانی
 از اقربای مرزا محسن و در صفدر خانی و از اولاد خانی صدر الصدور ایران از دست تفتان
 متبجاء اولاد نهنگ آمد با او در روزهای عالیجاه رسید عالیجاه در وقتش منضم شتر مرغ
 خود بود و ملک مستحفظان موجود بود و مالور ساخت و بعد از آن حصین بهیض بر روح الیهین حال
 خدا خلف بنف خانی بن نواب میرخان که همراه عالیجاه در جنگ بود و سبب بمافتن و حسی لایق به
 بعثت اوقات می گذرانند تقدیر روزگار دیده نالمان بی خبر و نهان لطف پور بن رفت و
 بعد در یافت شد او در آن روز دیال کشید و غیره مقصدات مهمات پور بن را در قاپوی خود
 آورده جمع کرد و بعد کسب هم رسانده با تفتان دوستان و اصدقایی خود را مشب اقل
 سوار شنبلی خبر در دارالاماره پور بن رفت بر سر حکومت جلوس اردو حکم خواست تفتان
 نمود و عرضی و خطوط مبارک با لایحه محمد خانی و ملک تفتان رسید محمد خانی این معجزه شمرده است
 پور بن با قیام مواعید لطافتش فرستاد و خبر رسید که در آن روز بنام او اسطرلاب بنامت بود محمد خانی
 مخطوب جنگ بجای و برقرار ماند فقط در جنگ عالیجاه با الکلبان بنامه او در مواعظ ماضی

الفصل بیان بر عالیجاه کسبت خانی در رض و سما صلا

افواج عالیجاه بر مواعظ در آن روز که در نظر کشیدم ان فارغ البالی بمذوقه افواج الکلیه شنت و هجوم تو بخانه و بر تفتان
 از خردت است اسد الدخان با فوج خود شمر و مالکار ارمنی و اربابون با تو بهما و بنده و هم چنانی و محمد ثقی خانی خلف
 خانی بکنیا شیبی و عالم خانی و محمد خانی و سح حبیب الله و در هر یک بخشی و بعضی از افواج مع رساله و اتباع خود در
 محافظت شدند که بر پدر و اخذ و عبور مخالف لشکر استقام موجود حال متغیر شمرده اوقات را خصوصاً در بعضی اوقات

بگذرد بعد از آن تری زبیر خرم و قاشای قصب و صفت فخر شمول بی بود درین مردم مرز انجمن خان و اردو گویند
 مردم از قضای مبرهنه بخان برادر آمدند و بعضی از آنرا هفتاد و ملافه و غایبانه چیده همراه خود بردند و در حال
 فریادند و در میان راهی با باران جمل که سد پورش نگاه میدارند و وقت آخر شب از آن راه و غفلت
 آنجا رسیدند که در آنجا بود و در آنجا در آن محله انداختند و مردم خود را در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 فامیلت در آن شب زودیدند که با یک افواج الکلی سید و تدارکس بر او افتاد و مرز انجمن خان بر روی غمزه بجای
 برگشت و درین شب و نازک در محل آورد و میان در تفحص راه افتادند که از کدام راه این مردم بر می آیند نظام
 سولاری سپان که مدتی قبل ازین هنگام از جماعه خود رخصت در سلاک ملاقمان کرد و در موافق ضابط
 سمنو الکلی سید هم گاه او بدست آن افتادند که می شنید ازین راه که مرز انجمن خان
 بیرون میرفت است و شبی با بر اجناط از آن راه خود فرزندانی جای گذارند و وقت
 جمیل رسیدند بزبان الکلی فریاد بر آوردند و درین فتنه کم اگر از جرم پنداشته از قتل امان دهید
 راه بری غمزه شمارا با لای مورچال برسام سرداران الکلی و از دانشنامه عهد و پیمان مگویند
 ایمان نمودند اوقات کرد و در شب دو شب میرفتند که صفی شمس اعظم بود که آن
 الکلی معلوم بوقت گرد آمدن که در آن زمان لغزش آن پلین بود و شنیدان
 برام سرگرفته از راه جمیل که از یک میل تو آمدند و درین جانی نالیده و جانی ناکر بود و طی نرفتن
 در دامن مورچال آن جانان در خواب غفلت بودند بر دلدن الکلی بالاد بر آمدند که بر او از
 بدگشته خوار نشدند با دومی در نظریه بدید بالاد بر آمدند که زخم سنگین نبود و
 که بطور سنائی می باشد که در آن تمام کردند جماعه معنی بالاد بر آمدند صفوف آراسته

مشعل

شعل برافروختند و اوضاع و احوال و در وقت آنکه کله مجاویز بل مستعد و منظر بودند محوم آوردند با فروشن
ناپره حرب و قتال و ثوب اندازی اشغال نمودند مستحفظان غفلت شعار را زبردند
التبارفتند و اول شلک جماعتی کثیر مع محمد قیصر خان مبتکاشی و همشایگان او بر سر غلغله
افواج مجرب و مقبول شدند که از خواب غفلت غیر از چهاره نذیر سنجین عظیم
فراریان افتادند و مان مضطرب الاحوال در دریاچه افکنند و بعضی بجل غایب شدند
و برخی غرق شدند و عمارت کردیدند سوای شمر و مالکهار و غیره که بستره بدر فرستادند که
شترهای عبارت از ننگه مامور بر است است و سپهران گذارنده در نهایت
ذلت و خواری جان خود بدر می بردند و مرزا نجف خان با معبودی از رفیقار خفراه و عثمان
گرفت و پس ماندگان که حیانت باقی ماندند کشت تمام از انجا راندی یافته باخوان و اجساد
خود را عالجاه پوستانند چنانکه گهری روز بر آید شکست فرج عالجاه با تمام رسید
افواج انگلیسی ظفر یافته فایم ان تمام شدند روز دوم با کسبوم خراسان تمام که عالجاه
شکست عالجاه رسیده پریشانی خاطر کسب ان تمام روزها بر گذراننده وقت شب
بصلح کسب خان مراجعت بر می ریزد جمیع یافت ساعتی از شب باقی مانده بی اندر وی کسی
بیند جو بگر معاودت نمود چون ناچار در بی آقای خود روانه شدند
در آنوقت عالجاه از دولت کسب عظیم لابلو کسب شدن در کسب خان در راه
کسب عالجاه چنگ سینه و برادرش را از خنادر و هم لقل کسبان مقید در عظیم لابلو
چنانکه جو بگر رسیده دو سه روز توقف گشته اسباب قلیل

داشت و موجودات سپاه بنا بر اهل اقتدار خود پس عزت خان
 که از انواع بغداد
 و نهایت نام بر از حاکم از منوسلد کرگین خان بود موگنر باد و ملین مین غمزه خود طرف
 عظیم ابد حضرت فرمود سراسر و ستر نشین و غیره انگلیس را مقید راه بر وضعت
 عبور راه برسات و افزا طعل ولدی نانا را به مواز نام از حد گذشت و قریب عظیم گشته
 شد کرگین خان بجایک و ناگهان رود او تفصیلش کرگین خان خود به تقلید از زمره انگلیس
 می پنداشتند و در شوق ملبع انگلیس غمزه میخواستند که در اضطرار و اطمینان
 خود بر حسب طوطی بر کرد و امید است که جماع انگلیس سات بر نسق بر مللقان قدرت
 یافته اند و ضوابط موصوع در طباع آن قوم بمنزله طبیعات گردیده
 از متعلق نامحقی فرقی است از منی از یه فرورش نام بر در روز و دولت و قدرت بر غیر قوم خود
 که عباد و بان آلهیاستند جلوه نمیند که لغت انگلیسی است کلاهی تک کلب را گوش کرد
 تک خوشین را فراوش کرد چون عالیجاه دوست کرده از زوار رسیده منزل غمزه کرگین
 سوره پسر از آن کز فرود آمد و خیمه خود بجو ناگهان دو سه طرف ساخته و پیر خند
 او بودند حاضر آن از تنخواه چیزی خواستند و جواب آنها انقلاب احوال دیده در
 تقاضا شدت و گفتگو بدت نمودند کرگین خان تصور ایام سابق غمزه گفت کسی هست که
 اینها را دیده تلوار و شمشیر کتیدار جسم از خمی در بی کرگین خان را از یاد آ
 اسپان خود سوگشته راه محو کردند کفار از منی قانلان ندر
 بندون دورتر دیده دو سه توپ که بر از چهره بود طرف آ
 و صدای توپها

ای کاش

که بوش هم اردو بر عالجه رسیده و معلوم
 کرد که بکش خان قیاس نموده او از توپها را محمول بر جنگ کردند
 و عالجه کرده بر فین مسوار شده راه میدان گرفت و شور بوم استوار در کین خان
 بهر سبب بود که عالجه نمود و آخر الامور که بکش خان با او مخفیست مع دو سه هزار
 سوار و پیاده و عالجه و دیگر عازم پهنه زمین در منزل قصبه با ژبه جنگ سپید منبر برای
 برید مع گذارند و فصل الوطیم ابار رسیده نام ساخت و در سنجهام قلمو عظیم ابار کوبید
 محمد علی خان گذارند چون روزی چند برال گذارند و خبر منظر جماعه افکاره قلمو
 نوگنبر استند از شدت غیظ و کینه شمر و رافین قرمان داد آن سنگین دل
 با وجود شترک ندیب کرد زمره بی از فرقه مختلفه عبودیه مسلک بود
 اگره قبول نمود و در او آخر ریم الدول یا اوایل ریم الثانی ساله الحری خان حاجی احمد بود
 مهبت جنگ که انگلیس در آنجا مقید بودند و الحاکم محل قبور انگلیس در عظیم ابار رسیده جان
 معروف شده است در آنده بیارگان بی اسلمه و بران را القرب بنزدق بجاک مدیک
 افکنده از جمله آنها غیر از داکتر تن که تعلیم عالجات مردم با اکثر عماد و ارکان دولت
 عالجه آستانه و عالجه هم از جمله اهداف بود دیگر پی زنده زنده نماید عالجه داکتر ندیک
 را بعد ثبوت عدم خبرش فرمود اگر خواهی بکلکه روید و الا من من باستید او او شوبار
 رفتن کلکه را افکار کرد چون عالجه بنواست که شاید رفتن داکتر تر دمس الدوله کوریز
 صلح میر آید او را در خلوت طلبند موفت علی ابراهیم خان درین خصوص ایما که او وجود
 ده که با قتل مسرمتت که در نهایت بی جرمی اقبیح اعمال از شما سر زده و من قتل جهاشم

دیگر که در شب مقبول شد در مصالحو از حجه متمغاف منقول است عالیجاہ ماہی و کسکت شد
 فرمود اگر رفتن می خواستید بماند و به علی ابراهیم خان حکم شد که مکانی تجویز نمود در آنجا گذرانند
 و تا گرفتند آن حاضر ضامین از دولت خدیو کس معتمد بگمارند تا آمد و شد مردم تر و آوازه دادند
 از شهر مردمان نماند علی ابراهیم خان حکم بعمل آورد هرگاه دولت ضامین مرزا بیگ
 نوبانیده داخل کرد از در پیش برخواستند و دولت مطلق العنان ماند عالیجاہ
 با تمام شکست قلمو نو نگرفت باغ خود خان گذاشته بطرف غربی عظیم آباد متعلق نصیب
 بهلولاری معتمد نمود صورت شکست قلمو نو نگرفت و چهره است جمع انکلسان با افواج درجا
 رسیده بقلو نگریه برده خند عرب علی خان قلمو در از شدت ناروایی باوصف بود
 لوازم تو خانه و افواج در دروزن رسیده راغب و طامع گردید که اگر خدیو بدست آید قلمو
 با انکلسان سپارد و همراهیان را بدین امر با خود عهدستان ساخت انکلسان بر پاس
 الضمیرش مطلع شد باندک مبلغ عریضی خان را تمام تلفوند او قبول نمود قلمو بدست
 انکلسان سپرد و در تمام قلمو خود کند است بوزن تنه عظیم آباد و اخراج عالیجاہ از انجا منت
 نمودند چون بی عوانکلسان عظیم آباد رسیدند عالیجاہ از غایت خود در بهلولاری دور از خرم
 ایضا بگرم که باز کرد و از شهر واقع شد منزل کرد و وقت از راه بگری که با اختیار ملقبان او و جلد تراب و
 و عو خصم از بیرون شهر معتمد بود خوشتر گرفت و افواج و حساب به غایت حد رسان قلمو عظیم آبادی
 بعد بنولد احمد خان فرشته بود که موروثی بقلمو عظیم آباد حمله نمود حش و میرا تو خلف
 به قدرت آمدن نشاء شکر آمد فاکدیر که از مجرب روزگار و بیباختصاص با بر محمد حروفان از

نظر افراز

نظر افتاده عالیجه بود بقولش سر فرای یافته می خواست که جای ازین خان پسر دو دختر می از عشیر
 مرتبانش رسیده بشیر تدبیر حروب و نظیر دولت منززل عالیجه گردید و از اوقات نیز
 افواج و تشدید قوا اشتغال نموده لقب عظیم آبا و جد اللات و معرفت شد بد فرست یافتند عالیجه
 گفت که در آن زمان دولت مردم علی ابراهیم خان گذاشتن نفوذ و صلح شد و عالیجه
 که خوف همولدر قابل پذیرائی صورت و همه بود اندیشه نداشتند بخان رفوگ گفت که در آن زمان
 بجوالات و پیران بابت خان مودع و داشتند که در ظاهر جناب عالی تان روز یک
 و اکثر فغانیه داخل کرد همان روز حکم حضور در باب بر خیز آمدن مردم منحل شد و بنده حکم
 بجای آورد ای همه بر چه روز خاطر و اللد باشد و در آن زمان از صورت حال اطلاع ده
 مهم خود که حسب التماس در آن زمان بود و گذاشته بود و خوف طلبید و اکثر از خبر
 تبدیل مستحفظان بدگمان گردیده بجایه مار خوف افتاد و در کوشی و بلند بر رفته و کشته میجویم
 رساننده ملل را با تمام زر و خطیر رافی است که او را جلد مورد در با نموده بجای چو که بعضی از اوج
 انکلی در آنجا بود بر بند و بر کشته مذکور مع و ز اعمت سلطان من گو سوار شده و چنانچه مردم نموده
 عالیجه که بحفاظت در با مامور بودند و کسی را آن طرف در با بکده بهم سو رفتن نیکه تلفظ کشتی
 را دیده شور بر داشتند و معلوم کردند که در آن زمان بود تا آنجا کشته را کت بند و نزدیک او بر
 و اکثر لفظ در بار رسیده و از آن طرف مردم افواج انعکاسی را رسوخ فاعده دیده بر کشته
 سوار گردید بجای تیرش رسیدند کشته سواران این طرف تر رسیدند کشته در آن زمان در رفته
 بانها بودند عالیجه این خبر شنیده چند تویم نسبت بجای ابراهیم خان نمود اما وقت بقتضای

نور طوطی در جنگ انقباض یافته عظیم آباد و قفقز بافتن بر عالجیاه ویدر رفتن

عالجی جیاه ازین ممالک در حمایت وزیر و پادشاه

افواج انگلیسی بطور رسیده حوالی که پیشتر مرزا خلیل معروف و الحال معروف کتخ مشهور است
توسعه و بازرگانی و بازرگانی در آنجا و بسیار کینه بود مندم س خرافه گرایی و توبه متحضان را
از مقادیر خود بازرگانی راه و دیوار گسترده فصل شهر شد بر بوسلی خان برادر عوزاد عالجیاه و میر شمس علی
بلایه میدان که با چند هزار سوار یکمک تحفظان قلمو عمل شدند نزدیک شهر کسره و با عیبه عبور از
میدان کتخ و بمکه برون شهر شدند که از آن راه با طرف کتخ سر را آورده بر فوج انگلیسی شش
از نزدیک تکلیت ه همچون خبر سلسله و در آید از فوج انگلیسی بطور شیند متوجه
مظفر در جیلند و بر کشتن نزد وجودند که ناکان نمود و در آن منطقه که نمایان شدند این همه جمع
کثرتی اندک تکلیت و کثرت آنها با خود نمایند ملک قرار بجمال اضطرار می نمودند بعضی در آب
جله غرق شدند و بعضی در گل و لای افتادند شربت مرگ چشیدند و شیخ خان نیز در کوه افراط
با بیدارگی بسیار وقت رسیدند ۹ غلطید و دستار از کشتن افتاد و نقش از پا برد رفتن
فضیحی را کشته عالجیاه پوست عالجیاه از نهر الکام آمد و در کوه بر رفتن چاره دیگر نبرد و از سلم
کو حیدر علی در منازل در با کسوسن را پایاب عبور نمود و جا بیدار شد درین وقت با نندارم مقام
فرموده در ایجاب اسلامی حال آنکه معتمد علی و مدارا مهمام نقد و تحول بود و در مال نفوذ و وجه هر دو معین
عالجیاه و دیگران ان مجبوم مطلوبه اش از زنها آوردند و بلشکر رسیدم و درین مکان مرزا خلیف خان
که از ناله او و همواره کوششمان گرفته بود از ملک شین سر را آورده عالجیاه پوست و در جای

مشوره العقاد با فقه اخلاقی در آراء ابراهیم سید مرزا خفصان که مزاج و رویه شجاع الدوله فرزند
 راضی رفتن خویش او نبود و میگفت که خود عالجه در قلوبه رهناس با جمیع از خواص و مستحقان محمد شید
 وقوع مکنند از آنکه من ازین حمید سواران و پها که باه بقدر حاجت چندین بگفتند می آورم تا آن
 که اگر باور داشتند عالجه از بدی آب و هوای رهناس و بقیع اندیشهای بسندید باز از
 گفتند که اگر این غیر بسندید از راه بوندیل گفتند عازم دکنس باید شد و با اتفاق و اتفاق
 کاری از پیش می توان بود عالجه بر این اراده هم اتفاق کرده رفتن تزد شجاع الدوله پادشاه
 اصبوب آراش و در خطوط مرزا سمس الدین بمنزله از پیشتر تزد شجاع الدوله رفته بود رسیده
 معین این رای شد نموداری منقح شده بود که عرضی احمد خان فرشته از اوقاف مفضل
 خبری اصل در دفعه انگلیسی می بود رسیده بود پیشتر خویش خاطر عالی جاه شد باز عرضی دیگر از خان
 رسیده انگلیسی فوجی از لاه در بار انگلیس تمام اند که در زمانه رسیده شد که عبور
 لشکر شود و ز میدان محالست خود نشانده نموده پس ماند جان لشکر و سایر عالجه
 که عقب مانده باشد منصرف شوند که جنگان انجام بلشکر رسیده اخبار موصوفه
 نمودند عالجه با حفظ اسب تمام که عتوه بعقبه سه سوار رسیده صبح از اینجا پیشتر رفت
 در منزل سواران و سپاه بر لب دریای درگاو قی تخواه سپاه تقسیم کنانیده و صبح
 آنروز در یک یک و پنجاه هزار رو به نقد و مینج زنجیر قبل مرزا خفصان که تا صدر رفتن تزد
 شجاع الدوله بود در محنت فرودم مخص نمود و در عالجه بر دریا چه گرم نامسه منزل
 کرد درین عرصه خطوط مرزا سمس الدین مع محمد نام شجاع الدوله پسر و دستخط بر فرمان محمد رسیده

عاجیاه از کرم ناسه و حیدر در ملک راجه بلوند که قسم و شجاعت دولت بود و بس در پادشاه
کنگاور و نمود فقط در زمین عاجیاه توفیق مع الدوله و مددقات زمینها هم دیگر و آری آن
مهر و بیادش به بر سر لفظان بعد دعای جاهه مجال کرد و فقط
عاجیاه از خوف تقاب جماعت نکلمه مطمین شد و تهنیتها را بکمال میل بگوشید که در منزل
و بر سلیمان خان مان را همراه که سکه از طرف شجاعت الدوله باستمالت عاجیاه
آنکه بود و شجاعت الدوله فرستاد و سگوند که بهر نیکو در اینجا رفتن باراجه منی به یاد
و علی بیگ خان و دیگر ارکان دولت بجزب لدر خنگ که بواسطه مرزا علی
مرنی عاجیاه و و کسکه و سواش بود در سخت و هر یکی را از مال خیانست که
نیگام آوردن اموال عاجیاه از نکره ها خیانست عظیم نموده و جوهر نفیسه بیست قیمت که
بلبلو می آرزید بدست حفا آوردند و تو اضعه لایق نموده و سبب حمایت برای خدیوم
رسیده با نوشته در شجاعت الدوله شکر استمالت و نعلی عینی نهایت تر و عاجیاه
برگشته و قبل از عمود او مرزا حسن الدین نیز با تقابم وزیر و بیادش و تهنیت دل جو
و خواطف و مهربانی رسید و خاطر بیادش عاجیاه را مطمین و شکر خفیه لطوف
شکر وزیر گردانید و مرزا کشف خان از کرم ناسه ملک بلوند بل کشف رفت که
انجا تهنیتش بگوشید شکره با عزاد و اکرام بر فاقست خود برگزید عاجیاه بعد رسید
سلیمان و مرزا حسن الدین و و مجمع از ان نظام احوال و نگهبان شدن مردم بیکه منتظر دور
در کار بود و ادای تنخواه بر طرفین لطوف الی ابا که پادشاه وزیر برای بگوشید
بلوند بل کشف

بونیدل کهندیم جای بودند اگر گشت بود در وقت قریب بمسکو وزیر فاصله کرده بین العسکری
 شجاع الدوله با سبقت عالیجاه در کمال نشان و سکونت باد و آرزو هزار سوار بیجم عالیجاه بلیغ پای
 خود را زمر در ولایت سیرابردن خیم تا فاصله بعد دو روز و پانزده گشته و سران سپاه و عماد فغان را
 بدیناس فخر اعزاز فرموده بود چون وزیر رسید تا طرف اندرون دروازه استقبال نمود از طرف
 سلام بضا بطم هندوستان بعجل آمده با هم می نمودند و با تفاق هر دو بر یک می نشستند وزیر
 کلمات اصداد و تقوی زبانه از حد لغو فر کرده عملد زمت پادشاه بجمعت خود دعوت نمود
 عالیجاه است و یک جوان بلوک خاص مختلف القماش و جواهر زوایر و اقبال کوه شمال
 بیکس نمودند با تفاق وزیر عملد زمت پادشاه عازم شدند وزیر الممالک عالیجاه را بر فیصل
 خود کواری کرده هر دو بر یک کوب روانه شده سلطانی شدند بعد حصول ملامت پادشاه
 وزیر پیشتر خود عالیجاه بمسکو فرستاد روز دوم عالیجاه برای باز دیدن خانه وزیر روانه
 شد او نیز مغلیه می ملامت را بدکس ملوانه سولاتی دیدت بند و نهاد دستم از در
 تا فاصله بعد گشته بود چون عالیجاه رسید شجاع الدوله نال فرست استقبال نموده دست عالیجاه
 گرفته بر سر پذیرا داشت بند و نهانیت دلجویی را کار فرما گشته با مداد و اعانت و استمر تقوی
 از دست الکلی امید بود نمود بعد چند روز عالیجاه بصحبت علی ابراهیم خان بگذشت زبور کران به مع
 فیصل با کوشش زردوزی برای بیو بگم زن شجاع الدوله و هم بعضی مخالف کران قیمت برای مالک
 شجاع الدوله فرستاد آنها را خوشنود و مالک شجاع الدوله را مالک خود نمود چون عالیجاه با وزیر
 تمام حضرت لطف ممالک شریقه نمودار و عذر انفضال معاملة بونیدل کرده در میان آورده

و عالجه گفت اگر انظار همین کارست مخلص که با این همه افواج موطن نشسته است باین کار ما
 فرزند وزیر قبول نموده عرض ساخت عالجه عبور حجاب کرده عکس او ندید که کهنه رسید چون
 تو به باین فرنگ و بیخ بودت همراه دولت از راه بی بهادر پیشتر قدم قلعه محفزی از آنها
 مصنوعی خسته متصل بقوله محمد او رسید بوندله نشن فوج عالجه در جلدی رو به معارفه منظم
 و کسب کلمه گری بود و در پی احمد حساب آمدند بوساطت بزرگوار خان که بمنزل ابن
 عالجه تلافی بود معامله مطلق زر و وجیه الفضال با فیه اطمینان مبسوطند عالجه مفضله المرام
 نموده با وزیر ملا فی شاد و غریب شیرمالک شتر قومه هم شده تهمه تفریب نهار خاطر کرده دید او اکت
 ماه رمضان شب آخر بجهت وزیر و پادشاه مع عالجه در جارس و در وقت بیدار بود مملکت
 ساختند عالجه باز در کلمه رو به در راه وزیر نور که معنی ساخت که هرگاه باران اعات او
 عبور گنگا نموده داخل حدود عظیم آباد شوند از ابتدای رور و در حد درانی حدود ماه جاه می
 رسیده باشم الفصیه کل شتی با بر معرکفا سبب از حواج عبور نموده بعد باید توقف
 در حرکت آمد و راه بودند سنگ ز میدان بار کس هم در عیار و مالدار دو کای بحضور شجاع الدوله
 و پور کش جعفر غرشد بوساطت سپهبد نور الحسن خان بلکرامی که نزول معامله او بود و دوست
 هزار سوار و چند هزار پیکار در پی جعفر آمده همراه شد اینوه مردم درین عساکر غریبه بود
 آن از مستدرات است تا حاکم لقا کار میکرد و فوج هم میزد زنجیر سرداران
 و عدم ضبط در عین لشکر و بیگانهام کویع عساکر و مالهای بیدار مثل قطاع الطولی می بردند
 بعضی از پوشیداران وزیر جنگید با الفکسان بعضی از سفار فرانس و دیارستان

هم امنا

چه اینها بر صفوف آراسته باشند نگاه هزار کس اینجا رود هزار کس اینجا می تواند آمد و صلوات
 که محذرات را درین جا که هر چند سر کار است مع افولج فرود می گذارند و جوانان خوشنویس
 محمود و دلورال جانفان را چه چیزی باید گرفت و بی اندام جناب عالی شکر است باید چه چیز
 بر الفکس مال که حال قدر زل و فاعله خود از نگر انداید تا تحت و اول صبح بر سرشان باید
 و تمام روز در پی آنها بگردد از صدمه شیون دور تر ترل باید گذرد و بهین صورت تا
 عظیم ابار دست از اینها نباید برداشت در مدت قطع راه اگر کارشان تمام شود و هنوز
 المطلوب والد در کسب هم محکم فرموده بعضی از اوج را باید گذارند و از طرف سر کار
 با مقابل آره عبور کنند فرموده حال برای بندوبست و بصل بر یک محلات خلعت و دست
 باید فرستاد که در دمجور و تالیف زبیدار و رعایا گوشیده و بندوبست به تخفیف نموده تمام
 قلم و عظیم ابار حتم الامکان عمل و دخل نمایند و یک فرج عظیم لا گذارند حال را اینقدر
 هم بدستورند که ما روز بندگی هر طرف دریا بر فرج درنگ و نماز بگفته با رعایت که از طرف
 قاصد عظیم ابار باشند حفظ کنند و گذارند که خبر غلبه و غره هیچ خبر به داخل حصار عظیم ابار
 شدن تواند در بصورت در اضطرارشان افزوده آنها را غیر از فرار بنگارند و در
 خود اید و در برابر این صورت اندون حکم ابدالی دین بود خود را از مقلدان
 و میگفت که در هر یک بر لعل و سلفین باید گذارند الفصیح جماع
 قلت فوج خود دستوت افولج و اینجا عین شجاع الدوله افور که حکم در بعد از این
 حال خود بر کسین بقلو عظیم ابار اصلاح دهان مع میر محمد جعفر خان از یک در نهایت اضطرار است

راه عظیم آباد گرفتند و شجاع الدوله مع پادشاه و عالیجاه کجماں جوش و خروش داخل حدود و صوبه
 گردیده طی منازل میگردند و غارتگران فوج مغلیه تا بنج منش کرده از چهار سو شهر کراچی را با کلاه شمشیر خنجر
 بنوعی ابدان بر سر میزند که بیچاره بجان آید از ته دل دعا گوید کلبه مان شد نزد جماعت انگلیس
 مع میر محمد خاں ششور رسیده فوج لاجوردی که دره بازار دره فرزند احمد کرد و از اردول بیشتر آمدند
 و در خود نار تحمل صدمات رفوای شجاع الدوله نمایند و فرزند احمد از منافع بدتر نامند عظیم آباد رسیده
 و توپها را بر وجه همگرا کرده بطریق کجاها در بر سیداب جمله که اکثر اطراف ششور در دست محطه بانند منزل
 بطور محال با هم گردید و نیز توپها را بر بلندتر کجاها در لنگر خند و بر محمد خاں ابر سید اندر طرف جنوبی ششور
 جا حلقه زد و چند کشته شدند که در می نشستند کذا شدند و شجاع الدوله مع اقلع منزل بمنزل طرف
 فرستاد و ششور بطرف بهلوار حصار کرده و نیز از عظیم آباد منزل کزید با هر یک روز در میان مانده هم روز جمعه
 مع عالیجاه بازاره جنگ با انگلیس بان سوار شدند و در جنگیدن شجاع الدوله با انگلیس بان
 در عظیم آباد و بر شستن وزیر بی نبل مقصود و بطرف سید و اسماعیل نمودن در جنگ و جهاد و بی
 نمودن کوزب شجاع الدوله در یک فصله شجاع الدوله با جمیع افواج که بمسعود و بلخ بودند سوار شده
 از شتارح عام که نالاب هندی بود و مفرقه بدر عالیجاه میر سران راه دفعه شش ششور رفت و بی سواد
 مع راجه بودند سنگه لطف فرستادند و نیز بانندک فاصد جا گرفت و غنایت حال سیر فطر
 خان بود و حیلان دو شهر از او و همدونک بین با پنج سس هزار نامه در قول زمین بود و عالیجاه
 شش هزار و پنج بلین که سیر کرد که شش و با توپهای وضع انگلیس کشته و طیار بود و لطف و دست
 راست بنی بهار لفاصله بعد مختار نام نیم کرده مقابلین کجاها در و مور حال میر محمد خان جو خان

از نالاب
 ۹۱۱

از جمله اوله رتبه هم ترفنده است که شجاع الدوله در پناه عمارت کجی که در آنجا
زایر حسن انما بان و خدا و نوب و بان شروع شد و در پرتو نور حق حساب رتبه مقدم بقدم شهنشیر
بی آمد و در وقت آنکه منور گردید از نور پیشد گو که بدین مملکت بطرف مشرق و بعد از آن که در وقت
جاه بود و در وقت رسیدن مملکت با آنکه در وقت رسیدن شهنشیر شجاع الدوله با عیال و بیوه هم آمد و در وقت
با دشمنان شکارم شهنشیر و او بر ام شهنشیر مقابل الکلیان پور کس نماید و شهنشیر در وقت رسیدن مملکت
و معنی شهنشیر تا کوی پندار بر اعدا نماید و از اهل فوسف و اولان پور کس کند و عیال و بیوه
بموقوفه کند و در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
ک این معنی تا که پور کس موقوفه و در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
معلومی شد و بعد از آنکه شهنشیر عیال و بیوه هم موقوفه نماید و در وقت رسیدن مملکت
الکلیان مملکت باز در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
تیز از در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
از آنکه الکلیان مملکت با بیوه هم موقوفه نماید و در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
گشت لیکن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
سج می پور مملکت خانی از آنکه الکلیان مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
عجیب اتفاق شدیم و بواسطه مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
شکر و زیری و زیاده الکلیان مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت
السیار که بعد از مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت در وقت رسیدن مملکت

مع توبه و اذلاله و انچه كه در فقه و كرامت و شرف و بزرگواري و شرف و بزرگواري و شرف و بزرگواري
كه وزير را عارضه دمل پيدا شد بعضي مبلغانه كه در حرم گويي برده شده است شرف مناسب است
معالجه تمام دمل ميگردون شفا يافت از اينجا كه چيده پير لب در بياي پي بن طرف
جنوبي حصار عظيم اباد و تزلزل زد و هر روز جزاي تازه شرف ميافت گاهي انكه از
طرف مورچال بر محمد محض خال پور شرف خواهد شد زمانه انكه از طرف مشرفي شرف
خواهند بخت و وزير با معدودي مردم سوار شده لضا لظ و بدينه خود نموده
شده و مورچال ميگرديد به من روس بلب و روز كم و بيش ما چه گذشت و موسم
برسات نيز بر رسيد راي شجاع الدوله بر ان قرار يافت كه الحال اقامت
ترويك حصار مناسب است در بگره از مضافات صوبه عظيم اباد و پير لب در بياي گنگا
مخاذهي غازي پور علاقه راجه بلون زمين دار بنارس است چنانچه بايد نمود و بعد
برسات تدارك نشايسته بايد در چنانچه از مخرجه حصار عظيم اباد و پير لب برده شده طبل
معاودت كوفت و از راه حضرت پير لطف بگره نصبت فرمود فقط ذكر
بر حدي نمودن شجاع الدوله با حاليجه و متفق نمودن آن بيگانه را و فقط نمودن اموال و
رسالتش و سوانح ديگر

عالي چاه بانه نشيت ز روشدت تقاضاي وزير در هو ما چه براي پاره كنيم
در بياي موعود بر آمدن خود از ترو وزير مناسب دانسته تدبير ي انلايشيد و
موقت علي ابراهيم خان بوزير مقيم داد كه بنده را لطف مرشد اباد و روانه فرمايند تا در

تلاش رفتن نمودن

نواح رفته بود و تحصیل ممالک نمودند آشنوی در این نظام عمل انگلیس نیز نمودند و در بدو در بیابان مشهور و کثرت
 و زینت اگر عالیجاه باز نمایند خواهد بود علی ابراهیم خان عرض کرد که عالیجاه را غیر از دولت نماند لاجا
 که آنجا خواهد رفت و زینت شما ضامن است بطوریکه در حال پیش شکر میضایقه علی ابراهیم خان التماس نمود
 که من حاضر ام اما بعد از سه روز نمی توانم نمودن بی بر حال عالیجاه محال خود بفرستید مرا اول آن حضور در آنجا بود
 هر چه وصول شود بجز آنکه کار ارسال میشود و زینت گفت این نمی تواند شد علی ابراهیم خان عرض کرد که
 هر چه رضی عالی است همان بهتر اما حال حسن و قبح با آن انبکار و شرم حضور بگردید عالیجاه حضرت عالی
 خواهد شد نه عالیجاه او فرموده استان دولت را ایجابی خود داشته خود حضور بند است حال قدری
 باید کرد که آبروی سلطنت بماند آب از جوی رفته باز آید و زینت گفت منفعه چندان نداشت
 باز هم متاثر گشته فرمود که فکر می کنیم و علی ابراهیم خان در عرض ساحت علی ابراهیم خان
 جواب عالیجاه رسانید فقط در بن ضمن میر سلیمان خان مان عالیجاه بسبب جنگی با کمان
 دولت وزیر بکبار به بهانه ترک لباس و پوشیدن دلقی خود است که خوف بکار شد عالیجاه
 او را میزانی با لباس پوشانیده مطمئن است لیکن بمقتضای حفظ محضر
 هر دم از روی غیر سبب را چه علیج اکثری من با عالیجاه و سایر شش با مخالفانش از
 میزند و بطوریکه سبب عالیجاه شکایت او و نقل محله و ترک می نماند که کسوی خویش می
 نمود و میگفت که فلان روز سینه چمی بها در فلان انگشتری که در دست فلان کس دیده ام
 از خانه من بگردد و تحمل بر مسلمان سپردم و این چنین سخنان که اکثر در حضور مردم میفرمود میزد که
 رسیده باعث وحشت او می شد تا آنکه روزی از لشکر عالیجاه برخاسته در جوار علی بیگ

نسبتی نفی لشکر وزیر منزل نمود و بعد پنج سده روز ازین حرکت باز نیامد و وزیر در تقاضای زما بجا
بعالیجاه رسید عالیجاه عذر بی نصیحتی خود ظاهر ساخت و آنرا وقت مکلف وزیر بنام خاری
مستوفی علی بر ابراهیم خان مایع می شد و مردم دور و فصل برابر او و غیره که از مهربان عالیجاه و توسل
جو و وسایلی که وزیر بود نزد سخنان مذکور با عیار پرسانند و بوساطت کلمات کتبی بوزیر رسید و طبع بهانه
جوی وزیر را و رسید بر عهدی با عالیجاه میگردد و بدین ترتیب وزیر معام فرستاد که با دست عالیجاهی معامله
صوبه بنگال و غیره از شما طلبند و در نظرش زود با بدین عالیجاه بی ابراهیم خان استنش وزیر برای جواب
و سوال فرستاد و او در عرض از کس با مبدعانت بدو در وقت رسید آنچه میسر آمد در او
آن تصور که فرستاد و در بی نامند و تقاضای بدو شاه بی حقیقت عالیجاه بنی بماند
بقوه میند با بفرمود از خبری بر آید در او ایش حتی الامکان قاصر نخواهم بود و الله امدد عیانت و حاجت
ام وزیر از زود گشته خود چه هر چه که مرا چه کارست شما طلبند و با دست بنی بماند گشت که
بغیر فراموشی لشکار بیرون با دست هر چه طلبند خود که طبع ابراهیم خان با یوکس گرفتند
وزیر عالیجاه اعلام نمود و عالیجاه زیاده تر بفرمود و افسوس را در روز و بوم که ششم و هفتم است
بدا اول صبح عالیجاه بنی بماند جهان سفارش میشتن بی نامل و اندیشه بپیرهنی در بر و کلاه
بر سر گذاشته تر که بوسه کشند نمود و بوی بانی در ضمن صبحه شتره بران نشنست همراهمان مقرب
که محمود از شعور و از مال اندیشی دور بودند و لبش کس بکارگی لباس رنگین درویشی پوشیدند
انگشتنهای شدند و این خبر بوزیر رسید و حسب فکر و با عیانت بدینامی او گردید بنام
وزیر روز دیگر که پنجم و ششم بوم الحرفه بود علی بماند و بعد از صبحی و دل جوی از طرف خود

و هم از طرف مادر خود علی شاه فرستاد و علی ابراهیم خان را طلب داشتند علی بیگ خان حضور
 عالیجاه رسید و غرضی نیزین از طرف وزیر و مالکس نمودند ابراهیم خان اگر چه ترک
 لباس نکرده اما بلبس بیخه و دستار محقری بر کلاه فالغ شده همچنین شبت که حاضر بود حواله
 از شاه عالیجاه همراه علی بیگ خان فاصد در بار وزیر شد و وقت بجهن لباس حضور وزیر
 میردید جواب دهه که هرگاه آقایی ما با بی صورت شدن باشد ما را غیر ازین لباس دیگر چه بپوشند
 و بوضعیم بپوشن وزیر وقت وزیر هم ازین غمخوره سب تویر لباس عالیجاه بر سید و در آن وقت
 سابقی غرض خود را گفته با دست سخنی فرمودند پس آن ظاهر بود که جوشش نالستی دهو حاجت بدینی
 پوشیدن و مابو نام نمودن بود علی ابراهیم خان جواب دهه که عالیجاه با مبدعات و عا
 بحضور آمد چون از جناب عالی کلمات عدم التفات و حضور تقاضا بدست رسیدند با چاره
 قطع امید نمودند دست از دنیا برداشتند اما حساب کار را انجام دادند و با شد بعلی آرند
 وزیر وقت فهمیدم شمار و دیدن همی آیم علی ابراهیم خان رسیده عالیجاه ظاهر نمود
 و وزیر تویر رسید و بجوی بسیار فرموده تکلیف بلبس لباس سالی کرد عالیجاه استادی
 نکرده است استعاره بهی اول و بعد سه روز شرم و هم بلشن بی خود خیام عالیجاه با بجای نهان
 وزیر حضور غمخوره زرتخواه خود کلاه عالیجاه زرتخواه دهه به شرم و بیخام فرستاد و الی ال
 مفذوز نگذاشتن هم بسیار سب بلشن و عمل تو بخانه روحیه توبه داد و بند و قهاره
 از سر کار است و خان مانی سپرد و نماید و دولتی نگذارد اوله با وزیر ساختن جو کو
 بهنگ حرامی بسته و فرستاد که ای توبه و ذوق اگر کسی که در دست او است

و حق از مکانیک چو بخت بر خاسته در لشکر وزیر ترول نمود و ملقب گردید صبح آن که پاشی
از درون کشند بخواج وزیر خیم عالیجا را محروس خسته بر کار خانجاست و حرم سر مستحقان
بمکتب بند و سر در بیکر مابین کار مایه عالیجا به سواری فیلی که آورده بود در بنوه هم
منجبه لشکر وزیر برده در جانب محمود بود بگوشتن و آخر آن روز چند سوار رسیدند
حمه علی ابراهیم خان را محروس خود در خانه کور از بقیه مشراحوال خود که کشته حضور وزیر فرستاد
وزیر در الوقت از درون محل برفت مستحقان حرم سرای وزیر که از جمله سواران بودند و از
رسیدن جوهر و تحایف بران وزیر و در آن کس علی ابراهیم خان برود با او استنای شدند
احوال کشته شدن دل آنها بران عزیز گوشت و عرضی را بوزیر رسانیدند خواه سرای از طرف وزیر
انکه سواران را ناکید نمود که از درون نظر بگذرد او بی نسبت بجا نمیکشند و دستخط نمود
که از شما تفرقی نیست حرف سخنان عهد از شما پرسیدند و پس بجا جمع باشند صبح روز دیگر
علی ابراهیم خان پیر هج در بر و دستار مخفی بالایی گلده چیده سواری پانکی همراه سواران بند
حاکم بدر بار وزیر رفت در آنجا سبیل علی خان خواججه سردار و غرض خانه و محافظان
منشی و بعضی دیگر از عمل عالی جاه حاضر بودند خان حث را که بکشته شدی ندر گذارند ملقب وزیر
نمود و درونی انکه مایه بچوس شود نشن بنی نهاد و شجاع قلبی خان دیاقوت خان نیز نشنند وزیر
که لباس ولایتی پوشیده تیر زین در دست بکمال رعوت بر کشند شور و به علی ابراهیم خان
نگفتند که می خرید یا مبر فاسم خان از قوم که در جنگ و پیاپی نیز شمر گفت که هرگاه سوار
منی بود فتح بران حکایت را و در او بگذرد شمر و بر منی شکر کند علی ابراهیم خان را که شکر که مر از این خبر اله

و ای بر او

وای بر احوال عالجه که برای حسن بسکه او دار الملک خود گذاشته با عانت او نشاندن
 بر سندان است روز در شمع چون الکسی آید و در باره اش چنین بداندیشی نماید و زید
 بر آشفته گفت مگر من در روع سلوکم اگر خوانند شود و طلبید تا عالجه مقابل سازم علی ابراهیم
 خان از روزگش گفت من بی الله عرض خود انعام نمودم نکرید جناب عالی نمیکند و در پرتو
 عالجه عیار رسیدند که خدمتکار در مقابل می گفتند خود و خود صبا می و مرتبه طلوع و زهر
 خجانی کشیده شروع بدست می علی ابراهیم خان و عیب کور بر محو فرستادن نمودند شکار و
 خوبی ستید و او با شمام بد بود در فصل خود شکار بنده از من می نمود و شمام میگرد و او متنبه
 نمیشد بعد از آن بار بفرستد شمام بر بدست علی ابراهیم خان عرض کردند که من بد است خود تقصیر نکرده
 مگر حکام بر آمدن از حدود عظیم ابراهیم خان آرا و دفعه جماعتی رفتن تر و مرتبه
 و اعیان و این مرتبه می نمودند و بنده به احوال در روح رسیده سلطنت و وزارت نمود
 مانی برای عالجه به از این اسنان بعد از آنم وزیر بشنیده دیگر نفس کشیدند نه خود
 و خان مرفوم را نشکستاده و بخوبی ستوده از کسند بر فاسته عازم حرم سمرانند و بسوی
 علی ابراهیم خان اشاره که حضرت به معقولان خود گفتند شمام فلانجان و دیگران خان مرفوم
 را گفتند که نواب وزیر شکار بر وقت عمومی فصد و مرفوم است که شمام خود علم خانه
 عالجه و این و راز و لود و وجه آید احوال است امانت شما و عالجه و در هیچ جا ظاهر
 نگشته و میگویند که جمیع هزار شرفه حواله شما کرد اگر واقعی باشد و دیگر به بر کسیره باشند
 در صورت اظهار این مهمی وزیر الممالک و حق شالیبا رفقه رسید علی ابراهیم خان گفت

که تا حد ازین استکشاف این چنین امور متصور بود الحاکم استفسار شد آنچه معلوم می گشت تفریق
 و تمیز است که هر گاه را که خون عالی برگردن او از جمله قشای شمر و بود و اطهار این جهت هزار
 اشرفی در حواله است خان معروف از غوره بود طبعش استوار گردید و شایسته و جوایز که خاندان
 داد یکی از این میان بر خاسته بنواب از بشارت ده که حاله سرانم از بسیاری پیدا نمیشد
 هم تو حرم علی ابراهیم خان از بدین قسم نشدند خاندانم گفت که همه کارخانه سپرد به کار شمر و بود و لکن
 حواله او شده بود در سر کار رسید از سید لوم همه منوچه متوسل شد بسویش نکرستند
 انکار کرده گفت که بی اصالت علی ابراهیم خان گفت هر گاه سخن کسی که او را متوجه علمه و این
 طبع پیدا نماندی اصل باشد سخن سکندر ان غیر محمد و بگویند قابل استماع طبعش کمان صدف
 برای می توان کرد منی بسیار در بخش است جوایز علی ابراهیم خان بوزیر که اندرون حرم سر
 گفته فرستاد و تمام ده هم ناکس که در جواب الزام دید و ناظری هم ثابت نماید معارضه
 ثمره غیر از توضیح ندارد و وزیر تملی تمام علی ابراهیم خان را حیف الفراف ده و اموال
 عالیجاه از لالی و خواجیه سرابان و دیگر عمده کارخانجات بجد و چند بسیار تحقیق گشته لفظ و
 در اندک اندک جوایز آن قیمت هم قبل ازین ساخته عالیجاه مصوب شرح محمد عاشق نام
 ملازم محمد در ملک نجیب الدوله فرستاد بود برای عالیجاه باره مانده در ایام پریشانیها بکار شمر
 آمد و قبلی اگر زنان حرم سرایش با و قوی تفحص شد بد بساقت آگیزان و سپهر
 زالحاکم محمد مخبر دستها شدند امکان دارد اما منفع و مفضل معلوم نشد فقط ذکر رفتن
 بر محمد حقیر خان بهادر قجاب از جانب یکسر بر شد ربار و در گذشتن او

ازین میان نیست

اربع جهان نیرت بنیاد و سوار یکدیگر درین شرفه رود او فقط

چون شجاع الدوله مع پادشاه از محاصره عظیم اباد دست برداشته در کسب طمع یافت از آنجا
 و موسم به سوات در رسید محمد محمد خان برای بعضی جواب و سوال خود فاضل کلکه گردید و در آن حرف
 پیر محمد کالم خان را بدستور سابق به نیابت صورت عظیم اباد گذاشته و در صبر ح نر این کلمه را مگر
 را دیوان مدارا همین آن صورت پان که یافت اینکار سکه طبع کار نداشت که در ندر خود
 کلکه که برای او مقدمه سفر آخرت بود گرفت و بکلکه رسید قبول جواب و سوال خود
 بار باب کونسل گردید چون سراسر الدوله منبری و نستر کوزن از سفامت و ناطقانی محمد
 جمع خان کما می گویید که غرض خود که مطلق العنان او بود در شد اباد گذاشته تا
 جواب سوال او در چهار پو کونسل از آنجا نیکو که در چند خط است که تند کار خواجه بود
 ما مورد کمال اقتدار بود بجای بجهت همراوان کلکه بر آید لیکن چون فساد و عیب مندی
 مذکور در سن الدین کوزن که کما بنی معلوم بود و بی دولت است که بر محمد حروف خان با خواج
 زاید و اقرار اکثر نام آوران ابر و طلب خود را فری غرضند تا آنکه پیر ساجت اولاد
 محمد حروف خان بود و مردم مومر حاصل شده بر شد اباد رسید که با خود که بر دستند و کمال کوزن
 عیوب و فساد مذکور را نوشته کتابی مجلد سخت و افتد از تند کار بجای رسید
 که پیر محمد حروف خان فرزان برود و او شد و به ایامش محمد رضا خان لطف خجنگ بود که در
 رابعه بیک بود از نیابت افکانت فاسم خان و تند کار و پیر محمد حروف خان نرسیده خلاص
 نمودند و پیر محمد حروف خان از خوف با فوج شجاع الدوله در حارث او در شهرت داشت از روی

تند کار خواجه بود
 که پیر محمد حروف خان نرسیده خلاص
 نمودند و پیر محمد حروف خان از خوف

مصلحت بداند که هم ببار استند شجاعت وزیر و بیانی مفایه و مقایله با پادشاه مستند
از مصالح باطنی محل مورخات سان با سید جعل اند قبول باید بود و صورت عظیم را با اختیار وزیر
و پادشاه گذارند و فالگزار نگال هم مبلغی است لغدم نمودند شجاع الدوله از نظر غرور
و فضل شعور که درین راه نهانت بروج و از سر طوفان کمر بستگی ازین مرض خالی است قبول کرده
اعراب را منترام جمیع مالک در شت و عجب اند با وجه کثرت لشکر و توپها و تیسیر و قور
از شدت غفلت و غرور شعور خود غفلت هاری در دست جعل آرد و انتماس است
خندان و نادینی حضور صلوات بر شید بجهن علت دید آنچه دید و میر محمد خورشید در
بر کسب و در کاستن گرفت و چهارم ماه شعبان ساله بحر روز سه شنبه در جمعیان بی
نمود معترف می گویند که دم آخر آب تبرک بنهار یکی از سعادت نمود و قطع سواد شد از آن
منذ کار آورده جلی محمد خورشید حکامند اب خورزان همان بود و جان سپردن همانی فقط
ذکر جنگیدن شجاع الدوله سب در با انکسایان در مقام یکس و طفر یافتن
انکسایان و فرار شدن نواب شجاع الدوله و دیگر سوا پنج آن زمان فقط
بیر محمد خورشید از نزد طلحه بوم بجز نرو و نرو پادشاه الفلیبا جها ز منوار بطلکه رسیدیم بجزیرت الدوله
کوثر و دیگر ارباب کول سل سید بطلحه و فتح عظیم ایلجا بجز کنگ متور شد چو کنگ بطلکه رفت و بنمروز
بوظیفه رسیدیم با سینه نوح بر و خشت و ناله حجب و سوال از طرف شجاع الدوله بمبا بعین عقل
می شد اسی کول سل انکسایان که جلگه با وزیر محمد نرو و محمدان ندر ماه رفایم چند نفس عجب
مغرور و بیرون از غرض عقل و شعور از طرف ندر شجاع الکلیه رسید در او آخر سفر

اورده شد شیخ ملا محمد قاسم و دیگر شیخ زادگان که در آن زمان بیجا در معر و اوران و همراهِ حاجت الوسی
دست و پا چنبا میزدند بر خاک ملکه افتادند و دیگران هم ترسناک گشته از آن جا بگریختند
برآمده معر در خیالی گذار گشتند و ملکه را کلبه میزدند و زان اندکی پیشتر رسیدند که بی بی بی
به دل گسسته معراجی و بر وجهه الدین خان غنائی سپهر از میدان کرده بود که آنکس ملک فرار
شد و شجاع قلی خان با شجاع آواز شد که الکسی و شیخ زان کبر بر قنداز کمان غلبه بی بی بی
نموده حضرت شب که تاید بی بی بهادر ماری از پیش بر دو او در حضور آقا نداشتند و
از طرف اضطراب بدون اوران احوال بی بی بهادر از ایشان سرگشته و موثر بود که برآمده
پیشتر از پیشتر را ندان او که بنی الصفین حاصل شد توپ اندازی شمر و که علی التو
مثل ترک بر فوج الکلی کوله های بخت موقوف گشتند و از طرف الکلی شمر و توپ انداز
شدند و چاکلی کردید بر فوج این طرف قیامتی اشکار شدند و شجاع قلی خان با نمود و در
از رفاهت گوی که گشته جان خود در کمان نهاده بود هم همراه او که بخت استادگان میدان
را با اضطراب خود رهنما فرار شدند و ملکه در مقابل بی بی بهادر از مورچان گذارند و صل
شکر کردید هم مسکون بر شد که رفیق چنان اضطراب گفتند که احدی را مجال عمل
و نقل و دست و اسباب مانند بی اختیار کسی به صورتی بود و بفرار نهاد و گشتند
بر عمل لشکر آنگاه که راه از ثبات بر جا ماند مغلیه و در میان بطمع غارت کردن اموال
سکه خود از رفاهت وزیر غنائی کرده میزدند مشغول غارت گری شدند و وزیر سخته
تماشای القدر مانده با قلب جماعتی که با او ماندند هم از میدان مرگ برانند در پی

که عقاب

گر عجبگان رفت و جمع اموال ذریع و سرطاران و قراغان و سوسوگران و توغما و ختام غارت و تالوع
 ایشان در آمد و سکریان نیز دست تالوع علی محمد پسر گشت که مرجه بدست هر که افتاد و در روز
 حساب است این لشکر که غارت رفت عظام انجیب میدادند و محاسب و هم در حساب
 ان اعتراف بجز خرد و عابجه نیند بر ما و ه فیلی هم انجام الدوله مکر و ز قبل ازین صفت
 او را بر وجه عنایت نموده بود و وقت سلسله وار شده از آن در طم بدرفت بی
 ابراهیم خان اسبک و احوال همراه الله و خرد علی قاسم خان مکر و قبل ازین سلسله بر
 بل شمشیر از دریاچه در قاتی بود نموده در سکریاوت که آن طرف دریاچه منزل گشت
 فرستاد خرد و حربه مانده بود وقت فرار بر دریاچه مذکور رسیده بل گشتی بود گشته
 یافته خرد بدربار زده ظهور کرد و چون بر سر راه که از عسکریان در اینجا هجوم دو شتند رسیدند
 و در بدله یعنی از فوج کلکسی سپید توی پر از حربه بطرف عز و چنین هر دم طرف دریا
 سرده و نداشتن ابی عظیم در فرار بان رسیده خلفی گشته در آن دریاچه ملک شدند و بر سر
 آمد مکر افشا که جمع هم از خرابی جان بسد است بر فوج تالوع و غارت کنو اران در
 اندک و بعضی به شفت تمام به جمع فرار بان رسیده زندگی از سر گرفتند و نیز ظهور دریا
 نموده مع متعلقان خود راه اله ابا گرفت و عابجه استعانت کرده از نما رس گشته و
 نموده نمی اید حرد و در و نیز برای همراه نمودن با دست ه بر لب آب بنگاه ما و
 بنا رس که تخیم سر اوقات پاوش چه عابجه بود مقام داشت علی ابراهیم خان م
 و دوازده رفاخته چهار مسهل گشتی به اید مکنار در بار برای استودن اندکی توقف

گزید تا خبر از خود در یافتیم که خبر خوشه باشد انجا برو و خود شکار غاصبان علی ابراهیم خان را دیده
بغاصبان خبر رسد که خانی مرقوم با ستیام خبر در دوشش در مان گشته باره آمدن ترو
برخواست و از لاجه منی بهادر حضرت خواست را چه مذکور که علی ابراهیم خان را در حضور
اکثر دین حسن گفتگو نشین شده بود خود بان رفاقتش شد غاصبان را گفت که پس باید آورد
خان موصوف حضرت علی ابراهیم خان رسید ما را که در محفل مملکت را چه آورد و بعد هم با بنی ابراهیم
لسند و امر ابراهیم گفت علی ابراهیم خان نیز رفاقت او درین لغز مملکت دیده بهما چشم رضا
دله و هم در بهر وجه برای امر او درین پاوت که گذار گشته رفتند و او پاوت را را اسبجالی بویع
می نمود و پاوت که از وزیر دگر بود مسر از رفاقت بنی بهادر زده به بیانه چند فایده مملکت
و مملکت اکلین بود جماعه الکلبه نیز راه مرا سلاست با پاوت که نام او را تر خیر است
و اعانت خود نمودند و نقد مصالح با وزیر هم مکتون خاطر می داشتند بنابرین اللهم مملکت
بنی بهادر که رفتی وزیر و مخالف جانجا بود نیز داشتند درین ضمن اللهم بنی بهادر تعقل باو
در کعبه دین و ناچار گردیدند جمع کسری عبور کفایت نمود و حفظ ذکر پاوت است جماعه الکلبه
از پاوت که و آیدان بنی بهادر نیز در الکلبان و باز بد در رفتن او و جنگیدن
وزیر مره تانی با الکلبان و مغلوب شدن از دست الکلبان فقط
چون بنی بهادر عبور نکند نمود پاوت که مع منرا لدر مقام فرمود
الکلبه نیز پس جمع و حفظ اینها مملکت پاوت که مسود گشته بود حصول کورن
با تفاق پاوت که عبور نکند شد و بنی بهادر را سبب خود مملکت کردند او با الکلبان

افزودن

بخورد البتة و اعمهها وقت با و زبیر شیطانی تفویض عالیجا و شمر و با او طاهر نمودند
 بنی بهالد کز و من بگشتند که شمر و صاحب فوج و اوضاع او درین سکت از نظام نقی
 گرفتن او خالی از صحت نیست اما عالیجا را میتوان گرفت اگر زبیر پسندید البته تقصیر
 در آن نخواهد شد و هنگامی که الفکسان گرفته بشکرمه ماه خود معاودت نمود و در شهر رسید
 تذکره صیحت الفکسان با هم از آن کرد و بی ابراهیم خان که مکتون خاطرش بی برده با حقوق
 نکات عالیجا که گشتن صفت گرفته از لشکر بنی بهالد شمر بود اما هفت عالیجا برین
 امر اطمینان یافته عیبت برین و با رفته به اله ابار رسید و متعلقان خوف که غارت زو
 و زبیر در اینجا افتاده بود بهر صورت که خدا کار سزای کرد و در چنین تشویش عمده گرفته
 سپهر گردید و در یکی از آبادی های قریب روانه رود عبید رسید آسود و متوجه اولاد
 که در عالم غرور او را که چنین امور نمود و احوال بدین منوال دید و چاره غیر از بد رفتن
 در ملک بیگانهان ندیده یعنی در معذرتان را فیض ابر و لکن فرستاد تا که بد نمود
 که متعلقان و اسباب و خراسان را برده شدند در ملک حفظ حجت خان برو
 در بر بی افات و رزند و خوف با اله ابار شتافتند تا در وزن خوفه گرفته بی گمان
 را در طلوع اله ابار گذاشته و بشیر حسنی اجراست قلم چهاره مامور سخنة ملک افغانه
 رفت بعد و در صفت بنی بهالد شمره او را در باب مصالحه با الفکسان با تمام ادعای
 افغانه و را او ملها و حصه و بنام حفظ قدر خوف و کسر نام و نشان خاندان نه پسندید اولاد
 بلکه در صفت و خوف در ملک بنگارش شتافت با احمد خان بنگارش و حافظ محمد خانی

و غیره افغنه و غاز الدین خاسی و الملک که اتفاقاً او هم در اینجا بود بود و عیبت او را انداختند
اعتنا نموده دلالت باستان از راهها مرصه که در منب سیه سالدر کهن بود نمودند
و او بعد از جنگ احمد شاه ابدالی که شکست عظیم بر جماع مرصه افتاد اسباب گشت اینها
تا الیج رفت که در نطق که الباری می گوید و چندان تنگت نداشت شیخام الدوله محمدان خود را پیش
را و ملها فرستادند عار آمدنش بر فاقه و و عدو صفی میلان بشرط ظفر الکلبه نمود
او قبول کرده آمد و باغ که شیخام الدوله ملکی گشت و راجه بنی بهادر طرف کهنه فرجه بر اجم
شباب را در مصیبت یافتند که شیخام الدوله در مصالحه لشکر و طبعه منظور الکلبه را بود
تن در نزاعه عازم حرب بار دیگر گشت و عالی جاه از دست او بدر رفت و شمر و رانجه
تواند گرفت و من با بیان کارش نخبه نداشتند را غبت ملقات الکلبه ام چون
شما برای محمد علی الکلبه و محمود احسان و عثمانی رینی بهادر در زمان اجتمع عالیجاه بود و
بنی بهادر با خبرل کرنگ کرد و سابق بر پیش کرد و حال جاری میوز و سر و قدر انوار با برید
ظاهر محمد خلیل منقر طلب او کمال اکر ام موسی هوفت شباب در طلب وقت
بنی بهادر آمد با خبرل ملقات نمود و ز نام حل و عقد معاملات اندک بدست
او آمد و از ده نایز چند روز در طرف ز خود شویدی وقت نماند که شیخام الدوله
مع مرصه در نطق کو قرار رسید بنی بهادر از زمان فقیر بی که با او اعتقاد داشت
سخن غلبه شیخام الدوله شنید و بعد رفاقت او مصمم کرد و احتیاط را از دلی خود
از شباب بفرجه میان دلشسته و انشای ز فرصت نموده زمانیکه بنام بند و بسته
بعضی حال

بعضی مدلت صوبه از شکر انور بر سر و چند کسری ننگه با او مشعل بود طرفت کرم
 راه شد و با و علف مزاحمت ننگه با کلین با فوج خود بر رفته به شجاع الدوله بود
 جزل کرنگ از رفتن بنی به او و متوجه به پیش آمدن وزیر مطلع گشته فوج خود را که قبل از این
 ششم قلمه فرستاده بود و فوج مذکور است با فوج با طرف بود پیش خود
 خواند و رین عرصه مرزا نجف خان هم از بوندل که در آید و رفاقت الکسان کرنگ
 سر و در آن الکلی بعضی فوج طلب در بر می آید بلکه فرستادند تا از اطراف
 صوبه او در و حدودها با خبر و در باشد و جزل کرنگ با کل افواج هم مرز نجف خان و
 شتاب رای با اله با در رفته جازم شکر قلمه با شاد و پشت در عرصه مرزا نجف خان که
 تو بهای فکری که از غارتش کرد و در عرصه بود بطرفی از حصار جا بگذاشته انداشت بعد از
 بعد از کوله اندازی دیوار آنجا را شکست علی کسان و غیره قلمه در آن وزیر عرصه بر طرف
 تنگ دیده امان خواه شد و در او شتاب برای ضامن آبر و مالش غیر مال وزیر گردید و اینها از قلمه
 بر آورد و قلمه بدست الکلی در آن علی کسان و غیره نوکران وزیر خصم یافته تزد آقایی فوج
 شناختند و شتاب برای با تفاق و اعانت راجه بلوند شدند و نور الحسن بندوبست
 حدود صوبه بهما کن نموده و اکثری از افواج عالیجا مثل روس علی خان و مسیح فرحتی و شمس
 بیک تورانی قابل اسیرت را ملایم ساخته متعین اکثر محلی نموده بخوبی انظام ده چون خبر
 نهضت وزیر رسید بحال راجه افواج نو ملایم جای گذاشته خوف خیرل مع مرزا نجف خان
 و شتاب برای عازم جنگ وزیر گردید و وزیر با تفاق را و ملهار پیشتر آمد و جماعه افغانه که در

رفاقت با وزیر نمودن شجره بر آمد در عوام انداخته بودند کامی شش نژاد شش نژاد شش نژاد شش نژاد
رستمی است بر لبه مفرور در پشت و نه از دست او کار بر آمد القصه در فلاح کوره تداقی عسکری
در جنگ سبکی لعل آمد مصلحت که تا بخت صدقات توپ خانه گاهی نداشت دست و پا چنانچه
عظمت عنان نمود و تا بجز آن قدر حق که کوالبار بود عنان باز نداشت شجاع الدوله و علی ابراهیم
نیز از نمک حرامی نو از آن جبهه مفسود در آینه امید ندیده دلنگ بر گشت و علی ابراهیم
خان از آله ابا حجب الشعار بنی بهار خوست که ملشکر وزیر بودند و چند گرویی از شهر نورد
بر آمدند که خرسکت وزیر کرده تائید شینده باز گشت و تندی در آن فلاح مخفی بود تا اندک مصالحه وزیر
با القلیان روضه و فساد و فرود گشت آن عزیز در گنج اختفا بر آمده بر شد آبا رسید
ان و امید که در شش در ضمن حکومت مظفر حجاب نائب مرشد را در عهد آمد مفسود در مصالح شدن
در میان شجاع الدوله و جماعه القلیان در وقت شجاع الدوله بصوبه خود

شجاع الدوله این مرتبه شک فرموده باز بطرف خراسان
رفت و از افغانه تعلق اعمال در اعانت کرده از هر یکی استناره و چنان حوی نمود هر یکی سخن میگفت
امانی چون از ته دل بود و خاطر وزیر نمیکرفت ادخرا احمد خان بگفتش با محمد عدا و نهاد بر به بمقتضای جوانمردی
که دولت صاف با شجاع الدوله گفت که ازین جماعه فاعنه و غیره که بهار تمام خواهد آمد در انظاره چو داشت نذیکه
و از بد بخت سپاه و در میان مدد کار بر رفته آخر بجای خود در مانده عهد شد و منظر آن نصرت تماشای بود مفسود
ساخت بزعم من صلح و در و حال گشت یا با مود و بر توقع رفاقت از آنها باشند در دشمن تبارید از حجاب
با وزیر مظفر یا بهر والدیه آبر و جان خود در میدان می بازید و یابی و ساط احدین تها بر خاسته

انگلیس

انکلسان برودند چنانکه در اینها بود و عقل و جوان مرد به است انگلیک با شما نزد و غایتا قصد با
 و در مصلحت خواهد بود احتیاطی که غالب است که از در اخلال در آمدن کرام و احترام راضی به تقصیر نخواهند
 و این بنام است و نیز نوبت و بوم بود و بعد با و شاه و در میان انکلسی محافظان قلم خندان
 نا اید از نظر و غلبه و نیز گردید و سامان قلم در آن که در وقت سحر احوال عمل انکلسی در حضور ملوک با و شاه و برخی از
 وزیران و چند تن شجاع الدوله و اهل همان نظر سحر احمد خان بگزارد و با خود صاحب آرا داشته باشد و در آن روز سوار
 با کلی راه است انکلسی فرزند با و از در سوار همراه نداشت بطوریکه خبر رسید که در آن خبر
 که وزیر با تصور می آید اول تیر و سحر صرف و کند که بعد تحقیق چهار لب با جمعی از سرداران و شتابری
 و پیشه استقبال از وزیر از وزیر جنرال را مستقبل دیدار با کلی فرمودند و معانفت نمود و جنرال مع امر اعیان
 و گذرانید می آید با و در کتاب با کلی وزیر روان گشته با کجه که بر آرا و استان کرده بودند و در آورده لوازم می یافت
 و همانند در محل در نزد از آداب و تواضع و تقیه فرود گذارند شجاع الدوله می نام خورد و خوابید و نیز در
 از خواب بیدار شد و کامی می کرد خیرگاه قرار داد بعد از آنکه به اعیان از خواب بیدار که از جبهه که پیش بود منزل
 ساخت و در سه چهار روز از فرود می آید توسط سفیران معود الطریق حضور می آید شتابری و جمعی باقیه بودند
 از رؤس انکلسی جمع ملوک و ان خود ملوک است غایب می بین قرار با و که شجاع الدوله می نگاه کرد و بر عیون
 از اجابتی که در آنجا بر حوض رود به انکلسی است با بطوریکه نصف نقد و در نصف بر صورت خواهد فراید
 و آنچه از صورت او در تحصیل انکلسی در آنجا بود و صورت الی الی مخصوص پادشاه باشد و پادشاه در الی الی
 خاطر خندان می کشید و نیز در وقت آن ملوک پادشاه بود که در پیس باله از خزان پادشاه هر چند باله
 نیکگام می باقیه باشد و فوج از انکلسان با عیانت پادشاه و در الی الی با و در آن روز که در شجاع الدوله

بطور حالت و بنا بر کبر حاضری که در میان ملوک و اعیان نشسته و بعد از این عهد و بیجا گردید که در دست سکر
دوست و دشمن همه گرد او نشیند و اندر او بر سر کلاه دشمن زور آورد و دیگر اعیان او نمایند و هر که از دست فریبی
با عیانت خواهد و چه بر او اعراف آن به چشمش برساند و در آنچه بگردد و بعد از بار کس که با خبر یافت پاره
و انگشت خان و قائم از خدمت شجاع الدوله شد و بعد از آنکه استغفار تقصیرش ننموده در اطاعت و زبرد
حجاب خود نداشتند و محمود سزای طرفین از قام یافته و در دست خط و سطر طرفین بر توانی نداشت و
شجاع الدوله را حالت مشطه غم از آزار زبده مجاهد محمود بود و چنانچه شجاع الدوله در نظر تحصیل زر محمود بود
افتد که به یکی از فقیران قدر نفوذ و کسب و او هم به بار وزن و جمع او را خطی مضمون فرستادن مبلغ
نصرتی که بر آن خود از خدمت در شرف با اعیان و ارباب زرند و در قام خود اما بی ثبوت بود
که از هر کس هر چه آید و در وقت فتنه آن کس از عهد الهام بقدر زر بر آید نمی توانست آن کس
لصف و ثلث و ربع آنرا اقرار و اعتراف نمود و حتر ماکر و بر ادانی زن او و غلامان و ملذذات
نمک پرورد و بر نه اش من سکو دست کشند و زن او و همه از نقد و جواهر و طلا آرد دست و آنچه
خدمت اش را بپوشی خلق بی خوسم و در آرایش برای تو خود با و جمیع موقوف نمود خوش و خوش
هر که او را منع میکرد و جاسی و همه از من در دست و درم تا سلسله شجاع الدوله را در کار است اگر او با
مرا هیچ کس ازین نمیراید و کار غمناک و زنی بود اما او برین بر صفت و حق صحبت شناسشی او
از بیجا است که گفته اند * بیت * زن خوب فرمان بر و پارسا کند مرد در دین و پاوست *
شجاع الدوله هم چون اشخان بر صفتش از مصارف لایب با تو می ماند و زن خودی و صفا حق جنس و بی القصد
سر انجام شدن مبلغ که امکان فتنه برای با و مبلغ معول بود هرگز آن بهار خود بدست انگشتان بودین

فتمین

قریض گذاشته اهل و عیال را از ملک لغت طلبت و فله خواره را نیز از دست
 انترام نموده از پادشاه و انگلیسبان بخشگشته و در خدمت انگلیسبان انترام نمود
 پادشاه بکنی را به نیابت بر آتش می خدمت موروثی او بود گذاشته بدار الملک صحت
 خود فیض آمار روانه گردید و در آن کل ممالک بکار با حقیر بخت بقدر احوال او و شایسته عالم
 پادشاه و عالیجاه در ضمن حال است جهان آباد و حکام الطرف اللثا و البه لمانی
 نگاشته خواهد شد اکنون شمه احوال نکاله و عظیم آباد و وضع ملکدار بر که با ختم اسم
 انگلیس مروج شده و ملو بخجیده بین مردم صورت رویداد و نکارش می یابد البه لمانی شانه
 با انجام رسد لفظه و کرمه ذکر جلوس نجم الدین نجم الدوله بر سنده ایالت
 نکاله و ختم سمنس الدوله گورنر بهادر بولایت و آند آند لار و کلیندها بجا پیش
 و مغزولی نند کار و مروج نواب مضطر خجک فقط

چون روزنامه مجرود دولت میر محمد محرف خان کشت قضا در نوردیده و سمنس الدوله بفرست
 ولایت گورنر ملکنه خیرل آدن لار و کلینف نامت خجک از ولایت انگلیس بکو
 نری ملکده تنیده قبل از ورود لار و نند گور روانه ولایت شده بقه ای کونسل لفظ
 مستمره حکم ران و ناظم امور مروجمانند بعد مردن میر محمد محرف خان در کونسل و در پادشاه
 که نجم الدوله بود بمیر سلوژر رسد کلان میر محمد محرف خان از لطن منی بمیر بجای رسد شسته به
 صلح ارباب کونسل راتی و فاتیق سهام ملکدار باشد خجک مستر جانیش و مستر لار
 در رسد آباد آند حضور حضور نجم الدوله بر سنده ایالت صورت ملکنه اهل کس ناندند نجم الدوله

و جمع بود بجهت و صاحبان بطور واضح عايب نمود و چون در خلد اوله نام مفتر و متذكار ديوان مدارالهام و در حرم طالع نام
بود و در حرم خان بر لور محمد خان بنمايش نظم آبادي و در حرم نزل بودن مودت و در شتابان و در حرم طالع نام مذکور
گفته شد که در حرم خان در حرم اوله در حرم خان و در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
و در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
بر در و در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
اصح کونسل طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
از کار خود نوزاد با قمار کلس و در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
عائیان عقابى شيراز در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
نجات خج الدوله در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
لذت مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
خيات و بي جااست عايد سرکار محمد بن محمد و در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
او شهادت و در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
با دست بر حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
خود عايد سرکار محمد بن محمد و در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور
و بعد استغفار اينها از نور محمد بن محمد و در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور در حرم طالع نام مذکور

سند نام مذکور

مستحقان را بجزای خود نواز شد و حسب مصلحت در شهر آباد کرد و اجازت رسید در مقام پستی متصل است
 در میان عظیم آباد و شهر آباد در میان جاده فون شد فقط در رفتن لار در کلبه یا لار آباد
 نزد وزیر و پادشاه و یافتن سند دیوانی صوبه تلمش بنام کتبی اکثر بنام
 و بد رفتن تحقیق در هر صوبه از دست پیمان و از حقیقت کتب لار در کلبه و در کلبه و در کلبه
 خود به بر تحقیق مفاد پدید شریک ظاهر شد نسبت با لار آباد نمودن تمام دولت نیز حرکات لشکر لار و در
 کرنگ و سایر احوال کس شتابان از فیض آباد کرنگ خود قاصد لار لار و در دولت سنگام و در عظیم
 با بر محمد کام خان و در هرج نراین و شتابان در ملقات نمونه قدر و قدرت و فتن و فرست بر یکی در منزل
 مشور سجد شتابان از لار در هر صوبه سرگزید و میر محمد کام خان را با و در بدلتی سرانجام معالفت
 صوبه نزلت و در هرج نراین نیز با وجود صاحب بنام خانم قوم و برادرش میر محمد حنفی خان و علی محمد خان
 فرات شیب قدر او در امور و بنای هر نمونه خواندن نیابت صوبه عظیم آباد تمام خود با لار و در بدلتی
 لار و در بدلتی شتابان و نصب مناسب نید و شتابان را همراه گرفته در وقت پیشتر از بدلتی با لار
 رسید به حصول کوشش پادشاه و ملقات و وزیر و تحقیق بنامها و مشکت و مخالف از طرفین
 مقصد بکوشش ظاهر سخت و فغان لار و دیوانی هر صوبه تمام کینه از وزیر و پادشاه
 در خود است چون پادشاه و وزیر معلوب این جماعه هم به جرئت و جلافت و هم نعم و
 فرست بود در چار و ناچار قبول نموده بروقی فرستش او فرمان و اسناد دیوانی صوبه تلمش بنام کتبی
 عنایت فرمود در دست و چهار لار و پیه بالگذارد بر کتبی صوبه تلمش در دست او نیز قبولیت
 بهر کوشش و فتن پادشاه که در بدلتی و در کتبی کامیاب مفاد بهر احوال است خود ملکه معالفت

نمود و گریه اسکت حساب بر سر بطن دفعه الفکر در راه آبا بخت باد شاه گزاشند لاد مردم
نظم آبار سیده بر کام خانرا از نیابت خود بطن عظیم آبا مغزول و در صیحه نراین به بجا بشنود
نموده کار خانم قوم بکدر و پیمسا اینه نمود سخت او در را جمل کرد و در وطنش بود سکونت
وز زمین چه بخت خوشتر بخت درین عصر بر آتشوب کمال آرام و امنت م زندگانی نمود و در
نراین بجا خوشی دغا بید با ال بیچاره نمود خند و در خفتها کشید مغزول گردید و در حرست آن جان حفظ
در باخت چنانچه در خفاش مفضل و مین جوشد الفقه لاد مردم خند و در عظیم آبا بطن روانه
ملکه شد چه ملکه رسید با فراز بهام هر دو خسته نرسید هر چه کلدان جهان بگردن و شکر بک انتظام
معاملات مالی و بملکی انجام بخت خان کرد و نیز در دیوان را از شادت زندگان بر او
بدرست کسی از روی محمد الفکر سپرد و ملک بود نیز به مع صاحبش بدستور در بد نظر و مع
خان سید از خجک دولت و مالکند از آن که از بار از بیج سید بکرم بود و خاندان در عهد و بین بکرم نهان
بنگال در خل بر شد به نظر نور باز و جا بکارت و التماس و الملک مهم خاندان از عهد به جنت
و اتباع او و گزاشته بود همی الکلیه هم فنوت را کار فرما گشته بهمان روشن بود گزاشته نمودن
احمد از این قوم نگردیدند و خندان نمودند که هر قطعه مکانی و زمین بی بدست بر دست بر ابا
او و بوندش بر ارا و الله و نور باشد و این از جمله افضال این در سجان و احسان الکلیت
والا احمد از عظمی و شرف این دیار بگردد درین ممالک بلکه در زیر آسمان زندگانی نبرد گشت نمود و نیز
تغیر و تبدیلی که از تلوی باد شاه و مقصدیان جهان پیوسته مظلوم بل متعین بود موقوف ماند فقط
ذکر انتقال نجم الدوله ازین جهان و جلوس سیف خان سیف الدوله بر اعراس

بنابر انظار و هجره نراین مکتوبه بادست کجی از قدیم محل انجاء اهل معاملات و مجمع دیوبند و دارباب
بجایات بعد از دربار قرار یافت و مقرری شد که صاحب مکتوب در وقت معنی عا بنی آید بر کرسی
حکایت پس آید و روز دیگر سر او سند طولانی استر امیده یک طرفه نراین که در نظر است
زین سند طرف دیگرش شتابار و یک یک تکبیر برای هر دم بگذارد هر سند و هر ولایت
که مرقوم گفتم و هجره نراین دستخط بعضی رضائمه آن و شتابار ای بر فغان آن یا زیر سینه
بقلم خود مکتوبه شد غم زنده چون و هجره نراین غم و ناله و برادری مرقوم نراین شد
و چند روز خود مشغول در کاره بود هر وقت نبرد و ناله غم خود داشت چنان در کار با بر دست
برادر خود نمود و بنابر این چنین طریقه در بار بر طبیعت او سیر دستور آمد تا چنانکه نداشت بنابر
این صحبت شتابار چاقی بود اتفاق و شفاف مرقوم و عملی است هم بدو در وصف نام یافت
نصف را توسط شتابار ای هم سید و نصف دیگر بدستور با و هجره نراین ماند شتابار
که با غنچه بود ملاحظه مرقوم معلوم که در مبدویت هویت چنان بسیار و در هر معامله نراین
بالا نداشتند و هجره نراین است اظهار این امر مناسبند به مستاجرانی دیگر که با نخواست
ندارد و نخواست بند هم سید و بدو هجره نراین گفت که با از حال همین معامله نوبت بند
بگیرند با آنها موقوفه نینداید بکار آنها نقره نمایند چون در هر صورت نارسایی یا چنانست
و هجره نراین بنظر رسیده موجب رسوائی و وحشت خاطر می شد و در وصول مرقوم
و اخراجات همچون غامله و خیانت بسیار بود شتابار ای مصحوب معتمدان بدو هجره نراین
نصیحت نمود که این زر را داخل خزانه نه صورتی باید نمود که پرده از روی کار شتابار تجیز دور می و هر
شتابار شتابار

شرکت شایسته بر او میدرجی از سانی بر وفای و صفای او را که در وقت کشف استار از روی امر
 و هرج نزلین مکرر و ان ابله همین قدر حقوق که نام نزلین بود سنی جنل رنگ و مستر امیت
 مورد عتاب بی جا گردید غرق در بار محات و هلاکت گشت موزر از سمن شتور بغیر اسحق دور
 افتاد انصاح و مواظبت نرسید و غیر نمیدر انکله را این قدر با حسن طر تو اید بود که بنا بر قتل برادرش
 حاصل بود عظیم ابر را بجا گیر و در نیز صورت این احوال اخراکت و ف یافته بلار و کلف و دیگر
 روسرا انکله سید اول بر اسدت و نیز غفلت از گوش و میرج نزلین کشید و دلالت
 با طاعت هر دو نزلین شایسته را و احد باقیات ذمه اش نمودند او بر بار معاذیر نامو حرمی انک
 تا انکه لادو کلف لادو ابله معاذرت بولایت یقیم یافت و تجدید عهد و مواثیق با شیخ جمالد
 و تنفیج بعضی امور مخصوص مقدم لادو بود که از لطیف و مهارت شیخ جمالد اول امین نه لادو و رافناد
 شیخ جمالد اول از و اکثر کار با او بود بنابر ان مولد ملاقات بعد بر موضع چمبره یافته لادو کلف
 از ظلمه و شیخ جمالد اول از قبض ابر و نیز لادو اول از ابر سفارت پادشاه در ابر بلوند از بنارس
 روانه بود بعضی مذکور شدند ذکر و در و لادو کلف و وزیر و نیز لادو اول و بلوند در مقام چمبره
 و معایت شدن و میرج نزلین و در وقت در ماضی صهاراجه شایسته رای مصط
 چون لادو کلف ثابت جنگ بجلد فرعی نظم لادو رسیده معالقم شایسته
 با استقبال او برین وقت و در هرج نزلین هم که عرش خنیاها بر عهد می یخت بدون دست فکر ارات
 از زرع بلغم لادو در حقه نموده مسلک استغفار لادو چمبره بر اعبا استقبال بر آمد یعنی هم از دو
 سوار بر هم غایبان شد چون قبل ازین ابلاغ احکام بد هرج نزلین گشته بودند که بدون ادای زرک

باقی برای تدفین آن پادشاه بر شفته کبیر فرستاده رفت و هجرت نزاری را از آنکه حضور مجمع کرده
و نگذارد که قدم بیشتر گذارد و فرستاده حسب الامر و هجرت نزاری را العتف و جبر بر او کردند
و در مجمع عظمی حضرت عظیم عابد حال آن بی عقل و افعال گردید و شتاب برای ادراک سعادت
لله تعالی نمود و الطاف شد و هجرت نزاری کاسه عمارت کوار مراد است از دست ساقی
غز و نوست پدید گشت آخر به صورت زری سر انجام قطع باسلام یافت و الله
و جنرال مع شتاب بر نمود شتاب در راه محرم شش ماه اجتماع شیخ الاسلام و وزیر الدوله
و الله و جنرال و بلوند اتفاق افتاد بعد از قبیل و قال عفو لفقیران اللهم بلوند و بسند و صلوات
معامله مالکداریس سرکار شیخ الدوله و محمد و عثمان محفوظ بود او از گروه دعا و غضب مؤسسه
و نقض این عهد بانقض نمود بکه بجانب شیخ الدوله و انکلیه القمام یافت و هم محمود
و موافق با وزیر و پادشاه و انگلیس و فیما بین وزیر و پادشاه و با وزیر و بلوند مجبور
مورد ششم فرمود و محمود گردید و ضیافتها و بیکنش تحالف سیمید بگر حمل آمد و وزیر بود عیاش
قواعد جنگ و تفنگ انداز سواران و لایحه چند بار رو به انعام قطع مخص و عمر از دست
خود بر گردید و او بلوند هم شایسته خود بود نگردانست بنزد دولت و نیزه با مهابت تمام خود
معاودت نمود هم شتاب بر احوال احوال معاملت و خیانت و ناریه عمل باقی
بالله ظاهر کرده مودت دوست که وصول بن زرغ از هجرت نزاری و اعمال تنوسل او بدو
خسوت مغز و سپهرت بگریز مناسب اندک بود شرف بزدی حضور بر شد ایام
و نظیر مظهر حجاب برای چند روز اندک کاره اینجا احب و الام و الصلح انعام قطع

معاودت

معاودت فرقه بدلتی ملتقات ششبار بر سر برفه و او را مشمول طواف کوه پلیند عازم بر شد
 و عدم لیاقت دهر نرانی و عزل او و نصب ششبار بالانوار و اولادندارد در دل هم نموده و مستتر
 داشته و از هر ششبار گردید فقط در بر کشتن لاد و کلف بهادر بکند و در ستاد آن مظهر
 را به عظیم آباد و فتن لاد و کلف بهادر بولایت و معین شدن مستور در این مظهر
 بگور نری از مروج مظهر خباب بهادر و کتاب رای فقط
 لاد و کلف بهادر رسیده مظهر خباب و ششبار از تمشیت امور بیک مرکز خاطر و شرف
 بظلم ابر فرستاد مظهر خباب بود و در عهد به لادن مرقوم بود که حکومت جلوس نموده عمده هر
 نرانی در چشم نما و نظر بند فرمود و با بر خیز از اینها تالیف علیه نموده است که ف خیا تنها با
 او نمود و بعضی از عمات مثل ساهل و محمد تقی خان و محمد شرف خان کنیز به لاد در موصی زجر
 و توبیخ کشید ساهل را نیز بر چوب و کتک بی ابر و بر ای بقا با مقید خست و
 محمد تقی خان و شرف خان را هم به ششبار از قلم گرفتار به بر آورده اظهار زرد زردی آنها
 بر و در تنه گردید و در هرج نرانی با ثبات خیاست و ظهور نقدانی لیاقت از خضره
 بنایت از قدر و منزلت افتاد موقوف و زرد زرد او از می اصل جا که کشت بله بند گردید بانی و جمله که موقوف
 زرد زرد قلبی بر ابر مصروف او برسد و با فیر هم زرد تا لاه باقیات و فصل خزان تا طاعت
 که مظهر خباب بود انوار از معاد است این مورد قبل رحیل کوفته بر شد ابر و فتن
 و به ششبار با افراد و کمال اعتماد با انصرام بهام صورت عظیم ابر از کونسل کلکه ماگور کشته بکار
 گذار بر و در خست و متر قبول بکار حسب مکتدی کو شمر عظیم ابر و شاد است ششبار او شتر سکی

در مرشد ابراهیم رکت مظفر خلیف منور شدند لکن کلیف بعد و محرم از بنی المومنین
 ولایتی خواست که از تقصیرات و نسیرت سیر الدوله بهرگز خیر نباشد و ظهور بسیار
 ولایتی مذکور را بی آنکه در آن کاره نموده نیز ظاهر گردند بعد عمل اهل دنیا همه احسان فرمودند و خود حقون
 درین جزو زمان که این اوقات مندر غرض بود از جمله طاعت شمره بر بنه رواج حلقه اندک بر و طلاق اختیار
 احیدر عثمایی نمایند و از خرابی آنکه برای یک سبب این شیوه را اختیار می نمایند تردانها هم
 از اعتبار ساقط میشوند و اینها تخمین نموده چند روز التفاتی نموده کار خود گرفته بعد از آن بنظر حقا
 در اینها می گذرند چنانکه اکثر اشخاصی که دست نشان دادند که بعد از تفاتی نمودند کار که با کمال الدوله
 عداوت داشت ظوفاً تقصیرات او در دست نموده نوبت بنده دادند و القصد لکن کلیف
 و جنرال کرنگ مستور در ایلی کورنر جنرال اکرمت راس لدر کل فوج نموده طبل جلیل ولایت
 کوفت و مظفر خلیف از حضور یافت که در راه ابراهیم الکلیسان مختلط بود برای فوج خط
 خانیان بنابر الملک معین الدوله نالکی و ماضی و مرتب و شتابی جهاست ممتاز الملک منصور خلیف برای
 خود طلبید و در وقت در کلام و کشش و کمالی زندگانی نموده در ۸۰۰ عمر لایق شتابی برای الملک
 مستور در ایلی کورنر بنین فوج عازم ملکه در کورنر قوم بونی با اولیقات و فوج لغزت احترام
 بگردیدند و بنابر کاره جنرل نوگشت شتابی بر او عظیم ابر مظفر خلیف در مرشد ابراهیم رتخان در جها بگر
 نگر کاره ملکه بر وجود دولت خود حوصله تند عمل از نادانان در فوج بهار فوجی و فوجی با بدیا انگلیسی شریک
 آنها باشد و فضلها هر سازنده در همان دور در امور منفی سابقه حضور بکمال سطور امضا باید و جمع و فوج می عمل بر
 نیاید و اینها به خط الملک کورنر سازید و در مقام بر فوج خانه کنه در ملکه سپارد و معاملات عدالت که عبارت

از الفضا فیضیاب

از الفضل قضا با غنی خفیه با هم گزشتند و غنی اینکار خیر و بات که مناسب و حق طلبند فقیه دید و امور
 در عفو و روز بخفیه نامت و اهل مفرز باشد الفضل باید و در ضمن آن هم کاره انعام یافت
 و هم انکس بان بر راه و در معام ملت بنی مالک مطلع گشته است و به هم بر سر اینند
 فکر تقویستند و بزرگوار بود و مستی بر سر شد و با دو وفات سبب الدوله
 و جلوس نواب مبارک الدوله بر سر شد ایالت صوبه عظیمه ایالت و بمقام
 و عزال روح الدیور علی بنی در کشته هر مستر است که در کشته ایالت و در عظیم ایالت و مستر
 مستر سکن در مرشد ایالت سکن شد و از او آخر سبب قحط و علت و بار آنگاه ظهور یافت و در ماه و نفعه
 نذوره سبب الدوله ناظم نکاله به بیمار آنگاه در گذشت و این بر هم علت از انوقت شروع
 گشته در ماه محرم شروع شد و در همین هم حجر شد و عمود تا سه ماه امتداد یافت
 و خلق کثیر مهلت گردیدند و در ماه ذیحجه ۱۱۸۳ هجری بوقت مبارک الدوله خلف سبب
 بر محمد جوهر خان بود و وفات سبب الدوله بر سر شد ایالت نکاله جلوس نمود و جوهر مظفر
 علی ابراهیم خان بد بوانی خاندان که با الفعل عبارت از تفاوت نکاله است و سبب و
 چهار کدر و همه سالیانه در انوقت برای ناظم از قبیل کهنی مقرر بود تا مور گردید کار دولتی
 و فیض استیجاب ظهور رسد مبارک الدوله بر سر شد نظامت خوانست که گسترش است
 منی بگیم نماید یا زنده با او هم قبل ازین دو ستیبار و محمد و میانها داشت با بیست و یکم سال مبارک الدوله
 و ساطع بر انکس خفیه عمود و داد و مخفی پیدا نمود و بیست و یکم را ترغیب نارعات
 با منی بگیم کرده هر روز او را شنیدند که در کشته منی بگیم که در روز و جوهر سبب استوار بقدر یافت

دولت
 و نظامت ایالتی است
 و جوهر سبب استوار بقدر یافت

بوفور میداشت ازین حرکت از رفته گشته گفت کوناب ندیدم و افاض نمود خاسته گزید چید
اقتدار بود بگم اندکی روظله و در آن ایام سرداران انگلیسی با غزه این ملک نهایت
مخلف در کمال انبساط بود صاحبت بمناجحت می نمودند و هر انگلیس با هر که اشتباه
انگلیس گشت فیرا مرموزه و فوالبط و فوالبطه ایچ بر یافت انرا تخریر در آورده برای
بگذرجه می نمود تا آنکه اهسته اهسته کن به نوشتن اصحاب انگلیس متضمن ضوابط و دستورات
ملک صورت جمع یافت و انگلیسیان را بر احوال امور مانی و ملکی اطلاع دست و خطی که در
تتبع معاملات و تحقیق خیانت و تصرفات عمال بر نفی و مدارا در آن شروع نموده
و مناظره با حکام دست نشان خود عمل ایشان نمودند و درع الیخیز خان سپهسالار صاحب کرم
بودند چون مرد لا ابایی میسک و رعایتی خود را می و متلون با کمال بذل و اسراف
در با عرش عشرت و روز و شب درستی و غفلت می بود و عداقت مرشد ابا از تا خیر
و حصول زر مال گذار زان فوالبط شکا سنها از و دستند لهذا مظهر خجک تقصیر تا خیر
در راه زر معصوم بود بینه بصدور ارباب کونسل ظلم کرم سپهسالار خجک را توغیر
و در او حیثت را می را مستعد محاللات مذکور گردیدند و بیخ هزار رومیه در ماه برای
سپهسالار خجک از کونسل مقرر گشت چون سایی بر این گشته صحبت را می
ام توغیر و عقید و رضی الدین محمد خان حاکم آنجا متفر شد فقط در رضی مستور در کونسل
مولایت و احداث اصلاح استند و صورت شد و ما مور شدن مستور است بود تا
در کونسل بلده عظیم لیا و رول شروع سال شد و پنجم از مایه هم از دم ایاد

کشته چهارم

مشتاق و دو چهارم مستور در پس گذر فاهد و لذت خوشت و مستر که تیر که تالی مرسته او بود گورتر
 بلکه گشت بعد از آن عبت هر کجی حاصل و شوق اولادک جزئیات غنای بطع معادل مال گذار
 رای ارباب کونسل بر آن قرار یافت که یکی از اینهاست در فضل رفقه احوال را در یابد که حکم را با
 رعایا را با حکم چه عادت محال با راجه در میدانان چه بکنند و آنها بجا کم چه بی دهند و کدام کدام رسوا
 و ابواب بگیرند و بگذرند کدام نام زر بی ستا متذکره اینکار بنام جارج و شستر است و شیار
 بهر که که تیر در آن با وقایع معاملات بی جمله آشنایان او اول فضل و بیام پور
 یعنی از دید در اینجا رفقه بر اکثر امور لایحه یافت و مورد تحسین و آفرین اشغال و اقران و ارباب کونسل
 گردید چون در معاملات بگال هم اکثر خیانت و بی انظاری ظاهر گشت ارباب کونسل در باره کمین
 بگمان گشته معاملات بعضی شتاب بر هم ازین قبیل بودند تا تقسیم اصلاح سینه و تقوی فتم
 طایف و تفرقه چه در آن ظاهر بجا می آمد که با نظر حکمگ و شتاب برای جبارت خان نیک
 می ماند گذار شدند و در فضل کونسل تفرقه نمودند از احمد و شیار چند مستر با یک و صاحب کلان
 کوشی عظیم ابار و بهار چه شتاب برای پند و ضلع عظیم ابار تفرقه شدند و اصلاح سینه بدین تفصل الفقام یافت
 ضلع بلکه ضلع بر روان ضلع لایحه شایع و مرند با ضلع چه بگیرند ضلع و بنا جهور ضلع عظیم ابار و در ضلع
 کونسله تفرقه شدند فقط ذکر و در و شیار خراب بهار و مستر با یک در عظیم ابار
 و احوالیک با عباد راجه کتاب رای و هر چه آن موصوفین رو و لوعصط
 چون خبر آمدند شیار خراب و بجای کونسل در فضل عظیم ابار شتاب یافت کسی را که شیار
 دل در گون بود و بعد از بیایم سید از حسن سوک و شیار ای او حسن کن در آن ضلع نقل

قلیل بود اما بازم چون جمع طبام بکسان و سگوش شیخیه واحد با عالمی هر چند که عدل ناس باشد بیک
وضع نه تواند بود لهذا جمع قاهر التیاب از اشراف دستند و راجه مذکور اگر چه در ضمن عملداری او
بلوت جناب چندان الودگی دورها بل شس خدمت تا و اندک تقیر بکرم عمل آمده باشد و وجه
و غمزدی نداشت بازم مابرتعاض قوت و میانیت کسان و بیگانگیست رسوم و اوضاع استخوان
گوزن داشت که با این کارشن بیک گشت تا آنکه پوشیا جنابک در رسیده راجه شنای برای تا فتنه
باستقبال فتنه بود مملکت بر میل خود سوار کرده بجا آوردست خود و مردم فتنه جو مملکت خود
شستامه دوگان تبیح ف و دستاوت کند چو دست تباری بود پوشیا و بیخورد از اولدینها
بمقدور بقور بود در شیوه مفید بگر نیز به راست کامل و ما غدر نسیم که خوانند همیشه بجا
خود استقبال بود در بزم بر نسیم استکشاف و دستفرا که پوشیا جنابک نمود و در گونه
کاغذ که در خواست مضایقه و قابل نگردد و خواهی شانی مسکت نموده پوشیا جنابک را مجال الزام
نداد تا آنکه پوشیا جنابک شیفته می شود و نیک رای و دیانت و طماننازی داشته احوال است
و اتحادت و مهر راجه نیز از در اخلاص در آن من مفید هم رسم تو وضع و گندم بنده اید با هر چه
از خود خوشنویس است و ستر لکنند مغزول گشته ستر جمل ایضا حسب کلامی عظم آید ما مورد
بعد چند بار هم مغزول گشته بجا از ستر بارول آمد چو ستر بارول یله و وسایل قوی در ولایت
و بیره و اقرا از شعور و دلاناز داشت با پوشیا جنابک در نمی سخت و شنای برای عظمت
و شان خود نمائنده تر غیب بموافقت و مراققت خود و اجتناب و استتکاف از اتفاق
پوشیا جنابک در بار خود خوشنویس میگفت که بی چینی مغزول چگونه از ان عزیز تجیب جویم و در انصاف

عجب ایستاد دادنی هم

صاحب را برود و او من چنانچه خواهد بود دست بر او چون مزاج تنیدی داشت بنا بر عدم
قبول فرمان معقول را القصد از ردگی می نمود و بعد چند روز عماد الدوله دستر شنگ
بها در جلد دست جنگ که در عقل و دانش و تحریر و تفسیر نظر نداشت حسب الامر و
بطلت رسید و بار اول را نوبت اندک در زمره کبیت کوشل فلکه که عمارت کربنج
که الحاکم کوشل مدار که هم محل و عقد جمع معاملات کل هند و گمان اندر رسید حکم رفتن فلکه
امدار یافت و بار اول بطلت رفت و همیشه جنگ حسب مکلان عظیم ابار با اتفاق چهار کوشل
و یک روز دیدار از جمله بود دستر استوش و دستر در روز دستر ایوان لاد و در راجه شش برای با اتفاق
اجتماع آراء آنها اجزای کاره الفیوم شد فقط ذکر ^{مجلس} در پس کوشل بود ایت واحد است
رضایح بسته در صوبه ثلثه مامور شدن دستر و دستر همیشه در کوشل
عظیم ابار چون لاد کلیف بولایت رفت و ولایت تقصیر
سمر الدوله در کوشل ولایت نذرت او که خود در کمال پوشیدار در دیار بروج و بسیار سکت بسیار
و سایر عیان طلعه بر است و در حقه از جمع مائیم و معاصی نمودن کاره در کوشل بر است از جمله مکالمات
که از نظر مستخرج آن مسموم گشته است که ساعیان کنه گشته شدن انگلیسیان مقید بر محرفه مسمومان
با و اسناد می نمودند او در جواب ما غنایم در کوشل فلکه نه کام استغنی ملاح کوشل به ما بر
گشته شدن دستر است و ابرام آنها در جنگ بر محرفه مسمومان گشته در کوشل افکنده بود
که بالفعل انگلیسیان بسیار در دست بر محرفه جان رفتارند صلح در صلح است بولایت صلح
انگلیسیان مقید با ما چنانچه کوشل در دیگر از فرط غنظ و غضب بران این حسن دستخط کردند که صلح

در روز دوشنبه ۱۳۷۰ در کوشل
باید در صورت جنگ با در حقه از جمع مائیم
و در کوشل با در حقه از جمع مائیم

و مرضی حاجک با میر محمد قاسم خان است که جمیع مقیدان گشته شوند شش ماهه که در آن وقت با خود داشته
 از آن جنگ با میر محمد قاسم خان داد و کاغذ نذکور با حقیقت با خود می داشت در حضور کونسل و دولت
 انگلیس گفت که قصور من است با قصور با کونسل که حال کسالت من می نمایند کونسل در دولت کاغذ
 دیده بر او افزین داد سعادتمند اتر حاجت طرف هر نمودند و هم از جمله قصورات او که
 بدگویان فرود در طرف هر کرده بودند این بود که تجارت ملک فایده عظیمه داشت و او برای
 کسبی نکرد و بهندان دلان داشت سراسر دولت اعتراف بقوام تجارت ملک نموده بود که جمیع اوضاع
 فوائد تجارت ملک بر آن گشته بود در اینجا هم هر پنج فرقه که عبارت از نوزده شرکت است
 و اهل حرفه تجارت و مزارعین و محتاجین فقر او است بیخ نهایت کثرت از آن جمله زباله از لگوک
 بنوکر اوقات مبلکه که بندند در عهد کمین نوزده سواران موقوف گشته در هزاران موم به تجارت کسب
 بردند و کمین در وقت یکی از تا جران بود حاله بر نوزده تجارت سهم وجه خاص کمین است و نوزده
 اشرف اینجا که در زمره سواران بود با لرد موقوف گردیدند بپرد تجارت در بر ارضی اینجا گشته
 ام تا اینها را سدر مقرر باشد و با لرد تمام سکنه اینجا میرا رنوده از دست عمل شما اینها
 کار بجان و کار و با سنجوان نرسد چه زمانه هم که یک است در وقت حوادث و قسین
 هم هم دشمن قوم شما باشند عقلا بر اینجا این کار را هم پسند بودند و بدگویان ب نظر استخفاف دیدند
 الحق این سخن کمال تمنای و این بهترین است اصابت طلعه چه هم در و در ملک در استرغای
 عموم سکنه اینجا را می قصود دولت اقتضای آن که که الحال هم برای اینجا باز و دیگر نیست
 لهذا بسجحت و ابرام سراسر دولت را بنا بر نظام معاملات این ملک روانه نمودند و احکامی چند

غالب آنرا صلح ارباب دولت
 شایسته ای که کل مسائل آن در نظران بود از آنکه بیرون آید

معاقبت اولی

متعاقب او نوشته فرستادند بقیه قضا جهاز سوار را و در شمار هفتاد و پنج نفر نوشتند
 که هیچ کس در هیچ جا اثر از او نباشد چون این خبر بولایت رسید عقلمند را بجا صلاح چنین نوشتند
 با الفحل در پاره با بسم الدوله غیر از حکام الدوله شتنگ بهار که در آن آوان صاحب کلدن
 ارکات و کهن بود احدی بر این نیت همین را بجا او مقرر باید است و حکم به حکام الدوله
 موصوف نوشته فرستادند که خود را بجلگه رسیده صاحب حل و عقد امور بجا دهند و حسب اتمام
 مزرعه با کهنه نام شمس الدوله رفته و غیب که بکفر دارند بجل آرد و حکم دیگر بجلگه نوشتند
 که با کهنه اسمعی مس الدوله مخوم و محفوظ بماند تا ستر شتنگ در آنجا رسیده بکشتاید و بخوانند
 چون ستر شتنگ بجلگه رسید سیصد و شصت ماه تالی مرتبه ستر که ستر که نور نر بود و مانده رویش
 بمطالع و در حفظه کاغذات کل معاملات و با کهنه رسیده ولایت بسیر و چون سه ماه
 که شاید موعده تعبیری ستر که ستر بود گذشت و او از آن کار ممنوع گشت ستر شتنگ بر کرسی
 کوزری نشست بوجد روز حکم آوردن نواب مظفر خبک و راجه شتاب را بی در پاره به کلگه نوشتند
 بمستر جان کرام صاحب کلدن مرشد آبار و به پوشا خبک صاحب کلدن مرشد آبار و به
 هوش با خبک صاحب کلدن بظن آبار خوبی فرستاد که دیگر برای اطلد بکشند فقط
 در روز و در پوشا خبک بهادر و مستبک در عظیم آباد و احوال بکله با بهار راجه
 شتاب را بی و بهر جان موصوفان رود و در حقیقت ستر جان کرام صاحب کلدن مرشد آبار در خانه بی از
 اقوام خود شبی طعام می خورد هم نالغان نوشته گورنر بنام او در همان مجلس سپرد و قبل از وقت خاسته
 بخانه خود رفت و رفته بکتابخانه نوشت این خبر بجهت از کار مظفر خبک رسیده و بنابر اقتدار بکشت

این خبر در روز شنبه شانزدهم ماه تالی در شهر تبریز
 در روز شنبه شانزدهم ماه تالی در شهر تبریز
 در روز شنبه شانزدهم ماه تالی در شهر تبریز

همان انقلاب روزگار کرده در شت باغ فرا غفلت نمود متع از شب که لبتان می کشد
 ننگه بر آه ستر اندر آن آید متصل طباغ است اول صبح ستر اندر آن با مودع از حدت کاران بر در لبت
 از ملافات رویت و ابداع اگر گویند باند نموده گفت که سیر با شما ترضی و خوشنونی در هیچ ام منظور
 اما حکم چون کسی چون نظف خنگ دل دوست سرتابی نداشت کردن انقباض فرور آورده بهر
 ماور بود در فضا و آکنهان بهره ملازمان نظف خنگ بر روشت و در حجاب و هر مکان بهره های
 خفه قایم خفت و با آنها فرمود که با هیچ کس از ملازمان نظف خنگ و وارد آن خانه اش نمی شود
 خوشنونی و پر خاشی کنند و نوع سوسه لوبی نسبت نظف خنگ رواند از اندر کسی چیزی بیاید
 بنزد و نظف خنگ از احاطه باغ تنها بطرف می رود و بعد از نظام این مکان یک لفتن همان
 بلین با یک کس سپاه بر خانه نظف خنگ که بنوع خفت است تبار دارد و مردم سراسر
 در میان بودند رسیده بود که می در آمد و در آن خانه نوزده بهره داشت ایند اگر چه با کسی و جگر
 ترضی نمود لکن انقلاب صحیح رویداد نمی میم که از نظف خنگ غبار کدورت و حفا
 و طشت شادمان گشته سعی سکت او بود اما با کس خوبها که در فطرت و
 ثبات مزاجی در خلقت دارد منوت را کار فرما گشته برای نجات نظف خنگ از آن
 مهاکت مساجد مقدم رسانند و معنی هم با لوب گورنر شنگ نیز بود و بعد با جزل مله
 لخت و کاری چند نمود مجال مردان بود و نوزدی نظف خنگ فرموده نصیر الوفاات از در خنار و
 مدار الهام امور موجود و مرئی و آتالیق مهار الدوله گشت و اعتبار علی خان فقیه برای ملقب نمودم از
 غلبدان مومئس الدوله محمد اسحق خان لوب گورنر لظمت مبارک الدوله که در هند و مشهوره او مبارک الدوله

لا اله الا الله

رابع مالک شش تو بگویم تقابو و اعتبار خود آورده بودیم را با آنکه منی بگویم هر دو در بدو شش بودیم مگر در اول
 نهایت دست نگر خود بی اعتبار محض می بودت فقط ذکر من مظهر جنگ و شتاب روی
 در پیره سپاهیان بیکدیگر و مغز دل شدن هر دو در نهایت و آنون بر استند
 و در بی بدایت لفظ بیان معنی همان ذکر نیز بودار مظهر جنگ در وجه انکلیطی
 بنی الخوف و ارجاع هم حکم هم از کوز شتاب بهار در بار استند او بکلکهای ان کرام من حبکدان ما
 مرشدان بار بر حسب معروف مظهر جنگ را تا مالج است و موسم شهر محرم ۱۱۶۶ هجری در پیره بود
 بود و ملکه ملک خود خلقی کثیر با بر زمانه ساز میگردید شب حاله است فردا چه زاید تا پیلانی شتاب
 غمخور ششند و غیر بر دیگران تقدم حسته تا بکلک رفتن روز چند مانده احوالش در کمال احتیاج
 دیده باز آمدند زمره از تو سلسله شتر همراه ماندند ملک که در بار قلعه است بی پایان و شتاب
 ناپرسای چون مظهر جنگ مورث شتاب کهنه بود ز با تری التفاتی مخوف جواب و موالشی
 در التوالد استند دستر جا کرام که با مظهر جنگ استند و از شتاب برای بگانه بود حمایت مظهر جنگ
 متغیر دیده بهار و کس شتاب را در ارجاع مرقوم به بانکه شتاب در بار از اولادیت حکم فرسیده بود
 بلد زنگر مندر و لایحه معنی علم در بار شتاب برای نیز عظیم آثار فرستاد شتاب جنگ در بار
 او اینقدر رعایت که صح اظهار این حکم کرده تا بکند و آنه شدن بکلک نمودن این معامله ظاهر است
 او در او آخر ماه صفر سال مذکور روز نهار و فاصله یکماه در معامله او و مظهر جنگ اتفاق افتاد
 شتاب برای بلو بجزه هر روز برای بکلک کردید شتاب جنگ کهنه سپاه بر برای محافظت هم
 لایحه یعنی که و صوبه طارک مظهر ما مورث شده از حد ضلع عظیم ابرو نرفته بجزه سواری اوست

دلازل و لغز و هم هیچ گونه استخفاف در لغز بلام و امتشاک زبان جایز نداشت تا بجلگه رسد
 بعد موصوف بجلگه رسیده در منزلی که معمول است منزل نمود و جواب و سوال هر چه در کونسل پیش
 شد آخر باب کونسل عظیم ابار و در شد ابار حکم کونسل والد متضمن غزل شتاب برای و منظر
 از کارها خالصه که عبارت از بندوبست ملک و تحصیل خراج پاوت صاحب است و مامور شدن ارباب
 کونسل هر چه جایبارند و در رسیده پوشیا جنگ روز دیگر حکم با حضار اعیان شصت و ارباب
 و در بار در قلموش بیع و لغز مجموع کونسل و در جبهه نشست و حکم نامه کونسل ملک را ترجمه
 نمود بر آمد و در عین با عام منشی سرالاج محمد بن محمد خان ترجمه نموده را حواله اشعار جهانک بلند خوانده
 بگویند صافران رسیده مضمون اینکند هم را چه شتاب برای را از کار و بوانی خالصه شریف مغزول
 و ارباب کونسل عظیم ابار ابران کار مضمون نموده شد باید هم که عملی محال است خالصه جهان
 مذکور در حوم نموده است و در آنها عمل آید و هم را چه دستور را در امور نظامت بحال برقرار
 و در منزل از این باز صاحبان کونسل در کارها خالصه بالافراد و والد استفدل با مشاکرت
 نائب بند و ستانی می پرد و خند اگر چه بیشتر از این هم بعد فوت بر محمد جعفر خان اصحاب الفکیه
 مختار بعد از انانی که جدا اختیاری و لغز جنگ و شتاب برای هم می وقت شدند از امتداد و در وقت شتاب
 بهار که روز که ششم است و در معاملات مانی و ملکی از مذهب آن نکتی نائب و مختار و من
 شتاب صاحب اعتبار را مذکور منصف چند از عمل و انبام لغز جنگ و شتاب برای نور سر رشته دهد
 و تابع ارباب کونسل رشید ابار و عظیم ابار مقرر شدند و در ملک سیر و ولید رام نموده جانگی رام
 معایت جنبی نام دیوان خالصه و در تصفیف تابع مسترد و کربل و غیره کلان دیوان خالصه باشد و مقرر کرد

در این روز کونسل عظیم ابار و در شد ابار حکم کونسل والد متضمن غزل شتاب برای و منظر
 از کارها خالصه که عبارت از بندوبست ملک و تحصیل خراج پاوت صاحب است و مامور شدن ارباب
 کونسل هر چه جایبارند و در رسیده پوشیا جنگ روز دیگر حکم با حضار اعیان شصت و ارباب
 و در بار در قلموش بیع و لغز مجموع کونسل و در جبهه نشست و حکم نامه کونسل ملک را ترجمه
 نمود بر آمد و در عین با عام منشی سرالاج محمد بن محمد خان ترجمه نموده را حواله اشعار جهانک بلند خوانده
 بگویند صافران رسیده مضمون اینکند هم را چه شتاب برای را از کار و بوانی خالصه شریف مغزول
 و ارباب کونسل عظیم ابار ابران کار مضمون نموده شد باید هم که عملی محال است خالصه جهان
 مذکور در حوم نموده است و در آنها عمل آید و هم را چه دستور را در امور نظامت بحال برقرار
 و در منزل از این باز صاحبان کونسل در کارها خالصه بالافراد و والد استفدل با مشاکرت
 نائب بند و ستانی می پرد و خند اگر چه بیشتر از این هم بعد فوت بر محمد جعفر خان اصحاب الفکیه
 مختار بعد از انانی که جدا اختیاری و لغز جنگ و شتاب برای هم می وقت شدند از امتداد و در وقت شتاب
 بهار که روز که ششم است و در معاملات مانی و ملکی از مذهب آن نکتی نائب و مختار و من
 شتاب صاحب اعتبار را مذکور منصف چند از عمل و انبام لغز جنگ و شتاب برای نور سر رشته دهد
 و تابع ارباب کونسل رشید ابار و عظیم ابار مقرر شدند و در ملک سیر و ولید رام نموده جانگی رام
 معایت جنبی نام دیوان خالصه و در تصفیف تابع مسترد و کربل و غیره کلان دیوان خالصه باشد و مقرر کرد

خود را
 ۱۰

بود رسید مظهر خداب و شتاب را در گرفتار بهره افکار بطلک معاد الدوله گزشت شک بهاد
 نظام معادلات اراده مضمت بر شد آید نمود و در او آخر ماه ربیع الاول ۱۲۸۲ هجری با
 بعضی از ارباب کبک ملکه وار و مرشد لیا که گردید و هم ماه و چند روز در آنجا بزم نمود
 معادلات و عزل و نصب علی بن موسی بن مظهر خداب که مناسب بود محل او و در ماه ارباب نظرات
 مع ناطق که سابق سینه و جبهه رکبه و بر بوش ترقه لکه رویم نور نمود و سینه بکم جهت آید
 مبارک الدوله حضرت ابن موسی رحمه و مبلغ برای کار خانات امارت و در آن
 مردم واجب الزامت گردید و همین قسم وجهی قلیاب برای بعضی مردم عظیم آید و غیره واجب
 نائب انجام گرفت گورنر مذکور بعد از فراغ از جمع آموزشش یا شتاب مردم چهارم آید و در آن
 راجع شد بطلک رسید و حکم با حضا مظهر خداب و شتاب برای در کبک نمود و در یک کونسل شتاب
 در کونسل دیگر مظهر خداب برای جواب و سوال محض با بر رفتند و شتاب را مانده منفع و
 دلائلی از الوکلیها با کبک شد و برای او معاندید محل آموزشش نمودند و بنوعی سوال
 و نسبت بظفر خداب زود انقباض یافته مخلص او با بر اوست از جمع ذلالت منتهی و نظریه
 در مدت مکالمه و مناظره کبک و چند ماه میسر آید گورنر و جمع ارباب کبک عذر خواسته
 و بهرمانی نمودن و شقیه متضمن ظهور دولت خواهی و عدم ثبوت خیانت نوشته با و تفویض کردند
 و خدیج فاخر بر قامت لیاقتش بوشانند ملاده آن قبل و جوامع عطا فرمودند و بدستور
 سالی شتاب کونسل عظیم آید که در بدین عرض محض میزند تا آن مذکور و شتاب خداب از کار
 عظیم آید و قوتش بطلک آید و شتاب بجایش مقرر گشته بود و در آنجا شتاب را با بر

غیرت و نافرمانی است که در میان ملوک و بزرگان صغیر و کبیر می باشد و بیجا شده بهر باس حال گردید
 بگویم که حضرت یاقوت چون بوظیفه ابا و رسیدن شدت مکار و صیقلی که عرض مرا هم معموله در جلد و
 بنام خود نهاد دیدار جهات حرف است که هیچ بر سر بند و قضا می نمود و رسم رسید و بعد در عرض
 اصحاب او ظاهر می بود و در مجلس با کولالت بنام است که در وقت گردید و او ای مولود فیض علی
 و غیره اهل و یونانی و هند و ملوک و اکثر ملوک می خریدند و افتادند و حال الدوله ستر شدت که بهار
 برای ملاقات شیخ الدوله قاصد مبارک گشت و در آخر ماه ربیع الثانی با شروع حجاز
 الدوله ۱۱۶۷ هجری قمری چند روز از در وقت شنبه برای بزرگی بزرگ رسید و قاصد خود که بهار رسید
 را همراه گیر طلب که بر خیمه سفر حضرت بود و در چهار فرسخه تن بر فراق و در نزد کورنو و در روزم
 مانده مبارک رفت و با شیخ الدوله ملاقات نمود و حسب او که بود شدت الفضل
 طلب و در سطح و حوال و ملاقات حسب سنه که بر بزم بود و بعد از آن که در پیش
 ماند که در قبل از در وقت کورنو فرقه بود با شیخ الدوله که گردید و بنام بلع او در فتح کام و حقیقت
 معاودت بزرگیم ابا و نمود و درین عرصه در ماه جمادی الثانی ۱۱۶۷ هجری قمری شدت شنبه برای ازین
 عالم در گذشت عفا سر او و سپر شمس الرحمه مطانی نمود و نمود و بعد از وفات اسلام مخالف شدت
 اما بنا بر استر ضار اقرار و اقوام و مصالح چهار دیگر موافق شمس بنو هوش حسدش به
 درالتش سوختن کورنو بزرگیم ابا رسید و بعد از وفات با موقوف و در زنده بمقتضا فوت
 و در وقت و از جمله ملکان سنه که بر بزم نمود و متوفی شد از جهت این منصب با بنام حدیث
 پس در منظر شدت بکار بار در شمس مامور گردید و بنام کبریا و در ماه ربیع الثانی در وقت غلامه

ان و هم را بی

ان وجه برای ذن شتاب را تا که کلیه سینه افزو آماست و پنج هزار روپه در ماه نفاست
 اینجا نمودگ تشنه و چنگله مناسب دولت با حیا کونسله نگذاشت و در ماه مردان
 اندک کم و بیش نموده تا پیش از کونسل و خزانة خالصه نمود و در حقیقت محبت تمام بچنگله نرفت
 ذکر برای ماضی **مظفر خجک** از هزاری و بس بر روی زمانی مدید در کلک کیمیه
مظفر خجک در آن بود و در آن مضطرب و بی بار
 چه اثر عمل اش خائن و خوفتم به بنجر بود و خانه از او که امرت سینه بود نهایت تنگ طرف
 و بر دولت خود نیز و از بار فطنت و دیانت لغو در کارهای سبب بدنی و کاغذ فنی
 شجور و دیگران از دست تند خور و تاج گویند مظفر خجک در فعال بود در بنوقت هر یکی از خوف
 گرفت و مخلصه خویش است سینه حیدر و خوف انکه بعضی امر را که بران اکتفا داشت
 فارغ خاطر گرفته در خانه از اماکن لغو است استودگی مگر بی ابراهیم خان با وجود عدم اطلاع بر کاغذ
 معاملات سنوات ماضیه و به فعلی در امور مالی و ملکی و قلمت ارتفاع از هم مظفر خجک به استیجاب
 و رفاقت کرمیت سینه و رسد دست بر صفائی کاغذ و وقایع هر کار اطلبه بر سیم رب بنده
 مستور جواب در و کالت در جمع امور گردید و سینه خوف را سپهر سهام باز پرس از باب
 کبک و کورنر سخت و جوابها بر نگذاشت که در مقصد رو عیار و مدارات با مظفر خجک و
 آنچه از خفا بار روز داشت نیز بر طرف گردید و سحر از روز و مخرج بر وطن نگار بود جوابها
 سکت و آنکه کلور او بقبول طالع افسار خجک مظفر خجک بمیان دست و زمان و قلم
 و میان او از آن بلدی بی زمینها است و پنج رجب الاول ۱۱۸۴ هجری شکار یافته هم عم

صبح انگارند کوه بهر است حفظ از در منزل او هم در مرشد آنگاه بجهت نزد خاستند اما
مظفر خجک با بنیدانگشت یید بر سوز شتاب از باز شریک کوشش ضلع ارشد آنگاه گردیده
معاودت نماید در فلک اقامت و در برفقت خواری آن فلک از عمل بعضی اصحاب انگلیس سخنان
از بفریب او در وضع خام افکنند هر روز به اخبار کلمه که بر حصول مقصود از آن استنباط
توان نمود خوشنود میدار کشند مثل اندام و زدن صاحب جنین میگفتند و در روز فدن
صاحب جنین گفته و فندنی را از ولادت جنین خبر رسیده و فندن از فندن کس این قسم نبود
و مظفر خجک با استماع این چنین اخبار امید و عهد گذشته زنده بر نقد با کنگرگن و فلقو تا کج
سلسله حصول ماملول او با شنیده و ملاده آن وعده با بر ایضاک مبالغه خطیر بود حصول
مطلوب در میان بود بدین جهت زبیر بار اخبار حاجات بسیار و فرزند از زده در بشمار
گردیده بهمان امید در فلک می بود فقط نوکر و در جنرال کله در آن و کرمیت و
سند و سوز نسیم از ولایت و حدود نفاق نمایان گوزن شتاب و اصحاب سوز

و احوال دیگر

مظفر خجک در تفارکش بش عقده کار خود بود که جنرال ملدور و کرنل سنن و فرانسیدار الیها
کیمت کلمه و این تحقیقات معاللات گوزن شتاب و سوز بارول که چهار
چنان کرده اند از طرف پاوش و کمنه مغر گشته و را واسطه شکر شعبان ششم
در رسیدند و دو کس از مرداران این جا یکی گوزن بر مبه که هشت دو بر سوز بارول
منجرا اصحاب خسته کیمت مغر ماندند چون بر سوز فرستاد پاوش و کمنه در ای تحقیقی لفظ

گوزن مالور

نظرات مانع القهقهه در خصوص که در شور و هیوش بسیار نادر روزگار بود تسلیم و انحنای کما
 فریاد گشته کا و بدن از جزئیات مناسب ندانست و قاصد آن گشت اول بر ادب و
 خوار نشودت مظهره صاحبان و خجاسته متهمه معاندان حاصل کرده ناهله جنل و علمیه
 فقط خود با نظیر رب بنده اهلش را مضمحل از هکند و در اندازان کومه اندیش خصوصش
 را که بد باطن خسران افغان گشت سبزار سبزه از آن تدارک بر هر کاره با خصمه
 و پرده خصمه جنل و غیره بسبب است مبری توانند شد تا برین حدتها بحواب و سوال باز ده
 خود ستها جنل که بر لالت تذکار و اتباع او بود پرده خصمه صدق قول خود گدشت احوال
 مخالفان ظاهر سخت فقط ذکر لغز غمگند کار با کوزه زشت شک و ثابت شدن
 جسم زشت کار و سر را بنشین از موافق بخوبی گران جویری بر دریا بقضای کرد کار
 گویند شتاب بهاد و بر عهدی خود تکذیب مخالفان عیوب تذکار فاش و اشکاک
 گردانید و اکثر بلکه همه با ثبات رسانید از جمله عیوبش یکی این بود که هند و نکور دستخط
 مردم می سازد و مواهبر نام مردم موافق مهر در آنهاست خصمه پیش خود فلاح و تمک
 و خطوط عند الحجت بنام هر که هر قسم خواسته باشد دست کرده خلقی را با بصورت
 متناصل و تباها میکند از جمله مسکی بوجوم غیر بلاد فی فلس سینه که در هند عا لجاه اعتبار بسیار است
 و از سابق هم مهاجرین محمد بود در است خصمه و زرش از سر کار گنی گرفته تصرف نموده بود در تحقیق این امور و
 جز آن پیش گران جویری گشت و گران جویری این معنی فلاح که در عدال پادشاه کلان و از رویه با
 بیرو صبار کس کلان معنی بقره مقرر میشود اگر مدعا علیه آنها را قبول نکند تا دو مرتبه با نکار او تبدیل نماید

این مضمون

غلبه بر ابراهیم بن باجربل بهر سینه ابراهیم خان بلجی ز مال اندیشی منع نمودند
که حضور طوریکه بگذرد باید گذرانند و گورنر با شما احسان جان بخشی بعمل آورده انرا فراموش نکرده
باید دید چه پایان این صوم طرف بکجا منتهی میشود اگر گورنر بحال ماند استقلال تلج
شما در اخلدص خود و بدین رعایت لایق بشما خواهد نمود و اگر جنرل مختار شود شما
با او بدین گونه آید که دشمنی خواهد کرد بلکه او هم ثبات مزاج شما را سنبده عاری
مناسب حال شما بعمل خواهد آورد اما مفضل خلیف از خود رای چندان التفات باین معنی
نکون تو مسل به جنرل حبت گورنر آزرده خاطر گشته او را بجنرل و گذاشت جنرل بری
او بنامت مبارک الدوله و عدالت فوجدار محاکم موسسه که عبارت از جبرگیرها
و تدارک قطاع الطریق و وزدان و الفصالح قضا پار قصل و فصاص و زنا و غیره
ست نموده و جمعی خطبه در ماه انکار مقرر ساخته بنواب و اولادش خلعت از
کولس ده بنده با نودم ماه رمضان ۱۱۹۹ هجری قمری که طغیانه و همیم شوال مظفر خلیف شد
رسیده بخار که بر روی سر دولت و نام رسیده باری الحمد مطیع و منقاد او فرود گشته تن با طاعت
در قلع و اورد جمع میر اندر و س که حکومت جابا فرستاد هم بس حکمرانی برافراشت علی
ابراهیم خان هم زیر بار منت و حقوق احسانها را اولو بدو فی لظامت مقرر نمود و باین
موجود خود در هر جا فرستاد و نیز مظفر خلیف با مقربان مبارک الدوله خشنودنایم و بعضی
خصت رسیده از مبارک الدوله ما مخرج هم بعمل نیاید تا بحیات هر سردورین اشاء حیات
پسگان زرد نظر بر خیران انجام شمرند و عدله ابراهیم خان بنا بر تخریب از حیانت نه خود خبر میگفت

دینروا طار لو

و نه رواه بود که در یکی با بنکار حیات نماید فراج مظفر خجک را از علی ابراهیم مخوف گزیده
 خواندن ناچاقی چو میان مردم گردیدند و سخن در اندازان در لاج مظفر خجک زود در گرفت و بسوی بافت اول بکار با
 شکایتها جانفروم شروع نمود در مجالس سخن طعن آنرا گفتن آغاز نمود و بیانه برای عزل او از کار و کوه
 بی حجت اتفاقا دوران ایام منی بیگم دختر ابوبکر که زن زشت کردار خبیث اطوار بود زنها چند که در کربلا در حوض
 جمع نمود آنها را قلم رقص و خوانندگی میدادند و اکثر اوقات صحبت داشت با علی ابراهیم خان راه مکر و تنوع
 کشاکش و ای برای بدنامی او نهاد و در بیانه لشکر احسان که با مظفر خجک نموده بود خوانندگور را بر او فروخته
 چون اندک ستر و پرده نداشت و از کس کسی میگرفت با خانم قوم نیری بیرون ملاقاتها و ضیافتها غاز
 نمود و در آن مجلس بعضی از محض میان مظفر خجک هم که مدعی اخلاص با خانم مذکور بود نزد شریک بود خرمشهر
 آن مجلس مظلم می شدند تا آنکه بیگم مذکور به عیب علی ابراهیم خان بطرف یکی از زنان رقاصه خود در
 نوحه خجک بسیار با خند ط آن زن میکرد و هم میجان هم میگفتند که مضایقه زدار و کینه زینت نیست ماکلف
 شما تحلیل می نماید علی ابراهیم با وجود فور شعور و اجتناب از این امور بدلات بسیار طین اللان
 را می کشیدم بر سر زین مذکور را حلقه ماکله و بخت خود خجک با بر تو مت کرد علی ای حال مظفر خجک همین امر
 به دست او بنموده با خانم مذکور هم زود هم حقه تا آراست که فلفلی دانگ ستر و ناموس من گردید بیارنی مخوف
 که غیر از دیار سوا می بود نداشت تا بنده خوف الکلیان دروغ بنامی تا آنکه با چنین نفی محسن بقدر القضا و جمعی ده
 باشد بر علم و دانی خود بود و الله چه محول نمود می شود به صورت مظفر خجک شکار می عمل در حال عام مدبر زبان
 سازد هم خوسله ابر علی ابراهیم خان را در کار و بدنی فاسد است که الله نزل علم سپهانی خود برام حجت که حضور
 بکم خلو خدمت مذکور نشانید و علی ابراهیم خان در زاویه خانه خود با ستغوا و استغلال اتر و از زنده بود رفت با

وفاقی با اجماع مایه ترک و فقط در سیم چهارم کاشته ۱۱۹ هر یک که در آن عطا شده و خراج و جملت و قتی خانه که
تشان بهر حکم بود و در فکر دیوار چه نیم بود و مشهور بود و بعد از آنکه ما خرمیم داشت مدتی قبل از چهار تو به از عیالی
و در چهار باغ بودید که و نام آن خرمی که طبعه معروف بود و اینست که در آنجا تمام لاینها و تو او همان سرور و
مستغفران کرم آنچه بود از دیوار گذشت فقط در مقام حرم الله و نظر حکم زن برادر خود چه عملی خرمی که در تمام
دو تن حاکم اسلام آباد و بعضی اصحاب حاکم بودگی و بعضی زنان حاکم بودیم بود و ما با گذشت بعضی از او و او را
زن مذکور بود و در آن وقت تن بمالک می شد و سال و ساله تر عیالی بود و بسجرا بر ما مندی نمودند که بود
که زن مذکور بود و در آن وقت در خانه نظر حکم بر آنرا از آن تر بود و در پیدل خاطر لطیف او میداشت بود از آنکه بود شدت
با او کفایت نمود و فقط ذکر شد او و مناسبت همان کور ز منتهی است و جنرال کلاد و زن و
خبر آن کور و در آن وقت که در آنجا بودی و منتهی است آن کور و در آنجا بودی و در آنجا بودی
چون کور ز منتهی است و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی
در سال سوم از روز و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی
بودند که کور عازم ولایت نمود و خبر از کور ز منتهی است که با او شده که کور ز منتهی است که کور ز منتهی است
کلیه برای شما نمودند و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی
کور ز منتهی است که در زمین خصوصی او را چینی نمودیم که در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی
اغاز کرد که در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی
ساخته و منس را از باغبانان اخذ کرد و ز باغبانان را در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی
چند روز بماند و از آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی و در آنجا بودی

استاد گلستان

شکر مجلس شاد که در خوار خوار با بی بی که بارز و منجواست ترتیب داده جنرال را اول از همه در آن
 دعوت نمود و او اجابت نکرد و آخر گورنر خود بخانه اش رفتن بساجت آورد چون مرخص شد
 بود و مدت بخانه بیمار را و از و با یکدیگر رفتند به توجیه و ذکر خاص جنرال نوبت احتفال رسید
 بجز احتفال جنرال جان نیان افزون نسیم نمود از مردن او طرف فرانسوی ضعیف و طرف کور
 قوی شد و اکثر سرداران دست کشان جنرال تقویت شدند جنایم مستر بر ششوار کله و چوک از
 بنارس و مسیح از عظیم ابار و کورانی از مرشد ابار بفرستند مدتش بلکنو و مستر کرام در بنارس
 و مستر لاد و عظیم ابار و مستر پیر در مرشد ابار مقرر شدند و در اجام کور و دو کس هم بفرستند شدن بد
 بنابر مستر ضابطه جنرال اول بدیوانی مبارک الدوله بعد از آن بدیوانی خالصه بنگاله با و معلوم
 بقاقت مبارک نشسته از نوبت جنرال بیک بعد مردن از بی مستر معزول و خانه نشین بود و مستر ضابطه
 پیشه بکم بدیوانی مبارک الدوله مقرر شدند و اوسط جمال الله استر ابر در رسید مظفر جنگ را از
 مرشد جنرال انگریزی بسا و سبکی در کار بدیدند گورنر شکرک بهادر که بنابر بعضی اوصاف مظفر
 را محمد علی نوبت صدر راجی خانزاد بکار عدالت فوجدار را و مظفر جنگ را معزول ساخت و بعد از
 بر نکاشت که تا در هم صدر راجی خان عدالت فوجدار مظفر جنگ را تحت ذمّه خود نگه دارد یعنی تمام
 که این روز که از خوار بنیوانست سر کرم را و روزی که در حوزة آن شد که صدر راجی خان را نیز از
 رفاقت مبارک الدوله متعطله بکار عدالت فوجدار را مع بدست آورد برای همین کار در وقت
 خانه خود در پیش گورنر بنگاله فرستاد درین خصوص در وقت سنه ۱۲۰۰ در روستای روه قبول از پیش
 در بیان بود آخر آنکه گورنر ضابطه گورنر بود با نیک با حسن طرزی بهم و مبارک الدوله تقریباً با تمام

بیت ششم جمال الله العبد المذنب الخان ولد شاهزاده ابرار در بدو چون او ساله و خرافت پیری
هم بر او دست یافته بود در شش ماه زود بیدار گشت و قعود و طهور و روزه در بار و حضور مبارک اجداد و
سکین که بر خرافتش دلالت نماید بعمل آورد و این جهت در نظر افاضه خفیف گردیده که در او مریز نبی
و چهار ماه ولایت و بیخود تمام حکومت و عهداری نمود و نوزدهم ذی قعدة ۱۱۹۲ هجری قمری در حق او بیک
اجابت کفر تا آخرت تشاف محض نمایند که مراد الخان از موم کورات و تولدش در بدو نوزده
اتفاق افکار با پدر خود است چنان آید که چون با هم حیات بدرگشتن سپری گشت و درش چندان
ابار و بر سپردند بر عازم شد ابرار بگال گردید و در سلک ملایقان مهمت جنگ مسلک گردید و در ظهور
طرد و طرد شد در نظام آشوب هر طرف سفارت دکن رفت و مورد عنایات طرفین گردید
بهر سبب و نامشانی پیدا کرد و در جنگ در عرصه می از متجانان بهمان حالت بود در عرصه نایب
مظفر جنگ حکومت به کلپور یافته بعد چنده تغیر گردید و هنگام در مملکت شنگ به اهل در و در
او حکم گرفته مجاورت محض بود حصول عدالت و عهد در و صفای امانت چنان فانی را و او اعلی کفر
صافت آخرت گردید و بعد از مرگ سرور انجور است و بکم شعبان در ایام منزوی نظر
بنی حکم در خزر الوی که در کیش بنفرت گذشت بمحض افراط اجزای طفت از دنیا در گذشت اموالش
که فراوان بود در ظاهر نمایه احتیاط بر مظهر جنگ آمد عند انقیاس هم مانند که بوشه رسید
اما که اموال و جواهر موقوفه او را در قسمت مذکور موقوفه کرد و بقی که در تجویر خدمات بنیاب
و دیوانی ناظم و عدالت فوجدار می رود داده آخر بمظفر ختاب رجوع شد
چون که در شنگ به اهل اوضاع مظفر ختاب ظاهر از رسید برومی هم نیز خواندن اختیار

در امور نظامی و معارفش نبود و مبارک الدوله کاجی این طرف و کاجی آن طرف بنا برین بود و تهرانی
 خان در تعیین و تجویز خدمات مذکور توفیقی رویداد و گویند بهار که قدر شناس این پست بر تکیه از راه
 استخا صلی الله علیه و آله بر ابراهیم خان را بدین انبکار و دسته استمران او نمود و به صاحب کندن و شاد ابراهیم
 خطبه به علی ابراهیم خان بوساطت او در استغفار قبول و عدم قبولش بر کاشان خاطر قوم اخذ
 آرای ارباب کبک کونسل و اجنبیت ممالج خود با استخا صلی الله علیه و آله و بیانست طبعت با خود
 فوجدار این آوان که در حقیقت کونولای و قتل و جرم و غیره است مردم اغلب مطنون است در نامه
 و علقه استر خا صلی الله علیه و آله از حد مقدور خود خارج و بر مدعیان قبول نمودند و گویند از آن فوجدار
 دسته از قبول کار مذکور سر باز زد و دست یزدنی حکم و مبارک الدوله حمید الدرقام کور خان
 بوصوف را ترغیب قبول انبکار می نمودند اما خاطر قوم بدست چند قبول استحت فقط
 ذکر رسیدن حکم و ولایت با عطا و کار فوجدار را بمطرف حساب و مأمور شدن
 او باین کار رسمی است و در کرباب و فرانسین در حکم کونسل فقط
 مستر جان بر شش که جوان هوشیار و در سن ۳۰ سال بود و در زمان اقتدار
 جنرال کاورن بجا است او صاحب اختیار کار در صوبه اوده و والی اباد بود پس سلیقه خود و بجز
 اصف الدوله و مختار الدوله نائب اول ملک بنارس و غیره که در عهد سپهر هم بودند برای کج
 گرفته اختصاص دلو گویند او در بعضی جنرال مذکور از آن کار مغرول استحت بر شش
 بعد مغرولی روانه ولایت گردید اگر چه قبل از راه شدن او جنرال و غیره احوال کار گذاری
 او مع سفارتش بولایت نوشته بودند و در عینت او بعد روانه شدنش حکم ولایت مقصود

بالاشن رو بکار بدمه بود رسیده بودم که در بخار حسین خدنی حفظ کرده حکم خود را می نمود و حکم برای
بخالی بود بر تمام نطق حکم مسمی حرم مذکور و بعضی از خلفا و و عدله و و در آنجا بود حاصل نموده همراه
خود بود چون مجاریات دکن و مغربی بعضی فواج انگلیسی را بخا بود قوم پوسته پوسته و کربل و پوان الصد
بود نطق حکم با تو سدهشت و وسطه اصلاحه این با کورنو و ستر فرانسس گردیده هر دو نفر با هم
اینوقت مقتضی است با هم بگریخت بود نظام و غلبه بر اعدا آن در خاطر که بگذرد و عمل باید آورد و ستر
بارول نام بعضی اغراض عازم و دولت بود و در میان کورنو و فرانسس این شش و اشش
بعضی رضا بود ستر فرانسس عمل آمد از آنجمله عطا فریدار و نیابت نظامت برای نطق حکم بود
گودر ما و حسن طرا و قبول نمود و نطق حکم بمذات مذکور است و در یکم سه صفر ۱۱۹۲ هجری بود
و آب از جویندش باز آمد و چهار روز قبل ازین محمد بزرگ خان خلف اگر قیامان پر زدن در آن
تعالیح هم ستم نکرده و احرام الدوله بر محمد کافم خان بقدر محمد جعفر خان که در اجماع کتبی روشن
چهارم ربع الدوله ستر قوم بخار رحمت ایند بی هستند فقط ذکر خوف شدن
کونسل رز ضلع عظیم آباد و در آن ضلع مذکور بتجدید چهار راجه کلبان سبک
و راجه خیالی رام نایب او و در واسطه سال نفوس و سوم از ماه اول از دوم هر ستر الدوله
لاصحا حاکم عظیم آباد کار خود سزول شده بمندلیج و از آنجا بولایت رفت و ستر کسول نایب او بانفان
کولید کار می نمود از جمله کولید ستر نایب ستر الدوله بود و چون او هم او حسن نکالی حجاب و حجاب
و ترک غری در طبع خود تسخیر داشت و ستر نایب در همه امور طلبه و در همه ستر بد و از عهد ستر لدا به
خیالی رام و بعضی دیگر که سبب استغفار ستر لدا حرم ستر نایب و چون او ستر داشتند شدند

خاندان بود

خاطر بر لب چون مستزنگ بود رفتن پوران لایسبیت نوبت سبب بار اول و مهرا گویند بر کوسید بر بخت غاب
 در معادلت نهایت تقدیر و محاربتی که در این جهان است بیکر دلهم خجالی هم لغز و دست با او این
 نموده و بوعده العالی زر بگذرد و نقد بر نماند از عفو و شرف خفته حسب مدار معادلت چنین که
 شمشیرم و سر کس کعبه کردید چون زر بر موافق و عده نرسید بر نماند بر آفت و لام چون
 بسبب کینه و برینه با او کاوشها آغاز نهاد از عفا و او کار بجای رسید که راجه خجالی رام
 بر جان و آبر و خوف ترسید و داعیه رفتن فلک در وجود بگور نرسید که نمود و بر آید از عظم آبر نقد
 و بر بار رسد عراض احوال خوف در حضور کور نظر ظاهر سخت و مو و ضد داشت که اگر طلب
 حضور شوم ازین بدر استغفار با فرمودت خواهی بنظر تو ایام رسد و معراج کله سینه بر
 شتاب بر ارم درین خصوص ایست خجالی رام نموده عراض مضمون نماید و نقدی احوال او بگور نشود
 گویند معادلت معجز و خوف با فخر در خجالی رام که حضور عفو طلب داشت راجه نمودر استغفار و خوف
 شرفه عازم فلک داشت و در اینجا رسیده مورد عنایت لقب گور نرسید شک به گور دید
 و احوال اخذ دل معادلت عظیم آبر و ضیانت و فطم لام لوحی و نمودر سلاشت ظاهر نمودر گور نرسید
 بر معادلت انصاف عیش بر سر شتاب راجه خجالی رام و عطفت بهایش مانع است او در
 معادلت انصاف بر رابی و اطلاق او گذاشت و جمع معادله با حقیقت راجه نمودر نفوذ شد
 راجه نمودر نظر حقوق سابقه بر راجه شتاب بر او شفاف لاجرم کلین سینه سینه در المعاد
 ضلع نمودر نام راجه کلین سینه و نمودر بعضی بر گمانت هم تمام او و برنی بر گزیده برای خوف حاصل نمود
 نرسد و مکرر معادلت نمود و این بار ۱۹۵۰ هجری از مانده از دهم نوبت سبب عظیم آبر و خوف و

راجه مذکور با نظام کار مامور و مضروب شدند و خلق آن دیار را انجا بستیم فوجی آمد
 رفایحه مضروب شد اما با قضا و دوازده تنگی علاج میماند که کندان سنگد با وجه این بر تخت و جانفشانی
 که از جناب بی درام لجه رسید با غواص سفید نشانی و غرور جوانی از لجه مذکور خوف گردید
 و شتاب او بلور تر نوشتن و با شکر مکمل صاحب کدنی عظیم ابر نیز سعادت نمودن آغاز
 هنگام گورنر میگردید مرتبه بوشیار و کنگار در لجه جناب بی درام علیا با جبهه در یافتن لجه و مهار لجه
 کندان سنگد راجه خوب می شناخت سعادت میماند در باره او شنیدند برای لجه
 جناب بی درام خلعت بنامت میماند راجه کندان سنگد و مدار المهار جمع کار فرستاد و ایند تقاضای لقا
 را علی این دیار و با تفاق منبذلی فرماید تا عامر حذوق لجه و دواعی بدایع خانی اندر فاه و آرام بر آید
 وف و با صلح گردیدند شد و فتر دوم و فتر سوم منضم وقایع سلطنت و امر از هند
 ۱۱۰۲ هجری قمری از جلوس محمد شاه غایت ۱۱۰۹ هجری قمری سده جلوس شاه عالم

ذکر سیوم

ششمین تقاریر و بیخ از کار فقط
 در سوا کجده بعد فتن نادر شاه بابران در هند و شاکر شاکر فتن عمده الملک حجت الله از غم بمهر شاه
 رو بداد پادشاه و خدیج روز افزون خان ناصر
 ذکر حلت توتمن الدوله محمد اسحاق خان و رجوع سند ذکر سوانخ سالت و بزم از نامه دو روز دوم
 خدمت خالص بعد از محمد خان کشمیر و آمدن عمده الملک مطابق سببی و بزم جلوس محمد شاه منضم
 و حضور خجک و حضور پادشاه و سوانخ دیگر احوال احمد ابدالی
 ذکر عروج و افتاد علی محمد خان و مهله و تر دور زید او و سوانخ ذکر میباشند که سلطنت احمد ابدالی

ادامه

اور نیز هم نام دارد هندو و سر هند و منسوب شدن ^{۱۵} ذکر حضرت صفدر خدابنده پادشاه بدو
 ذکر انصاف محرشه پادشاه و جلوس احمد شاه انزراع ملک و جماعت قائم خان از مالکین
 پیشتر بر تخت سلف لفضل الله ^{۱۶} و از رویه
 ذکر تفتن وزارت صفدر خدابنده ^{۱۷} ذکر گشته شدن نول هزار نایب صفدر خدابنده
 اذان و رحمت نظام الملک اصفه ^{۱۸} از دست افلیح احمد خان تپکس در جنگ
 ذکر احوال عمده الملک میرخان بهادر ^{۱۹} ذکر حضرت صفدر خدابنده بر تپکس هم افلیح پادشاهی
 ذکر احوال فرزند میرخان بهادر وزیر الملک ^{۲۰} و گشت بافتن از تپکس بخواجه علی
 ذکر اصفه ^{۲۱} نظام الملک بن غازی الیم ^{۲۲} ذکر گشته شدن احمد خان تپکس به تپکس از اباد
 خان فیروز خدابنده عالمگیر بن عابد خان ^{۲۳} و نیز گشت بافتن به تپکس خالی العباد
 ذکر توفیق امیر الامرایب و ات خان و بجالی ^{۲۴} ذکر جنگ محمود خان پسر احمد خان تپکس در حدود
 خالصه بم الدوله اسماعیلی خان و اقتدار بافتن و گشت و نیز گشت بافتن از دست مجرای الیم خان
 جاور خان خواجه سراج و مردن علی محمد خان ^{۲۵} ذکر آقا حسن صفدر خدابنده از مرز افلیح و سب
 ذکر جنگیدن قائم خان تپکس با اولاد علی محمد خان ^{۲۶} و طغیان بافتن بر احمد خان تپکس میاید
 رویه با جی صفدر خدابنده گشته شدن قائم خان ^{۲۷} در باب
 ذکر امدان احمد شاه ابدالی مرتبه ثالث ^{۲۸} ذکر سوانح محاربات که میان اولاد اصفه
 و جنگیدن معین الملک پسر فرزند میرخان با او ^{۲۹} نظام الملک در ممالک و گشت رویه
 مصاحبه شدن در فتن ابدالی ^{۳۰} ذکر احمد خان ابدالی مرتبه رابع ^{۳۱} و مرز تپکس او بود

^{۳۰}
 ذکر محرم مؤذن عماد الملک شاه جهان ابرار با اتفاق احمد
 بنفش و مره و بدر قنن نجیب ولد شاه جهان
 بمکه حضرت سلطان با فتن عماد الملک احمد مکر در سلطنت
 ذکر اسباب برآمدن شاه عالم گوی از حضور پدید آمدن
 دیار بدار بحیب قضا و قدر
 ذکر شازده بنت بیخاں و شجاع الدوله مره و مره
 فتنه انگیز عماد الملک رود و عماد الملک و ده
 ذکر مفضول شدن عالمگشایی پادشاه به نیک حرا
 عماد الملک روسپاه و دیگر سوانح
 ذکر لشکر کشید مره به بنمورش شاه پسر احمد شاه
 ابدالی در دله و در گرنجین بنمورش به کابل و
 تسلط مره در دله و در ملتان با غلبه از بلخ و بخارا
 و دیگر سوانح آن زمان
 ذکر ورود احمد شاه ابدالی ربه ششم در دله
 و شاه جهان ابرار و حویلی که با مره کار و ده
 ذکر آمدن سدا شیورا و عرف بهما و مره
 در شاه جهان ابرار به عظیم و فقیر و معلوم شد او

و جمع افواج دکن از دست شاه ابدالی و ابرار
 هند بقدر قاهر بریم و رحیم
 ذکر سوانح جنگ اخیر بهما و غیره مره
 و مشاهده شدن بنیاد عمر و ملت آنها
 که مدتی اثر جماع مره در هند و ستان غابا
 نبود
 ذکر معاودت شجاع الدوله البصیر او در فتن
 باستقامت شاه عالم سیرای سبدر ارجی
 و بعضی سوانح که با اتفاق پادشاه رویداد
 ذکر ورود احمد شاه ابدالی نوبت هفتم و هشتم
 و قتل نمودن سکها نزد ارفتن سورج محل شاه
 فلقه که ابرار را و سوانح دیگر
 ذکر مجمل احوال سکها چون کشته شدن و نمودار
 پادشاه ابدالی و مغلوب شدن آن هند
 بنام مسلمان از دست الورد بخارا
 ذکر احوال جماع مره و اصل آنها و اسباب افتد
 یا فتن جماع مذکور به بطور اجماع

ذکر لقبه احوال شاه عالم پادشاه و شجاع الدوله
 و مرزا نجف خان و نیز الدوله و سوانم دیگر
 ذکر نشسته سد سوره جمل جات و در جنگ خب الدوله
 بر دست سید محمد خان بلوچ در میدان میان
 جهان آبار و فتح نگر
 ذکر ممکن شدن جوامع علی السور جمل بخار بدو و کوه
 او فوت شد و نجیب الدوله و ممکن یافتن خط
 خان بخار بدو و خوف
 ذکر نفس شاه عالم پادشاه از ازاله آبار بطرف
 شاه جهان آبار و بعضی سوانم که در آن کن
 رو بدلو
 ذکر و رفت شاه عالم پادشاه بدار الخدیفت
 شاه جهان آبار سر برهوشتن جماعه مرهمه
 سوزش و صفا
 ذکر در انداز بر امر اتفاق پیشه فیما بین مرزا کف
 و مرهمه با عوجا جاج نلاج و حیات اندیشه
 ذکر لقبه احوال مرزا احمد دل بهر محمد قاسم خان علیجاه و

و انتقام او از دنیا بحاکم تپاه
 ذکر لشکر کشید مرهمه مرصا بطه خان و احمد دل
 پذیرفتن او ضاع او شبت این دو سبحان
 ذکر بر نشسته رفتن مرهمه بدکن و عروج مرزا نجف
 حکم خداوند از امرین
 ذکر حملندار شجاع الدوله با حاکم قطرحمت
 و غیره دستاصل شدن خاندان جماعه رو مله
 افاغنه
 ذکر انقسام یافتن محاکم مقبوضه افغان
 در میان شجاع الدوله و نواز نجف خان
 ذکر انتقام نمودن شجاع الدوله بهر ادا زین
 جهان خانی و عم از جهان بی بقایه عالم عقبه
 ذکر جلوس نواز اصف الدوله بر سر بدو و عروج مرزا
 بخار نیابت
 ذکر تعیین شدن سید دلش از غلامه کفورا اصف الدوله
 و بعد مغز دل او مامور شدن سرخان بر شش
 ذکر جنگا بندی اصف الدوله فی الدولم زینا

دستار احمد دل

۶۱
 دستاورد سید بلین تذکره کیم خدایوند امکن
 ذکر مجملی از حالات منازعات جماعه الکلیه
 ذکر اختتام عمر و دولت مختار الدوله و نسبت
 با سر دیوانه و کهنه و خردت النوع مفاسد
 و بدر رفتن مرصع الی علی خان در حدوق بخت خان و فتن

۶۲
 جم الفغار الدوله صبح و سلم ۶۳
 ذکر مجملی از وقایع محاربات افواج الکلیه
 ذکر مقهور گشتن محبوب علی خان و کلبه از دست
 الکلیه الدوله و عقب الدوله بهار
 ذکر آمدن ابریح خان ارشاه جهان اباد و فتن
 و غالب شدنش بر محمد علی خان حور و کلاکات
 شدن نیابت نواب اصف الدوله
 و از جنگ کربلا منزل مزو و بار و جنبل کوه کباب

۶۴
 بخان مرغوم ۶۵
 ذکر طریح امام بخش نای غلام چه و بار شکر بیدار
 ذکر غوغای افغانان روانگی از نایب پارس
 لوا از غضب اصف الدوله
 منبذلیع بمجمل احوال مرسته کایرنگ و وقایع

۶۶
 ذکر انتقام ابریح خان ازین جهان و رفتن با فتن
 حن رضا خان و حیدر ملک خان
 ذکر عقبه احوال نواب نجف خان و پادشاه
 افواج الکلیه هر طرف کبود رفتن
 ذکر بعضی از اخبار و کهنه و نسبت فرموده افواج
 شمشک به هر از قلعه سمت نواب بهار

۶۷
 تا آخر ماه شعبان ۱۱۹۵ هجری قمری علم
 ذکر فصل عمده از حدوق خان لطف لاهور و کجمن
 از مغایره کمان و تقید کرد و حضور
 از غرض غیر معلوم
 ذکر سبب منازعه میان الکلیه و دولت لاهور
 مجمل حال ارض حیدریم بنام ام لیک و دنیا و نور و دولت

آ
آغاز دفتر سیوم

بسم الله الرحمن الرحيم

دفتر سیوم
در کتب و محکمات
بایران در نزد شاهان و پادشاهان

بعون حضرت پادشاه بطرف ایران محمد شاه پادشاه باصفیة نظام الملک
واعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان حسین بهادر خانی و عمده الملک امیر خان و نمون
الدوله محمد اسحاق خان سرگرم انجام مهام سلطنت سندر و زجر بسم شهر صفیة سمنه پادشاه و یکصد و پنجاه
دو و هجده نفر از بختار عمده الملک و خدمت کشندگان سبوم و محمد اسحاق خان بختاب نمون الدوله
و خدمت و بختار عمده و عظیم الدوله و خدمت کشندگان سرفراز پادشاه و خدمت کشندگان سمنه پادشاه
ما بقیه و مراتب با اسحاق خان غلامشده و محمد شاه رسوایان با امیر نور اینه که از سبانی
در سمنه پادشاه بود از قوم تقویت پادشاه سمنه پادشاه قاصد تزلزل و تضعیف
اصف حبه و اعتماد الدوله گردیده با عمده الملک و اسحاق خان استتاره می نمود
عمده الملک پادشاه را بر عزال اعتماد الدوله قمر الدین خان از وزارت دایم گردانیده
مرد و عهد داشت که اگر سایه دست مرحمت خداوند بر سر این دولت خواه

تضعیف

خواه بود انشا الهی که ان نظام مهم سلطنت خاطر خود ولی نعمت سرانجام می تواند شد بار
 اراد عزال قمرالدینان هم نموده نظر از نظر اصفیاه سبب و کهن مکتب بود چند ماه اصفیاه
 برای تشبیه بدولت و کهن که با بر سنو فتح ناکارته و مسلک خود سر سر محمود سرفراز
 الدوله نام حکم که در کهن سبب او بود احتمال اختلال در کار دولت خود دیدار محمدت حضرت
 گرفته و کهنان خود طراز الدینان بهادر فرزند حکم را که دلا ماله قمرالدینان بود خلعت نهایت امیرالدولت
 و نایب لغزم و کهن کوچ نموده داخل خیمه با گردید محمدت ه مخفی قلندران وزارت لعمده الملک غیاث کهن
 حازم بود بعد از رفتن اصفیاه خلعت وزارت لعمده الملک غیاث نهایت غایب لعمده الملک
 چون اندک تیر و سپاه در طبعیت دولت بی پروا کهنان آغاز نهاد در حق اعتماد الدوله کلمات
 رکبکه پیش غیاثی مبارز بر زبان آورد چون سخنان مذکور با اعتماد الدوله اصفیاه راه را که در محراب
 خیام خود حضور مقام دولت نوشته است نمود اصفیاه راه در راه رفت که مکتب
 و مخالفت با پادشاه مفرون بصلوات است بکار پادشاه حضرت خود ستم الهی همراه
 ما با بد نمود اعتماد الدوله با پادشاه نکاشت که از مقدم لقمه بر رسم خود عمل با بد و واقع
 حضرت بلفظ عرض گویند اخراجی بهم رسانده چون الهی غایب حوالی بندارم همراه
 اصفیاه راه مذکور بد کهن بیروم حضرت کار سلطنت از دست بر سنده که منظور
 باشند بگیرند و عرضی فرستاد خود در حال پیش خیمه گردید یعنی به اصفیاه گشت پادشاه که
 مصلح مستقل و جزوقی نداشت نشویش گشته است شاه با عمده الملک و مومنان الدوله
 نمود عمده الملک سخنان گذشتیم را اعاده کرد پادشاه خاتوشن مانده عمده الملک

را خفت نمود و در تنها از مومن دولت پر سید پر خورشید صفت که آنچه بر باد شاه و سلطت
 صلح باشد بلا حیف و میل عرض نماید مومن دولت عرض رسد که اگر مخالف قول محمد امین
 بگردد لفظ عهد و مشایق را با او میدارم میشود اگر موافقت قول شان نماید ملک حرامی
 خواهد بود بعد از آنکه عذر را از استیذان این امر معاف دارند محمد شاه به قسم دادند و بعد
 نمود و مومن دولت را جاکر و بدید التماس نمود هر چند محمد امین الایم و صاحب جز
 و صاحب تدبیر است اما پیش عهد بر نهد بسببکی اوضاع مشهور و عذر و بعضی دیگران تو مسل
 ایشان در حضور احمد کس با وجع عزت رسیده اند نمود در نظر صفت بر نهد و شان و اعیان
 و رفاه همان مرتبه بدیده دارند و اصفیاه و اعتماد الدوله را جمع اقربانند نظیر امیر بشتید و اطاعت
 سران دولت بحالت خفیه طلبند با اعتماد اشک ماموم بر معز و ن با اینها بزم ناقص مقرون صلح
 محمد شاه تمام این سخنان متبینه و از اراده خود متصرف گشته شروع باستمالت و استرفاض
 اعتماد الدوله و اصفیاه نمود روز بزرگ محمد الملک بلیع باو شاه بطور نمود و بیانه مستفرد گشت باو
 فرموده از دن امرای تورانیه دلم و مسلم از باهفل مناسبت نماید و استرفاض ایشان اصلاح شمام هم مقصود از این بود
 نفاق باشد خوار نماید محمد امین الملک قوی باو شاه در باو بر اصفیاه شتافت و اعتماد الدوله و اصفیاه را راجعی ساخت
 هر چه کند خاتم باشد با سواد و زبان را اصفیاه در میان شما و اعتماد الدوله بلای آوردت نیز انچه چند به الایم و محمد
 بر نهد محمد امین اصفیاه و اعتماد الدوله خفیه از او شاه هم استبدان محمد عازم آید با او بدید اصفیاه بود بر نهد محمد الملک
 بالای روز جمعه در جمعی از اولی ۱۱۵۳ هجری با او شاه حضرت شد روانه کن شد و تا نه ماه و پنج ماه بدید
 و سر کباب و سوال و نفاق و معاذیر گشته آخر ستم جمعی از اولی ۱۱۵۴ هجری در سواد او رنگ آید با او بدید

خلیف لایق منته

جنگ طالع شد و نام جنگ بر وجه شش بدست پدرا سیر گردید فقط ذکر رخصت
 نمودن موتمن الدوله محمد اسحاق خان و رجوع شدن خدمت خالصه عبدالعزیز محمد خان
 کشمیری و اردن عمده الملک و بصره صعد جنگ در حضور پادشاه و سوانج ^{بدر}
 بعد رفتن عمده الملک لصبوبه الالباق لقب موتمن الدوله محمد اسحاق خان ^{بدر}
 کشته محبوب ترین امیر پادشاه و در سبب کلمه الخیر که در باره اعمال الدوله و اصفی که گفته بودند اینها هم
 اعراضه قلوب خدمت دیوانی خالصه شریفه با و فلق دولت اعتباریکه پادشاه را بر او بویور هیچ کس از امر
 نداشت چون دست فقار روزنامه پیش در نور دید شهر چند در بیمن او پیدا گشته ورم و اما سن نمود و پنج شش
 روز بی عارض شد تا گه آن روزم شش و دوم ماه حضور سه اجرت الهی بودت و ششم ماه مذکور بود
 خالصه عبدالعزیز خان کشمیری اقصا من یافت و نهم ماه مذکور است سیران محمد اسحاق خان مرموم که مرزا محمد و مرزا
 خان و مرزا محمد علی سالار جنگ نام داشتند ملقب با پادشاه نامه خطابت مامور و بهر بابی استند و مرزا
 محمد سیرکلان و خطاب پدرا محمد اسحاق خان بهر لقب و آخر مور و عنایات پادشاهی زیاده از بدو در و در سیر
 نیز مذکور بود و شب شب در حصارم سخاوت مذکور و خبری از لطن صاحب محل در خانه محمد شاه منوگشت
 و این صاحب محل و خبر صغیر سلطان سلیمان خان ملکی زبانی خواهر زاده سادات خان قلی القفا جنگ است که محمد شاه
 بعشق در الجفده گرفته بود و در ابتدا به ماه حبس سال نگاه و ششم از مانده و واروم حجر فرامین و شش ماه خامس
 شاهی بقره الملک و صعد جنگ و زکریا خان نامم لامور و ملتان و اجمعت سینه را شهر و ولاجه می
 سوائی و دیگر امر استغنی طلب جهور شرف صدور یافت و با صفت جاه هم حکم اردن بگنور رفت اما او
 بنابر صغیر پیر و آسایش و حکمرانی بس صورت کهن عذر گرفته نه آمد و راجه حبس سینه تمجان که در

بود فوت شد و صفدر جنگ بنام قبول و انعام امر مذکور بر اجماع و انشاء عمده الملک دم
بالا و میزد گذاشت و عمده الملک اتفاق چنین مقدر با خود در حضور اصلاح شمرده ترغیبات
فرمان نمود و صفدر جنگ حسب الدعوات او متوجه اقامت حضور در دست نموده راجه نول را
بخشی خود را به جانب صورت خود توجیه کرده بنام بعضی فرزندان و عمده رسیدن خدمت و جهان
از عمده الملک بود آنک زمان از روز و وقتش نمود عمده الملک مدتی بسیر قبل از صفدر جنگ
از راه بار روانه دارالخلافه گشت و رسید محمدخان ایرانی را به سوی نایب گذاشت و در کوشش
سب و نیم ماه مبارک در همان از سال مذکور طرف مقابل قلمو میا که شایع بر ساحل جناب رسید
و آخر روز بیستم روز عمده وزیر الملک انعام و دولت با استقبال عمده الملک آمد هر دو امیر کبیر
یک قبل در محل شهر شاه جهان آباد گردید و وقت شام عمده الملک شرف کوشش پادشاه شرف
گشت و صفدر جنگ او را قبل در همان مذکور مع اهل و عیال کوچیده روانه دارالخلافه شد روز
عید در تلخ کول جلیه مقام کرده که رسم عید مقدم رسیده و بعد از آن طی منازل فرموده متصل با
بدار الخلافه رسید تا محمدخان بهادر شیر جنگ سپهسالار خان برادر دولت خان بزرگ
الملک مع راجه کیم ناراین و قبل صفدر جنگ هم سه منزل پیشتر با استقبال آمد و صفدر جنگ بر لب
در بار جناب رسید با کمال تجمل مع فوج مغلیه و هندوستان که هر یک سوار فوشن سیراق و سوار
نفر و سپاه از ولایت کشند و عمارت بهار فیض از بنا بر دست آن قبلی در نهایت شکوه
با فوج انبوه که از هزار سوار کم تا پانصد سوار فوج با و شایر رسید و موافق خواطر و سوسو شمن رایج
که طلک نشد و مثل غور شیدی در شیر از قبل فرود آمد و اب تسکات اربوبی آورده لمحده

استقامت نمودن

است که بعد یافتن عطا کمال از قبل مره و محامل ری پادشاه محبوب حضرت علی فرستاد بود با سوار شدن بر کوه
برگشت پادشاه از تماشای فرج که ابرج ششم می نمود محفوظ شد و آخر روز پنجشنبه با زدم ماه منوال نکره
نزدیک بقلعه این طرف جنبه خیمه بزرگ و در حیرت با کشت صفه جنگ مع فرج و حساب تجمل
بر علی گشتند که حب الامداد است و طیار بود بر نون و خیمه های بسیار خفته نزول نمود و اعمال الدوله فرمود
خان وزیر با استقبال او آمد صفه جنگ تا نصف صبح خانه خیمه استقبال نمود بعد بدم مدبر و
و مخالف بر یک سینه نشسته ساعتی صحبت لاطلاعت نمود از تعمیرات فاعل طرف و بان و از آن
خواهرها بداد و وزیر فضل شهر شتر زده و صفه جنگ متعاقب او ایرون وزیر رفت صفه جنگ در پی او سوار
شده وقت تمام ادراک سعادت کوشش پادشاه نمود و داخل جو بیلی طلاس کوه از عمده زمان
الملك حشمت پادشاه در قریه داشت گردید و آنکه سینه تمام شکر داخل شهر
حجبت شهر بوشا بجهان ابرار محمد بن امیر مثل صفه جنگ و عمده الملك واصفحاه داخل شهر شدند
هیچ امتیاز داشت و کثرت مهم نداشت بلکه اکثر بقیان شهر را معلوم نمیشد که کجا آمدند و کجا نماندند
و روز پنجشنبه یک ماه و سه روز گذشت شاه نواز خان پسر زکریا جان مامور که اندک سقا
پی پاک بوقت جهان آباد رسید شرف کوشش پادشاه دریافت چون پادشاه جلالت
اعمال بر امر او را تورا اینه بود حفظ الدبیر حسن خان پسر محمد الدبیران را که از منو سردان اصف جاه و
اعمال الدوله و هم قوم آنها بود از خدمت دروغی تو چنانکه کار عمده و حرارت جان و مال و
ناموس پادشاه در ضمن کار نگذاشته نزول نمود بعینه عمده الملك روز یکشنبه مقیم صفه
شاه هم از مانیته هم از دم صفه جنگ انعامت خلعتی پیرانشی سر فر از فرمود و نهایت لطف

در جهت فرموده اطهار توهمات و فواد حقوق غمک خواری از امر مذکور بر زبان آورده و مفید
 آتش خانم بر آتش در قلمو راسته از دل بار قامت چمن و رقلو مقرر نمود و روز یکشنبه و نیم مغنا
 همین یک فوج بزرگوار با بعهده المملک از تمبر حضرت خان و صوبه جلار کشته بصفت حاکم از تمبر
 اسدالله و اسد با حاکم انان تخلص نمایند از بد و بدلیک بالانند پیر و واد با حاکم خدمت
 گشت صفد حاکم شیر حاکم رابع فوج از غلید و نند ستانی برانند و است انجا فرستاده شد چنگ
 در انجا فرستاده شد که در شجاع و گردن کش انجا بود و بعد و پیمان وقوع شمال کرده بود از نند و غاننده
 بقصد و نند و سهل مدتی در انجا بود و تفریح خود بهار آن بلده جنبست نظیر نموده ام اسباب
 را که یکی از رفقای صفد حاکم بهما در بود حسب الامر به نمایند آن صوبه گذاشته خود
 معا و دست بدارا بخدوت شاه جهان امان نمود فقط

در احوال خروج و اقتدار علی محمد خان
 روی و تفرود و زبون او و سوانج دیگر

علی محمد خان رو علیه الرحمه پسر پیر
 و پرورده افغانی بود و نام بهره از شجاعت داشت اول بطور جماعه داران لازم عمل صورت او بار
 مدتی در ملازمت عطف الدخان و فرید الدین خان که از طرف اعمار الدوله حاکم مراد آباد
 بودند زندگی نموده و از جانمندی نایمی پیدا کرد و بر جابه و چشم او بنا بر انبله او با عظیم آید
 الدخان در کشتن سیف الدین علی خان بر او را امیر الدرا حسین علی خان شهید کشته
 و رفیق جوان و زود روشناس اعمار الدوله وزیر و صاحب سیف و جاگیر حاکم بعضی بر کنت است اندبار
 گردید و اکثر محالستت قریب جوار بطور اجاره از جاگیر داران آرام طلب و وزیر بی خبر بد

اورنگ افشار

آورده اقتدار یافت و فرید الدین خان و عظمت اللہ خان لعالم آخرت رفتند و بنام افغان
 در زمره آنها وصلت نمودن اکثر از روسا و ساکنان افغانه را بر فتنه خود و آینده و افغانه نواح قندهار
 که از حد مات افواج ایران آواره داشت او بار بودند حقوق جوق پیش او رسیده
 نگر شدند و علی محمد خان بلقب رو هیلد در عوام شهر گشت چون سببی سلطنت و فغان
 و امر او انما کواستغراق وزیر در شرب مدام و صحت قمر طغیان کل اندام و دروشن
 مرتجع گردید و وزیر سر از اطاعت و مال گذار سر کار وزیر محمد وزیر راجه بر متمدنانه
 صورت اندک در ساختن با فلج و اسباب حرب با نظام القوی و تنبیه رو هیلد متعز و دیگر گشتن
 مامور فرمود راجه نذر در انجا رسید بهمال غرور حکمرانی پیش گرفت رو هیلد فرمود مقتضای
 مشور مقام القباد و عدل تقصیر است مهم اندک تخفیف در معامله فرمود خود فروست
 بر خند مملکات او را اطلاق غریب گرفت و در فکر بر انداختن او از بنج و بر نور و هیلد
 حالی بدین منزل دید با یفاق قوم افغانه مستعد محاربه گردید چون غلظت در قریب شد و حد
 فاصله در میان مانند لطمه بر نذ صابطه نمودن بموجب حکم بر حمان پنج منظر تا نیم سعید محار
 ابو لطائف الحیل و اندر رفت سخن گذرانند رو هیلد برین جمله وقوف با فتنه شبی بر
 بر تنگه غافل بودند ریخت و آن که در بر بستن اصنام اشتغال داشت تا فوج
 رو هیلد در آمده دو دازنها و نمود و جنودش بر آوردند راجه بر حد در بر بستن گاه غف
 و بر بستن موتی رام که خواصورت بود کم گشته شدند عیبه محاربه اسباب فراوان گشت
 آمده فتح عظیم سپهوات مگر گشت و اعتماد الدوله بی شرم بدارش نبرد افغانه زن خود شعله بود

رابع بر وجهی من الملک که عیسوی شهبود بود بمصالحه فرستاد علی محمد خان در عین دریا بر بحر
 سواری شعله پوری حاضر شده ملقبست بکم و پیرشش نوعی معامله لکن از ران القصال و اوزان
 زان انذار علیخان افزون مراد ابار و بریلی و بداون و انوله و غیره محالکت ان دریا آسمینه
 در بر پیش در آمد و قریب سی و چهل هزار افعال در وجه ملقبم او گشته از ترو واقذار
 بمنز تا آنکه عمده الملک و صفد حاکم بادشاه در بر مفسد افعال مذکور ملقب ساخته بر تنبیه و
 دلالت نمودند بادشاه مور و ضاست ملقبان پذیرفته نیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۰۵۰ از یانه
 و واز دم بدایع بر شمال افعال سطر اعلام نهم صحت بر افزاشته در باغ لونی نقل مکان نمود و بعد
 القضا بسزوم صفوازا ابا کو حیدر بر دربار مندن نزول فرموده ساوات بنهار روز و بعد
 را بجهت و بعد از این استیحسان ابار سزوزار و در حقش فرموده خوف با و ولایت روانه نشدند و در اول
 ربع الثانی سنه مذکور در سبیل رسید علی محمد خان تا حاکم بادشاه در حقش بنویسند که در حقش
 حبت و افلاج بادشاه بنویسند محاسبه نمود و منظر فرای بقایم الدوله قائم حال عباد در قایم جنگ
 خلف محمد خان مکنس از قدر الملک خوف فرخ ابار مع فتح بسیار و بعد نول عفر نائب صوبه
 او در ملقب صفد حاکم با جمع و اسباب حرب در سکر بادشاه رسید و تملیظت پادشاه
 مضح و محاربتند الفقه علم و زبردت تخمیر یاقین و زبده بان همه ترمود که علی محمد خان با او
 متون بود طرف او و علی الرعم عمده الملک و صفد حاکم گرفته در باطن تقویت او نمود
 بود و ابر معالده و جمله ابا حیدر و زبردت گداشته اجتناب از ان کار اصلاح نمودند و زبردت
 عفو تقامیر افعال شتر گشته روز جمعه سوم جماد الاول سنه مذکور دست که بر او را بدستمال

محمد علی خان

چندی مملکت پادشاه اور وند پادشاه با سترخان وزیر علم شاه و ستمبار او بوزیر علم
 فرمود که این را حواله شما نمودم و مردم برای ضبط اموال و اسباب قلمو مامور گشته و خبره
 غلات و چند ضرب توپ از قلمو و علی ای از لنگر که نزد قاضی خان امانت داشته بود وصل
 خزانه پادشاه گردیده و نول را قاضی خان بکس حضرت شریک خود رفته است بهشت مرا حجت مدار کند
 فرمود روز بخیر غزه چهارم را فرستادند که در داخل قلمو بجان آنگار گردید ۵۵۵

در شامش ملک بجوار رحمت الهی بزم خدیو

پادشاه و پادشاه و ضعیف روز از فرعون تا محرمه الملك که احدی را در پهلایقت و عدلی ختم
 نمی برداشت و بحسب اتفاق وزیر در سر کسرتاب شبی از نام خانه افکار صدمه عظیمه یافت
 صاحب فرانس ماند بعد حجت هم طقت آمد و رفت در باره اش تان بجهت پادشاه که گفته اند جواب و سوال کار
 خود بجهت الملك سپرده فایض البان در خانه نشست گاهی بعد با جبهه بر بار آمدن تمام بر طاعت اسناد
 قلیل زمانی حاضر بود چه می شد و صف در جنگ مخلص بکده توسل او بود این جهت اقتدار عمده الملك
 با هیچ فلک سید چون نیز نوز بهما دوست و با پادشاه از ابتدا و حجت بنام سنجی او را بر سر بود و تو بر
 پاس لوب بجهت آورد و در نولد که افراد اقتدار بر سر سید پیشتر از پیشتر با کتیا دور پذیرا است
 خود بر امین و مبالغه تا از حد بر جرئت و بزم اول محمد اسمعیل خان و بجهت نولش را با آنکه شمول غنایت پادشاه
 در حق آنها بر سر سلاطین مبدلت اما بلحاظ اینک در شان دست گرفته او بود و نظر عقارت مبدل
 و حجت به برای افزایش اقتدار محمد اسمعیل خان مذکور و حجاب او اجازت و هدایت خواهر محمد اسمعیل خان
 با شیخ الدوله صفدر جنگ مغرور نموده عمده الملك از طرف حجت برای سرانجام شاه که در دهر نوز

ماورس خت و صفه و حکایت این سال در کمال زینت از فرط خوشنویسی و صم برای استرغاف طربا بدست اجماع نمود
 زان بعد عمده اللیکار باذن پادشاه بمبلغ سیصد و پنجاه هزار تومان رفتند اکثر زر و دیوانه مغیر احتمالاً در سدا کوه
 در حجاب برین شکل مردم گردید و به صورت ملج پادشاه را از خانه اخراج تمام از عمده الملک سیصد و پنجاه هزار تومان در اول رسیده بپادشاه
 آنگاه اظهار آن بی فائزین برین بجز آنکه از امین تا آنکه روز عمده الملک حضور پادشاه در این بعضی مقدار سخن به طول دفعه و باد
 را استماع آن گران شد گفت روز دیگر عرض خواهد نمود عمده الملک هم سه گانه بفرست پادشاه همه کرده بعد از آن باز احوال تمام
 سخن نمود با عمده الملک تا آنکه پادشاه را در جناب التزم عمل آمد روز افزون خان خواجہ سرار که در نظارت پادشاه و وزیر
 ابوالدولت خان و حرم سرار سلطان با و بعضی و عذم عمده با اجداد پادشاه بود و گفتگوشه زیر زبان این قسم گفت که عمده الملک
 بر استغایف عذمان را چه بار که در گفتگو بر عذمان دولت و سلطنت چنین جبارت نماید او در جواب گفت هم عذم
 پادشاهم هم عذم دیگران عمده الملک است گفت هم اگر این مظهر است عذم بدیدار خواهد آمد پادشاه است استمال
 نمود عمده الملک عرض کرد که از خاطر عذم مظهر حضرت خدای تعالی بر عذم منابت شود و عذم تقوی بلاقی را از فرط
 بر این کار محامد پادشاه قبول نمود عمده الملک ادب مناسبت با او هم عرض گفت و آگاه همان خفیه سرار در دفعه دیگران
 خود را خوب نموند و بعد در انجمن است حفا با پادشاه دید نظر افکار با ما فر روز افزون خان گفت که در از دست
 عمده الملک در همین حال زندگی و ثنوار است هر گاه چند و بست نظارت هم بدست آورد زندگی معذور و من بدیدار
 خواهم بود گفت اگر عرض نموده شد ترا نشی استکالی ندارد پادشاه گفت جمیع غرقه شد روز افزون خان بخندش لب لبود
 متبنا خود کرد از عمده الملک از زندگی دولت با برام و مبالغه تمام مشهور قبل عمده الملک خرمه را خود بدیدار
 ماورس خت که گاه عمده الملک عمل در مدینه بود خاص شوخ کار او تمام آمد آن بخت بنظر فرقت و در عمل نشست
 روز چهارشنبه هم در محرم ۹۰۰ هجری اول در صبح عمده الملک حاضر این کار را بدیدار روز با نمود آگاه جانان را خود رفتند و برای

عذمان و در صبح پادشاه با او یک بار تمام با پادشاه و عمده الملک

در ابتدا (عذمان)

خیر و کشته شدن او در شاهان کشته شد لطف خود ابد و گذشت و قوم خود را در اجماع آوردند و قتل خان آخسته نیز از او باقی ماند
 و در این زمان قوم چینی سلف بر سر خود از تحصیل امور کامل که در آن زمان بود با خود نگذاشتند و در هر یک از این امور
 متعلقه نیز محمد خان نیز سلسله از آن خانها میسر بود هر چه در آن سلسله در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 بقوت خود و در وقت قتل در آن کشته شد و شاه هم در این سلسله در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 کامل بر سر خود نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 بر او در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 جان خود را در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 سواران ابدالی را بر انداختند و ابدالی با شجاع این خبر نگذاشت و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 ناچار از کابل به پشت آوردند و بعضی در راه از شکر سناخت افغانه کابل با ابدالی بوکستره داشت و تخریب و فرمودند
 احمد ابدالی به پشت آوردند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 فوج عا که کشته شدند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 از قتل بر آمدند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 با خاندان آن عصبیه که در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 در مسجد فرود آمدند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 برای پیش آنکه در میان خود که معنی جابجا شنید با اتفاق با ابدالی فرام جلیکند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 نمودند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور
 و با و صحابه و ابدالی خانه و غیره را تمام نمودند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور نگذاشتند و در هر یک از این امور

فایده بود که در پیشاه و فقه با بیع بسیار و سامانی شمار بیرون شهر مسکن ساخته و در حالها قائم نموده و بحال جرات و جلیق
سفرهای بیشتن ابدالی هم تصدیک سیده لشکر است شاه و فقه خان حراست در درویشی است که کلبه بی نام در
جفر و خلی دولت روز فقه و ساعت جنگ فخرانه برده و فقه خان حراست که بود او در جنگ ابدالی
بیرون مسکن فرود آمدند از آن روز از اندرون مسکن رفت باید نمود و فقه خان حراست که بود او در جنگ ابدالی
رسید و در مسکن نشسته طعام بی خورد که ناچاران سواران ابدالی نمودند شدند و در مسکن سواران
ابطرف بیرون مسکن رفتند بر آنها تا خند آنها بر نشسته بود ساعت سواران زیاده تر از اول نمایان شدند
آنها نیز شکست و پراکنده بود ساعت هم هزار سوار ابدالی رسیدند باز همان هم سوار بر آنها زدند
آنها که در روز اول در میدانها و جنگها که دو طرف نشسته بودند تاب نیاوردند که بخند سواران ابدالی در پی آنها
جلو نرفتند و در مسکن رسیده شور و شکر نیز انگیزد شاه و فقه خان با فقه خان تمام بر فیل سوار شده
استاد مردم با بیرون نهادند متمدن ابدالی بر نشسته بجای خود نشسته اند از آستین بی در دست که میداشته و فخر
مفوح نشسته اکثر روگرزینها که شاه و فقه خان خمر خوردند سید فقه است که از فیل فرود آید شوهر عم
که در جوانی او بیست و نه نفر در جهات نشسته بود که گنبد شاه و فقه خان قبول نمیکرد و واضح بنیخت مبالغه از حد درجه
نگذاشتند و در خمر فرود آید هم که فیل سوار شاه و فقه خان از درجه یا بیشتر نگذاشتند هم که لشکر عمل
بر فرار او نمودند و همان ملک بگرام دست نیافتند و در خمر شاه و فقه خان در آنکس با کلبه ابدالی
نمودند شاه و فقه خان جرات قدرت کرده گشته نازل حالت خمار گردید و صورت مصالحت بدیدار مصلحت
له فرار گرفت فتح و فخر لقب ابدالی گردید صبح ابدالیان در خمر در آنکس و دقیقه از نوب و غارت فرود
نگذاشتند و شاه و فقه خان در لابلای بیرون رسید و در اول شب همچنان آید و در خمر فرود و احدت ابدالی

فقه خان

صفدر خلیف و معین الملک سپهر و وزیر او مومنت از آن پادشاه بفرمودند که در این وقت که ماه مذکور
احمد ابدالی با جمعیت خود بر چال و زیر پوشش آوردن ملل ملک صفدر و داور و بهادر و صفدر و اکثر سرداران
توانمند و بسیار از لشکرمان وزیر جهان تاریخی نمودند و عداوت خلیف بر فقار احمد شاه هم سر آید
که در آن وقت که چشم زخم بفرود آمد بر صفدر خلیف عتد این حالی فوجی بکشد از آن فرستاد خود
جمع غلبه و پایه با ساخت و در مکه که بر جلوس و جریب جهان و با نهار جهانی در پیش انداخته در میان
معین الملک و ابدالی حامل آن در خلیف عظیم در پوست آمدن صورت التشنه بود که بر آن در بدت
ابدالی در سر نهادند که در گرفت و هزاران بان در لشکرش منتشر گشته است نیز فداوت که بکن
انظام فوجش از هم با شید سکنت بر لشکرش افکار با جارتش بمورد کارزار در صف او در پیش
گرفت و فتح و ظفر نصیب او پدید دولت پادشاه هندوستان گردید اما شاه و رانی و محمد
تقی خان آخته با هر طریقی نموده مقابل فرغ هندوستان تا وقت شام فام ماند و حکام شب بعض
بنامها که تحقیق معلوم نشد با اولیادهای خان صفدر خلیف صفح صبح طبل جمل فوجت و اعلام مراجعت
از هند بسو گابل و قندهار بر افراحت صفدر ذکر و توفیق بیلد انتقال محمد شاه با دست و جلوس
احمد شاه با دست و به هندوستان جنت نشانی سپهر محمد شاه با دست و انقباض
بر تخت سلطنت با فعال کیم در جمیع محمد شاه با سماع خبر ظفر و جانفتانی وزیر و سردار
صفدر خلیف و معین الملک شاهان اردیه در جنی جهات که شروع بجاریش بود صورت ظفر و داور و ملل
معین الملک بکشید و صفدر خلیف را مع شاهان و جمع امرای متعلل طلب حضور نمودند شاهان الملک
را از طرف بر طرف خلعت و اسناد در سلطه طرف داور بر خص ساخت و فوج صفدر خلیف بسو

شاه جهان

نشانیها را با اعلام معاودت برافراخت چون مرض حضرت شاه دوم بدست آمد و یافت و آثار وی
 ظاهر گشته که حضرت برمی نمود شقیه طلب برای هفده صبح و پس از آن متواتر میفرستاد و آنها
 باستیصال تمام عازم آستانه جاه و جلال بودند که ناگاه در نواح پانی پست خبر حلت حضرت **محمد شاه**
 باب بیست و نهم رسید شاه رسیده بمسجد جامع و در آنجا در آن روز بیستم جلوس خود که مطابق سنت
 احمدی و سنی و ما بن عبد اللطیف حلت نمود اما مشوره جاوید خان و اسحق خان و ملکه زینب بی بی صلوات
 مردان او چند روز مسنور ماند بعد تحقق خبر و تقدیم نوبت حضرت که شاه از راه درگ پیر
 مخفی بخیل آورده الغراغ بافت هفده صبح حضرتی از آستانه در ساعت چهارم بر سر شاه از راه
 گره بنده تهنیت سلطنت و هم معنان لغزت و اقبال و سواد شاه جهان ابدار رسید و احمد
 غزه چهارم الدولی روز ششم بر سر آمد که در باغ شاه مار و مملی حضور جسم ارکان دولت سیر آرای
 سلطنت گردیده و بعد از آن وصول شاه از راه لغزش حضرت شاه را بخیل بر آورده در وزارت حضرت
 شاه نظام الدین متصل بقبر باند کشن هر دو جن جیات برای خود تجویز غرضی آراسته بجه
 و غنیش گردید حضرت شاه هم چهارم الدولی از باغ شاه مار سواری تحت روان بود و در تمام
 ساعت از روز یکشنبه در محل قلمو شاه جهان آید و روز جمعه از دم به مسجد جامع رفته خطبه تمام پانی گوید

ذکر تعیین وزارت بصفتد شکیب بمانند الله بعد از آن

و در غلت نظام الملک رخصت جاه **محمد شاه** احمد شاه خلف محمد شاه
 بود و در وقت کوشش با ع شاه مار و ملازمت نمودند جاوید خان و نجم الدوله اسحاق خان و دیگر ارکان سلطنت و در
 قلمو شاهی آید و در تجویز تعیین وزارت تمام هفده صبح و در وقت از راه پانزده و بیست و نهم رخصت تمام پانی گوید

مراسلات پادشاه و امرا بر بعضی وقت چون اصفهان بر خیمه سفر آخرت بودند ضعف سپهر و اهل علم و جمع
خفیه در آن روزها گشت و در صفد جنگ که بالفعل در میان اطفال آن شما اقبالید و آنچه بجهت و نیت
انظار سلطنت تو اندیشید عمل برید تا بزم تا ایام صیفا صفا که روز چند بعد و بعد از این خط زنده
صفد جنگ بر آن پوشیدند خلعت وزارت نمودند تا آنکه خبر رسیدیم چهارم جماد الاول ۱۰۳۱
اصفهان سفر آخرت نمودند آن روز صفد جنگ بخاطر جمع قامت قابلت خود و خلعت وزارت داد
بآن وقت در روز ششم چهارم حرم سینه مذکور بعبادت خلعت برفت و در صبح حاقب وزارت و عظم
سرفراز و خطاب جمله الملک مدار المہام وزیر الملک بر آن الملک ابو المنصور خاندان پهلوی
صفد جنگ سپهر لدر مخاطب شد اکنون مناسب نماید هر کلمه چند از احوال عمده الملک و اعتماد
الدوله و اصف جان که قریب بهم عالم تقاضا شناسانند با حجاب نکاستند بعد از آن سوانح ایام
سلطنت احمد شاه و وزارت صفد جنگ نشسته آمدند التوفیق و به الدعوات صفد کفایت
در احوال شکر الملک نواب مستطاب معلى القاب ^{الملک} پیرخان پهلوی شکر
پیرخان صوبه دار کابل احد آید پیرخان از مساهلت حسین نعمت اللہ پیران یکی
اجداد سلسله صفی میران لقب دولت منش گشته بر اینان شهرت یافتند محمدی این
سلسله که در ایران هم مشهور و مقدران در بن خالواد هم رسیده از غایت اشتها راجع
بارقام نداید در عهد جمعی بگردد و جمیع الملک که در هم میران لقب دولت بی رفعت
عباس قهرمان ایران بنزد آمد و حضور جمعی بگردد لقب یافت اما از زراف پسران محققه و توفیق
نخستین و در آن روز در آنجا بر آنجا بگردد و در آنجا بگردد و در آنجا بگردد و در آنجا بگردد

از آنجا

فرستاد از جمله رسالت عمده در وقت پسرانش بود خان عالم پادشاه ایران در خوشنود
 این خدمت بمقدم رسالت پسرانش نیز بنماید که سر فرزند زهدا و خلیل الله خان خطاب یا فرید
 عالی ترقی نمود و او را در معانی و سخنهای ملک و مغرب اوزنگ زین عالمگیر و پسر عمده الملک
 ابرخان صوفی و قابل و عالمگیر با عتقاد او از خدمات سلطین ایران مطمن در دکن بود و این است
 فتوحات انجاشه پست که بنام او می نوشت و این عمده الملک نیز یکمال ارجع واقفدار
 رسیده در عهد صفوی نظر داشت و نسخه رنگینی بوجه یادگاری کمالت لقبی باین جامعیت کم که توان یافت
 شجاعت و سخاوت و فیم فرستاد و از یک حفاظتی در قاتی بر کار جهان نوشت که هر این من اول
 مسلم میدارند از علمای عهدش پنج و سپاهیان و فوجندگان و قص کندهکان و شعرا و ارباب
 الشاکر که به صحنش رسیدند و فریفته او گشت و چندین کس بستند که او از حقیقت خاک
 با وجع فتنه رسیده در زمره امرای مقتدر مسلک گردیدند شومندی و فاسد فریاد میگفت دور
 بد که گویند که بنظر بنده است و حسن بیان و فصاحت زبان زیاده از حد نوشت سلیقه او در اول
 هر چیز مسلم از باب موشش و غیره بود چه برای احمد از مللفان اعلی با ادبی مغربی فرموده چندین
 نماز بار میگرفت فقط کفار در احوال اعماد الدوله قمر الدین خان وزیر الملک سواد
نعت خبک
 پسر قمر الدین محمد ابن خان از اولاد خواهر
 احرار است در عهد اوزنگ زین عالمگیر از ولایت تولد و در هندوستان گردید بتدریج منصب پسر
 رسید و در عهد فتح میر با عانت قطب الملک عبدالعزیز خان منصب برار بود بعد خدمت و در غایب
 امیر الامرا حسین علی خان در امین الملک محمد شاه وزیر گردید و قمر الدین خان در عیادت پدر خنسی سیم و در اول

علمان به معرفت بدو استغفار اصف جاه وزارت با او بخت شاد و صحت مست باد
خوشگوار می بود با نهایت کم آزار و رفیق پرورد بود خلق شاه جهان آبادت کردار او وزند
او را نعم می نمودند لیکن وقت وزارت خواجه باید داشت بهمال جاه و حشمت زندگی نمود و عند روز
قبل از محمد شاه بنگار ابدالی درگذشت اللهم اغفر له و ارحمه فقط

کفایت در احوال اصف جاه نواب نظام الملک بن غازی الدین خان ^{مادر}
فیروز جنگ عالمگیری بن خانبه خان ^{افسر نام نظام الملک فرزند خانبه خان و از جهال}
شیخ شهاب الدین مهروردی ^{مادر} و سواد افغان وزیر اعظم شاه جهان پادشاه و جود پوری او و عابد
ارزش بیخ سرقدست عابد خان در عهد شاه جهان و بعد از او در عهد سلطنت شاه جهان در نوبت نظام
یافت بعد از او در نوبت بر سلطنت بنده بیخ منصب بجزاری یافت و در این منصب است بر فراز
گشت و چهارم رابع الاول شیره خورشید و تسعین بود لائف در محاکم کلند در خدمت گول توپخانه
پسر او شهاب الدین نام داشت از برای امرای عالمگیر گشت بنده بیخ منصب بجزاری یا فرزند غازی الدین خان
فیروز جنگ محافظت و افکار و قاسم سالدر بلوچان مذکور نمیشد یافت و در قیام بجا پور بر القاب و خطها
فرزند احمد افروز و در اتمام سلطنت به پادشاه صوبه ملد گجرات که آنکه انا و عشرین و مانیه بود لائف انتقال
نمود اصفجاه و در زمان او در نوبت بختار حسین قلیچ خان بهادر منصب بجزاری بلند پادشاه
آخر عهد پادشاه مذکور صوبه ملد بجا پور کرد بدو در علم بهادرت خطاب خان دورانی و صوبه ملد
او و بدیافت و بعد از آنکه زمانی بجا بر اقتدار اصف الدوله اسد خان و نو الفقار خان ترک منصب نمود
لیکن لغز و پسندیده اثر و اثر بدو و در عهد محمد خردین جهان پادشاه از اثر او بر آمده باصل منصب ^{خطاب}

سپاس از آنکه

سابق سرفراز بر بافته سال اول حکومت فرخ منصف نظام الملک است و فرخ جنگی طلب و ^{منصف}
 انزلی بیجا هرشت و حسن سلطنت رفیع الدرجات بصورتی که در مالوه سر برافراخت و
 ابتدا بر محمد شاه با سیادت نزو و غایبانه بر بعضی صوبه های دکن تسلط یافت
 قاضی جمیع صویمات آنجا است و بعد از آن محمد امین خان بوزارت سرفرازی یافت
 آخر بنا ساز بر امرای حضور و انحراف ملج باو شاه استغفار وزارت نمود بصورتی که
 دکن قانع شد و بعد مصمم الدوله خان و دوران مرحوم منصف امیرالامرای بافته نیا تهری
 نام جنگ نیابت امیرالامرای بجان فیروز جنگ سپر ملان خود دفعه بدکن رفت و قریب
 بیسیک حکومت صوبه برشته دکن که قلمرو چندین پادشاه بود در وقت اگر چه حرص وافر
 در طلب دنیا و دولت اما صفات حمیده و اخلاقی پسندیده هم در او بسیار و اکثر اوقات که
 باید در و فراموش بود همیشه علماء و مشایخ و علمای استحقاق حضورش را رسید بقدر
 قسمت بهره در مشورت و نصیحت قدر طلبی او شنیدند مردم عرب و عراق و خراسانی و اطراف هند
 رو بدکن آورده بقدر غضب بهره می بردند از آثار خیر او است شهنشاه بر آن پور در ۱۱۳۱ هجری بنا گذاشته
 بود تمام داد و آبادی نظام آباد بالاکوت مل فردا پور که در ویرانه محض طبع آبادی انداخت و مسجد و کاروان
 ساری دولت خانه و بل تعمیر نمود **رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بِلَدًا اَمِنًا** تا ریح احداث این آبادی
 در طابقت بلسال اهدی و از عین و عامه لعل الله و حصار شهر نیا حمید آباد و نهر رسول که در
 وسط شهر و رنگ آبادی بر آید طبع نمودن دولت و شهر خوب میگفت حاجب و چون است بعدی
 و مفت روز از حاکم محمد شاه چهارم محال الله **اَعْدِدْ بِنْتِنَا بِنْتِ لَعْلَةَ** در سو او

دویم صوبه طبرستان با نظام الدوله سپهرالدکا و وزیر رجوم و با تو دروم ماه مذکور خلعت با تکرار از بدینجهان
 بابت ترک بدینش و عیادت و مقدم ماه مذکور خدمت شرفی و قبولی خاص به عسکر عیاجان و ستم
 ماه مذکور خدمت صوبه طبرستان و وزیر عیاجانست و علی محمدخان روحیه در همین ایام مرض سرطانی در گذشت
 اتباع او مثل حافظ محمدخان و دو وزیر خان و غیره که هر یکی بر رزن یکی از پسران علی محمدخان بود
 و در آنوقت که محاکمات مقوم شد و منقسم خدمت بقا بر خفته آورند و برابر طهارت خود با عیاجان علی
 محمدخان بقدر سزا که آنها جای علی کرده و معافی از آنوقت قایل با نهایت جاه و خشم خود در حاکمیدان
 قایم خان نیکش با اولاد علی محمدخان رجوم مغفور و همه با جای و استراحت
 صعد جنگ وزیر و گشته شدن قایم خان نیکس و وزیر الممالک صفدر خلیف از دستها اقتدار افروخته در آن
 جوار صوبه بلخ رسیدند و او را و او را محمدشاه داعیه استقبال آنها نموده پادشاه را بر سر روحیه بر
 آما از اتفاق فرار بدینخان و وزیر کار حسن طرغی صفدر خلیف با تمام بر سپید و بنو لکه خود وزیر و طریقت
 و علی محمدخان ره سپرد و ادبی عدم شد قایم خان لیسر محمدخان نیکس بدولت با منترام ملک علی محمدخان
 از دست اولاد او نمود بلی او اینک هر طرف گشت افتد فائز صفدر و قایم خان چشم طعم
 مملکت و مال اصفد علی محمدخان و در خدمت آنها را در قلوب برادران محصور است و عمر حسن و حرمت
 بر آنها تنگ کرده بند سعادت خان لیسر ملک روحیه مذکور که او را حافظ رحمت خان و عیاجی او
 سپید بستن خود و دیگر در راه و در بدینجهان و هر یک از اینها ملک را بهانه حصه و مال آن منقسم
 ساخته قایل بودند اما باستان کل سعادت خان لعلی در دست او مع کل احوال و اتباع
 عجز نمانی نموده و قیقه از الحاح فرود گذارست چون سوسه نافتا ناچار دل برگ و مدافعت

نهالدهم و محمد ۱۱۶۱ هجری بمیدان برآمد و صف آرا شدند فوجی از سنجان در کین نشاندند و باقی
 از فوج مقابل قایم خان شدند چون جنگ در گرفت غلبه از طرف قایم خان که فوجی در میان و در جمع
 افغان داشت بظهور رسید بعد از آن مع هم اهل باج و عیار و عیار پشت و قفقاز کنان
 اهدا هفت ختم و بطرف کین گاه کشید و قایم خان مع سرداران سنجان طرف و از طرف
 بی خبری در جنگ باج را رسید که چند روز در وجه سنجان نشسته بودند و بعد از آن کین
 از کین حرکت قایم خان از کین شد که بسیار نزدیک و با آن گرفتند در همان شد که قایم خان
 با کل سرداران باج را رسید که افتاد و فتح و قفقاز و بعد از آن و دیگر اهل طرف بی خبر
 گردید فقط در روز و در احمد شاه ابدالی مرتبه ثالث نالامور و جنگیدن نواب
 معین الملک پسر نواب قمر الدین خان با او و مصالحه شدن و رفتن ابدالی بجای
 در آن وقت و هم از نامه هم از دوم احمد شاه ابدالی با رسوم بلاد مورث کشید و معالیه
 اصلاح انجامید تفصیل این است که معین الملک پسر قمر الدین خان وزیر مروج از عهد محمد شاه به توفیق
 ملکی در مور و ملکان سفر فرار نمود با تمام رستم جنگ سپرد و کشتن الدوله بر توفیق به مات
 پس در وقت چون تملک در لومور و سنجان و اسباب حروب چنانکه باید نداشت ناگهانی
 احمد شاه ابدالی لشکر بلاد مور کشید و معین الملک با او جنگ پیش آمد چون هر دو چندین سال
 نداشتند معین الملک با تفصیل صلح وقت صلح چنانکه ابدالی هم منقسم شد
 به سنوزار شاه از چهار موخه که قابل که چهار از سیالکوٹ و او رنگ آبار و بجات
 ابر و در سیالکوٹ و در معین الملک سفر کرد عطف سنجان بجانب قابل نمود

صفحه اول

نوکرتیقت نمودن صفدر جنگ مع بادشاه بهر جهت از تفریح
 ملک و دولت قایم خان از ما در پیش و از افاضت روزه
 صفدر جنگ بجزو السماع حرکت شد قایم خان بدو عید انفرجاع ملک و ملک بکلی از دست ^{مانند}
 گانی آن دو دو مان احمد شاه بادشاه را با خود گرفته ارشاد و همان از او در حرکت آمد و در ^{مجلس}
 در صفت و دویم از ما در اول خیمه گردیدند و چند روز تا که نول رسید و بادشاه در وقت
 نول توقیف نمودن صفدر جنگ بدو با یک کلبه کرد از نول بدو است رسید و در قایم خان
 در آن محمد خان غنچه جنگ حصار غیر از اطاعت ندیده مختلف است وزیر اند و معامله منصف است
 نقد و خبر انفضال یافت و ما بعد از آن نیز تقاضای نول و خانه قایم خان و افسار و اموال او که
 لغایت همه لغت مع نذر آمد در همان آورده و خبر غیر معلوم بر او هم الزام نمود بعد انفضال معامله با او
 از نول شد و همان از او خبر روزی ششم ماه هجری ۱۱۴۳ از ما در نول بدو دولت خانه رسید
 و وزیر کاغذ داشت و در زنده ملک موقوفه بکنس لفظ خود را و نول مگر ششوفه ابلع در از نول بر صبح که
 التماس از غنچه بکنس از عدلیه رسید و در قایم خان عیب ماند و وزیر از ضبط محال است و اخذ اموال فقط
 قایم خان و نذر آن از اوله علی محمد خان القواع نمودن راه نول را بی راراقی و فاقی بهیات
 اینجا خود غنچه خود معاد و دست کردن حضور بادشاه اند فقط
 نوکرتیقت شدن نول را بی نائب صفدر جنگ از دولت احمد خان بکنس در جنگ
 نول را بی مذکور جای محال از طرف خود نصف نموده ^{بله}
 قنوج را جاگیر وزیر بود محل قایت خود ساحت اکثر برادران قایم خان که از لطف دیگر

بودند در قتلواله ابا و مقید شدند و تعویذ نولرای بر افغانه آن و بار از حد تجاوز نموده
 موجب احداث فتنه گردیدند و در قایم خان احمد خان که برادر ملدقی او و از رفقا
 وزیر بود و پیغام فرستاد که آبروی افغانی و نام پدست بر باد رفته اگر غیرتی
 و آری هر چه از دست تو بر آید در آن قاهر بناید بود و افغانه اطراف و جوانب را
 نیز سخنان مبع غیرت کفنه فرستاد آنها با محمد بکر ساخته در فکر آن شدند که بنیاد
 عمود دولت نولرای را بر انداخته ملک خود از ضبط او بر آید نولرای وزیر
 را بر این ماجرا کاهی داده با جمعی که داشت از قنوج بر آمده معسر ساخت
 صدف جنگ از یادش هر نفس شده روز جمعه دوازدهم شعبان ۱۱۹۳ هجری بمشیر
 انبلی طرف شهر کتاره جنبه داخل با غلگه دیده معسر ساخته لفظ الدین جبر خان بمشیر
 خود را مع محمد علیخان رساله دار و اسمعیل ملک خان رابع را بر دیوت و فوج
 کول و غیره سرداران بکمک و اعانت لاجه نولرای تعین ساخت و احمد خان
 با جمعی نیز از افغانه مقابل نولرای رسیده پیغامهای مصالحه و استخلاص برادران
 خود بنابر غافل ساختن اومی داد تا اندک ماه مبارک رمضان روز جمعه سنه ۱۱۹۳
 قبل از ورود افواج لکی از یک طرف سواران افغانه از دحام آوردند
 و احقنان بیاد از طرف پشت لشکر که تو چنانند داشت بد غا داخل لشکر شده
 علی الغفلت از عقب بر حمله نولرای ریخته کارش تمام ساختند عطا و انبلیخان
 بشوهر رابع بکم و خیر حاجی احمد را در مهابت جنگ بمرد نولرای بشناخت

بسیاری

و بسیاری از نجیبان و شرفا که رفقای نورای و ملازمان وزیران نیز از متوطنین قبا
صوبه اووه مثل ملکرام و غیره بودند جانسپاری نمودند و توغجان و ارد و ناراج
و غارت افغان رفت این خبر بوزیر رسیده موجب تشویش و تشویر او گردید



و از نیت صفدر جنگ مع افواج مادیات می بیند
سنگت باصل از نیکبخت و قدرت قار توان

صفدر جنگ چون از حاکم افغانه و انجام آنها در بیجان نفاست میراث قبل
وصول خبر گشته شدن نورای قاصد اعانت او شده و از پادشاه حضرت
سعید الدوله محمد امجدی خان و غزه امرای و افواج پاوست یعنی که حضرت وزیر تعیین
قریب و منزل در سه چهار روز از دار الخلافت بیشتر رفته بود که خبر گشته شدن نورای
شنیده در فقه مازمه توقف نموده با حضار افواج دیگر فرمان داد تا آنکه نگاه در
باغات مازمه مقامات نموده زباله از نعت هزار سوار فرام کرده از آنجا کوچیده شهر
رفت چون عسکرین نزدیک بهم گردیدند شب بسب و دوم سوال ۱۱۹۳ هجری
از سید مدایت علی خان بهادر اسد جنگ که در حکومت بر بلی باغ غنچه در و مد
حکمرانه از وضع حرب آنها مطلع بود استتار نمود او نمود و ضد داشت که
اینها کین کرده اغلب اوقات از طرفی سمر او آورده با اتفاق شور و هنگام نمود
میریزند در الوقت اگر ثبات قدمی بعمل آید باز پا بدار می نمی توانند نمود و ملوک
می شنوند تا برین فوجیه از مغلیه بقدرت جبار خدای کس پیش روی فیل سواری حضور

سندوق و جزایر میانه بیدار است که وقت استوب افاغنه در حضور پایداری او آنها
بزرگ شلک جزایر نگینند اسمعیل گلجان غرور را کار فرما گشته گفت ای صاحب فرمایید
که چنان احمد خان را مع اینام او بگویند همان گرفته بی آرم اسد جنگ خاموش ماند چون فهم
بدر بر افواج اراسته و توپخانه را بیشتر و گداشته قدم بقدم روانه کرد و پایداری
از روز بر آمده تقابلتین رود او و توپ اندازی و تیر و تفنگ انگلی شروع نمود
راجه سورجیل جاٹ و اسمعیل گلجان بر افاغنه مقابل تاخته دو دوازده آن حمام
بر آوردند شش صفت هزار سوار جرار افاغنه کشته افاد و بقیه السیف را عار
فرار افتاده نیز عین رفتند سورجیل جاٹ و اسمعیل گلجان در تعاقب فراریان
از وزیر اندکی دور شدند وزیر علی التواتر توپ و جزایر و بان عبد و آل بی روی
فرستاد تا پیش روی او از آلات مذکوره خالی گشت و فریاد اسد جنگ
ظهور یافته افاغنه کمن که احمد خان هم در میان آنها بود از طرفی نمایان شدند
و جنگ شروع گردید حکم قضا و قدر را مکار خان بلوچ فوجدار ای کرد و شایع
آنگاه منضی مقدم فرج وزیر جنگ بیکر و تاب عدمات بان پهلوان رومله با
تیاورد و رولغوزار نهاد و بگویند سازشی با احمد خان داشت علی ای افواج
معلیه صورت شکست در آن حال دیده اکثری را پهای ثبات لغزید سپید
نور الحسن خان عیدار بکر ای و عبد البی خان مع بر اجهان خوجه در اوقت بیست
مجموعه مدد دار جوانان بوجه حکم وزیر صفوف را شکافند خوض را بیک نوع مقدم

راست بنده در خدمت

رسانند چون معیاره بی غیرتی را کار فرما گشته و بفرار نهادند و حصول غایت کوران نمودند
 نذاورد و عثمان موصوفان رجوع بجای حبس نموده و بدین صفت قریب است از جمله برشت اینها
 سواران از طرف سپهره لشکر مغربی می آمدند چون تو حجاب نمیکند بر اول روز از طرف
 بسیار گزیدند و چون مذکور شد که در کشتن نزدیک رسید بر نور الحسن خان رسیدند
 البتة وقت بقبضه گما نهادند و پسران از آن عبدالمنی خان شکلی نمودند
 جمعی از افاضه بر خاک مملکت غلطید و برخی پیچی خورده باز خود را استقامت تقیم
 سبقت نمودند و در رفع وزیر گزید کسی را پای می ثابت بر همانند به نصیر الدین محمد خان
 بخراف و خال زاره وزیر با مدد خود از رفتار نمونه افاضه حمله آورد و خود بر قلب آنها
 زد و وقت کس را بدست دستم از گزیدند و پسران را پسران استمان آخرت شرافت و
 قبل نور الحسن زخمی گشته بر جوش و بر عذم منی مخلص بر او بر عظیم الدین از
 سادات بگذارد و برای عالم بقا گردیدند افاضه قبل وزیر را احاطه نموده نداشتند
 که گیت قبلان زخم تفنگ مقتول گشت و وزیر از زخم تفنگ بر کلور آید عشق
 عارض شد و بهوش افتاد چون بود ج برخی و صگی بود از دیگر جراحت محفوظ ماند
 و از بوجع غیر از سر هیچ منتظر نماند آن هم سبب افتادن در عشق غیر مرئی بود افاضه
 با جمیع گزید چون گزیدند و در میدان مردان ظاهر نمود و بای می ثابت و فرار بر مسلم
 حافظ آن عروج نمود چون تمام نفع عمت مردانگی و ناکوس مردی در باجست نور الحسن
 خان علی محمد خان سرگشته تک حلالی و نجابت از کف نذاورد و خود را تا بوزیر رسانید

وزیر حکیم نواز حسن ثانی و پسران و فرزندان پسرانی مردم محبت گردیدند پس سودی نکرده و ناچار
وزیر موم نور الحسن خان و محمد خان چند نفر مغل و هندوستانی که زیاده از حد بود
تواند بود با دل سگ و خاطر حسنه از میدان برکنار کشیدند این علیخان بود پسر
وزیر موم نور الحسن خان و مردم متفرق مختلف الحواس را فرام نموده با خود آوردند
شام وزیر موم نور الحسن رسید تکبیر زخم خود بر روحت و صبح آن وزیر از نام
کوه نموده بیشتر فرامید و است و نیم استوال سه مذکوره وزیر بر کنار و جنب
مقابل شاه جهان آباد رسید فقط ذکر کشتی کردن احمد علی
پسر شیخ الله آباد و پسر محبت باقی است خالین للجهاد
احمد خان را که کسک باقی است وزیر موم نور الحسن و او به والد آباد در سمرقند
محمد خان پسر خود را ضبط موم نور الحسن نمود و خود قاصد استمداد ص قلم
الد آباد از دست بقا الله خان و علی قلی خان والد اعستانی گردید بقا الله
خان پسر رحمت خان بر او حقیقی عمده الملک امیر خان بود و از عهد عمومی خود
در عین موم نور الحسن از پسران رفیق صفدر جنگ بود و با عمده نور و علی قلی خان اطاعت بکنش و عمار
شمره چون از عهد جنگ میلان بر آن نخواستند در قلم الد آباد تحصن جستند و محمد بن عرصه الحاج اندر کمر
از قضاوت سناسی مهاد پور پست صاحب جرات روزی ملت بود برای برکنار شدن معبد پر ملک
در بای قلم الد آباد مجاورت دولت کرمت بر فاضل وزیر پسر علی اذن و اظلم او با غایت
بقا الله خان و غیره متوسل و وزیر بر روخت و بیرون حصار کشند و تباری بود و هر روز دو سه بار

۲۰ ماه و پانزده سال

بر باد باغبان با و با سوار شده بر فوج افغانه میزد و التیمی را بجاک مملکت افغانه سالها و غانما بجای خود آید
 بی ششست این محاصره بطول انجامید و باطلی است البته از بقا الهی و دیگر مصلحتان و لاجرم اندر کربت
 بطهور رسیده احمد خان کاری از پیش برود و کسکریان لوتغام الالباز اسوخته غایت کرده اند
 شیخ افضل الله خان آبادی مجله در بیدار کرد که ایجا افغانه بودند محفوظ ماند و همراهِ احمد خان
 محاصره فلو دست برده شد و چون آمدند از پیشترت گرفت احمد خان از محاصره فلو دست بگریخت
 خوف فوج آبا شتافت فقط ذکره جنب نمودن محمود خان بیست احمد خان نیکش
 در محاصره بود و به و شمر بگفت و هر مرتب باقیش را بر از وقت مغز الله دین خان سالار
 حب الدار احمد خان بگشتن سرش محمود خان ایفقد نسیم مود با اویم و التیوست از مردم جمالی الاول
 راجع رحمتی و ما بعد الطیف در سواد عجبی بگرام فرزند افغانه بر ابعی او دست تطاول
 بر سکنه فصبه بگرام دراز روی چند کس از ضعیف نمودند مردم ایجا که اشرف و سپاهی پیشه آید
 چند بی از افغانه را مجرم ساختند محمود خان باغبانی فوج مبارز شده شهر را فرو گرفت و از او
 تا لاجرم فصبه بگرام بگله سوزیدانم شد دست پنج و بیمرانی فصبه که با احمد خان را بطبی دوستند
 و وسط اهل که فتنه میدار و خود با نماندند محمود خان خود بطرف پها پها آمده سر و دست
 مع سوار کس بلکنو فرستاد سر زدند که خوف برون شهر اقامت از آن کو توابی برای شهر عمل کرده
 فرستاد شهر از عمده حصار جنگ خالی بود و منور است مدتی حصار جنگ از استماع خبر شکست خوردن
 او محاصره بقا الله خان کرد در آن آوان در لکنو بجهت حصار لکنو و الالباز رفتند و چون کو توال
 آمده در شهر بعد از آغاز فضا و شیخ مغز الله دین خان بهادر شرفا و بجای شهر داکه از آن جمله فرمان

چون بری بگویم تنفی احمدستان نموده و زبورخانه خود فروخته قلیل زر بی پرسانیده و مسج زاده
شهر راجع نموده فرمان داد که کو تو ال را گوشمال داده بزنند و بدر لید حب الامرا و جعل
و منکر را کس فعلی پوشتانیده و رخانه خود نشانیند و ساد می و وزیر در شهر کرده اند که این
مغلی کو تو ال فرستانه وزیر است که در لفظ افغانه با شتهار این خبر جمع جمعیت بجز از این
تالیج شهر لفظ اسمی که شتر قه شتر نگامه آرا لست سخ زاده کا قریب هم حدس بخدا
او شتافنه خبک عظیم نموده افغانه را از زیر ایندند تو بخانه و اسباب و درخت
افغانه بدست سخ زاده کا افغانه و محمود خان بر معبر بهایمانو بود و اراده نهفت این
اطراف داشت که فرارویان با لشکرشین رسیده عت موزالدین خان و مسج زاده گان
و ضرب دست آنها که فرود بود و نظام غرورند و در بنوعه موزالدین خان هم فوجی آرا فرستاده شد
محمود خان رسیده محمود خان تر سیده راه فرار هم و موزالدین خان قوت با فتنه جمیع عمال افغانه
از حد و صوبه او و بیرون و آن نولاع بر از لوست و محمود فرقه مذکور مصفا ساخت
فران و لفظ هم بر جای این جماعت را با چند یک شدند و سر آمدند فقط

ذکر از اسن صفد خبک در سنه نو و نواج و در اسباب خبک بزرگ
و نظیر ما فتن صفد خبک بر احمد خان بکنش تا بدست بر اباب
وزیر الممالک صفد خبک هنوز شاه محمدانی ابلان رسیده بود خبر شکت او و در
و در الخلفیت شکت یافت امرای منافق و پادشاه احمدی و مارا و و حوا و حوا و حوا و حوا
بعبار که مختار حرم سر سلطانی و در کنی اعظم سلطنت و حوا بنانی گشته بود در فکر ضبط خانه

و انوال صفد خبک

و انوار صفدر جنگ افغانند تا از سطوت او اندیشیده انظار خیر تحقیق میکنند چون
 شنیدند که زندگیت و نیز و یک سید نظر وصول و مشایخ احوال او مانند نذات اند در سید
 و مشایخ افغان گردیدیم هنوز از عده او بر نی توان آمدنش که در خیر عمر او است
 و دستور و حرارت بحیثیت قبل از در و دشواری و اجتماع را او بر خرم و بر شایسته و آرا
 و الفلاح و اسباب نوزد استقلال و مستعدان صفدر جنگ رسیدن شام بوی نفاق از ارکان
 سلطنت نمود بر کاتیک در غیبت او که بودند شنیده بهار داشت و جادید خان بنام فرستاد
 که هنوز در من بر زنده دیگران با طاعت و کج باطن با من دشوارم هم عذر خواهی نوزد خوشتر
 ساختند صفدر جنگ تدبیر یافت با افغانه و گوشتها این پیش از آنکه حاکم است در فخرش
 افتاد و به کار و بدجان است که افغانه بهار سپید اعلی خان بهار در من خود که اگر چه فوج خود
 سابقی کم نم بود و احوال هم با فبال عالیقدر در کار باشد سپیدی تواند شد اما سر دیوان
 جلیبده کار از نوم بر قافت خود باید گردید بر سپید که کیا متدانشان باید ده گفت از فخر
 معلوم است که فوج جنگ و سر دیوان ره طاعت اینکار در دند و ز بر شنیده
 لاجم جنگ کشور و کل مهابت جنگ و راجم طبعی زانی و کین خود فرستاد هر کله بله
 و بی آبا پدر جنگ و اگر هم سر دیوان ره طاعت بود طلب دوست و ن حافر اندند با خود متقی
 گردانید و لاجم سو جمل حاکم خود از سابق رفیق او بود طرا بان هم تر از او بود و پدیده جا
 دست و پنجره از روی بود ره طاعت و از سر نوزد و بان و جمع اسباب حرب
 بیشتر از بیشتر مهیا و اما ساخت و در او اول حاکم بود که در ۱۱۶۴ هجری راجع در سنین و ماه اول
 هجری

از طرف دیگر جاست از شکست بیستی و دوازده و دهان افغان بر آورده است و کمر آنهاست
 الاخر احمد خان و سوادیه خان تاب نماندند از مکر کارزار با کام بدر رفتند و نیم جانی بید
 پروضا تا قریب ده و دوازده هزار افغان مقتول و مجروح و اسیر و ذلیل شدند و این امر
 و جیام و فروش و رغبت فراوان به نیت لشکرمان وزیر در آمد و خروج و برودت و تعاقب
 و اینها تا و امن کوه بلوریه که شجره السیت از کوه کامون و جنگستان صعب المسالك و در
 عنان باز نگرفتند و افغانه در آن محرابه را فدا کردند از آن کس از انجمن است میدرباش و دولت
 اسباب بیدار بصر عدم شتافتند و بکار احوال از زیر تمام قلم و افغانه را لکدوب حوادث یا مجال
 سمند فیه که طعمه و قیف از نهب و غارت فرونگذاشتند و بر غلام می تخلف می کباب
 و جنگ بیدار شجره نوز و زمان اخوت رفت چو این جنگ امتداد یافته بود و هم چو اولی
 برسات و در ملک افغانه رود و وزیر جلای این جانفشانی مرصه را از سر حد کول و عالیست و
 و فرخ آبار و قنوج تا کوزه چنان آبار غنایت نمود از اول افغانه مضطر گشته در نهایت
 حیرت و اندک مرصه و غیره را و سبب و سائل که طلبنده برشم که رضای وزیر بود و نیز نفوس خود را
 مملکت باز خریدند فرخ آبار و غیره مملکت تمام کردیم و میرا جمعیان و غیره اولاد فخر بگشتند و در جماعات
 ضبط مکار و وزیر و برخی توغیر مرصه از سبب لطف و زبرد از این هم فرایضه میسر آمد و در سوادیه و در
 و در و افغانه تا به ما کس نماند بجز و چون از اول احمد خان خوف و در وضع این مراحل برستی است ز مبارزین
 که دم اخلاص افغانه زنده بود و در فخر بافتن وزیر مملکت میسر آمد علی بگنجان نشیجی حرم و زبیرتشت را از بار
 ساخت فقط ذکر سوانح محاربات که میان اولاد نظام الملک آصف جاه

اصولت بی کویان طر و اولاد کس در اینها در بعضی حالات

شرف
و...

در ملک و کهن روی بدو ... نام خجک نظام الدوله پسر خلیف دوم اصف جاه در بنایت پدر
که با حالت در وطن سخن یافت رهش را الفرب دست خود منسوب بداشت و تا او زنده بود رهش با از عهد
خجک از ایش در ۱۱۶۲ از زنده بود و از دم حرم الطیب احمد شاه تا بر بدو رسیده با از نام منع
پادشاه و وقت مظفر خجک خود نموده با مقصد از سوار و کلبه با کوزم بنیه مظفر خجک لویای عزیمت
بر فراشت تفضیل اندک نام اصلی مظفر خجک بدست بحر الدین خان است و نسب او بدو وسط
بعد از آن در زبیر شاه چندان برسد و دختر زاده نظام الملک اصف جاه است در عهد
اصف جاه عبودیت در بجا بود میر دوست در عهد نظام الدوله نام خجک ملک بنی و فخر علی
همون بدالت حسین است خان عرف حیدر که از روسای ارکان بود قاصد رفتن از کما
شد و بساعت حیدر افواجی عظیم از فرانسسیان بهلجری همراه گرفته بر سرانوز الدین خان شهاب
خجک گویا بود که از وقت اصف جاه نام ارکان بود فرستاده شد شعبان ۱۱۶۲ اشیا و سن
تا به عهد لطف کور کارزار نمود و لوزالوجان پادشاهت در میدان افتاده ساغر مرد از ما
مرگ شیدنا خجک با تمام این خبر بنیه مظفر خجک از او رنگ آید تا بند بهلجری همراه
کرد است بر جناب استیجاب رسیدت و ششم ربیع الآخر ۱۱۶۳ انکشت و ستین و مانه
بعد از لطف مکر قتال آراست و مظفر خجک زنده و دست بند را دید آخر خجک موسم بر کمال
در ارکان گذراند تا غایت زمانت است خان و غیره که درین یاق ملافه نام خجک بود حقوق ملک
فخدی فرانسسیان که با فرانسسیان بهلجری با خجک مقدم شهر حرم ۱۱۶۳ هم در شب خون آوردند
و دست خان که در قالب احمد من قاصد استیجاب او بود و کلبه اندک بند و ق دست فخر علی

نام خجک

نام جنگ سرداده آن امیر در بحر الصحرای عدم راهی ساخت و القصد غریبی روی او بعضی از خلعت
 جدا و راتا بر وفه شاه برهان الدین عزیمت رسیده قریب قبر پدرش اصف جاه بدون
 کردید بر عدم علی از او بگرا می تاریخ حلت او چنین یافته ۵۵ بیت نواب عدل گستره عالی حضرت
 ز صفت نذا و تیغ حوادث شتابت ما در مقدم ز ماه محرم شهید شد تا کتف زخمی که با اسب
 چون نام جنگ کشته شد مظهر خاندان مقتدر بود بر بایست و کس اعدای صفت بر افراشت و با تفاق
 افغانه جنگ حرام و افغانه سبانی بد انجام از بهر عزیمت حیدر ابا کشت منقم حقیق اسباب انتقام
 نام جنگ میسر کردند و از مظهر جنگ و افغانه لفاق و ناموشها با ستاد و بهر سبب مظهر جنگ
 به اقتضای افغانه سبانی فاصد میکار حسن ان کرنا نگی و غیره اشرا کسه مقدم ریح الاول سال
 با در جنگ سوار گردیدیم خان نیز با نموده بسیار معاهده شتافت کار نشان قضا و قدر قتل
 نام جنگ رویک فلم یک مملکت خلفانیده عمت خان و اعران او مع مظهر جنگ کشته افغان
 بعد این ساجه راجه رکنها هم جو کس خود بخود و کین مطلق کفر السبانی بود مظهر جنگ یعنی حقه
 ساخته بود شمال قوم سید محمد خان صلوات جنگ خلف سید اصف جاه بود بر بایست
 قبول نمود و حقه مع فرانسبان مقدم او کشت فقط ذکر آنرا احمد خان ش ه
 ابدالی مرتبه رابع نالامور و بر کشتن او از انجا بولایت و کشته شدن
 جا و پدر خان ناظر باد شاه با شماره صفدر جنگ و سواخ دیگر س
 احمد شاه ابدالی در سنه ۱۱۶۵ خورشیدی و بایه بعد از الف زنده چهارم صفدر هندوستان نمود بد بود
 اندر محل ملک سرداره او گردید تا چهار ماه جنگید و چند بار محاربت کشت نمود ابدالی روحانی

عزیز بر او بود و سبب اتفاق خان بر انداز او بنه بهاب خان راجه کوثر امل دیوان نخلص
و وقوع مخالفت بی یقین نقد جهان در میدان کارزار در باخت معین الملک بناچار مغلوب گشته بیشتر
برشته یعنی غلبه را با پیام مهاجم فرستاد احمد ابدالی خان جهان را با استیقامت فرستاد معنی
الملک را بجا مال غزطی داشت معین الملک پیش شاه در انی رفت شاه در انی او را مورد دروغ
گردد و از طرف خود نیابت داد و در وقت عطف عنان سمت کامل و قندهار کرد که در کوشش
قرار باقی بود و در امور و معانی از قلم روس سلاطین با بریه متفرع گردید و در ممالک خود
ابدالی محسوب و مسلک گشت در همان آوان که ابدالی در امور با معین الملک می جنگید
قلندر خان را بطریق سفارت تر احمد شاه پاوت شاه جهان ابدالی فرستاد و احمد شاه
و امرای حضور از کمال تشویق و فرط اضطرار وزیر الممالک صفدر جنگ را به ایلام
و الحاج نام علی التواتر نوشتند که موکلان را و غیره از فلاح و با فقه متغیر ختم معنی
برق و با فقه و حضور رسیده بدفع شاه در انی باید بر وقت صفدر جنگ موکلان را
بوطن ز خضیر همراه گرفته در راه جب رسد نزدیک است بجهان آباد رسد و دیدن ناظر
و دیگر امرای کوه اندیش قبل از رسید صفدر جنگ پاوت شاه در انی صلح کرده و همه او را
بند بر فتنه قلندر خان ایلم را محض نمودند صفدر جنگ در سیم مجید آرزو گشت و کوه تبار
که من موکلان با شما بودند ایضا ز بسیار همراه آوردیم حاله تقاضا را در وجه چاره
کنم و از طرف بید ما خبر داخل شده بیرون کشور لب جفا میخیم است در این ضمن خان بود
جنگ کوشته شدن تا صفدر جنگ بر او گشتن در ایلم مستعد است و خلعت صورت دهد

دکتر است

و کهن شد امرای جمهور بدون شکست راضی نمیشدند در بن وقت قابو یافته میار شاه و ارکان حضور القاسم
 که اگر صوبه بکر و کهن بدون شکست بمن عتاب نشود و موکل را نموبند و انهم از تقاضای زر و موعود باز
 پادشاه و امرای بکر جان راضی شده صوبه داری و کهن بخان فیروز جنگ تقاضای نمودند و
 او پس خود ضابط ابراهیم را در حضور گذارستند و موکل را همراه خود گرفته عازم مقصد شدند
 الممالک بود فیروز جنگ و موکل بدین عهده ماه مبارک رمضان سال مذکور و فصل ششم جهان
 شد تا از غنای کج و بدیشان و اتفاق او با مالک پادشاه صاحب کیم با ابدالی نمودند و در ولایت
 بالاد و کنگد گشتند و درین عظم در شان سلطنت رویداد نهایت آزر و در میان کیم بکنند و پادشاه
 به امر مار خود و ترغیب کج و بدیشان تا بخان نام فوال جان خود گفت ترا که خطاب معتمد الدوله در اسباب
 امارت و صوبای عمده الممالک در حرم چشم بهیسم رسد و در زمان الممالک معتمد جنگ ازین کار به موجب
 فیض پادشاه و حقت امر ایچول تنگ ترا دیدم قاصد دفع کج و بدیشان گشت و در میان
 شوال حواجه سرای مذکور را به بهانه غیابت در خانه خود طلب دهشده بگشت حساب یک
 خان تقی که شتاب جنگ خطاب دهشت بر خرم کار و او را از کم گذارند و این امر مؤثر
 و غنای خاطر احمد گشته با منظم الدوله و عجزه در عالم باطن معنی گشته مگر بر هم زدن او
 ضاع وزیر الممالک پیش نهاد خاطر سخت فقط ذکر رسیدن خان فیروز جنگ
 با و جنگ ابله و در گذشتن او ازین جهان بی ثبات بموت بی جاوت
 حسب تقدیر و مشیت خالق العوالم
 خان فیروز جنگ مع موکل را بهیسم و لعلک مذکور داخل او رنگ آید شد و سید محمد خان عدالت جنگ

در این کتاب در این باب
 در این کتاب در این باب
 در این کتاب در این باب

که در عهد آبا و اجداد بقصد اصلاح و تقسیم مسافت پیش رفت هرگز قابو یافته از خان فیروز جنگ
مکانتند تمام نواحی از جمله بلخ و غره و غیره که در عهد آبا و اجداد فیروز جنگ چون تاز چله و نادر و قصبه و اعظم
نصف بلخ با صد جنگ و تسلط بر موربا و کهن در پیش داشت پس در این زمان که در عهد آبا و اجداد فیروز جنگ و ملک بزرگ
در دست آمده وقت اقتدار چون بعد از این که بر بانیست و کهن بقصد اصلاح بجای باشد فیروز جنگ بود نرفته روز
از سر لورنگ آبا و اجداد بقصد تقسیم مسافت در هر روز در راه بود و در هر روز با او با او نشین هم راه گرفته
بش بجهان آبا و اجداد رسید لکن او در هر یک سپردند فقط

در کتب بعضی مصنفین امیرالامرا می آید پسر خان فیروز جنگ

مردم که بخاری الی ابن خان محمد املاک مشهور است

پسر خان فیروز جنگ مرحوم که نام اصلی او شهاب الدین است و بظاهر در عهد شاه محمد شاه در عهد املاک شاه الدین
فیروز جنگ لقب با او بخانه وزیر املاک صفدر جنگ و در این وقت و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین
نموده امیرالدرا از باریت با او در عهد املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین
مختلف در عهد املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین
عذر و حمله در آن زمان با حال خود نظام الدوله امیرالدرا و وزیر دیار است و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین
بنیاد دولت صفدر جنگ کردید و در عهد املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین
دولت املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین
در بار عهد املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین
بنود خان بران نرسیده و ماه ۶ در عهد املاک شاه الدین و در این زمان که با او در عهد املاک شاه الدین

خان املاک شاه الدین

و در این کتاب از آن حضرت

ظاهر شروع گردید بعد از انقضای شش ماه ازین رسد تمام حوادث و فنون ظهور یافت نمود
 در آن زمان که در آنجا بودن احمد شاه با دست با صفد جنگ و سردار
 صفد جنگ محمود را از آنجا مجبور کرد که با دست و قلم و لیس و در آنجا
 صفد جنگ بنشیند و در اندیشه بود که چگونه جنگ کند با پادشاه مناسب نمیدید و در جای
 با وجود اعدای زنده بر جهان خودی ترسید تا آنکه پادشاه بمشوره بر دوام بر بندگی بر شیعیان
 انقضای شش ماه از آن نائب تو چنانکه را که از طرف وزیر بندگیست قلمو با اختیار او
 بود طلب داشت و شرف بدست خود برای وزیر نوشتند از حضور با و سپرده
 تا لایحه نمود که پیش وزیر میرد و وزیرانی هم چنین و چنان بگویند آن قباحت نمانم
 ر قلمو از قلمو بر آید پادشاه بر دم خود فرمود که در عیای قلمو را بسته نگذارند
 که با او با و بگری از ملا زمان وزیر در قلمو میاید و مردم وزیر را که در قلمو انداخته
 و کربان اخراج نمایند حسب الامر عمل آمد صبح تو بهای بر بر قلمو را مقابل حویلی دارا شکوه
 که وزیر در آنجا بود و قلمو را همان اثر او داشت که از آنکه سفید لومی بر نمود و وزیر ناگزیر بود سوال جواب
 از آنجا نقل نمود که حویلی که فرساده از قلمو بود در وقت منزل نمود و چند روز متامل مانده آخر جنگ با
 پادشاه بوجوب بدنام و شرف جنگ حرام در آن وقت صورت بر خود گرفت احمد شاه نه پذیرفت صفد
 بی خضایت شاهچراغ انبار بر این فاصله در و در زهر بکس ساخت و در آن وقت که بی جنگ و جدال
 بر صورت غیر خود رود حتی این بابی که از حدیث است اما فقه جوان شرم و لکنتها را و از کار حاصل آن
 ساخته قاصد جدال و قتال کرد و صفد را که محمود بود که کشتش بر ساخت از او قرار و مصلحت

بر وقت و عیان حضور در حواری قلع سکه سوره جل جلاله و شهادت سوره جل جلاله از وفات خود وقت
شکر و معنی صفحہ گردید و حکومت و وزارت از اعزل صفحہ حکایت نظام الدولہ سوره جل جلاله
مردم تخت و عیال الملک خود خانی بر الاموال و امانت جراتی که داشت منصف حکم و بزرگ گردید و اولی
از طرف و جوی طلب داشتند فراموش از انجمن خود خانی در وید که جماعت دار صاحب حرارت
و متوجه و آخر نموده الاموال از سید و جی که در وید و جویان و سادات باره و میواتیان
در زیره امر او منصف در آن قدم مثل محمد و فتحان خلف سلف ایشان مردم و بر بی از نام
از ورنه لا متوقع سوره و بهر شخص از خانه خود خبر گیر آنها سرگرم رفاقت شدند و استیجاب
قیامت در حواری قلع انجمن بر با گردید و از شش ماه حبس ۱۱۶۶ هجری قمری از می رباب
گشته تا شش امتداد یافت بر فقیر صفحہ حکم که اکثر جوهر نام و تنگ بود جبار تهمانی
حضور علی الج اندک کس است بر ولد با محمد و بر تو خانی با بی زد و عمده تو خانی لا مکتب و می
انداخت بکریه هم در گمان میشد که او سحر بی علی ملا محمد توب و بندوق بر او کارگری
شود و نا اندک ضرب گری بندوق مرد و گمان باطل مردم مضمحل گشت و ذوالفقار حکم از الل
و ای نزول غایب با فوشی که از پادشاه دولت از طرف شیخ حضرت شاه مردان به بهانه زیارت
از شش سال صفحہ حکم شد و غازی الدین خانی منظر که بر او یک ملازم صفحہ حکم و
لرداغ سین ده شش باشد برای نوکر بر آید مرد و بر ساعده و شش روبرو است هر یک
بانی سبک و فایان تو لانی اکثر از لشکر و بر بر فرستادند لعل الملک باغی و بر سال سین ملازم
ملازم هر کار پادشاه شدند و نیز صورت بلوای عام با اتفاق گشت و پنجا بیان خود علم خود می بر بار

از هند و نوا

کردند و نذاوند که صفدر جنگ با او در خلیفه زمان فروغ نوره چهارست و هزاران توار از عوام بر سر
 شوی و هنگامی که جبار برآمد و نشستند در البرانی و سلطنت صفدر جنگ بی بندگت نذ و کوچ و باز ازش
 لشکر و غارت کرد و نذ و خانه محمد بنی خان رقوم و برادرش مراد علیخان و سالار جنگ و نذ و سبیل
 بجای آن که عمل از نفوذ و اجناس کرده بود و دیگر علقه نذ و صفدر جنگ و آن یغما کردید و نذ و ان
 سو و حجابی که شکر که را که دلی عبار از دست غارت کرده جان و مال ناموس عالی بر بار رفت و نذ و
 بسیار در خانه شاه با سرف خلق شاه محمد خورم از دست نذ و جانان نماه شدند که نذ و انچه که
 حوالت نذ و لانی میان نذ و آخر بود القضا بن شاه مراد که نذ و انچه که نذ و انچه که نذ و انچه که
 عاجز گشته پیغام مهالیم نذ و صفدر جنگ هم صلح پذیرند و بساط نظام الدوله سیر الدجانی نذ و انچه که
 هر که صوبه آوده و الیه ابا صلح القضا با نذ و صفدر جنگ در ماه محرم ۱۱۶۶ هجری تصویب بر حق رفت و نذ و

دگر بر آمدن عماد الملک عاز از برهان بمصیبت و وقوع
 مخالف میان او و پادشاه و سبکی و سلطنت و نذ و انچه که
 ناموس بر برید و زبرد کرد و بری و نذ و انچه که

عماد الملک در زمان خرومید با صفدر جنگ می نمود و هر که مله را از صورت مالوا و جی آبا را از ناگرماعا
 خود طلبید تا پیش از ورود او اینها با صفدر جنگ صلح شدند و عماد الملک که از جفا بنا بر نفاقت او
 صفدر جنگ دلبر داشت با تفاق مردم سر نذ و انچه که بر سر سور جل جاث رفت سو و جل بغداد
 مینوی خود و یک و یک و نذ و انچه که بر نذ و انچه که عماد الملک محامیر نذ و انچه که و نذ و انچه که نذ و انچه که
 افرا ب نوب حصا نیکن صورتی نذ و انچه که محمد خان کتیر که نذ و انچه که نذ و انچه که نذ و انچه که

فرستاد نظام الدوله وزير که خاشخو و حال من کوی دولت که بید سلطه و در از و دو ماههای اشنا
و بنگاله خواهد بر آورد و پادشاه را از فرستادن توپ مانع گشت عاقبت محمود خان اکثری از منصب
دوران و هم توپخانه را با بیدیم با فو منفی با فو منفی که نظام الدوله را از همان بر آورد
رفتید بر سر خانه نظام الدوله رفته بنگاله که بر و در کرم ساحت چون کاری از پیش نبرد میان
روز روز که بر زبان فقه نوشته نهاد و از قطاع الطریق در آنجا تماخت و تالبع محالست
خالصه و جاگرت قرب جوارد در اصفه غبار رفته بر آنکس درین ضمن سورج جاب عریضی
ماجورست و نظام الدوله نکاشتم بر هم رو نمایی مذکور محالک هرگاه با اتفاق بر سر افتد از پادشاه
نیا و سلطنت و وزارت را از منج و بن فرزند بر انداخت اهلح لکن پادشاه و نظام الدوله
ببینا سپرد و کار و مزد و دست محلات خالصه مع اقلع در اقلع کند که لولا مغرب
خیام و عید و صفر و حکم و ستمای عمم اگر علفه طلبید از تافته عمار الملک و مرصه فرد
سند این صلح مقبول افتاد و پادشاه مع بنگالت و نظام الدوله وزیر و علمه توپخانه بر سر
به چهار روزه بیشتر از سکنده مغرب خیام سحت انا طلبیدن صفر هجرت ملایم طبع اوم
بابی ماکر پادشاه و نظام الدوله که بود جا بدندان با او ستر پیدا کنم بود بنگاله و در بنجوهی
احمال و زیدند عمار الملک بابی شوم بی بر و عاقبت محمود خان را جریده حضور پادشاه
فرستاد تا رفته او در وقت که بایش رهنر بندان عاقبت تا محمود وقت شام بر سر بنگاله
رفته تقریباً هر که چند روز بعد در سه پنهان بطرف مشرفه معلوم سبب از کجا
سر بر آورد و همانوقت صفت بنگالت پادشاه عقلت شمار و وزیر تا کرده کار

با و علفه القار

با وجه استغفار او توبه جز است شکر و پا برادر خفص هم نکرده سرش را با کفایت خیمه عظیم استوار
 نمود چون غبار از طرف پادشاه و انظام الدوله بنا بر ندادن توپها با وجه کشته شدن بپوشش آلودگی
 را در وجه جابجایی دولت عمال الدوله و بی آبروی هم خبر نکرده سبک نمود و در
 منظر عبور در باغها نمود شبیه عاقبت محمود از حضور پادشاه برکت بود هرگز
 رسیدند چند تن سر قلعه گمان شدند عاقبت محمود در قریب حمله و نماند آتش افروز نگاشت
 و این امر که محل شرم و سفیله تبارک نکرده اند آخر منتهی شد که بویگر آید و دست و پا نم کرد
 که محل سفیله و شکست و نه فرصت فرار از نامور و ناکار و کار رحمت و معصوم
 خود و مقام الدوله بی اندک بد بگردانیم خبر نکرده بر عمارتها محفوظ نماند فرار نمود و نامور
 و احاطه تقالی که گذارسته بود قلعه کلافت را سفید نمودند و بنی خرمی و ادنی جبرانی
 و مضطر آید به متعاقب آنها در بوزار نهادند و مملکت بویگرانی مانع و معارضی رسیدند تمام
 لشکر و اوقات این سلفت در غارت بود بلکه زمانه در خرمی و خرمی بود که در
 بر دیوان حرم سلطی پادشاه خود کس بویگر آید و در کرم بویگر آید بسیار نمود و از
 و سباب و زبور و جوهر آنها نوحی نکرده و در بد و طاف عالم و محل جهیم سی سر در آن
 اعظم بود که از اذن و ادانی که کس آید و چشم زخمی نامور کس تمور بر رسید
 یفعل الله ما یشاء ویجزم ما یشاء ۰۰۰ ذکر عقیدت نمودن عماد الملک بیار
 احمد شاه پادشاه را و مینا کس بدین در چشم آن بیدناه و جلوس حاکم کس
 ثانی بر وقت سلطنت و نیز در کس عماد الملک وزارت را عماد الملک کس خبر شنید

محاسن خوده بدار الحذف شتافت جی آبا بنار نزل رفت و سو جمل خود محوطه مغایرتی می فرموده املا الملک با
 ملها مصصام الدوله برایش و مملکت شیمان تو بخانه و نمک حرمان دیگر با خود متوقف ختم به تغییر نظام الدوله
 در خدمت گرفت و مصصام الدوله را امیرالامرا و در آن روز وزیر وزارت گرفت و جمع خلعت پوشیده و قیام
 استوار گشت و در آن سال که در جم شعبان روز یکشنبه ۱۱۶۴ هجری مقید نمود املا الدوله خلف ازالدین
 جهانلوت شاه از تخت فرماند که جان خود و جانم کبریا فی ملقب بفرماند که بفرمانده حجت احمد شاه و در پیش
 و آن جمع فننه که از روز آینده بمو میل کشید و خود املا الملک را قی و فاتی جمع بهجات فقط
 ذکر امثال صفدر حجت ازین جیات مبارک و نمک و

مسند شین شدن شجاع الدوله پیش بجای پدر بنیدگ

صفدر جنگ بصوبه خود رسید بر مهد بهجات اقامت نمود و مکانی برای خود ساخته اقتصادا شد و بیا
 و سحر عا که سحابی که بعد چند ماه و حجر احان با صلح آن کوشیدند و سحر پیشه در ۱۱۶۴ هجری مقید نمود
 و سحر دیگر عالم نفا که پیش او در دردی نقل نمود عز از حضرت شاه و در آن روز در فون سا خند و حاکم الدوله
 برایش جای پدر بنیدگ گشت و وزیر حمید اسمعیل بدخان که در نظر محمد شاه صفدر جنگ بود و فاتی و فاتی
 بهجات ماند و جمع امرا و در ساله و در روز و غیره رفتار بد بر سر سوزی و با نند بود و صفدر جنگ
 اسمعیل بکلیان در گذشت و عمکین خان حلقه که در خانه او نام گشت و مصصام الدوله در حیدر خان له
 از بانی بجا تا بر شمی عتی که دولت بنم دلسن مورد خود عیانم باید می پرده حجت و در عیانتی بهجات و
 سنوان در غلب بی بعد از آن اوقات بله و لب بگذازد بکن جبار حشیم و طوف و انخاض از حرایم ملایق
 و خرم بر آنها در حشر عالم بعد سحر را در حیا و اقبال گذراند که در سنه سبعین و مائمه بعد الالف

شاه بوالی

ابدالی و تادیسر دوران رسالین دهم که در زمان حکام صفور حاکم و جاست بنابر احوالی
 خود افتد ایشان افزون می داشت خاله نرس جوارش یعنی آنرا در تنخواه آنها دهم بود منظور جاست
 مع عالمگرتانی با دست همت نشان خود بر آن در با وی مکر ساخت و سپید بر دست خال
 بهار را و خود را بر می داشت سر بند وین میسر و نانی پت دهم تا پانی پت بخت نمود در این
 اعتبار بر دهن رسالین قطع که از رفتن می داشت جاز دهم دست محمد علی المملک علیهم
 واقع نمود با غور ارضم تا کرمل و کلا در خود کفوز و زیر با بستند تا مبلغ تنخواه فرستادند و زیر
 جلب دهم که موجود است بدید و زیر تنخواه خود بگیرد آنها گمان آنکه گرایا دوست که در
 موجود است تا با صانع دهم قبول کرده گفتند که کسر دهم شود تا موجود است ما به بند محمد علی
 بخت نشان که فرموده شد تا موجود است آنها به بند او قبول نمود پس خود ضابطه خان را گفت
 که در میدان خمر اسلحه خود موجود است به بند و کلا نهمیدند هر جا چنانست غایت خود بخت خال
 سر دهم چندی از اسلحه است از ما خود اندر سپید و خیا نهمار ظاهر فکله است موجود است
 خود خود دهم در آنها چاره کار در بلوای دیده بی با کانه هم خود خود بانی کار است که کرد
 و عمال المملک بر خاسته بخلوت رفتند بهر ناگاه است کسی کواران در سر برده آمدند
 فریاد و شور و شکایت کردند از خود و این در فکله است آنها در دهن بعدانی چند کس به
 رسید که کس آنها شدند عمال المملک از نوشته بر کاره در بافته بجای که شنیده بود
 بر آن آنها لو فیا بنین شروع کرد و بیخود دم بدم مردم رساله مذکور را فرستادند که قریب
 هم کس جمع شدند و عمال المملک را در میان گرفته گفتند که با کاره آغاز نمود و هجوم آوردند

در زمان کسیدند

وزیر را کشیدند که جوهر کسری بر روی او کسری بنام پا که گردید و دستاویز از سینه افشاد
 و اولاد از کوچ باری بیست بیست که پاشان کشتان معسکر خود بردند و فوج وزیر نیز گشته
 نمیدانست که چه کند چون چند روز دیگر اقبال و جانش باقی بود سروران رسالت در روز
 خواجه و استغفار تقصیرات پیش آوردند اما کسری بس نوشت که نمودند **علاء الملک** سرور
 لغزش نمود گفت که فرستادن درنگ چرا میکند اگر گوشتن است زود بکشید و الله
 کشته می شود و اگر کشن نیست این بدینا کبر حقیقت وین من پیغام یادش رسید که
 اگر اعیان الملک در عقیده حواله با ما می آید تنخواه سما با ما اعانت و بگذریم ما است و کسی برتری
 این پیغام گفت عماد الملک که زبان تری بر بنمید و عفت بنا گفت که آنچه کردن است زود
 بکنید آنها بخیر و انما کس عقیدت عوف قبل سوار بر طلبید سوارش کردند و زود بخیر رسیدند
 بر سرند نشست مردم برای کوشش هجوم آوردند فرمودیم قبیل سواری باز آردند فوراً آوردند
 همانوقت سوار شدند فرمان دادیم هر جا سواران رسالت رسیدند و پیغام بکشند و پیغام آنها
 غارت کنند و وجهی را بر حجب خان دیگر تلفاتان هجوم آوردند در یک ساعت اثری از
 معسکر آنها نگذاشتند که در وقت جان در دست بود و باقی همه مروض تلف در
 آید موقوفه الاثر شدند و وزیر از باو شاه دلگرم گشته معاودت بخش نمود و بدتی ما
 بسینه اصلاح فوج و سباب عفو و پارتاه در معسکران خود میردوش از زنده عالی نظر
 در همراه خود فرموده بار او بند و لب لدمور را اند فقط در بر آید ان عماد الملک مرتبه یابی
 بعون لاهور و طلبیدن دختر معین الملک فرزندش را بدخواست و تدبیر و روز مصطفی

عمال الملک که تیز رو و فتنه انگیز از ذلت اوست و به باران تحریک می آید و با او
 عالی بود و جمیع عمل و ارکان بر آید و سپهر نماند و هر دو ایام بلود و حیانه رسید و مشهوره از نیکو بیگ خان
 فوج کسکی سپید حجاب از بخان فرستاد و خطیر بزن خال خود معین الملک و فرزند خود با اسباب جنگ
 لایق بود و عا و رتبه فرستاد عمال الملک سرداران فوج مع فوج همراه خاله خود با استقبال فرستاد با احترام
 تمام و خیره که همراه او مع خواججه سرایان سرکارش آمده است که شنیده بود جواد و بعد از آن عباده
 خان بشیر مع بیعه از او قطع و سرودند و بهر آوردن ما در زن با پلغار فرستاد و آنها بلاد مورد رسید
 خواججه سرایان را در حرم فرستاد زن معین الملک که بی خبر بود و بوقصد آمدند و بعد از
 روانه نمود حیانه گشتند عمال الملک بود و در هر دو زن معن خواججه و استغفار تقصیرت خود که
 و صوبه دهر را بهر با و نیکو بیگ خان مقرر فرمود و خود مدارا نگذاشت معاودت نمود و بیک زن معین الملک
 نهایت آرزو خاطر گشته در راه عمال الملک و سلف ما نشد و مورد فحش و دشنام و درشت و
 بنایک بلند میگفت که این حرکت با من موجب و پیرانی شاه جهان آباد و بی ناموسی عظامی
 سلطنت و تمام مملکت شد و بدشمنی مفت ماه احمد شاه و زانی بود رسید و رسید و خوا
 دیدم دو روز و دو ماه با هم قدیم و جدید و مسجد فراید بر آورد و در الحقیقت هم چنان
 شد که میگفت فقط در روز و در احمد شاه و بیداری است جهان آباد و مرتبه بیخ
 تاراج نمودن نواح در الحقیقت و آید را بار و قتل عام نمودن
 همه را و دیگر حوادث که از فتنه انگیز و عمال الملک رویداد
 احشاه با بر استقامت حرکت خیر عماد الملک با زن معین الملک و شاق آید داشته خوب خود بود و مورد
 ساند

حکایتی از فرزند او که در مکتوب او در بیان است از آن عمل الملک

این هم بیگ خان

او نیز خاندان تارنقا و منب آورده گرفت و عماد الملک صاحب حق سیدان خود پیش از این
 شفیق آورده مکمل الملک بر خف مهربان است و در آنی بر خواجه استخلاف مصلحت کرد
 از دینی رسید عماد الملک صاحب حق خیر القیال از دین استقامت شایسته مملکت است
 بود از این لیاقتش بکم نگو و سر کار داشت و بی خان وزیر ابدالی مصلحت و وزارت هم بر او
 مسلم مانند شاه ابدالی هم عماد الملک است نجاران و مایه بعد اللطف و فضل شاه جهان آباد بود
 و با عالمگیری تالی مملکت خود دست نهالغ مولان و موالی که ششم در از گرفترب بجا در
 مانند شایر و صفت تیمورتاشه پسر خود با و خیر خود حقیق عالمگیری تالی نمود هم غنیمت تیره
 سو جمل حاجت بر افراشت و جهان خان سر دولت که خود به شجر قلم حاجت نفس کرده خود از
 او بر آید این مرتبه چشم است که شاه ابدالی در هندوستان گردید عماد الملک از شاه التماس
 کرد که یکی از شاهان تیموریه و فوج از و زمان همراه فرستد تا از ملک باین هم آید کنکا و جنان از خطری
 بموش و وصول در او هم غایب در کار است از شاه ابدالی دوستی از او یکی بدایت بخش بن عالمگیری
 و دیگر روز با بر و اما که شاهان است بجهت ابا طلبید حاجت از شاهان خود عماد الملک

معنی خود فقط

ذکر آید عماد الملک سر ساج الدوله پسر نواب
 صفدر خان وزیر محمود و سوادیکه خانی بر دور بود

عماد الملک عنایت و قوت باها از ان صفدر خان دوست با شاه ابدالی است و لغو
 و فوج ابدالی عبور جنان خود بجهت ابا آید احمد خان بکنز لکنه که بسیار مصلحت است و بخشش خود

فاعنه الطرف رو با بخت همراه و هو علی الملک بر بنیت محمد عز و بصیرت او در آنکه شیخ الدوله
 با رسیدن حرات لکنو بر آنرا در میدان سار سارانی رسید و مستعد میکار کرد و در با یک
 مستعد و نفع شد آخر بواسطت سعید الدخان خلیفه محمد خان رو و هیله بر یکدیگر رو و به صلح الفضال با
 و عمال الملک انقم سوال سیه اسجین و مایه بعد لالفت مع شاه نزاره و با جانیان و خان بود
 بقدرت و نظر با مال حالت ابدالی نشئت و شاه ابدالی قلوبم گد مه متعلقه جات
 در عرصه سه روز مفتح ساخت و حاربان قلوبه تعقد سینه و از آنجا جهان خان رو و قلمش
 گردید لقب ممتاز از معا بر هنودت مامور کرد و در منزل اتره قیف و سوختن نالغ نمودن و ابر کون
 آنجا باقی ماند نشئت و احمد شاه ابدالی به ابر ابر اندر زاسیف خان قلع و پادشاه بیخ بفرست تو بهای
 پیرامون قلوبه نداشت و در آنجا جهان خان رو به بنجر قلع جات مامور فرمود و در قلمش
 سرگرم بود که ناگهان و باز او را در آنجا ابدالی افکار غنی بسیار مدک کشید و مجازاتش نماند از
 شاه ابدالی دست از بنجر قلع جات بر داشت قاصد ولایت خود نشئت چون بر ابر
 شاه جهان ابار رسید عالمگرنانی با نجیب الدوله بر تالاب مقصود و ابر اندر او یک
 حضرت شاه و از عماد الملک شکوه نامنونه شاه ابدالی نجیب الدوله و امیر الامرایه
 هندوستان گردانید و سفارشش حمایت عالمگیر ثانی نمود

بیاید
 ذکر شاه دی که خدای احمد شاه ابدالی با بنجر قلع جات و ابر اندر او یک
 صاحب عمل ماموران و شتر و مکرر مانده را بر او خود ولایت از نیند نظر

ذکر کردن عماد الملک بر سر شیخ الدوله پیر
 صفد جنگ و وزیر لرگوم و سوار خیر که فیما بین بروز روزی یاد

بعد از آنکه شاه به شاه جلوس الملک ثانی بر سر سلطنت و افتد از عمال الملک خشت طبت

روزگار

روزگار عذار با نکه زمانی دختر فخر سپروز و جرم محمد شاه و صاحب محل زوجه ثانی که او خاله زاده
 زبانی و محمد شاه را از لطن بطن صاجه محل دختر بی بی خجایت ناسازگار افتاد که مدتی بود
 و صد غارت و نمک بجرم عماد الملک دید بوی خود در هندوستان عمر که ستم
 معاودت شاه ابدالی بر اینها نتوانستند بر سر نهادند و در وقت خود و در ابدالی زود و بیخ
 بر ابدالی فرستاد شاه ابدالی سر راه انبار خود را بسته قبول نمود و دختر مذکور را با عقد از بیخ
 خود شید و کار ساز سفر نکه زمانی و صاحب محل نموده آنها را همراه گرفته عازم لاهور شد
 بعد در راه در لاهور بسفر خود نمود شاه ابدالی که در جهانبخش خان وانی لاهور و ملتان و غیره
 گرفتند و در آنجا نشیند خود از لاهور کابل بقیه راه را شتافت فقط
 ذکر محامه نمودن عماد الملک شاه جهان آباد را با اتفاق احمد خان بکیش
 و در وقت رفتن نجیب الدوله از شاه جهان آباد بملک خود و تسلط
 با فتح عماد الملک و احمد خان بکیش در امورات سلطنت
 عماد الملک که متظر الفراف احمد شاه ابدالی لطف و ولایت در فتح آباد بود
 بعد شجاع خیر نصرت او بقیه راه رو یافتن نجیب الدوله منصب امیر لاهور را میخواست از عماد الملک
 احمد خان بکیش را امیر لاهور کند نموده عازم شاه جهان آباد شد و در گنجانده بود
 بله بالاجبی بود و هو لکن ملخار به عیال خود از دکن طلبید با اتفاق از شاه جهان آباد
 در محامه نموده و عالمگیر ثانی هم نجیب الدوله محصور گشته چهل و پنج روز حبس بود و در محله
 و بان در میان مانده آخر مصالح شد نجیب الدوله به آبرو و اموال خود از قلم بر آورده

بملاک متعلقه خود الطرفین که عبارت از سهار و بود بوریا و تمام قضایات باره و غیره باشد
خصت شد و عمال الملک و احمد خان بکنش که امیر الامرا قرار شد که به اتفاق غم راتق و فاتی الامور
کنند فقط ذکر سبب بر آمدن سنان عالی کمر از حضور پدید
گردیدن دیار بدیاری بحسب اقتضای تقاضا و قدر فقط
چون عالی پرتانی و نجیب الدوله از عمال الملک مطمین نمودندش از آن عالی که بود که خلف الکران
نیز نور و ولی عهد بود فیض شاه ابدالی بقصد از و قبل از و زنده عمال الملک است همچنان ابادی حالت
دانی و غیره در جای که هم نفس کردند و گفتند که شما و احوال ملک ستم تا جائیکه توانید عمل خود نمائید
و هرگاه عمال الملک مع هر وقت از او که پادشاه ابدالی سپرد بود بر علیه فاسد عازم و مملکی کرد و خود
را برای تنبیه و در وقت ترمو ما بر ساند و نوح سببش و زلفارش ایستاده و گفتندش از آن عالی که
در راه جب سالی سببش و با بر بود اللف عازم حالات نکرده گردید و در منزل تالی لثوره تریول فرم
با جماع سپاه بر دوش داشتند و از شجاعان شهره مثل میر خورشید و کستان بود و اعظم خان خلف
سبب الیز خان مقول ظلم بر او زاده امیر الامرا حسن علی خان مرحوم و دیگران بر یافتند که
و عقیق سهار بر شاه عمال الملک با اعانت مرشد غالب ابدالی پادشاه بر بغاوتی خود آورد
و نجیب الدوله را حضور برین که پادشاه اطوعاً و کره بطلبش زخم و لایب نموده او را حاکم
شده تا طلب منواتر فرستاد و سبب الیز خان کشته بر او عاقبت محمود خان در عمال
با و زار و فرستاده که شاه از او بود و عهد و تخلف و تمهید پادشاه زخم
تا جا کشته عازم حضور پدید شد اتفاقاً از جمله سردار ایستاده بود که مله با اعانت عمال الملک

اسال بود

این بود و بر آن کراهت بود که بعضی و اینست را و نام سر قند در آن نطقه اقامت داشت و در آن
 رسیده مانع رفتن بجنور بود و مستعد یافتند و دلالت بر شیخیه داشت احواف نمود
 شاهزاده معتمد شمره کراه او عبور حجاز کرد و چند محل را منحوس ساخت عماد الملک
 اینست که در اطمینان خود از شاهزاده منحرف گردید او را شاهزاده در ولایت
 بجای خود نمود و یافتنش نمی کرد شاهزاده ناچار بدین احوال رفت بر پشت بر چند عماد الملک
 خودست که فضل قلم خود قبول کرده در حویلی علی مردون خان تزلزل فرمود و حسب اشعار
 و احوال عماد الملک ناچار بعضی از ملایان محمدی در شهر گذارند تا باقی اطمینان بود
 جای فرستاد بعد از آنکه شاهزاده روز عماد الملک شاهزاده در غافل ساخته به شهر زنات
 عزت شاه نظام الدین افرنج بود در خانه خود جمع نمود تا بدان که در آن روز سوار بر اسب
 که در حویلی علی مردون خان بود حضور یافت اطمینان بقید از بند چیده از چارچوب خود
 و بداره سکست و بر با هم بر آمدن برقی اندازد از آغاز همه از رفتارش از لطمه بر خاک
 ملایان غلبه داشتند با اتفاق بر حویلی و در علم علی خان حرادت روی کار فرماشته بودند
 علی الدین سوار شد و در بجهت طرف دریا سکست از آن طرف بر آمد و با جمعیت قلیل و بر
 مخالفان ریخته نیز بر اسب حاکم ملایان از طرف دریا برگشتند و تحقیقت جراتی نظیر
 رسیده که سامنر بجان اگر می دید انگشت جریست بدندان میگریختند و تمام دست
 خود را کس داشت هرگاه مخالفان هجوم می آوردند شاهزاده با دست کس چون شمشیر
 عزیز بر مخالفان بد این دوید که بر نیز آمده و دور کرده بمن صورت قطع مسافت کرده

کرده خود در شکر اشتهل را و مر طه که بر سبک چون کس در وقت سب بند را و مذکور با تقی است
 و از دولت خود کشته اند با ستر خوار و زیر نغمه به الفعیان شیدا و در خود بسیار کرد و خیمه
 عالی است که شانه هم با کرم و احرام مع رفاه و مرقوم و غیر مرقوم جانی هم تمام بر آید در این راه
 هجوم مخالفان بسیار شد و نوبت بجای رسید زینت هزاره بپوشید یا کشته لغو در آن عمر رسید
 عالیشان اعظم علیجان با قضاوتی حقیقت موروثی از فاندان نوبت و ولایت شاه هم
 گفت که تو رسید در عالم خواجه بود بیرون روشن دشمنان را انقدر توقیف می
 توانم نمود که از آن بد شد که بسیار است گفته او ش هزاره بپوشید و در کسبند که
 در حدیث سن با بین دلاوران کهن مسل سید کس که ستاره صفو مفاصله نوحه هم
 چشم ملک بگرفت در وی نگریست و بعد افتاد ان نوجوان برخاک میدان حنیخ بود
 زار زار بر و گریست لایقه شاه از این کجی خوره تر و نجیب الدوله هم سهران در
 رفت کجی دولت شاه هم در وقت ماه تمه خود نگریست و لازم می آید از بر مفاصله و در حقیقت
 نگریست چون در آن ایام القذیب عظیم در کماله رویداد و میر محمد حقیق خان با عانت
 جماعه کالی به سلف بافته نوبت انهم را و دلالت به شجر کجی نمونه و حسب المیسوراد
 رایجی که در امیده مرضی نمود شاه هزاره از آن مراد ایا و بر مای عازم صوبه او شده
 در مری راه سعد الشیخان خلف بی محمد خان رویداد ضیافتها در حور استعداوی
 چون لایقه بود ان نوبت رویداد کهن رسیدیم چهارم الاول ساله عمر شجاع الدوله
 ناظم صوبه بند کور استقبالی نمودند شرف کوشش در یافت و بپوشید و بپوشید از آن
 مفاصله

لوزان

بعد از آن یک کلمه و بفرمود که از بجزیرت هم بخارر سائبان و اردو ناکلی و نصف راس است و
 جوایز و اقمشه و اسلحه و خیم و ظروف و ده هزار بار شتی پیشکش سخت شایان هر سمت
 با شتخام الدوله خلوت نوشته دستار خاص هم سر پنجه و با یکی سوار خاص که از حضرت
 رحمت کرد حضرت نمود و حضرت با دولت و اقبال عازم اله ابرار گردید

ذکر احوال منار خانی که در میان نجیب الدوله و مرشد و سباج الدوله
 بسبب صید انگیزی محارم الملک خاوری الدین خان بهادر روی دراد
 چون عمال الملک را با نجیب الدوله لینه در حکم بجز خسته است امیر الامرار بر محل نجیب الدوله
 احمد خانی بخش را و او را و اعلمه آن داشت که خوف خندان بدنام نشود و بدست
 مرصه با اعمال حوادثش که فلند و با شتخام الدوله هم که آنک خواجه و نام سندی هم خدیو
 در محرم سال ۱۱۰۰ هجری و سبب و عاقبت بعد از آنکه از بعضی بندگان و هم ندر در
 بند دولت ملک آنتر میبرد و در قیام مرثه بود که را بنده شروع را هم بقتاد و دوم
 از نام لاله زوم و اعلمه انتر ام ملک روم علیه و شتخام الدوله هم خوفه خواست که اول در
 ملک روم علیه در آید بعد از آن صومعه را هم منحوس زد و عمال الملک نیز حرکت
 و صبح این فساد کردید بنا برین مرثه عبور حتما خوفه اول بر کس نجیب الدوله من عجب الدوله
 تا صبح بعد از آنجا آورده در سکر تال بر لب دریا رنگ که در انتر میبرد از آنکه دستور
 گذار منو له است سنگر است مستور می باشد نشست و تا چهار ماه بر شکل صدای تو و
 و لشکر و بان و بلغان متمسک و سنان عجب رعد و برق میبرد و نجیب الدوله و

سعد الدین خان و حافظ رحمت خان و دودن خان منقوش شجاع الدوله لاند احوال خود و خرد
بوقت نجیب الدوله در سرتالی اطلاق هم نمودند و شکرنامه بر سران نیز بید رسیده
تعمیر بسند پار هم در معنی که طغیان کنکا اخطا پذیرفت عبور کنکا منزله ملک مال
منقول بود در کاه بر این و بار دست یافت دست طمع ملک شکار از بسکتند علیهم
و موقع پیش از وقوع باید بخورد و در حجاب استعجاب باید رسیده شجاع الدوله در عین
با وصف کثرت با این در ماه شوال هم نزد کرد از لکن بر آید و شاه آید رسیده
چند ماه توقف فرمود چه از طغیان کنکا وصول سرتالی که نجیب الدوله در اینجا حاکم
سند بود محو مظلوم این نام هم یکی از سر دولت خود گویند بیزیت نام اهل است
بر اندک سوار و سپاه معنی خود که از کنکا گذشتند در ملک رو حیدر غبار نگامه و ف
بر این نیز گویند بیزیت از شمار دوازه که ما بین کوه دست کنکا را با باب گذشتند و چون
نبله و غره بر کتات الطوف را تا سواد موم هزار و سه صد قریه را اکتش هم
نیز تا تحت آوردن سعد الدین خان و حافظ رحمت خان و دودن خان که لاند ملک الدوله
هوشمند نمود افاغنه مذکور باب مقاومت ندیده بدامن کوه کما فن بجاه برودند
شجاع الدوله بحرف اصفار این خبر ادا مل ربيع الدوله است که بحرفی از مایه دوازدهم بر عت
برق و بار خود در بجای نزد مورث ملک سرتالی که نجیب الدوله در اینجا حضور بود آید گویند
مذمت از آنک و تا ز سر مو نمودن طرق وصول غلات نجیب الدوله را با سپهر
حضور این بحالت ترع رسیده بود و نجیب الدوله را از کجمن افاغنه و جنگستان

کما و این استوار

در روز
چهارشنبه

کما و فی امیر استکار غانز در از زنده گشته بود شجاع الدوله بزرگ نامید آسمانی رسیده از چاه زنده
 موضع ملاوه فرود آمد در آنجا بستند فرج هر هفت بر بعضی ایلی که دو که در راه می آمدند دست
 انداز نمودند جانوقت انوب کبرگ بین و امر او کبرگ بین را به بنیبر هفت بطرف خنجر فرود
 مردان کتف خان را با پنجم هزار سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار و سوار
 فرمان دهه که بی باکان را سبزار ساند سر و در آن مذکور حسب الامر مشتاقانه با هر دو حاله
 و وجار شدند چهره و دستها نمودند از آنجمله تو س کبرگ بین جماع کتفه که کتفه فر کتفه
 زنده اسیر آورد و عنانم فر افرو و سپان سوار نیز بدستش آمد که کتفه بدست کتفه فاحش با فتنه
 از کتفه عبور کنکا نمودند کما و فی افغان و خنجران کتفه و مهم و اسبهار بسیار از هر هفت در
 کتفه طعمه خنجران شدند شجاع الدوله طلب فرود از کتفه سوار شد و امانت از کتفه از کتفه
 کما و فی با سنام غلبه شجاع الدوله بر آن فرود شجاع الدوله ملحق ساختند و با اتفاق شجاع الدوله
 تا کتفه کما و فی الدوله را از آن صغوطه بر آوردند اما با وجود کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه
 با و تا و جنگو طبع صلح انداختند چهره خیر الله شاه در آنی لطرف هندوستان شمشیر شد
 و تا سندی و جنگو نیز صلح را اصلاح نموده و قول قرار بر عمل آوردند با لقمه تدابیر اندا و برین
 ابدایی لطرف لاهور فاعده گردید و شجاع الدوله برگشته معتم جمایل الدوله کتفه کتفه کتفه کتفه
 و پنجم ماه مذکور در کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه
 شد آن عالم کتفه ثانی با و کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه
 الدین خان روسیاه روزی وارد معصوم و قتل کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه کتفه

بخت دولت را در سرگناه معهود داشت و مبدلت که با دست مذکور باستانه ابدالی
 مراسلات وارد و در باطن خیر طلبت دولت و بدخواه آن نمک حرام است و نیز خلی خود نظام
 الدوله لایحه خفته می پنداشت و گمان میکرد که علیه بخت دولت بر دتا می آید اول نظام الدوله
 را که معهود و عهد داشت بر تیغ جفا در گذراند و بعد از سه روز مهلتش جان کشته شد و انقیض
 نموده پس با پشته نرسند و آینه بخندم و در غایت هر ساعت که در ولایتی و صاحب حال
 در کونیه نروزشه در روزگرمه قابل زیارت است آن ابدیه تبلیغ ایلین مذکور جریده
 مملکت در ولایت محمود قاصد که در حرمی محمود سید و نذر و نوحه که فاندانش است
 بود وقت کسری مذکور در راه سیر و نیر مجرب مذکور و در زمان خلف اعزاز الدوله و در راه
 سکه کشیده یکی از مجرمه ساعت موم عمال الملک اسیرش نموده هر یکی محفوظ است
 مجسمه نه سلاطین رسانیدند و سکه چهار ذنب خود بخوار کرده و جوده با نظر در و در سکه
 ستمه که بعد بی جا به پشته راه را بی برافق تنها بافته زخمها را در وی در پی زخم از راه
 پایش در آورند و لاکش را در لطف در برابر یک انگیزند و کجما کش را از بر گرفته
 عریان ساختند بعد از آن سر حجاب الامان کسری لاکش را بر دوخته در مقبره سماویان مدفون
 کردند و همان روز بختی ستمه من کام کشی او زندگ زبک خفت آن مبدلت ه جهان ملقب
 ساخت و کتبه مذکور در جوار است و گداشته خود عمال الملک با عانت و تا مرگ شتافت چون
 معاهده دولت اصلاح انجامید و آمدند احمد شاه ابدالی شهنشاه و تا بطرف لاهور با عانت
 حکام دست نشان خود شتافت و عمال الملک بر جان خود فکیده نزدیک کور حمل جاست بنابر او را

انفصال قضیه

الفضل تفضیه نماز عت مرثه و ابدالی و انظار مرثه با این مرثه حرکت با بجا می انجامد در مرثه
 بقدم منتهی که او بر فقط ذکر احوال لشکر کشیدن مرثه بر تیمورش به پس از حد
 شاه ابدالی در لاهور و در کس مورس و محمد صالح خان
 بطرف کابل و تسلط مرثه در لاهور و ملتان با تیمورش

محمد و الملک خانی ابدالی و مها شدن رسباب باز آتون احمد شاه ابدالی در هندوستان
 چون احمد شاه ابدالی بعد غارت و ملی و قتل منرا در سال ۱۱۰۰ هجری خورشیدی سالی مذکور شد در خرف
 تیمورش به با مع جهان خانی در لاهور گذارشته رفته بود جهان خانی حکومت انجالی بقیه و و آیه
 اول با دینیه بک خان طلوع بعد بوجه چند لاهور خانی را بکلیت انجالی بقیه کرد او نیز بک خان
 سکمان بود که از عهد معنی الملک کشرتی بود که بعد از او انور پسر پسر لاهور خانی فرستاد بعد
 انور لاهور خانی تاب نما و مع خرف لاهور خانی خانی رسامند و قوم سکمان نام بر گشت و و آیه
 خصوص جالبه بر رو شدت تالاع نمودند درین اثنا و رگن نه راه او شمشیر به لاهور دان
 بالاجی بود مع بود و غیره مرثه که در جوار شاه جهان آبار رسید انظار رسام نمیکند
 او نیز بک خان و کشته بر منور فرستاده آنها را بطرف لاهور بعد و خود طلبد آنها که چشم بر او چنین
 تیر بانی می باشند جلور بنر لاهور رسید با فوج جهان خانی او بجهت جهان خانی بنا مرگفت فوج
 خود و کشرت مرثه جنگ با آنها صلح مذیده مع تیمورش شاه با منظر در تمام در تنجانی رسام
 لاهور کابل گرفت و غنیمت بود و بدست مرثه افتاد و تیمورش به مع جهان خانی تا در بار اولک معانی
 باز کشیده از در بار بزرگ گزاشته خود را بمانی رسامند و عمل بر همه تا ملتان و دیره غازی

و اطراف آن شد چون موسم بر کمال رسید جزیره صوبه لاهور بادینه بیک خان بفرست
مقتدر و بیخ لک در بر سالیان سپید شاه جهان آباد گشت که گمانند را و در ششمین ماه
روز عید عازم دکن شده و حکم برای شیخ ملک را اجراء اجبر در اطراف دکن
مانند محب اتفاق ادینه بیک خان نوشت شد خلیفه عیداری سمرقند لاهور
و دو آیه را بنام او بیک خان تقوی بن محمود و سبانی مرتبه لاهور لاهور
دفعه نخست که سالیان لاهور رسیده تا در بار ملک منجی ساختن بیک الدوله و
جمع فاعنه در اجراء بر خیزد و نشان از دست مرتبه و محار الملک جهان آفرین
احمد شاه ابدالی بگاشته است عیار و رفق او در حد و هندوستان شدند احمد شاه
گستاخها مرتبه با شیخور شاه و بیدر و الحاج روستا بر بند بود و محقق بافته و بدو پنهان
و علی حجابی عمال الملک با عا ملکبر و در نظام الدوله شدند اعلام نهضت از راه
قدح و ربه تنه و تا در ب مرتبه لطف هندوستان بر افراشت فقط

و در و احمد شاه ابدالی مرتبه ششم در لاهور

شاه جهان آباد حوی که با مرتبه ناز و بداد

احمد شاه ابدالی لشکر و عسکر مقتدر و بیخوم از ما بر کم از و کم از آید گزشت
و خاست سحر از فرا اولان ابدالی و در قلع سبار و در قلع مرتبه تاب خست تا در
بلاد پور رحمت رسا با مرتبه بکوب ابدالی که بگفته هم نفع خود خست او با رحمت
دکنی کشید احمد شاه ابدالی بکوشمان جو در آنکه از لایحه آنجا مستکنشی لایق گرفته رو

بگفته جهان آفرین

تو جهانبان جهان را آورد و چون در لاهور با بنی طووف خرامید دید که سبب آمدن در قتل
 و تا و غیره مرده و نام و علف و عواک درین راه کم است عبور جهانموز در انتر بید
 که عبارت از ملک مابین کنگا و جانا از کن کما و ن تا الیه لک جمع بر و در با است
 چون شاه با انتر بید رسید سعد الدخان و نجیب الدوله و احمد خان بلخ و احمد خان
 و هم در بخارا که ملک اینها در بید و انتر بید واقع شده جمیع دولت را رسیده شهر بلخ
 اند و خند شاه خوف از انتر بید خرامید و فریاد فریاد را فرمود که براه متعارف مقابل
 ره سپهر شوی جهانموز حوالی شهر نند از دتا مریم و قشون فراوی شاه ابدالی مقابل
 واقع شد در میان بزم در تک و نانو مریم را عقب تر بر اند و تا خاک کسان بجای
 شاه جهان ابی الرجح القهقری عموز میدان باوی که در سواد شاه جهان آباد است
 احمد ابدالی باز عبور جهانموز بفرج فراوی خوف بگشت و جنگ و تا فرمان دله ابدالی
 اطراف و تا فرور گرفتند و جنگی عظیم در بگشت و تا لظفر نابو گشتند بلخ بفرج
 خوف جنگ بود با جمع فلیک فرمان دله که بد کهر رفته تا جوار البظار قوم طاهر کند و خوف
 و تا آخر کار باب فرج از سپان فرموده با شرف در سینه فایم کرده با جمع ابراهیم
 علف تبع مهدیم ابدالیان که در میان دلا خود در ماه چهارم سال سی و شش هجری از مارم ازیم
 بوقوع آمد بر غلام بلگرامی از او تخلص تاریخ این جنگ چنین بافته قسطه قطعه
 کرد سلطان عمر و تانی قتل و تا به تبع و سمن گاه: گفت تاریخ این ظفر از او
 نصرت با و شاه عالی جاه: احمد ابدالی بجهت قبول شدن و تا متعاقب جنگ بود

و پانزده روز بعد فتح پانزده راه پانزده کوب رفته متعلق برای الود فرمودند و تا
نار تول عثمان باز نگشتند و در آن آوان افاغنه خزانم در سد غله برای لشکرگاه
ابدالی از محاللات حقیق بر وند مو لکر ملها که قریب چکنیر در سکنزده اقامت داشت
بر آن فایده دید افاغنه الصبح با فتنه خزانم و غله بر فندرتوانشندان طرف کنکار وندتتم
پولک تا بلج نمود شاه ابدالی این خبر شنید شاه بسندخان و قلندر خان را با جمعیت
پانزده هزار سوار به تنبیه مو لکر تعیین نمود تا بمرده کارزار تول شاه جهان آید که مفاد کرده است
در شب و روز خود را سبزه روزانه در دمی آرام کردند و نصیب جناب را بپوشیدند
وقت صبح سکنزده رسیدند سوار شدند و مو لکر مضطرب الا جوان با شکر صدکش
اسپان بر غنچه پشت سوار شده که بخت باقی سر و در آن و شکر با پیش بر قیل و اسپین
گردید اجمالی و افعالی آنها تا بلج ابدالی و در آمد شاه ابدالی هم متعاقب فتح خود از نار تول
بش جهان آید و چون موسم برشکال قریب رسیدند و اطراف شاه جهان آید
از آنکه و نماز رحمت و میرانی داشت بطرف شرقه و مملی در فلاح سکنزده بسنگ گریه
از شاه جهان آید در آنتر بند که اثر ملا و افاغنه انجا بود و بی نور فرمود و بخت دولت
لا فرستاد که رفته شجاع الدوله را بر فافت او را فی س حقه از صورت او و بجهت سواران
بخت مله دوله از راه اتاوه بقتوح آمد و شجاع الدوله بر گزید و سوار رسید بعد شجاع الدوله
و مویشی با بخت الدوله ملقات نمود و مرز انانی خلف خود را نائب صورت و لایق نمیداد
را مدار الممام ملکه را فرمود که حقه شجاع الدوله با و هزار سوار مع بخت الدوله در او آید و بقصد

در بقعه و بسو

تماشا بفرمود و در محاره فلوله تمام تمام نمود ابراهیم خان کار و بی سه فریب توپ در
 رگستان زیر فلوله آورده بکلمه اسدیج دشمن کیم که کولم با چون تکرب برخت و بجمارت
 دیوان خاص و رنگ محل موتی محل و شاه بیج سگشت عظیم راه یافت **بافت**
 قلعه فریبی نرسید و محوله بدستور کرم و بر روز زده و نوزده از بند و ق بیستد الفقه بعبود
 خانی قلعه قلعه با چار بعهده پیغام صلح و فلوله قلعه داد در حصه غنیمت ستره قبول نمودند و خان
 مذکور از فلوله بر آید در جوابی بی مردان خان فلوله آید و بر شنبه بیور چنان نوزده با احمد شاه
 ابدالی بیوست و نوزدهم و دهم **۱۷۳۳** عجز از زمانه مزلوم فلوله رفت بهما و افتاد و جمیع کار
 خانجات شایع و حرم سرار سلطانی با اختیار مرسته رفت ذالک **قلعه بن الخیر العظیم**
 بهما و فلوله در شاه جهان آباد بنا و شکر بر من تقوی غوره جمعی بی است قلعه متقل و ساخت
 و سور محل جارست اوضاع این محام در دیوانه کار اینها موزون بجز بضمیمه که خصم مرسته از
 بنا به جهان آباد بر خود کسب بلم گذریم رفت و بهما و و از فرط و ناسبت و تنگ خشی
 فرقه فخره مینا کاری سقف دیوان خاص با و شایع کننده و مللا اللات و لوقه اللات
 فرار اقدام جنوی و بقره نظام الدین اولیا و در مقدمه شاه بلبید سگک نمود
 الفصیح و و از قلمت علف و و از به تنگ آیده او آخر ایام بر شکل و راه
 حرمست از شاه جهان آباد بضمیمه بعبودت و نیم صفو **۱۷۳۴** عجز به از زمانه مزلوم از ویم
 محی السنه از نام سلطنت مزلوم نمونه مقید کرد و مرزا جوان بخت خلف شاه
 عالم عالی گوهر را که بدگشتش در نوبت نیکاله و عظیم ابد در ستره و او نیز بجز بر آورده و در **۱۷۳۵**

بخت کند و وزارت غایبانه به شجاع الدوله مقرر در غرض اندک شاه ابدالی باشجاع الدوله
برکمان کفو و سنگ تفرقه در اجتماع اقبال افتد و ناروشن کرد و قلوبش بچشم
آراسته شود گزاشته خود با تمام قوه لطف کنجور که عبد الصمد خان ابدالی و قطب خان
رو هیله در آن سرزمین بود و غلبه از لطف جناب لشکر شاه بر سر میزند
نصبت نمودیم زرع اللوحه مذکور به او و در آنجا رسید فلک کنجور به او محال نمود
و از ضرب توپها قلعه شکست بر ایستاد ابراهیم خان کاروبی قلعو مضموم و عبد الصمد خان
و قطب خان مقتول شدند شاه درانی با شجاع ابراهیم خیره غضب بر او فرود داشت و در آن
انتقام بجلال آورد با اندک موز و بار جناب پایاب شده بود هم قوه خود ماه مذکور
از گذر بکشت قریب چندان آبا بدلاست سنجی ع الدوله اسپهسالار ابدالی از او
بعضی پایاب و بعضی شناگند شدند و بار و سینه هم همین صورت عبور نمود و بهار
و با شجاع ابن چنین دلیر و بی باکی ابدالی متوجه شده هم جهاب نزار سوار کرده راه
طشت از کنجوره بیانی ت سوادت نمود و بولکله نار و شمشیر بهار و بسوس
را و سپه بالاجی را و بریلی با جمع بر اجه خود ملاد و قوه بر او و ابراهیم خان
کاروبی باد و از او هزار بندوق چقماقی و نوب خان مللوم سرکارش بود و بریلی
را و توخت در دماغ پیچیده حله غورستان سر نفکد شیره با وجه این عمل از حاتم
مرتب خود را مرد میدان ابدالیان بزبیره و رسوا و شمالی چانی همت حصار بی از تو
خانه که نراسد آتشین نوان گلف و در لشکر خود کشیده و ضد بی و در تو چانه حفر

از خاک خندق

از حال خندان حصار دگر آراستند و یکس ماه مذکور ملک مسخر شد و ابدالی مقابل
مرهه رسید و فرقه آمد و جنگ قراولی شروع و هشت ابدالیان در اطراف سنند و
وس برنده طریقی وصول اجناس و غلامان و اسبها و اسبها و اسبها و اسبها
فرقه بود غلام بر سب در این میان بر آن هم قابو یافته می ترسند آخرت ابدالی یورکس بر
تو جانده نوروز سوار بی فرقه و جهان خان و شاه اسپندخان و نجیب الدوله مقدر الحقیق
و عقب اینها شجاع الدوله و احمد خان بیکش و حافظ رحمت خان و دووند جان و فیض ابد
خان لیس علی و خان رو هیله و بر پشت اینها شاه ابدالی بیخ شاه ولی خان و زهر و از آن
طرف مرثیه نیز مستعد شده اسبها و اسبها و اسبها بسیار که از اول وقت ظهر شروع
جنگ شد بعد چون ساعت از روز باقی مانده رو میل به طرف اصفهان خیب الدوله در
بزرگس با کمانه با پیچوق اندازید و بان افکنی اسبها در آمده با حصص در او بجهت بلونت او
خبر برده و فرقه کوی کشنده بین ضمن خبر رسید که گویند بدست مفاصل از ضلع آنا و بان
و از در هر طرف هزار سواران طرف در بای جنبان شاه و در محاکرت ابدالی رسید اللهم و از
که بر سره و میره علفه نجیب الدوله و از تاریخ نمونه از گذر کجی بر عبور کرد شامل افواج
و کرد شاه ابدالی عطا و خان مرزانی را با جمیع هم مراد سوار به تهنه گویند بدست
یعنی فرقه سارا الهه با باغار در شاه بده رسید تا شب نار و شکر قلمه در راه
که در آن جا بود مع هم اھیانش لقبل رس بدو و بر اثرش لغازی الدین تر شانه
مردم مرهه را که در اینجا بود ند قلم نمونه بیدریل ابدالی فرقه گاه گویند بدست رسید

بر سرش بخت و او را هم همان شرف شمشیری زینها نموده و غنای بسیار از نقد و عین بدست آورد
سگوندیدت بریدند فقط در سواخ قصبه و غیره مرید و مسافر گشتن
دولت زینها که مدنی رتبه جلاط مرید در هند و سنان نمایان نبودند ^{و فادو}
چون ایام محاصر و محاربه امتداد یافت و کثرت مجاسد
معدوم را مال مال تحقق ساخت و باری تحفه بنوعی با لاک گرفت که صغفار شکر سنگی می فرودند
لا لیس تطیقون حيلة ولا یحسدون سبیل فقط ظاهر گشت معدومان به تنگ آمده
با اتفاق فرار دادند که از گز سنگی سپاه و دو اب هلاک می شوند بجز آنکه بکار نیست جمعی بر
بر مخالف زمین تا آنکه در نصیب حاصل آید و تباریح ششم جمادی الاخره روز چهارشنبه
از مانده دولت در فرجه ترمیم داده و ابراهیم خان رابع نو بخانه پیش رو گذارند
از سکر برآمده رو بکشید ایالی آوردند سواران هند و روس بر ایالی القدر فرصت
حفظند که فرجه در کوهستان میدان آنند چون مفاصله در مقابل کمر ماند ابراهیم خان کوه باری
توب از حد گذرد و سواران فرجه مقابل سکر ایالی رسیدند بعد از آن شجاع الدوله
در نجیب الدوله تکیه بر جوان الجبهه نمود و دولت شمره ای خون اشام برده بر مخالفان حمله
آوردند و پیش قدمان لشکر اول قراولان فرجه را زین شکر جزایر آتش بار گرفتند
چون روی آنها مثل اقبال فرجه برگشت جلور در نیز بر اثر آتشها خستند اکثری درین حمله
مقتول گشته بقیه السیف گریزان محوله در هجوم مردم سینه که با مصلح هند پیش فرودند
از خستند اهل بخت بر صورت جرحان فرار به بیقرار گشته رو بفرار نهادند و

دولتی را

و سوس را و شکست فوج قراوی و اصرار ایلی بجهت دیده بالست سی هزار
 کس بر ابدالبان و شجاع الدوله و نجیب الدوله و غیره هم آمده بودند و سیف الشیخ
 و نیزه بگوشش آب خوا با بنده خود را بر فوج ابدالی انداختند و لعل بر سر راه
 کوشش لشکر ساختند ازین طرف جمیع افواج بحر امواج مخصوص شجاع
 الدوله و نجیب الدوله و قشون شاه ابدالی داد مروانگی داده با اعدا اور
 لد و یختند و خون صد کر را بر خاک میدان ریختند تا یک ساعت زمین و
 آسمان در چشم لطف رگبان تیره و تار و غبار عرصه کارزار بر خود بار بود
 خلق بسیار از لشکر مرصه ره نورد و خراب آباد عدم گشته از سرداران
 اول سوس را و بسیر لاجیر را و که شهنشاده آنها بود در عین شباب بزخم
 تفنگ افتاد صحرای عدم نمود و بر اثر او و بها و و برادر عم زاده بالاجیری و
 بمصدق با و و الغضب من الله استور هستی را و داع فرمود
 و خلع و غیره سرداران پیش از حد حلف تیغ میبردیم شدند و ابراهیم خان کار و
 اسیر گشته ساعتی مرماه اسب طلا صیان میدان بود پس از زمانی آب شمشیر از
 سرش گذشت و در مجرمات غوطه در کشت زمین نموده لاله زاری بود از خون
 کشکان و عرصه کارزار خوابگاه از خود گذشتگان تا بر کجا نظر کار میکرد و لاشها
 افتاد لب و هم هزار غلام و نیزه و کهنه تراد که اکثر بی از اولاد و احفاد سرداران
 و منور سلطان بودند و لشکر ابدالی تقسیم یافت و غنایم بسیار از جوهر و نفوذ

و اخبار و تو بخانه و پنجاه هزار سب و لکه کا و چند هزار شتر و پانصد قیل کوه و مکر و عساکر
منصور افشار چون شاه ابدالی این فتح بوقت دریا و بر مقدم علی از لوه تخلص بکر امی تاریخ انز
عده مردان ساخت فقط قطع **تقطع** قطع تالاج شاه بهما و و رالیز و تابلت مکر در آغاز
در ایام فتح و صورتی خاصه تاریخش نوشت شاه درانی نمود باز فتح **تقطع** تا ماه ۱۰۰۰
تیمبر بهار بر اور ملاتی بالاجی را بود که از بطن کنجی بود بدست یاری عارنگران راه در عین
رفصل بسمل نمود و از مردان نام آوریم احدی جان بسملت نیز در مکر که کس از آن جمله
بودند مکر بکار وینیل را و و مهاجری بسند صیاد هزار خرابی خود را بمال می رسانند
و از آنجا به پونه رفت بدو قوم این شکست فاحش بالاجی هم پس از هفت ماه و سیزده روز
نوزدهم ذی قعد **تقطع** مذکور بر و لوه و غفلی گشت و بالاجی هفت ماه قبل از فوت حضور سوم
مخ دوران دیهات مثل مقدم و پواری و بخار و گاورد و حجام و غیره هم حفظ نمودن مسالغ
حطری ازین وجه داخل خزانه حرم او شد تا مبارک نماید نمود این بدعت در تمام
پرکانت او جاری شده بود که این دو کاه دست او بود از حقوق غزایا کوه تا هفت ماه
بیت ای زیر دست زیر دست آزارت گرم تایی جانان این بازارت
مستقیم **الذین ظلموا ای منقلب یتقلبون** شاه ابدالی بعد حصول این
حصول این فتح از ناورد گاه که میدان بانی پت بود خرابیده در سواد
و فعلی منزل لژ بد و جبذ روز توقف نموده سلطنت عهد برای شاه عالم
و وزارت بنام شیخ الدوله و امیر الامرای بنام نجیب الدوله مقرر فرمود و بهر

لغزین

سفارش حد کرده نموده بحسب الدوله را ما مورده بودن شاه جهان آباد و گنجینه
 میرزا جوان بخت و به بنیابت شاه عالم و طلبه اشتن او از بنگاله نمود و شیخ
 الدوله را نیز سفارش شاه عالم نموده امر با عانت و طلبه اشتن فرمود و خلاص
 فاحزه مع اسب و یراق خافه ششیده بصوبه او که او در واکه آباد بود در مسکن
 و خود شاه ابدالی شانزدهم شجاعان نام نذکر از باغ شاه مار و میلی بقصد
 قذح ریکران محبت زهر ران کشیدن و بلا مور رسیده نواب صفور را خاک گذاشته
 روانه پیشتر کرده فقط در محاوره شجاع الدوله بصوبه او درین

در وقت با استقبال شاه عالم برای سید
 رای و بعضی سواخ که با تفاق با داشته رویه اول

شجاع الدوله در ماه مبارک رمضان ۱۱۴۳ از غایت دولت و زوم بصوبه او در مراجعت نمود
 در ماه مذکور حضور رسید ملا نونف از لکنو بر آمد و در عطلت روز بسند
 منقل مشهور مبارک رسیده عالم از عظیم آداب بر آمد بسیار سید را بی تروا و بود
 و شانزدهم ذیقعد شجاع الدوله عیال منت پادشاه ناصیه ارادت نوزانی نموده
 پادشاه را همراه خود برد و تا به جموسی رسیدیم هم ماه در محو در پای گنگار اعبور نموده
 اله انکار را از اعلام ساحت و سنم و بیخ در جا جمور رسیدند جهادنی نمودند گمانه
 در بر صفت را که در آن جور بودند بدر نموده از اینتر جدید یک قسم عمل آنها بر نشن
 و حکام پادشاهی مسفور گردیدند بعد الفقار ماه بر سات نیم ریح الاول

۱۱۰۰ و پنجم اعلام اقبال طویف کاپی بر افراشت و بر عوبه با بر خفونی بدمرد
ناگذاشت و مع بادش هجرت نمودند کاپی روزگماشتگان مرهه انتزاع نمود
و از آنجا بجهانسی خراسان فلوله مرهه چند روز جنگیدند آخر تابان آورد و فلوله نمود
و پنجم ماه حبس ۱۱۰۰ و پنجم لغات خلفت یافت پارچه مو حارقیب و عالم مرهه بود
و فلوله آن مرهه مرهه شد و لب و چهارم ماه مذکره مرهه نامانی لیسر سماع الدوله
بعطرت در روغلی دیو خالصی اختصای یافت فقط

ذکر و در عهدش ایدالی نوبت یافتند و درستان و قتل نمودن بسیار بی از
سگهان را در قفسن سورجلد جات قلمو کبر را در او سوانج دیگر فقط
سورجلد جات لیسر و دست شاه ایدالی بقصد کار اعتنا بوجه حبس الدوله
و سلطنت شاه عالم را که سفارتش شاه ایدالی است در نفع عظیم ایدالی بود
مرهه چون کتب در عهد الدوله لوبی عهدی بگزیدند با فلوله در شاه جهان ایدالی
است انگاشته با فلوله عهد ایدالی که سازش کشم و تطبیع زر نقد در ماه
و بقصد همه بصد و چهارم از نامم از نوم با وجهت همه جهان فسخی عظیم کن
ایدالی در مجالس محض مرهه در سبب و نالو که عهد ایدالی نه نموده قلم مذکور
که گرفت و جمع اسباب بادش چه بود در آن فلوله معروف گردید و قوم
سکه که از زمان مین الملک تا بجزیره خیر بر او و تعدد عمل اش کل رعایا بر لایحه

بمال الملک ایدالی

شدن آن بند و نیم مسلمان از دست انور الدین خان پست و خیرگ
س که چون از قوم کفر منوطن گابل در ابتدا منفرد شاه و پنجاه وزیر احمد شاه ابدالی بود
در اواخر شاه به طلب زدی لالت تنوازه گابل ترو عمل الملک بشارت فرستاد که دور
مسب و هم از ما بریم از دم عبدالوہاب خان آغا می که در اصفهان از گابل به تخییر کتیر روانه نمود
س که چون را نیز همراه او که دو صوبه مذکور را از دست صوبدار بکر از طرف عالمگیر شاه
بود انتراع محض و محض کتب را با فوجی از اقا غلام نائب گذاشت و س که چون در
بد بود از بی انور محض فوج بر گشت بود چند س که چون در در افاغنه بود بکشت و محض
کمی که در اول تفتید که بود از دن از کتیر از اربع محض از عماد الملک مسند صوبه کرد
ازجا بهر عالم کتیرانی بنام محض طبر و عظیم و س که تمام عالم کتیر که در تمام صوبه لامع خالص
و صاحب صوبه محض مالک و معروف گشت زیرا روی و تکیه جوشی بود در در عقاید
قرب اللہ سلام و از بزرگان کتیر و باغبان اقبال است محض و بر رو فوج و در
از دیوان به هر کس مسلمان بود رو بر کتیر و دیوان الطیر حواله میداد هر ماهی در کم از دم
طعام خیر مردم تقسیم میکرد و با واردین در خورهای هر کس رعایتی می نمود و در
هر هفته یک روز شایع و در دهه ششوی کتیر به اصفاء و نو و دور از مجلس طعام
می نمود و هیچ کس از شورا مسند را ده و ده کس از موزون طبعان کتیر مقرر نمود
ماورد فرمود که کتیر از ابتدا آبادی تا زمان او و غیر بنام هر یک کس شورا
مفضل می نمود یک تو منق نام اصلا او بزبان کتیر لاله جواست در عهد خود کتیر

بقدر الله

نظیر داشت و دریم محمد علیخان مین تخلص مولف تذکره جنبات الشوارش را بدو بحسام الدین
 ایرانی است ساکن شیر و در زمره منصبداران باو است که نظام دولتی سیوم برزافند در ظهور خردمند
 گاهی فلند و گاهی قیصر گویند صاحب کلمه است و چهارم محمد علی ملقب به پشه نام یک کس را میگردانیم
 القضاة ابدالی نورالدین خان ندر در با قومی از ابدالیان و قزلباش و ابدالیان و جمعی از ابدالیان را در جموع
 بدلات راه و اعانتی ششم نیز ششم قزلباش نورالدین خان از دیاری جنبا و بدلات مردمان را در جموع ششم
 محمد قاسم در آرد که چون برضای از راه صلح ملک مردم را بمیدانست و فراموش نشدند و چون
 مرفوع بود و در آن بسیار غالب اند که در آن اشخاص جمالی برداشت و اکثری را آورد
 محرابی عدم ساخت و قوه مشایب را بچنگان تاخته ششم ششم که چون با جمع کرده بود صف را
 که بید و بقدر طاقت دست و پا زد و مندرست شد هر اهل آن که بخت داد و بعضی از خواص و جمع اهل و پهل
 اسپراند احمد شاه ابدالی بود اسماخ خرم نورالدین خان را به نیابت ششم ششم و در وقت احمد شاه
 در عیال از ما بیدم از دم غم ما و دست بقدره در عیال ما و از اوردن در طبل جیل و در عیال عیال
 بکابل محمد بن آخوندان احمد شاه ابدالی بنده در سال است به سبب غم خراسان که خاطر فرستادند
 فرستند بدو دست داد و دستمال جمع سلمان بافت و مورد دلمه و ملتان و همه از دست
 گماشتگان او بدو فرستادند را تسلط او اقتدار در آن دیار بعضی علی با صی علیه السلام گاه گاهی او
 و پیش از فوج لطیف ملتان فرستاد تا صحت بچشمی آورد و اما در دلمه و ملتان علی ابدالی و
 انظام آن مردم مورد کما بینجی الی آدن که سال خود و بچم از ما بیدم از دم است شده و سلمان
 نهایت اقتدار و ثروت بهم رسانید بر ضلع از اهل مدح الی مورد یکی از روسا را بخاطر در کمال غرور و جاه

در دست خود دارد و با رعایت حسن سلوک نموده ملک را آباد کرده و در تولد سال مذکور است اولیای
 این بلاد را در آن اولیای تا قرب جوار لایه بر رسیدند چنانکه بعد از نموده غلبه خود بر انجمن و نظیر بر سر بنده بعد از این
 تا پیش و فقط ذکر اصولی و جزئی و در هر یک و در سبب
اقتدار یافتن جمیع نوکوره بر سبب جهت
 از پاکستان تا تمام هر یک است در سالف زمان فرماندهان هند بر مردم و کهن غالب بوده تا آنکه و
 سرانجام مسخر نموده همه را زیر فرمانی ساختند مگر از اول عهد محمد شاه باری بنفان امرای کهن
 و بی غیرت قوم و همه در محاکم هند راه یافتند و در دو صورت است هندوستان را مسخر نمودند و خلی
 خدا از دست آنها انواع ایذا و اقرار یافت الا بعضی از صورتهاست مثل او در سبب جنگ
 کنگ و در صفت و مسطرت بر آن الملک و اخذ و او و جنگ و عظیم آباد اجرات و پادار
 تعاریف حساب و لایه و عدنان و همه و غیره تمامه لیس است از مرکز دولت و کهنان و قصبه
 تصرف آنها برت چون تذکره این جماعه بتقریب است چندین صفحاست گذشت و در اصل
 و احوال این جماعه بنا بر رفع کنگرانی مستخران تا در ضرورتها محضی نماید که در هر وقت عبارت
 و بگویند و اطراف آن است و ساکنان آنجا را همه گویند و زبان مهاباشنی مخصوص این
 آنکاست و ریاست این قوم در جماعه هر یک از چند سال بر اولیای را و قرار یافت
 چنانچه در این سلسله بر وجهی بودی بودی بودند و در وجه او بی او عظیم را چه در اجرت نام است
 الحال هم اقتدار بر مثل را شهر و کجی را در و احترام او بر اقبال و اقرانش می نمایند و از لایه بر سر
 را یکی می شنیدند و اجاره دی بودی بودی وقتش می فرساید و آن وقتش را مختار خود می شنیدند

بکند لغت رام

بپند و لقب را چون کور و نام است و نسب را نام شهرت و ارور و نو شهران عادل بر سر
 از موی خن آورده اند چون سعد فاضل این را فتح نمود و اولاد نو شهران آورده که یکی از آنها هند افشار
 را بجای کسید و اولاد خود را با خود انداخته تا ما بگویم محقق این را با سبب کسیدند از آن معلوم میشود که بعضی اصحاب
 ندانند و با مثل شهرت است سبب را نام نو شهران است هر چه بنام چند و جور بود علی و در سبب
 یافت و اولاد او را و پور این را خند جو بر بند منوی شد و خواجه که از قدیم را چه بر بند بود که عجم
 نو شهرانند باز گرفت و ترک نوسل او نو شهران شد بر بند و سفا که اولاد سبب بود که بر بند تا
 چند عاقر شد که در لشکر التجا برون از راه خود استغفار کرد و هر چه بخت و احوال داشت و خرد
 خود تو سگ را فرستاد بگری و مسکن امان طلبید نو شهران اولاد مجتبه امانت خود بعد از او
 اولادش خود را حفظ کردند و در ایام را جهان اطراف و انصاف آنها را فرود آمدند که
 زمینی از ملکات خود اولاد و بنام چند عاقرند که دیگر آن لبان نام است که نظم و نغمه میگردند
 و از تو سگ کسری می شنوند چون بر تا بچند و خرد خود است نو شهران فرستادند اولادش خود را از
 خویشانی و اقربا نو شهران خود ندانند اما غیر از فرستادن بر تا بچند و خرد خود را بعد از سبب است از ابا
 نو شهران است و خردش از هر چه فضل بر گشت در آن حرم مرای کسری شد اما مواجعتا نمی میر
 خرد بر آن گشت عمل نماند و بر از یک فرزند که هر چه بود و یکی از بنات اعاظم عجم باشد دیگر
 فرزند از صلب نو شهران نبوده القصر می از اولاد در آن از لطن و خرد تجا را و و منزه و چینی فرزند
 را که بر کفو و بدون عقده باشد از صلب خود از جمله اولاد عجم باشد سبب اعتبار در خود را خوان
 و اقوام از او در بر آورده بکنند و کنن افتاد و بطرف کرمانگ سکونت ورزید و از جهت

عزلی نسبت با محمد صلی الله علیه و آله و سلم در کتب خویشی بسیار می نماید اولاً و در فرقه شد مذکور است که گفتار و بیعت بود
از قوم سوسه که حوز او بود در سلسله خلفان بر کمال نظام است و انعام داشت تا بنا بر ابراهیم عادل
شاه سوسه که در او بر آید ابراهیم عادل است و بر کتات بود و غیره در جای بسیار می خوانند سوسه
در جای سوسه که در آن طبع توطن انداخت و چند غایتی بود از صاحب قران ثانی است و جهان نیز
بر هم خست گرفته خود در بیعتی بکنند و در پیشش سپید و جایگزین وقت است چون ابراهیم عادل
شاه را عارضه مرض الموت تمام شد است و در کشتن از حلقه فانت بسیار در حلقه بود
آید و اکثر سوسه که کون می خوانند بهجا آورند و آن ولایت و قتلش از لشکر ای که است
کما بنی قتلند خود عالی مانند درین اوقات بسیار که در نوع قوم سوسه و محوئی بود از
شیعی است و در سوسه در حلقه ساز جمع فرسود و در کشته شود و آغاز کرد و فرعون قتل کرد که از
حارسان عالی بود و کشت در این اوقات روزگار ابراهیم عادل شاه بسیار و نیز در شیعی علی علی
باید در حلقه نمود چون او با هر خون است و قتل هم سوسه که بود بسیار در حلقه و روی نمود
و بسیار از روز قیامت گرفته بر تمام قتل کون است و یافت و حصول تازه اعدا است خود
قریب چهل قلمه سانی و در آن زمان قلمه در سوسه بسیار است و سر از اطاعت علی عادل شاه
و محمد عادل بن جلالی گفتند در روز بد و شروع حکامه ساز و تاخت و تالیع اطراف کون نمود چون
حکمت کون متصل بدربار شود است جمع از بناد در این مشرف گشت و قطع الطریق در بار
جنبه راه زنی محار را بکنند و بعضی اوقات قابو یافته بر برخی از نواحی متعلقه بند هم دست
جرات و از نمود چون ابن خبر جاد شاه او رنگ زیم عالمگیر سپید با میر الامرا نشانند

خان سوسه

بعضی نامه از برادر کهنی و کبک ساجوراجه نورشده و در بر گرفته و وعامل از جانب مرسته ^{طه} ^{نصرت}
 بنده یکی مکاسد ار چهارم حصه وصول کند دیگر نائب و پس مکتوب و بعد الحقا و این صلح ملک کهن
 که دولت تمام عین خراب بود از حیر و با با بادی آورد و اما ضبط یادش به برخواست و این
 ترمیم حکومت تثلیث سیم سینه خرابها را از و پیدا شد و امیرالامرا بود که در ۱۲۳۰
 بجز عالم بیخان برادر زاده خود بود در کهن نائب گذارشته و قوم بالدر جشن نامه عازم دار اهل
 شده و بعد از آن سیم و بعد کس رفع الدعوات نامه سستراچی مله را بلند است خرد و با اتفاق
 بالدر جشن نامه ترمیم عالم بیخان جز نامی پیش فرستاد این مردم بد کهنه آنه تسلط تمام بود
 هم رسانیدند که از عالم بیخان جز نامی پیش نماند بود عالم بیخان و القضاة عمر و دولت سنا
 باره بالدر جشن نامه در گذشت و بپوشش باجی را و فام مقام بیور و در از المهر سرکار
 ساجوراجه گردید و در ۱۲۳۱ محمد شاه پادشاه صوبه دله را ملوک بود در بهار که از داد
 و در ۱۲۳۲ محبت سولکر مله را از قوم شبان که بجز در تقار باجی بود و بعد از آن کهن عالمی فرست
 با در بهار جنگید چون از در غر و یکی از اولادش که بجار او نشسته بود در جنب مله راسته
 شد صوبه مالوه لکه کوب تا تحت و تا الله مرسته بود نامه چهارم و سوم از نامه م از دم
 محمد خان بکنش صوبه دله مالوه گردیده نه له و چنین رسیده اما نقش تسلط بکنش در نشست
 و ملک جبل و سیم از نامه م از دم صوبه دله را در بر اجمه حبیب کبه صاحب رعد و نور است
 او با بر جنبیت کبش پیش از پیش در تقویت باجی را و کوشیدن رفت و چون
 که بعد تغییر سر بلند خان بر اجمه ای سینه را شور شور شده بود مرسته بجز ملک بیخان

در آن صوبه هم راه یافتند و شش می انگیزی حاجی را و ضعف سلطنت در یافتند و کجا
اقتدار خود بعد از طبرک هم صوبه میاید و بدو قدم جزا است پیش گذارند منظر خان بعد
عصام الدوله خاندان بستم را و ما نور شده بمالوه در آید بسیر و پنج رسیده به کجا
را و ترک نمایانم بد کهر گشت و منظر خان صحبت نا کرده بدار کزدن عطف عثمان نمود
در کشته از ما نیز هم از دم باز با نجه بلا و الله مندرستان نمودم از بخان وزیر و خاندان از خان نیز
او ما نور شدند از امیر الاحرار علی الرغم وزیر صالح نمودم با اتفاق وزیر بدار کزدن گشت در
چهل و ششم ابره در این شند عا جیب کسک سوا می پاوشاه را از غیر ساخته صوبه بعد از کجاست و مالوه
بر حاجی را و در کجا رسیده راتی و فاتی صوبه مذکور گردید بعد از پنج از آن کجا
بر سر راه پیدا و رفت و موضع انتر فلار الدقامت را چه مذکور در محضر نمود مصوب
و بعد تا هیچ ملک بعد از او با الله مداخلت با شتر سید میلاجر جا و در مغز کرد و از در با
جنا گزشته با برین الملک کرد و در انوقت نزدیک ابره ابار رسیده بود و او نیز میلاجری
با برین الملک مقابل شد برین الملک غالب آمده همه کثیر را مقبول و مجرم
سخت میلاجری با ضراب گرنجه خود پیش با جبر و در سب بند اما مجمع او انتر
در آن جناب کام نماند اجل رفتند و قریب بلنزار و با مقدس با کسپر و در اندر برین
الملک که ام یک یک جا و در و هم رو بر طلع ارض لو با جبر و خفت عظیم شده
رویش ه جهان ابار آورد و اطراف ان شهر بود خانه شورش در جهور کشتند
تا انکه در انجا و خاندان خان و برین الملک و غرض خراب با شش مدافع او ما نور

شند در کسپر

شد و در سپیدرند با جلال و صوفی در جنگ نندیده از ابراهیم با مالوه بر گشت چون اصف جاه
 در سال پنجم از زمان تیم از دم کهنه آمد صورتی در مالوه بر تخم راجی لاد و بافت و عازم مالوه گردید
 و در سواد بویاب با با جرد او و بر شهنشاه و در این ضمن خبر آمدند که شاه عاقبت تیم
 با جرد و گشت و اصف جاه حضور گشت در آن زمان که اصف جاه سواد بویاب با جرد
 و او نیز که در کوه بود مفاصل در عزم بر آرد که از بی اتمام سواد بویاب شجاعان از آن
 که از جانب اصف جاه مائت نظامت صورت بر آرد و جلد گشت و چون در عظم از
 در وقت شاه سلطنت نمود و گشتان رسید با جی را و جا گزشت نمیدارد آن دهن
 را از طرف پادشاه و اصف جاه داشتند ضبط نمود و بعد رفتن پادشاه نظام الدوله
 نام جنگ خلف اصف جاه سفیر به ترو با جی لاد و فرستاد بیضا مهابر و سعید و شمار
 با جی را و دست از فرزند و ضبط جا گزشت بر وقتش روز سه پنجاه و بیستم از ماه اردیبهشت
 با پنجاه هزار سوار چراق آمدان شد که نام جنگ لاد از میان بیخورد و با این سواد بویاب
 آرد رسید نام جنگ لاد بر لاد که در شهر مراد حاکمیت بر آمده قاصد تا بلخ چون رسید
 و با جی را و از زوه در پهلوانک و کهنه و عمو و نمود با جرد و غلبه نام جنگ و بعد صلح و اصلاح
 دولت و طالب ملاقات نام جنگ گردید حضورش آمد نام جنگ از کار
 بگروان و سید به جا گزشتش و حضورش فرمود با جی را و بعد صالحه مالوه رفت و کنار
 نندیدار سپیده که از دم حضور است پنجاه و سوم از زمان تیم از دم در گذشت پاد
 جی را و با جرد گشت در معنی نام اصف جاه از حضور و فصل گشته در فصل پیران پور

گر دید و بالاجر که از دلش عالمی نیست و بر زبان نور ملامت آشفته چاه نموده بمالو
مخفی نشد و بود معا و دست آشفته چاه بدکھتر تا جلست او که شمس بود غنیمت چند
مرتب نشوی که و تینم یافت بصیاح بخامد و در گذر نام خلیف با ساسا بود از چه قواعد صلح تا بسپاس
تا که در نام خلیف که هم نام بود و کثیر که بود صلح مذکور بحاجت و برقرار ماند و کثیر
نام خلیف و فوت ساسا در یک شصت و یکم از ما بنام از دم اتفاق افتاد که
بالاجر در وقت غنیمت و سدا نشو بهما و و در بعد بالاجر که در وقت کشت بود در تمام
شد تا جن ساسا در چه بر همان گوین را از دو دو مان بیوسله حسابی بر می شد
بعد از آنکه ساسا بالاجر را و کس را از قوم بیوسله بخار صلح بر سدا راجع نشاند و
زمان علی و مانی در باغ او و در عقبه افتاد از طرف او و در وقت قدم بر زمین رو منقاد بکند
موقوف از طرف او و سدا بر آنکه گوین را بعد فوت ساسا صلح و نام خلیف در سدا
و در کس ساسا در صفی است سابقه نفاذ کس یافت مجملی از عادت فرقه رحمت
عموما و بر آنکه گوین حضور ما آنچه بر مردم بی از او بگرای که عمر خود در کس گذرانیده مردم
اولاد خدای بود از حقایق بود و کس من و غیره کاجه نوشت در تذکره خود ابر او نموده
نکاشته خامه و قیامی نکاشته شود که فرقی بین مذکور است بی و از آنکه مردم جاوست بی بایند
و چو در مانش جمیع علی خدو مذکور در طرف حقیقی کشند و زمبدر و منفذی و بتوارگی
هم با قدین نگداشته اساس و ارشاد کار مذکور را از منج بر گنده نیاید تصرف
خود فایم می کشند و می خوانند ملک نام روزی بن شوندر زاق مطلق تعالی شان را روزی

رسان هند و مسلمان است بر یک قوم رزق القفاف خندان بر همین زمین نوشته تمام
 این مملکت بر یک قوم چه طور مسلم قلند مانند لظافت طبع و لطافت ذالینه فرقه مذکور میگردد
 که با لاجی را و با ان اقتدار نان با جره میخور و و نان گندم فوشند داشت با ذخایر خام
 و این خام و کرسنه یعنی مگر سبز خام بر عنت تمام حوزوه لخصه از آنها را نان خورس
 مین خت حال عوام آن طالبه برین قیاس باید نمود و از مختصات مرهقه است که در
 فخر و اسناد خود سنین سحری بزبان عربی و خط مرهقه می نویسند فقط
 ذکر تخیل حواله عالم بادشاه و شیخ الدوله وزیر مرهقه نجف خان وزیر الدوله و سوادیکه

روی دله فقط

شیخ الدوله مم بادشاه در صوبه اله آباد بد فح قلمه جیاسی و انتراع آن جابه از گما سکا
 مرهقه در فخر مذکور است تبدیل لهند اشتغال دولت کرد در شاه از زمانه از قوم بر محمد
 قاسم خان عالیجاه از انگلستان با فقه پیش شیخ الدوله آرد حسب الاشعار
 شیخ الدوله خود عالیجاه لطرف تبدیل لهند رفقه معاملة انجار انجونی الفضال لطم
 باز آرد شیخ الدوله مم بادشاه بمجد عالیجاه اراو محالک ترقیه عمون تحریک الفکیه
 آرد و آخر مغلوب گشته مصالحه نمود و صوبه او و پ شیخ الدوله واله آباد بادشاه اصصا
 یافت چنانچه ذکرش سابق گذشت بعد شیخ الدوله جان نظام صوبه خود و بادشاه برقی
 و فنی صوبه اله آباد اشتغال ورزید و یکی از سرمدان الفکیه لوسط جواب و سوال
 بنمایین جماعه خود و شیخ الدوله در حضورش ماند و وج الفکیه پیش بادشاه حاضر و منین

و یادگش می بود و لکن روی سالدنه برای مرزا نجف خان بمهر نالکسیان مقور
و در معامله نکاله که انگلیسیان مالگذار است و چهار لکن روی برای پادشاه قبول نمود
چونند محراب گرفته بخانه قوم می رسانیدند و او در رفاقت پادشاه بعد از زمان سپهر
حکومت کوشه یافت و با نظام انجا استقال دولت و مهر الدوله بنام خود ساخت
سرفار پادشاه مدار المهادم و سر کرده رفاقتش و مختار عزل و نصب جمیع نوکران سلطان
و در وسط عقب و عقب پادشاه با انگلیسیان بود و در زمان اسفار سفارت
ملکه ماحجه آمدادی یافت بعضی از سفیران ملل فم پادشاه مثل حمام الدوله عثمان
و بعد لام نانه و بهر حال سلطان محلی تمام مناسبت طبعیت که با پادشاه دوست شدند
تغوی می یافتند خصوص حمام الدوله عثمان که زنده بی تو خاسته بود قصه و خوانند
تربیت کرده خدمت پادشاه برسانیدند و رسید امتناع وافر حاصل می نمود و
مستند السلطت مکتوب دید و شجاع الدوله سپهر فخر و زور سعادت علی خان را به نیابت و دار
و بعضی ملل فم را به نیابت برالتخی در حضور پادشاه گذاشته تا بیخود رفت
حکم حاضر می شد فقط و کراحوال گشته شدن سورج جلاست در خاک
نواب نجیب الدوله بهادر در دست سید محمد خان بلوچ حرف سید و
در میدان مابین شاه جهان در بار و فرخ نگر فقط
نجیب الدوله بنام منصب امیر لادرا در شاه جهان ابراهیم سلطه بود و چون تخت جهان طرد
سیدان شاه عالم در صومالی محمد بر او بود جانسین بندگش در دره المحدث گردیدند

رقی و فی قمار

رتق و تق مہمات آنجائی عمود در میان افغانہ رو و حیلہ خالی از آدمیت و شور نبود و بی حیلہ
 لیاقت سرور و سپہ سالار با جمہ دوست و علم شجاعی نیز بر او فرا داشت فقط و توجیل
 جات و زر و بلکہ در او تمام خفہ سوار و صف آرا و مملکت ستانی و کار و بی مثل
 او دیگر پیدا نکردیم چنانکہ قلمو مستحکم بنامی و در صفا بنی تیار کردہ نشینان مقتدران ہند
 مستغزب نمود و ہم از زور ہر لایہ حاصر در اصطبل و سوارانش مملکت دوست و انہا
 برق اندازید و کسب ہر سببہ کر خیال آنوقت کہ با فوجش در ہند منصور نبود و بکار
 دشمن بر روزہ خیال نمود و ما را را دیند کہ در حروب افواج ہند را مقابلہ با فوج او و غایب
 آمدن بر انہا از جملہ منتغات بودگان غیرت کہ کسی از نظار این مملکت بر او غالب آمد و
 در جنگ قہر داشت مگر مرصہ بلا و او بخت و افواج ایرانی ہم در ملک او در آمد و استفادہ
 درون قلمو کہ خفہ نشینہ پدیدار ہما نمود و محفوظ ماند و در جنگ افغانہ کہ با صفدر جنگ القات
 افتاد جبار ہما نمودہ بر افغانہ غالب آمد و مثل صفدر جنگ وزیر مقتدر را سزاوار از
 نمود و او اعانت کہ چون زمیندار و ملک محروسہ و نہایت القات شد جہان
 آباد داشت و ہمیشہ بہ شہر ملک و بکران می گماشت جب الدولہ را با
 او کاوش دینی بود و ہم از ہمدگر خبر میداد و در قلعہ بر یکدیگر می گذاریدند
 بلکہ جب الدولہ از و اندیشہ می میداشت لیکن چون ہمانہ عمرش بہ نرسد و در
 سہلی با ان صغر ستمد لہ و از جہاد کشتہ تقصیر این جماعہ اجمال انداز زمان
 سلف جمعی بشیر از فرقہ بلوچان در فرخ آباد سکونت داشتند در مہد محمد شاہ

یکی از آنها کامکار خان نام اقتدار بهم رسد پس فوجدار کرد و حکومت پانی
 و حصار گاه گاه با اختیار او بود و محاصره را از متر دان مسخر و مصفا نمود مورد
 مهر پانی ارکان حضور و اکثر بکار آنجا مامور بود و بعد از آن یکی از ملوفان او بود
 نمونه و جباری سپهر سپهر یافت بوسیله عمال الملک بمرتب امارت رسید
 هزار گردید بعد عمال الملک با نجیب الدوله هم ساخته اوقات مگر را نیز بدو از
 کرد و حتی شاه جهان آباد فلو و ابابکر مامور خود طرح انداخته محل قامت خود و موسوم به
 بهر گدازیم سخت چون کامکار خان مرد و میان او و ملوک و اتمام از منازعات
 رویداد سویر حمل جاب قابو یافت بلوچان را مقهور و مقبول ساخت در واد
 و فتح کرد و اسیر نمود و قالی و منور شد و در عهد نجیب الدوله فرستاد که بهر
 گدازیم را هم استیفات نمود چون از نجیب الدوله اعانتی بجهت آمد سویر حمل از ما
 اعانتی نجیب الدوله در اعانت بلوچان استبداد خود بر نجیب الدوله دریافت
 در خدمت و جبار بر کعبه الدوله یعقوب خان را که برادر وزیر ابدالی بعضی
 اوقات نام شاه جهان ایلامی بود تزوجات فرستاد حکومت که لطف
 و مدارا مصالحه نماید و فتنه را بیدار کرد و یعقوب خان با لفاق بجمع دیگر
 کهنه تری تزوج سویر حمل رفته سخنان آشتی نزد کورست خند و یعقوب علیخان
 جوهر حشمت لسان بطور بدیه سویر حمل گذر امید او پسند نموده همانوقت فرمود
 که خایه دوخته ببارند و مقامها تا تمام مانده یعقوب علیخان برخاسته گفت

از نجیب الدوله سفارت
 بقبضه و تلف و خود را در سپهر پانی

که ایضا

که بهار صاحب جلای نماید فرمودند که در روزهای اول سویر جل جلاله که در آنجا منظر بسیار
 نمایانند یعقوب علی خان مع کرم الله فغان خدمتکار که نجیب الدوله اورا منور و نسیه همراه
 فرستاد که بهر کشته آمد و با سنگی احوال کفن آغاز نمود و کرم الله عرض کرد که اگر
 غیرت باشد چاره غیر از خنک نیست نجیب الدوله متنبه شد کفن الی و الیه
 باین کافر حیا می نمود و سیران خود افضل خان و سلطان خان و ضابطه خان و کفن
 که فرود اظہار شده عبور نمودند و دیگر روسای اوج کفر خود مثل سواد خان
 افرید و صدق محمد خان بکنش را نالید نمودند باین کافر فرمودند باید چنگید و بهم
 با نفع عبور نمود سویر جل جلاله فرمودند که در روزهای مذکور ما مور نمودند بر دریاچه مین
 مورچال بن نجیب الدوله کج شاه دره را نهمه بر کشت گذاشته مہار چنگ
 شد چون خنک تروم گردید سویر جل جلاله هزار سوار تربیت کرده خود را در جای
 مناسب لشکر ساخته خود باندلته اندک از کدام طرف آنها بر سر نجیب الدوله گذارند
 با سعید میر از قوچان باین مرادول و نجیب الدوله لشکر جانوقت افضل خان مرادول
 نجیب الدوله از دست مستارام و غیره مرادول سویر جل جلاله کشت خورد و فرار شدند
 و فراریان از پیش رو سویر جل جلاله می گذشتند کلم الله خان و مرزا سیف خان عرض
 نمودند که بهار صاحب در اینجا استادن مناسب نیست اتفاقاً کرد و باز بگو عرض
 کردند جوابی نداد و اسب خاصه دیگر طلبید بران سوار شدند اسبها ناگاہ سپید شد
 خان بلوچ عرف سپید و با چوب سیمه سوار از قوچ مرادول نجیب الدوله گرفتار شدند

در طرف بحب الدوله می رفت شخصی از صحرای اوسو جبل رو شرافت گفت خالف
 بجای برودیدها از سور جبل تنها در میدان است که سبب چنین وقت باز بدست تو آمد
 سید و بر سور جبل تاخت و یکی از صحرایان او سمسر بر سور جبل زد دست رویت
 لوله در آن زمین ناموریم که بقطوع شده او در بهشتان بر دو شسته ترو بحب الدوله
 لوروند اگر چه بحب الدوله تا دور زشته شد که سور جبل متخفی نشد اما هر چه
 او معلوم نمود بجای رفت تا بر گشته و جنگ موقوف شد چون لغوب علیخان آمد
 دست نامور و ار لورامع آستین جامه چمنیست که خود شتاخت گشته شد
 او شخصی یافت و فتح و طرف بحب الدوله را بر سر آمد فقط

در میدان افکار دیوان حرم او در طرف بحب الدوله
 مخطوطه او را به

در ضمن شدن جوهری که در سور جبل
 و قوت من بحب الدوله و ممکن تا بین من باطله خان بجای برودید و فقط

جوهری که که البر و ار شد اولاد سور جبل که قائم مقام پدر گشته است با او غرور
 گردید و درین مستی با از جاده مویشاری و قدر وقت شناسی بیرون ما
 گذاشته ره را طلبید با فخر رفتی اگر چه بنده محاصره قلعه شاه جهان آباد بودم
 جهت بخاه روز جنگیدم خوب ساطین بودم و بر سر که با برهه شتخت بمعالجه القضا الله
 و بحب الدوله و جوهری در میدان خوفناک شد که التشن فتنه فرو نشست بعد از آن
 سمر و فرنگی رفتی منکر ام عالیجاه بود که با شجاع الدوله سفاک با برهه بدست او برهه خانان
 را بر با ره و آخر شجاع الدوله هم نزد ما تاخت و با نیزه لاجندوق حقایق و توب و غیره

مکتوبات عالیجاه

مملو کات عالیجاه بدر رفته خود سر میگردید رفتن خود که بعد از خود خلاصی و خزان و بیکار
 خاک با احفا و راه حبسند سوار شد و وقوع بی شمار فرام آید بر سر جی نگریت آباد
 خزان ای خراب بی جا و زیاده رویها با وجود کونپ خانه و بی وقوع است
 از آن جوانان قوم خائب و خاسر گشت و در زمان اقتدار و جهاد مستعد خود مردم بسیار
 زان در وقت و اتمام بدر گشت و بعد از آنم چه بدار لایحه بر دولت خود سلطان ختم بر ملا از
 حق ناقوس دولت و دم از دست او بجان آن یکی از بزرگترین اوبرالکینه و بعد از آن زمان
 از جانشینی پور بر فاکت شد بعد از ولاد در خرم سنگ یکی از سرداران این سید اولاد
 بجای او نکلید که بدون عین بود از زور و دلار در جویت دولت پیرانی یا ایتی به
 بیانه دو آتش بود و غلبه زری از و قول حکام کشف از رستگاری خود
 قتلش خبر به بیانه تیار و در دولت خود رتبه سنگ بود فاکت و حقوق گشت
 گردید بعد از و برادرش نول سنگ بر سنگ لیح گشت و بخت برادر جهاد
 او با حالت بعضی روحیات سورجیل که خزان و افزای لا مغرور بود و علم
 دیگر مسلک خود سر بر بیجو و عدم تنظیم در لایحه او پدید آمد و قروا اقتدار یک ما
 سورجیل دولت رو با حفظ نظام و حجب الدوله به اسمان اقتدار عرض خود
 چند روز فرمانروا گشته جهان ابر گشت هر چند از قوم رو عبده بود که اخس
 قوم افاغنه اند بازم دولت کیمش و خیر اندیش خلق بود اما هم اصبا گشت که در مدله
 و دفاعه بود از خاست طیف که لفظ ما است آنهاست اکثر خلق خود که

که شاه جهان آباد و اوزادگان نجیب اند او پنهان سازند و هر نوع ستم
 و غدر بر مردم انجام نهند و گدازند آنچه گدازند تا آنکه بحسب الدوله بم بعد از
 قاضی زکریا شدن سوز جل سمار شده بر ای شاه جهان آباد با تلفخ خوف
 ناس زیافته بطرف نجیب گدازد رفته سکونت ورزید و مدتی بمنند بیمار بود
 آخر با جل طبع مسلک تا که بر برگ پیچید و بسیر گدازش حاصله جان بجای آورد چون
 نمود فقط ذکر رفتن شاه عالم بادشاه از آباد لباک بطرف شاه جهان آباد

بعضی سوانجیکه رویداد فقط

شاه عالم با و ده جو آرزو مند ترول خود بقلم شاه جهان
 در راه آباد بود که بحسب الدوله اللهم رفق النوف تقسیم وهم در فکر بجزک آمدن ما
 احوالی و الفکار بقوت و لغت آنها تقدسنت انصار طلبه رفاه و اقتدار از
 باقی ماندگان مردم ولای پهنه که در شاه جهان آباد و از لفظ افغانه و عدم در اقلت
 در کنار آنها دل تنگ و آرزو مند در بعضی بادشاه لب فطرت بهم اندوز
 تر حبيب و حنین بنی اللهم کوشیده مرشم به لانی اس کار شمر فند و سبب الدعان
 به در عاقبت محمود خان کوشیده بهر او درین و هم بر فاقه و اعانت یارده
 بمقصود شرافت و بعد حندی احوال فی انها مقض قبول مسؤلات خاطر
 و فک بادشاه آورد و شاه عالم در بعضی تا بگردید بهر الدوله و الفلین و سماع الدوله
 محالوز در بعضی هم قبایح این حرکت را بوجی شستی ظاهر کردند بادشاه

مطلقا بنظر آن

مطلقاً قبول نکرده خرم خود درین عزم بجای مبالغه بر سخت و برگزینی باقی
 اله اباد شد انگلسان ما چنانکه رخصت نمودند میرالدوله رفتن با پادشاه
 نصاب ندانند توسل با ذیال علم است انگلیس است و از طرف انگلیس معتمد معتمد میرالدوله امانت کرده بود
 و حاجت آنکه در پی راه را انگلیس نام او فرستاده بگویم پادشاه جهان بود و چند کلام
 در بقیه از راه مضافات صوبه بهار و رتخواه یافته بجای آنها از بزرگ و کوچک و کجاست
 ازین معامله با هم ملک که گوییم ششگ بهادر در این مضافات شجاع الدوله به بنابر نیست
 و در اینجا هم کس جمع آنوقت میرالدوله هم ظاهر شد مضافات گوییم به اندوختن شجاع الدوله
 معامله با اله اباد و کوشه از گوییم به هم خود گرفت بهر الدوله منقول گشته ز یاد تعمیر باقی رسانند
 و در همان آردول بهار شده در حکم بعضی از دیدنش او بود و عظیم اله اباد و معجزه ساخته شود
 بدو آن که در فقط در رتخواه حال بهار پادشاه برگزیده شجاع الدوله چند منزلت است
 نعم و در فرسخ عزیمت پادشاه ساجد بود که فاشه نکرده در بنظر احمد خان بکس حاکم فرخ اباد
 ازین جهانی بی بقادر گذشت پادشاه معین کفر با شجاع این خبر تر و باب فرخ اباد رسید
 در آن طبع با اموال او بر کس و برین صیغه اموال ملایمان مقدر هر که از کس ذممه سلاطین با بر
 است نیز نموده بود و چهار فرخ اباد مضافات خود آخر و حقی معذبه از موقوفه جنگ پر احمد خان
 جنگش بواسطه شجاع الدوله گرفته شد جهان لاکر رفت و شجاع الدوله موقوفه جنگ پر احمد خان
 عواطف و حکم خود به کس نوزبت در خانه اش فرستاد و خود طلبد گشته همی بی حد بدول حاضر
 فرمود و بهر خود و حجت نموده بهار و در علم بر دو حقت احفاد بکنز ملاز خود توسل است و است خفت

در روز و شاه عالم با و شاه پسر از تخت شاه جهان آباد
سید در استن جماعتی بر پیش و فرزند شاه جهان آباد
چون شاه عالم مرده بود با عانت که خواست بوی از سر و پا که بقبر السیف فرج ابدالی در و کسر و
با هم جانی بودند با هم در عیب از قدر و عزت و جاه به جهان تو مسل با و شاه قاضی حضرت بطرف شاه جهان
گردیدند مخاطب خان نام بریزد بر این که فغانی مرده بود در پیش بود با اخلت خود در شاه جهان آباد و وران
خرم و احتیاط و بدیه لطف بسیار بود و خوب گوید که خلف حاصل کرده بود در پیش بود با اقامت نمود
و مرده در دفع شاه جهان آباد رسید شاه از لطف و محبت پسر شاه عالم بود بطوریکه در قلم تمام حاکم بود که تمام
حکومت اطراف اختیار نمود و در ملک ملایم مخاطب خان و است انداز شد و شروع کرد و پادشاه به در آن وقت
در کعبه در قلم تریول فرمود و بعد از آنکه در آن شهر که بود فرزند و معنی بود که استقبال پادشاه اندوه
موند لطافت و محبت او با پادشاه در آن وقت و خطاب مجدالدوله خان زغان فرزند خان
بهین و در تمام جنگ یافته مدار المهرام خان پادشاه کردید و سفالدین محمد خان مرده در
جیب و سوال مرده نام بر تو عبد الاحد خان بکام خود نسبت محرم مانند پادشاه در فصل
خرم سرای سلطانی گشته در لطف و محبت و وفات نمود و نامهای آنها که در تیره و وران
مخمس خان مصفا شایع است و قاضی حرات هم رسانید عازم فرج معالج علیا گشت
و در اندوختن حساب از قدر و فواض آرد و در یار و خان شمار استخفاف نمود و مرده که حسب
الطلب پادشاه از خرابی و ویرانی ملک مخاطب خان بر گشته است جهان آباد فریب رسید
و در وقت طالب زبیر از حد و تطایف مالا لطایف آغاز نهاد پادشاه در بحر تفکر افتاد

از اولی فرزند

از مردان نجف خان استقامت کرد و اول فرزند شایسته ولادت نمود و گوشتال حاج علی
 بد کمال نفع این مهم ما گوشت و از شیر بیرون مشتاقه نمود آراسته و با وجود قلت فرج
 به سینه و آئینه بر روخته م بار در کار زار غالب آمد ففظذ در در اندازی از برای **نفس**
 پیشه و یا بین مرزا نجف خان و مریدیه با توجه فرج و جناب است اندیش

منافقان حضرت شیخ عبدالرحمن و حاتم الدین خان و میرالدین خان محلی با فرج عزیز سلطان زید
 نجف خان و میر شیخ حسن او و جن دینی خود را بمن نمودند تا هر کس که نام او با کوهی
 در نزد سینه نجف خان افتاد تا حدی که با مریدیه و مریدیه و بدست بر این مرادش
 آورد بی اطلاع نجف خان در کمال اخفا مصالحه با شیخ حاتم نمودند و مریدیه هم بنا بر این
 وقت قبول نمودند هر طرف بر وجه و بار چهارشنبه مستعد یافتند بعد از حساب الام
 در آن که مریدیه را از روی شکرها نمودند و مریدیه را غلظت بجهان آباد و کلان آنها اولی
 شرف حضور یافتند و عظم در شکرها و نام نندند نجف خان بهای با صفای زین جز متوجه
 حقم فصل نهم و در خانه نجف نازل شد با دست و حمالتی حاتم الدین خان زینکه در
 مصالحه با مریدیه قرار یافت که بر نجف خان خواه که در مریدیه فرموده از خان فرمود بگردد
 مریدیه نیز غیب و تطبیع داشت و در این زمان منافقین میباید و عید و تهدید بجهان فرمودند
 زین بر خواه و در فرود و به صورت آنی بهای دلبر اثنا ز جان بر حفظ ابر و اجتناب نمودند
 جواهر مریدیه فرستاد و با حدود از مریدیه ایان موافق که زین با اسامی چهار صد نمودند مستعد جاندار

لشست چند روز اند و دست سفید در میان ماند چون رسته بود هر چه از کف دست
مشحام بی نظیر و در جان با ختن و پیرست و خصل زرد بگنجه غرض گوید این از و گمان ^{مکان} لغوا
نذار و اگر کار و شتی ز باره جعل آید تا زمان که نشسته نشوند بر او دست خوان یا دست و دم
نمیدهم آذرون چنین کس از ابلت دورست تا بر نیغام ملاقات حفظ نمند و
سوا این خاطرش را مطمئن ساخت و زلف نجف خان مع رفقا با سلح و بران قیمت
مجموعه معسر رسته رفت نکوح بر عهد تا بیرون خبر استقبال نمودن خاطر قوم را بعد
معالفه تا حرام تمام آوردن برسد خوفت بند در کسم ماز خواججه مقدم رسیده
اقبال و افزاس و جواهر و بلبلوسات مسکینت نمف خوشنود بر گزیده میزد حفظ ذکر

بقیه احوال سر اسرار خدای محمد قاسم خان بهار

عاجیاه و انتقال او از دنیا با حال تنه

سر محمد قاسم خان عاجیاه در ملک افغانه زوجه صله رسید زمانی چند و بر پیمو اطف
گذرد بعد از او ضاع زشت خفیه بدگمانی با خنی خدا و اراغ ایادی هر یکی از رفقا
و دولت و در آن نداشتیم بار تا بعد بر همان عمر بود ضایح فرزندش از آنجا هم در گرفتار
او بر حمت خفیه رفت و بعد علی خان ناظر حرم سرای خفیه که شرط علیک حلالی بقدم
رسیدند با آنکه بعد میانه ای بر او بر بیت اندر فرقه خود نشسته در مقام اقامت او که بود باز
خودش رسید بکمان که اگر مانع نداشتند چرا از آنکه بر نشسته اند و بجایند و تا بعد همین حال نشسته
خواججه علیان و ملاقاتان مقدم او همه از چهار ترک بار بر خفیه بر خاسته رفتند و خوف از اثر خفیه

ملک افغانه

ملک ایالتی بر خاسته پیش از آنکه بر سر دست و از آنجا بملک را چو تیر تیر نقل نمود و از آنجا در
 مابین اکر با روش همچو آهرا آمده افامت از بد و بعد چند روز که بر لب تیر در راه نور و
 عجب شدند در کشتن مریدان و سلطان بنده نین
 اوضاع اولی و نسبت خلد و زمین در سخانی

چون عجب من کجف خان و مریم در گرفت و اتفاق و اتفاق و اتفاق و اتفاق و اتفاق
 بادش و کجف خان و مریم بر هم ضابطه خان و انترام مالک از دست افغانان قرار گرفت اتفاق
 بعد برینصفت که در ضابطه خان در جنگ میدان عرفه منبره سکر نال و فلو غوث گردیم
 برای اقامت خورشید افواج میا دوست در همان فلو مع بعضی از اقلع الخوف کنگا
 در محاللات جا نماند و عفره برای ارامه رسید گذارشته ناموس و عیال محفوظ نیز
 در فلو الخوف کنگا نگه داشتند دور سکر تاک مسعود بد لغت لشتت مریم و کجف
 خان بادش و لایه و مریمی از شایمان لایه گذارشته خود میتر خرامیدند و مجاوره
 سکر تاک بر دو طرف زمانی محمد در جنگ گذارامیدند چون عفره بر ضابطه خان و فلو تک
 گردید پس در آن لغوم خود مثل حافظ رحمت خان و اولاد و وزیر خان و منقن لایه خان
 با سعادت نوشتند که بابان کار و خیال کرده زود با بر رسیدن در آن عفره هر
 یکی مسع فوج از چهار جو صید با سعادت ضابطه خان در رسیدن ضابطه خان هر یک کشته
 که بر فلو سکر نال سینه راه اند و شد الخوف کنگا برای وصول گاه و اجناس نال
 گذارشته خود عفره و عفره بانبر و لایه رسیده لایه نال کوه و شوره نمودند و در فلو

افواج خود را با اندک فاصله با بر معابر کنفا از می در سکر تان سر باله نالبت سی کوف
که ملک خویش بود بهر ز احم عبور و هر وقت بند و افواج هر دو در فرود طرف با این سکر
تال به انفسه جای بر معابر تانید هر صدمه از مشا بعد این حالت قبایس با بانی کنفا کرد
عند التخصص معلوم نمود که اکثر جاها پای آب است با سانی ازین معابر توان گذشت
دو سه روز تغافل که روزی پنج کعب جان سوار شده و راه سر باله گرفته از مقابل
خیزد معابر گذشت چون مستحقان معابر عقب مانده در ضابط جمع شد که باله تری رود
تغفلت هار فرنگش هر یکی جاها در خیالی گذشت و معده فری فظت بعد ناگهان هر صدمه
مع خاستر عطف عثمان غوره از می کف معابر که گذشت بود بر یکی از آنها عثمان زینر رسید
بدر با این کعب حال بر اول آنها بود چون بجای مقابل عبوری رسید الفهم بر اندن از آب نمود
سر و لول فوج افغانه از لشکر بر آمدن با سواد و در سندان جان تار بر بلندی سنان از کعب حال
منزل بکناره رسید نمود در آب بود اما بعد وقت پیش آمد نقد و با آنها
سر و لول کعب جان زینور که با بر چند کعبش رو خوف و هشت جان جا در و شایک
کنامند در اول شایک سر و لول افغانه که در اندند در و فصله که در پیش فرزند
کعب جان در مژم بر بمن قدر انفا غوره معبر کعب کعب شدند اما این خبر مشورت با همه
به معاکر افغانه که متفرق بر معابر بودند رسیدند و در آنجا فرزند و بر و ن پیش آمدن جنگ استحال سیف
و سنان که بر آن گشته تا بلع بعد بگفت و در این خبر سکر مال رسید و حیدر خان همراه خودت اول اوم
همین مورثه و خانه ضابط خان را از شهر حضور و خوف قبلی از محمد که مانده بودند مسلم گذار شده

مال بیکر افغانه

مال بکر را بفراغت بردند و قلعه را خالی گذاشته که خیزند فایده خان جیران و مضطرب گشته و خان را که
 بعد از او آمده لطف در آنجا فرستاد و سکنه را محسوس طلبید و بقلعه آمده احوال آن بدین نحو است
 صلاح دلخواه فرستادند و کرمین بنامند تا با اتفاق یکبار در میدان با مردم جنگیده بعد از آن آن صلح
 و مقدر خواهد بود و بعین خواهد آمد فایده خان پسندید و فرستاد که در چینه خود آمد و برای مشوره
 با مقربان خود نشست لیکن اکثر سبکت و فرار کرد و فایده خان آنگی با فتنه عین حال نمودند و در سخت
 واحد در نوح او هم نشانی نماند فایده خان هم با معدودی از ملازمان تاجران راه فرار گرفت و القصد فرار
 نجف خان و مریدان در ملک فایده خان در آید و در آنجا در میان و سکنه آنجا و از آنجا در آنجا
 و ناموس نجیب الدوله و فایده خان بر آید و فایده خان از خیزند پناه بیجاچ الدوله بردند و در آنجا
 واسطه معالجه میان مریدان و محافظان و خیزند فایده خان در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 منار سخت روداده حکم طلب برخی از آن رؤسا از زمین بنامید رسیده معالجه بود و در آنجا در آنجا
 منقسم شده و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 و در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا
 لغویت یافته فایده حصول سبب از قدرت و صلاح و در آن دیده با پادشاه سحره در پیاری که سحر
 با دانه چند آن بیست معلم سحره بر فرار و بنام علی بن از با دانه رسنا و اکثر جملگی های قرب جوار از آنجا
 و توارح صوبه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

و فوجی لایق بدان بود بقدر محاشرت از غلبت آن قیادتش و دیگر ارباب تدارکش هم رسانیده بحالات
ندکوره قاصد گردیده چون بجدوجبات رسید به سوره جات فوجی اران مع سمرقند که شش هزار تن بودند
باتفاقنمای حقیقی و بانترزه شانزده ضرب توپ همراش بود بعد از فوت نجف خان فرستاد در
جو اگر کول و جابرسه طرف شارح شاهی اکبر آباد مقابل رویداد چون فوج نجف خان تازه رفیق ناز نموده
بود اکثری کوتاهی کردند و بعضی جانبازی نموده مجروح و مقتول افتادند و بر سوران جات نیز شکستی
افتاده پس با شند اما سمرقند از آن ساری توپ بندوق فرصت اجتماع با صبا نجف خان نمیداد
نجف خان بهادر حرم در یازدهم نیم گونی لغتگ رسیده خون جاری گشت خان بهادر مرقوم
در پناه چاه بخت که در آن میدان بود نشسته زخم خود را بست و با همه دوی از سوران و فیاضینان که
استاده بود مجتمع گشته و نظیر صیانت از دوی نموده ریب مارا سخنان داده بر صفوف سمرقند
بمسئیت الهی اقبال باوری نمود سمرقند اتباع راه فرار اختیار کرده با کمال اضطراب در رفت و فتح
و ظفر نصیب اولیای دولت نجف خان گشت مزار نجف خان بعد از این فتح نمایان صورتی ارکان
از حضور در خوارست پادشاه را کفایده از دیگر آباد متصور نبود و قلعه انجاصم در دست جاتان بود
تفاق بستگان حضور مثل اسم الله خان و عبدالاحد خان زدوری نجف خان بدل می خورستند سگند
بله عذر و تامل نیست فرستادند چون چشم بخت خان مرقوم از خواب باز و میدیدند بدوش اخبار بود
انتظام انجاصم بی سیرتد و قلعه اکبر آباد سمرقند مزار نجف خان صلاح حال و مال خود در اکثر سپاه و
احضار سرداران و زخم خواه دیده دست از انداختن زرو مال با لمره برداشت و هر چه حاصل است بطور
مرقوم جهاد داری پیشه بر نفا و درم خود حرم بقدر حاجت و ضرورت می گرفت و با بر فقار

مسادات بی نظیر در همین صورت مردم کار و سپاه بسیار جمع نموده بعد از آن بمحاصره قزوین که از قلاع
 جات و درصانت و قنات شنبه اتفاق بود در آخت بود یک سال و دو ماه قلعیه مکرره و مفتوح و
 مسخر و فرار نجف خان را سرانجامه خروج و اقدار کینت و از حضور پادشاه منصب امیرالامرا می شد
 بانفقان نجیب الدوله و خزان ضابطه خان مع خطاب فرودفقار الدوله امیرالامرا سپاه در خراب جنگ یافته
 عزت عالی رسید و سپهر جنگ در آن قلعو فرمان رو بود و قلعو دیگر فرشته با نجف خان سپاه در اوبال مع
 و معادله ده امان خواه کرده نجف خان بطور مرتب انفصال مصالحه داده بنای ارشتمی گذارشت
 ذکر خنکیدان نوب شیخ الدوله با حافظ رحمت خان و خیره و نساعل شدن فایران جامع و مکرر در آن
 شیخ الدوله مابسه در آن الفکسی رابطه اتحاد و عهد و پیمان اعانت و ایداد در تمام محاربات
 که بعد کر ابا عادی رود بدست حکم داشت غلبه مزار نجف خان بر ضابطه خان و حاجت تماشا کرده چون
 با فاخته کینه نای دبیرت داشت حقوق اخلاص سعد الله خان پسر علی محمد خان و غنایت خان پسر
 حافظ رحمت خان بالمره فراموش نموده داعیه استیصال خانه آن جمع افاخته خرم نوه نوزاد گورنر
 پشتنگ بیاد در استخراج و تعیین و جمعی معتدبه در جلوه وی اعانت برای کینی فرموده اذن محاربه با فاخته
 در خواست کوز به سپاه هر چند از طرف کینی نامور نبود که انواع الفکسی را از حدود ممالک مسخره خود
 شیخ الدوله که عبارت از کرم ناس و حدود صوره او در والد ابا دست بی ضرورت برای
 و از تنزاع ممالک دیگران بیرون فرستد همان قدر حکم از ولایت داشت که اگر کسی برسد کوز
 بخرم رستم خدای عابد نماید و اگر کسی در ملک انتقال و عظیم آباد باراده مکرر در آید شیخ الدوله اعانت
 الفکسیان فرماید و مصلحت دین قناعت اندک افاخته با الفکس خود کوباسر راه و بلاد در آن وقت

و فرمایند این ممالک اندر کسی که قاصد این دیار شود ناچار است که اول با آنها درآید و بزود آنها نیز
بناجاری بدو فحمت او نماید اما نظریه بعضی فواید گویند که بعضی گشته شیخ الدوله را بکنج افغانها زدند
و فتح افغانی را با عانت مامور نمود شیخ الدوله بجا فخر رحمت خان و غیره بنا بر اتمام حجت اول پیغام
نمود پس در پیغام از نظر او در اصطلاح با هر چه دست ما کرده مبلغ خطیر از طرف خود یاد رسانیدم و
شمار از دست برد تاراج آنها رسانیدم و دست محمود اقبال زرمود منقضي کرد بدین روز زمین سینه
الحال با بدان زربله اقبال اداس از بدو از آسمانی حربه سید حافظ رحمت خان که مرد هوشیار و
دور اندیش بود فتح الدخان و غیره اولاد دوندی خان و فیض اله خان و له علی محمد خان رو بهل و غیره
را یکی نموده پیغام داد که شیخ الدوله با عماد افغانی که خود فیض اله خان است و انداد و اعانت انگلیس
و امر جنگ و لاف تر از ممالک ناموده از عهده آتشباری افواج دایوان او بر آمدن تسعدت بهتر آنکه
این بلار ابدان زریکه محمود و درین دوشوی تو بجانم دوست از سر خود بگردانید و شیخ الدوله باطن
اولاد دوندی خان را بغریب گفته فرستاد که من با شما و ملک شما که از طرف گفتاری ندارم شما
بناظر هم باشد اما اگر اعانت حافظ رحمت خان نخواهند نمود در آتش و شمشیر خود پس بدو سخت
اینها را بگویند در ادن زرمود اقبال نموده دلالت بکنج نمودند و دیگران نیز بجا فحمت و غرور
شبی عمت بدادن زرمود عدم قدرت پیشین آورده ترغیب بکنج او میداد و اعانت و رقابت
می ساخت حافظ رحمت خان هر چند نمائند که هرگز از عهده جنگ فرنگ بر نمانده ابروی مردی
میدان ریخته خواهد کرد بکنج و آتشباری فرنگ و در دعوای آنها خواهد بود چون ظلم بی بی پایان از
افغانان بر اصفاف بر کمان حدیثه نرسیده گشته و وقت انتقام آن رسیده بود و قتلها بر گشته

موضوع

موصفت حافظ رحمت خان در یکی از آن مستحقان غضب الهی در گرفت و کار بمقابل انجامید شجاع الدوله با
افواج قاهره خود و جنرال ایرکرم توپهای بسیار و اسباب بسیار در ملک آنها رفته تاخت و تاراج شروع نمودند
حافظ رحمت خان هر چند در طلب اولاد و دوزخی خان و دیگر سرداران ناکبر است نمود آنها بمو احمده
کاخاد به استمال نموده از بعضی جاها اندک فوج و در بعضی دیگر فقط وعده آمدن مختوب می فرستادند تا آنکه
شیخاج الدوله نهایت فریب رسیده حافظ رحمت خان را علاج گشته چاره غیر از مقابلانند و با جمعیت
خود و بعضی معاونان که کمتر از پنجاه نفر است هزار کس نمودند بر آنده فخری خراب که عشق بسیار و نوم و شمشیر
و بیکاره مار شیار خار در در است پیش رو گذار گشته معقب آن توپ خانه که مسرود است با استوب
چیده مستعد محاربه نشست از یکطرف پلشن های شجاع الدوله و از طرف دیگر پلشن های انقلسی از طرف
صفوف افغانه غیر راه مقابل راه با هم رسانیده از دریاچه حائل گذشته شروع جنگ توپ نمودند
چون چابک سستی پنهان درین کار بر توبه است که غیر از حفاظت الهی چاره دیگر ندارد تا غنچه بیدست و پا
گردیده آن بسیار از هم اسباب حافظ رحمت خان رو بفرار نهادند لیکن حافظ رحمت خان با محدودی
از رفقای جان نثار در آن میدان مردان کمال دلاوری پایداری نمود تا آنکه گوله توپ برسید
او رسید هر چند با مرگش زرسیده شش همون نرفت اما هر قدر آن جان او از صحبت بدین مفارقت
کرد باقی ماند کای بود قتل حافظ رحمت خان راه فرار گرفته و بگریختن اسباب لاقی شدند شجاع الدوله
خبر این طفر سینه از قتل سوار بی فرود آمده چیده سکر گذاری در حضرت یاری محالب چو بنوار سود
و هنوز سر به سجده بود که حافظ رحمت خان بریده آوردند آنکه او را دیده بودند تا ساینده
چون متحقی که تا نینه باز سر به سجده گذار است چون سر در پیش س لا خجک برادر زن او خورد

بدستمال خاک از چیره او بافتند منع نموده فرمود که در خاک نیز بسجای مسنت الحول که در روز رتقام
گسناجهای این جاوه سفاک بسایک باید مرض و دیگر مومنین و منردین نموده بودند لکن آن کشیده
در انوقت ضابطه خان هم با آنرا نواز جبهه ملاذمان در آن عرصه بر او شجاع الدوله بود شجری تاریخ نوشته
سند حافظ رحمت خان که در مشالک یک هزار یکصد و هشتاد و هفت سحری الهان افشار و دیلمت
تعمیرتین بافته تاریخ بیت چو از لفظ ظفر تاریخ نوشتند بی باقی سحر حافظ بر بند یعنی بر حد لفظ ظفر
که بازده حد شاد است عدد در سحر حافظ که حالت اخافه نمودند سال مطهره است که بود کشیدن حافظ
صحت خان او بار بسیار عابد احوال جاوه افغانه زودیده هر کس تقیاس بر دل آن جاوه مستولی و تقویم
در جمعیت و از دو نام آینه راه یافت و شجاع الدوله بسبب خود را در اطراف و اضلاع محروس افغانه
نموده است عام بر بی آن ملک و انحصار سرداران آن جاوه بسط اطاعت و قتل و قهر متر دان فرمان داد
چنانچه جابرقه اله و غیره اخلاف و دوزخی خان و مجرب خان و غیره اولاد حافظ رحمت خان و مقبول
پسر علی محمد خان رو به طو و گزگرا از دامن کوهستان تا اول بود از آنکه از بدی آیت و هوای انجا بجان
در اینه حضور شجاع الدوله نموده بار بایب بخش شد نه فیض از خان با اعتبار سرداران او که پسر خان
سپ و بدیش در زمان خود افای حافظ رحمت خان و دوزخی خان و غیره هم بود اول جمعی را با خود شفقی
ساخته بر دامن کوهستان رو به رف و دیگری ملکیت دولت از هر دو بساطت روسای انگری میسر و بدین
برای خود در دست کرده حاضر شد و بعضی از زمینهای ملک افغانه که قریب بره پانزده ملک روس در دست
از شجاع الدوله بواسطت روسای کنور گرفته و در قبا فایح لیبال با جمعی از اقامه نشست و دیگران هم
از وجهه میسش بلکه بنابر بعضی زود احوال زمانی ممتد مقید و در کمال رنج و غم آنکه از نیمه نظر و دیگر مقبول در

افغانه

۱۰۳
اتوام خود زیاده بر ملک هیچ رومه در بدت عرف میداشت و الحال این را ملکی که حاصلش کم از ملک رومه
نخواهد بود عنایت گردید لکن بعد از این فتح گورستان ملک بهار را از باب کوشش و ادب مدنی معایت مانند
که جز بر شجاع الدوله درین جنگ حماسات نموده ازین داد و جز از انواع الفکس با عنایت او نرسد
و گویا تر تو حیفات موجه از حسن بیان نگاشته بر است و در معاهد نمود و مورد عنایات پیش
از پیش گوردیو ذکر انعام ممالک موقوفه چنانچه انخان در میان شجاع الدوله از باب نجف خان
نواب محفل عاقل بود در آن اوان از مرتبه بتعب و کوشش بر آمده با شجاع الدوله رتبه همی پیرسزیده بود
و شجاع الدوله بفرزند با او بنیای دوستی و رفیع عناد سابقه بنیاده دم از آن حال بی زدی و یکی از بنات
خود را غمخوار و نمود در اسیب قلب نجف خان نهایت اهتمام موقوفه نمود لکن نجف خان از مفضضای جوانی
و فنون در مراسم ظاهری خود را کمتر شمرده با ساری آداب شجاع الدوله بر رویه قدیمی نمود در این
اوقات که بخت از غنچه بر گشت و مملکت موقوفه از آنها از دست آن فتنه رخ شد بر بنی از آن ملک از
دست خایط خان در تصرف نجف خان با عنایت و مشرتکت مرید پیشتر در آمده بعضی از آن مثل
چاند پور ندیم و دیگران و غیره از تصرف لکن مصلحت علی محمد خان و حافظ رحمت خان و غیره نسبت مالی لکن
و اکثر لکن او مثل بانه و سه پانچ پور و غیره بطرف خیر و مغربی لکن بود و آنچه در دست حاکم محمد خان و
ارواد علی محمد خان و دندی خان بود و حال آنکه شجاع الدوله در آن خم غم غم که نصف تصرف شرفی
و شمالی لکن مصلحت بود و در صورتی و اولی و اولی رسا جهان بود و تکریم و تکریم و بد آن و غیره و مصلحت
میان دو ابه لکن و چنانچه سیمیا و مراد ابله و مروده و بعضی مثل کانس گنج و در بکنج که از ملک سابق
نگارش بود و در عهد صفدر جنگ از دست احمد خان فتنه گشته لکن صاحب صدر جنگ در فتنه مرید و دیگر

ملک مقبوضه مرسته که بعد از استیصال جماعه کوره از دست احمد خان ابدالی و نواح بانی بهت حاکم
 ابدالی حافظ رحمت خان و احمد نیکس و نجیب الدوله و اولاد و ونندی خان این ملک را با هم قسمت
 نموده هر یکی جای او را در دست خود داشته امیرالامرا و الفقار الدوله مرزا نجف خان بهادر خان
 جنگ برای انضال تقسیم ملک مرقومه بنحیث شیخ الدوله آمد و مدخل ممالک مذکوره نمیدادند
 ملک ضابطه خان آنچه از نظر فکرها مثل چایند پور و غیره بود به شیخ الدوله داده قدری از ملک
 نیکش و حافظ رحمت خان و ونندی که اتصال به صوبه اکبر آباد و شهبان آباد داشت خود گرفت و
 حدود قلمرو هر دو متعین و محقق گشته ضابطه خان را نجف خان و شیخ الدوله رخصت دانند بهرچه
 خود بزرگوار بنیای و داد و اتحاده محمود و موافق از طرفین استقام یافت بود نجف خان مرقوم شده به
 ملک اکبر آباد در حدود بلاد محمود آمد و شیخ الدوله بنظم و نسق ملک رو سبلا اشتغال ورزید و
 در سال نمودن شیخ الدوله بهار در زمین بی بقا بجا آمد **عقبی** فقط شیخ الدوله بنظم و نسق ممالک
 رو سبلا اشتغال میداشت که زمینی در بندر آن رو بهم رسیده بود چند روز منقرزید چرا جان نازم و محمد علی
 از زمینان و ارامنه و فرنگیان مد او را می نمودند تا آنکه رسته رسته از فرود شیخ الدوله و شهبان
 او را التوسش خارج گشت عجب آنکه این جر رحمت چنین رستهها یافت که شیخ الدوله با دختر حافظ
 و اعینه خلوت نموده او را پیش خود خواند و از فرط خیرت چاقوی مخفی با خود برد به تمام کشف صورت در نجبا
 زده مجروح گشت و آن چاقو را زهر آّب داده بود لکن در روی بی بی نه آورده تا آنکه این سخن مطلقاً اهل
 و محض غلط بود آنرا بر تبه شهرت و دست که ای آلاء بعضی آن بی عیلت مردنش میدانند الهه شیخ الدوله
 مضطرب الحوال اراده معاودت نمود و در نفس با کله مرکز دولت او بود فرمود و مرز سعادت عملی

خلف دولتی خود را بدین است

خلف و بی خود را به بنامت در اینجا گذاشته سیدی بشیر بی راجعانت و اتالیق او معین نموده
سواری نالکی ایند را همی کرده بغض اباد رسید بیماری او بوما نمونما استداد نیز فرستاده و سرطانی
گشت چند آنکه اطباء در نایب دفع مرض کوشیدند سودی نداد چون کار از دست او گذشت در رسید
جانات منقطع گشت تو دل از زن و مادر و احباب نموده رو سحر پست کرد و در شهر و قریه مشغول
بمشتاد و هوس از نامه هم اله هم سحری ازین عاربت سر از انتقال فرموده علم کوشور بقار و در بعضی آباد
نمونه محشر رود داده احدی نبود که بزنج و قیغ کرده باشد بعد غیب و بغض جنایه اش را با جمیع تجار
سواری بر آوردند فرزند علی خان و سالار جنگ خلیفین محمد اسحاق خان مرحوم ابولون ز شش با جمیع
ارکان دولت و موملا زمان و رعایا بعت جنایه راه می نمودند هنوز تا بکلاس باج که برای مدش
مقرر شده جنایه نرسیده بود که پس سعادتمند او فرزند ابان بنی اصف الدوله را نامنای جان شنبی بد
اضطراب و از بیم رسیده اندیشه فرود گرفت که مبادا دیگر بر از اولاد پدرش بر سینه فرمان روی
جلوس آید بنا برین مروت و جبار بر طاق نسبان گذاشته متوسلان خود را ناکند نمود که فرته
هر دو خال او فرزند علی خان و سالار جنگ را بقتید تمام از شایعت جنایه برگردانیده بجهوش آمدند
در جلوس فرزند ابان بنی اصف الدوله بر سینه بدری و خروج ما من من نفسی انما الدوله بجا بنامت فقط
چون متوسلان فرزند ابان بنی اصف الدوله بطلب فرزند علی خان و سالار جنگ رسیدند اول این بر دو بر ابولون
عذر شرمساری و حضور عالی بیان خواسته اصراف مراتب ندیدند بار دیگر بمیان تمام جلید است و فرمودند خواهی
نخواهی باید آید هر دو بر او در مجبور بر گشتند و دیگران هم مرضی خلف جان شین فهمیده با سید پیش آمد بی طلب
برگشته آیدند اصف الدوله بنا بر شوره گذاشته بقتید و تصحیح کمال کلیم و یکی دیگر از روسی نقلی را

که در خدمت شجاع الدوله حاضر بودند طلبیده و گفت که آنچه مشیت ایندی بود جاری شد
الحال فرایر مسند پدر بایزید بندهای او نموده و بجلت مناسب ندانسته امر بتانی نموده و بتالیف
از حد بر برد و عمده دادن مبلغی خطیر در صورت پذیرفتن در پیش نمود و ایندی نیز که کجکلاش شجاع الدوله
از زن همسر علی است و حسب الارث استحقاق جانشینی پدر دارد و از ماجرای روح بلکه فایده میسود
و دستار بر سر او بسته ایمان و ارکان خانه را احضار فرمودند تقار جهان و اسباب نیست
خانه نیز خافه آمدند خلف سعادت من که از زومند این روح بود است و مانی تمام بر مسند وزارت
و ایالت جلوس نمود و هنوز مردم بی نام و نشان همراهی جناره پدرش انفریح از خرد او
نیامده بودند که صدای نغاره شاه و مانی از در مرز امانی بلند گردید و او بر مسند فرمان روی ممکن
گشته بر مرتضی برادر زاده مصطفوی خان را که میرسان خانه او در حیدرآباد زاده گشته بود
خلعت نیابت کل داده هفت هزار ریخت و بت است و مایحی و مرتب نیز بخشیده بقطاب
مختار الدوله سپه فرار کرد و نیر فقایی پدرش مثل ریح خان و سیدی بشیر و غیر هم از متوقعات
خوبس مایوس گردیده هر یکی بفر خود افتادند ریح خان به بیانه حصول اسناد از حضور پادشاه
تشبیه مانی و فاق و اتحاد با دو الفقار الدوله نجف خان بهادر حضرت گرسه روانه ساجده ایالت
شد و بدر رفتن خود عنایت شمر دیو سسل مدنی اصف الدوله مع کل فواج از فیض لایال بجلت
عدم است با مادر و جده خود بطرف لکنئو استانت بعد بیرون رفتن از شهر مادر خود را
بیجام دادن ز زخر زنه پدر فرستاد و انواع کلمات ناخوشش با سپه و مادر در میان آنده آنروز
بدادن ز زمره به لیسر طفا و خطی قبال نمود و اصف الدوله ظاهر اینجا بگه رویه از مادر خود گرفته

فارغی از انوال

فارغ خطی اخذ نمود و بدین نوشته در چون اصف اله و چند نفر از تنگه را بمقرب اختصاص
 داده در خدمت خود میدارست و اینها هم وقت حاضر و سایه وار در بی اومی بودند الحال با
 خود کرد بدین یکی از آن پیاده های هند و در خطبای منسوب و خدمات متعدده و رساله چندین
 و تالیفی چهار و ده یکی از آنها را حکومت بیس دانه و او یکی از کباران با یکی خود را نیز در
 همان مردم مشک کرده اند راجه هر خطاب و او به جمع مقولین غیر از بروج و ادلی نبودند و غیر
 بلکه نشو رسیده و راجه متوقف گردیده و پس از زمانی بطرف اناوه که منتهای حدود ملک او در
 انتر سیدیت رفقه در حجامت سیدیت بسیار نمود و از آنجا برادر خود را سعادت را که حکومت ملک
 اناوه در دست مع سیدی سید طلبید است چون حاضر آمدند اول سیدی سید را مورد موافقت نمود
 عاقبت خست بومندی بعضی از جماعه داران را مخفی اشاره فرمود که سیدی سید را اگر میبایزد
 سیدی سید را سیدی سیدی از دجام مرین ماجر الکی بافته با بعضی از مخلصان خود متخیر نمود که چندان وقت
 مردم نامور رسیدند میر با در علی سیدی از پنجای با رفته رفیق دبیر سیدی سیدی سیدی که
 من تازه ام این مردم را بخود مشغول میدارم تو هر چه که توانی خود را ازین مملکت مروت کن
 و بزودی خود را تا معبر دریا که از اینجا فاصله فلیل و از در رسیده بجد و در نجف خان که آنطرف
 در ایالت برسان و اسب سواری خود را که تیار بود بشیر ابران سوار کرده چند کس را هم برایش
 داد و گفت تا پای داری بگره درین ترصه قاصدان رسیدند و بر خیمه بشیر شوشی بر پا کردند و در
 آشوب بدر رفت بر میر با در علی استقبال مخالفان نموده در محض خیمه بشیر سه راه آنها گردیده
 مردانگی دادند و مردم آخر کوشیدند تا نصف شت نگذشت که کسی در خیمه بشیر آمده بر احوال او

اد اطلاع باید در نتیجه آن نصف راه رفته قریب ساجل مراد رسیده عبور دریا نموده از حدود دولت
بیرون رفت در اینجا میرباد علی شریعت مرگ کشیده بسیر کلزار خندان خراسان رسید بعد از آن چون بنگران
سینه خندان که بستند اثری از آن اموسبناه روم خورده نیافتند بجهت آنکه آن نصف دولت را در خود را
سعاد و قی را از خلافت اختیار کار ملک روم بلکه بجز برای او مقرر کرده بود باز در این صورت
را که او هم از عهد پدر بد بوایی سرکار ممتاز نبود بران کار مقرر نیست و اقتدار مختار دولت در بنیاد
بجائی رسیده که از آن نصف دولت جز نامی سینه نمانده او برادر کلان خود را که سید محمد خان نام
داشت خطاب اقتدار دولت به او در بنیادیت صوبه او به و برادر و می را که مورخان بود
خطاب مورالدوله بنادر و بنیادیت الاله و بنید و هر یکی از اقربا و اصنافی خود را بر این ترتیب زبانه
لیافت رسانیده جمیع ملازمان قدیم و جدید شجاع الدوله و آن نصف دولت را هم بنیادیت در ترتیب
تسلط متوسل خود در بند و کسی را مجال نماند که با او دم مخالفت تواند زد و فقط ذکر تعیین شدن
مستبدلین از دولت کلنگه برای حاضر و محلی دولت در وقت و او مقرر شد بر بنیادیت بر بنیادیت شجاع الدوله
گوزر بنیادیت با و مستبدلین را برای حاضر و مناظر بود بر اوضاع و احوال آن نصف دولت
بنیادیت عهد پدرش مقرر کرده و دستاورد زمانی بسیر بر در و مدللین گذشته بود که جنرال کلان ورن و
کرمل مستبدلین از سیر از طرف کمین و بارگاه القاب برای آنکس احوال گوزر موصوف
بفکرند سپیدند و در ابتدا گوزر غالب آمد عهد القاب حاکم بر وفق نحو از صحاب شلته مد توره علی الم
گوزر مقرر شده عهد دست نشان گوزر منقول سند در همان ایام مستبدلین هم عهد دست نشان بی
گوزر منقول شده بجای بنویسند تا آنکه مرقوم دستر جان بر شلته معین شد چون او جوان بهوشیاری

بود آن نصف الدوله

بود اصف الدوله را موافق نموده دست تصرف ندایای و ابله فریبی دراز کرد و در هیچ کاری مالک
مخبر اصف الدوله مرجع و مخیر گشت و مختار الدوله سب مقتدر اصف الدوله و جمیع عهد و اتباع او را سفیدی
بی خبر بودند القصد تبرجان بر شوختن مختار الدوله را بعضی کلمات خوش آئین که امبد حمایت در مختار وقت عظیمه
از آن استنباط نام توان نمود گفته بر این صورت اورده که ملک بنا بر سر مختار علقه را چه بودند که بسبب
روشنه مالکداری او قریب مغاند بلکه روزی در داخل داشت بکینی میباید آن احمق را بدین بیان قدر سخنان بیفروغ
خوشنود و مغرور گشته اصف الدوله را که کاری با ملک در پیش نبود زبانی سخنان بر نشو سخنان بیم
و امید گفته را ضعیف است و بلا تامل اسناد خطای آن ملک بکینی نوشته داد کورتر هشتاد که از این
مملکت ملکی مثل نیابرس ضعیف مملکت مسخره کمی گردید تا به جهت شود گشت اما از جهت اینکه خود تا بنا بر سرای
ملاقات سنجاع الدوله و ملک بلوند ظاهر ابا نواح بر این است سنجاع الدوله در خواست سنجاع الدوله
معاذیر دلپذیر آورده ملک را کورنداد و مسترحان بر نشو که با رتبه کورتر حکم قطره از در با در و با این سنجاع
و آسانی از فتنه ملک از قوم را ضعیف ملک بکینی گردانید و بجز صور در آن انگلیسی اینجا و ولایت نام خطای بر سر
اندک مگردند و چند آن خوشش نه آمد و مختار الدوله نادان با وجود چنین نوافع نمایان برای استقلال
و حمایت خود همچگونه عهد و پیمان از ارباب کونسل کلکته گرفت از می خواست در چنین رعایت عظیم نیای
کار خود را از ارباب انگلیسه ولایت چنان استقام میداد که کسی را مجال نگاه تمیز به طرف او نمی شد
کشتن چه رسد القصد نیابرس با تالیع آن ضمیمه بنگار و عظیم آباد گردید و در معاملات مالی و ملکی صوره آورده
و ابله ابله و پتیر که به و کوزه و انا و او مختاره ملک مقتدره اصف الدوله نیز می رفا و اطلاع مسترحان بر شو
بج زوری امضای یافت و اصف الدوله برای فارغی و اسالیب خود بیانگ بلند گفتن آغاز نهاد که به

جان پرستو برادر من و مالک و مختار کارماست هر چه بفرمایید جمیع اطاعت او نمایند و از انجمن آرا رفته
بدر و سرداران بوجه آورده و آرزو و نامطمین بوده ادای تجوایه نهاد و جنب اخراجات بهبود
حیث و بیفایده می شمرد لکن در باطن فاصد استیصال آنها که تحقیق خود را بی پروبال ساختن بود گشته
درین داعیه کوشیدل گرفت ذکر صحیفه نین اصف الدوله را با نجیب پلین و مسیحا صلت
سردن پلین نیکو کرم خواندند و مکن شجاع الدوله مغفور جابریج هزارکش تجایی نعلشاه جهان
اطراف و جواب را جمع نموده فی نفرمایند و رویده موجب مقرر کرده نجیب پلین نام نهاد و سید احمد
نامی را بریاست آنها تعیین نموده در تبریت آنها بضابطه الفکلی تمام فرمود هر چند بنده و قهای ایشان فتنه
بودند در شلک جا بگدستی بر ابر حقانی در شتند بلکه است تر از ان اصف الدوله در فرزندانش آنها
بی پروبال ساختن خود بود این را که بطرف کالیبی متعین بودند طلبه چون در رسیدند و در تر از ان خود
را بر با قامت نمود و فرمود که تو بسیار داخل تو بخانه نمایند این بعضی از ان اضراب داخل تو بخانه نموده
بگردد ضرب نزد خود داشتند برای آن بر دو ضرب نزد خود داشتند برای آن بر دو ضرب و بنده قها
حکم داخل نمودن نمودند استند که اراده ندان طلب استخفاف و بی آبروی و توقیر آن جماعه منظور
دارد جواب دادند که هرگاه چنین حکمی شود و همیشه هره ماکه در سکار است مفاسد شود تا بنده و تو پها
داخل سکار کرده آید بر اسفند نجات الدوله فرمان داد که اینها سرشایی می نمایند بتادیر ایشان باید برود
او عذر خواست که ملازمان سکار اند و نمی بجایب دارند و چه در ماه خود می توانند بکار خفی نیست گفت اگر
شمار بر سرشان نمی روید تا چارمن می روم اول فرزند اطاعت فرمان نموده با فوج ملازم خود و مینویس سکار
بمبارت داشت آنها تا چار با نیکو احمد مده بود و سرداری نداشتند باز هم صغوف اراستند جنگند و مکار

بجای رسیده بود

بجای رسیده بود که مختار الدوله را در پیش روی آوردند لیکن چون از حامی طرف مختار الدوله بسیار بود
 بعد از وفات او این و مقتول و مجروح شدن باران موافق که چنانچه کثیری از طرفین را گرای مردم کشند شرف
 فعلی چون مجروح و مایوس از طرفیانی مانند آن زمان هر یکی راه فرار پیش گرفت بطرفی فرزند و خلق بسیار از
 که عمر لازم رصف الدوله و زور بازو دشمن بود تا بود و تپاه گردید و کثیری از ملازمان مخصوص بعضی
 که شجاع الدوله به تتبع افواج الفلکی بنهار اجنبی قرار داده همراه یکی سنس نفی پلتن و چند ضربت
 نموده بود احوال صاحب زاده بلند اقبال بی برده خیالانی در دل خود می تراشیدند از آنجه نیست خان
 خواب بر که معتمد شجاع الدوله در فی الحقیقت خالی از جزاتی نبود با مختار الدوله دعوی بحکم در دست
 آورد و غمی آورد و دیگر ناچاقیها رویداده بوسایل و وساطت نصیبه می یافت و این ضمن بدست
 که در تها افزوده فرزندانش تجاوزه نمود و اصف الدوله نیز در باطن از مختار الدوله سب خود را
 و موافق با جان بر شو آزرده گشته در فکر انداختن او می بود نسبت خواب سرای مذکور در
 اصف الدوله بی برده خورست که بطوری قایم یافته کار مختار الدوله را با تمام رساندنی بجد رضای
 اصف الدوله در حضور حاصل نموده باطن با فراسعاد علی خان هم سازش کرده هرگاه من مختار الدوله
 را تمام کنم شما علی الفور سوار شده حاضر آیدین او را گشته بصف اصف الدوله خواج رفت و در همان کرمی
 کار او هم با تمام رسانیده شمارا بر وساده ایالت خواجمن ننید ذکر آنج هم باقی ایام عمر خود است
 و نسبت خواب سرای هم بدین فرسالتی در سرد و نواب نجف خان ذوالفقار الدوله صحیح و سالم
 چون انواره مرقود نصیب یافت بست از سر نو بجد و ندر و بر بنای اشتیاق گذارشته و جهود و موافق کاذبه در
 آورده دعوت مختار الدوله نمود معهود آنکه از اول روز شرف آورد و هر دو وقت طعام بخانه از شرف خود

و روز و شب بی خوابی چون جاگذازید از شب بدولت خانه خود معاودت نماید و قبول نمود و فرمود
که پایان زندگانش بود و بار آمد و از اصف الدوله قصه گرفته فاصد خانه نیست گردید نسبت نازنین بعضی
مخلصان خود را که از آنجا یکی مراد علی و دیگری لطف علی نام داشت بقتل مختار الدوله بکلیخت چون مختار الدوله
رسید نسبت نادر و از استقبال نموده کمال تواضع و فروتنی از سواری فرود آورده بر مسندی که برای او
گسترده بودند نیز چون موسم تابستان بود در لشکر اکثر ارباب استطاعت در میان خود خانه بنا
ساخته بودند نسبت هم خانه تکلف آراسته گویا برای همی که میسر داشت هرگاه اقباب بلند شد
مختار الدوله را تکلیف نمود که در خانه بماند است او با تقضای تقاضای بفرقه در آنجا رفت نسبت عرض کرد
که رخت در بازار بر کنده آرام و بی تکلف بنشیند و زنک مرغوبه را بشویم خانم سخته اقباج افراج و از
بگردش در آورد چون لطف بدی زد که مختار الدوله بگفتی از همان راهم حضرت کرده بنده خود
آنحضرت مستقر گردید چون از همراهایش کسی نماند و خدمتکاران هم جای آرام گرفتند مراد علی و برادرش
یاد و کس دیگر بعتت بی خبر در تهنه خانه آمده بیکر شش را بر تبر تلخ بیدار زیزه زیزه کردند و بعضی
از خدمت او که خانم بودند که خبر بگفتند بر دند و نسبت فوج و ثوب خانه خود را تیار کرده بآوردند
کیمی تیار و مستقر حضور اصف الدوله آمد مستحفظان البواب کیمی تیار را باندک فاصله از خیمه اصف الدوله
توقیف نموده او را تنها گذاشتند که بحضور رود او هم در پیش کمر ستمش بر سینه آمده ادای
مبارک یاد بجا آورد که دشمن دلی نعمت را حسب حکم کشید اصف الدوله جان خود در سینه گفت
ستمش بر سینه چرا آمده مگر اراده من داری گفت چه مجال در این ملک حرامی داشته باشم گفت
ستمش بر دوزخ آن اجل گرفته ستمش بر او و راند خدمت چون بی ستمش بر اصف الدوله بر دم حانف راه

نمودن بکشند

نمود تا بکشند حرب اکرم او هم همان نفس در پی مختار الدوله گذارست عموما خالو بی بزرگواران مشهور
 و در حضور اصف الدوله می بود بگوشه نشدن بسنت در رسید اورا مقتول دیده و متحیر گشته برای
 حفظ آبروی خود تیغ کشیده گفت اگر کسی متعوض من نباشد مرا هم با کسی تعوض نیست اصف الدوله خود
 تشبیه گفت بیرون رو که کسی را با تو تازی نیست و میانگ بلند گفت که اگر هر دو کس را او بکشد
 نشود او هم معتقد شمرده در رفت چون جرأتی داشت کسی یا او نه او بخت و مرز سعادت علی
 بجز در اشتها کسی که آن مختار الدوله با سلاح و بیراق برابر سوار گشته با تخمه کسان که سالاران
 عمده لشکر بوده اند رسیده تمام شدن بسنت شدند چون باین بریت بر آمده بدنام و انگشت نماسند بود
 دست پا کرده بد که چکنند مقدر و ناخن بر مرز امانی درشت نه یاری مانند ناچار از کسان
 استمداد نمود که اگر یافت کنی بر او در ابر داشته حاضر پیش می بریم و ترا در لافان درجه علی
 خواهد بود کسان خیرات نیافت چون مرز سعادت علی از نصرت کس نماند کس کردید از جمله
 گامی در خورک او ما و بان سواری خود را که بسی جهل کرده رفتن معناد و نهایت جمله کام و بر قمار
 بود تیار کرده فرستاد مرز سعادت بران سوار شده با قضا صبر خان که انا بنوع و مرئی معلمش
 بود و معدودی از زرقا در رفت و بیرون فراصحت سالما از حد و دما ملک اصف الدوله گشته
 در حد و مخف خان رسید نجف خان سپاه رسیده استقبال نموده ملاقات کرد و با تمام و عزت
 آورده در خانه فرجاد و محالات چند برای معاش او مقرر کرده چند هزار سوار و پیاده برقی
 او ملازم کردند و در آمد و رفت و ملاقاتها نهایت با سلوب مرئی میدارست فقط ذکر مقهور
 استن محبوب علی خان سوار از کس سینه انقلاب اصف الدوله سرداران چند سجاج الدوله بل خط از جنین

حرکات و اوضاع اصف الدوله بر یک بدگمان گشته چاره نمودن جنس آغاز نهادند از کجایه و چون
 خواهی سر آنک که جرات و غیرت داشت جبران بود که چنانکه آن فوج و اسباب استیصال سوار و پیاده
 می برقی اند از حقائق جمعیت مردم الهی از بود و بطرف کوره و آناه و حرب الادرشجاع الدوله ملک
 سطوت و اقتدار میگردد از اصف الدوله را استیصال فوج هم را می بود گشته و اجبه آن نمود
 که اول بطرف بدر رفتن نیافته مضحک شود و با ممدودی در حضور حاضر است او نیز باین اراده پی برده بود
 که اگر اصف الدوله اراده خود اظهار کند آن زمان بناچار بی شک ترک جرمی گوارا نموده به
 نجف خان سپاه و ملحق گردد و اصف الدوله با ستمه جان بر شو مشوره نموده فوجی از انگلیس
 بسواری چند کشتان باین کار مجین نموده مخفی از اخبار روانه گشت و بسبب برکنندن افواج خود روز
 پنج وین آنکه چون اسباب دست و از امر یک غیر بازی طفلانه مثل تنگ برانی و معرجه جنگانی و چو پرنی
 و امثال ذلک پسند نهایت نفور و بنیر بود نمی خورست که سستی ملکی راجع بکارهای ریاست
 نماید و انگلیسیان را مبدلت که وجود من سر در بی آنا معتقد دانسته رانمی باند و انصرار من گویان
 بود تیر آنکه زمام ملک واری بدست آنها سپرده فایز ابال سیر جم و اصحاب انگلیس که نهایت دانا
 و حسوسبار اند و جو چنین کسی را طبیب خدی میزده و بخوبی زنا خود غنی او نخواسته و او را مطلق العنان و
 خوشنود دارند و کل معاملات ملکی و انتظام افواج با اختیار خود داشته و برده نام ملک ملک
 فوج و خزائن خود باشند حسن العاق که طرفین بکبر را معتقد می شمرند تا خانه شجاع الدوله که با دیگر اموری
 عظام و خانه ابد لگوک مردم و عده فراوانی بند و مسلمان کو مسکن و ماوای چند از اول ملکه اثری از آن
 بزرگواران پیدا نمیدادند و می و دیگر فاه اجاه داشتند چاره های کسیر چند و قبل بماندن و رفتار و کباران بود

الفصحیح کتبت در روز

القصه كسان مذکور را با سه چهار پلین بیدار ز رفتن بطرفی مثل مسافران متصل بمعسكر محبوب خان رسیده
 قاصد ملاقات با او شد او هم مضایقه کرد ملاقات نمود و با هم در دید و باز دید بعلب آمد بعد سه چهار روز
 کتبان مع فوج خود آخر شب کوچیده اول صبح بر سر معسكر محبوب علی خان رسید مردم اینجا که بی خبر بودند کسی
 برای قضای حاجت رفته کسی در خواب غفلت خفته بر معرود ای از تلنگهای سنگی که بی خبری خود با رسیده
 بودند مرا حمت نمودند فوج الفلکی اطاعت کردند متصل به بد شکست رسیده پیغام داد که بطرفی می بروم
 از میان سار که راه اینجا غیر ازین نیست خواه گذشت مردم لشکر مخالفت نمودند از میانه کشیده و بر خاش
 پیش آمدند مردم لشکر محبوب علی خان که تیار نبودند بجز در یک لشکر جاجم بسیار بروج و مانی مانند کان شومس
 گشته راه گریز پیش رفتند محبوب علی خان این ماجرا شنید بکار خود در ماند چون عند الملاقات عهد و پیمان
 شده بود لغیرت از کتبان مذکور حضرت گرفته مع اسباب خود و خدمت اصف الدوله رسید اوله
 همین صورت منجور است مشمول عواطف نموده و جوی برای او معذرت داشت و لطافت علی خان جوابه
 که او هم کمدان بکله مالک چهار پلین بود همیشه بدین حالت قاصد رستگاری نمود گشته در می
 برای بدر شدن حی حبت چون بمبت معهود بود که فوجی از طرف شجاع الدوله در حضور پادشاه باشد
 و شخصی برای اینکار بنیویز می شد او همین را غنیمت سموده کار سازی نموده یعنی انی اینجا رفت و بیخود
 پادشاه رفته با نواب نجف خان ساخته اوقات می گذرانید و هم در آن ایام برادران مختار الدوله هم گشته
 و احوال اینها مع احوال مختار الدوله ضبط کرده و بر آید و برای پس مختار الدوله در خمر و زلف جالید یک یک پیوسته
 سایرانه تقریبات و اصف الدوله مع کل اینها و جان بر شو و غیره ارباب انگلیس در کنگره اوقات
 مقرر فرمود و نواب مکرز صفدر خجک و بهو مکرز شجاع الدوله بنا بر عدم موافقت با پسر و نیره خود را

فبعض ابا و بنجیده در اینجا قامت و سکونت داشتند ذکر آن در شرح حال از چهار ابله و ابله
نهایت اصف الدوله بود مضمون شدن مختار الدوله چون کسی لایق نباشد در نظر نمود بفرستد جمع
بابیج خان که ذکر بر قطن او بود اتفاق شجاع الدوله بی بیانه جواب و سوال حضور باد که مرقوم شد
افشا و اصف الدوله را قیام شمال و دلاسا معطل طلب بنام او بنا کند یا نه کماست حوال او بر سر شد قول
موجب راده اعتمادی نبود از جان بر شوهر سندی خط طلب منفرد و بیان حفظ ابر و روحان
و دیگر امور که ناظران درشت نموده نوشت که آن غایت نامی نرسد بنده آن نمی تواند چون
نوشته جان بر شوهر با و رسید فاصد لکن کوی بد و بود و در و بمنصب نایب و اخبار در جمیع معاملات
سر فرزند و بنای خلعت و قبله و با یکی چهار در و نوبت و دیگر مراتب امارت ممتاز گشت ذکر
مروج امام بخش نامی خواهم کرد و با شهباز شدن او از خضبت اصف الدوله یکی از خدام کجایی کسی امام بخش
امام بخش نام که بنایت شلتاق بدعا و بد انجام بود در زمان حسب زادگی اصف الدوله حیات پدرش
از قای نمود که نخته تا اصف الدوله رسید و بنایت موجب گردید شجاع الدوله بر سر و او یکی با قیام
متعدد و سبب درشت و بودت استقامت از خرفقا از زندان بر آورده از خراج نمود و مخفی در نواح کرانه
مانده می بود و خیر قامت خود با اصف الدوله می کرده مجرد اتفاق شجاع الدوله اصف الدوله او را
طلبید و بود در ق مختار الدوله و بسنت او را خیرل جمیع ملین نامی ننگند که کسی حملت بر او نموده و چهار
بیخ هزار طرف سوار طرف سوار بودند که در نیده با قدری است بند که محسود جمیع سرداران و حامد
گردید و او در حقیقت بنایت باجی و در صورت و سیرت است نین مردم بود الفاعاد اصف الدوله
از محبت او سپرد به جمیع ارباب را را حفظ نموده بر نه با و سر از خانه و ملک خود که است لایق و تقفیع

بر سر

بدست باز خبری از مسمومیت مصطفا در آن وقت که در آن زمان بهر آن حسن رضا خان
 چه بگفتن روزی چند که عبارت از دو ساله باشد شرح خان کا که از در جمع صفار و کبار دربار
 و ممالک مجروش بود اندک انتظامی داده بود و از جان بر شو جواب سوال درشت که حسب بعد
 بلکه مالی کار داشته زیرا که بابت قرض خود بنده نصف الدوله میوی دارند قسطنطنیه مقرر کرده از مالند
 بکشد دوست تصرف از ملک کوتاه کرده برویه عهد شجاع الدوله موافق عهد و پیمانگی مسکنی و آن رسوم
 بود بعد آرزو اگر قبول نموده جواب و سوال منظور باشد بنده با حسب در گوشه کسک خود اندر نمود و
 مستحقان بر شتو از طلب داشتن او نداشت کسیده چاره می گشت ناچگونگی درین عمر داده سو و القینه از دست
 در دست راست کرده منجر است تقاضا و یک ماه چند روز با مبتدا بوده جهان بی بقا را بدو نمود فکر
 بهم رساندن شخصی لایق باینست بخاطر نصف الدوله و جان بر شو مرتجع گشته در تفحص یافتند چون می
 حسن رضا خان از عهد شجاع الدوله در غلگی باو برچی خانه و اندک تقریب داشت و درین عهد هم پیش از پیش
 تقریب بهم رساننده از حاضر باین خلوت و جلوت واسطه جواب سوال جان بر شو بوده بخون بنیابت
 برای او در خاطر نگذشت اما از جهت اینکه عامی محض و آرام طلب حشرت خواه و از توارد جواب سوال
 مردم که لادنه ملکه اربست منزه بود در بعضی صفات نامی مزید ز فای خود و نصف الدوله بود او هم کسک
 ازین امر می نمود و دیگر آن حیران بود که از نیابت چنینکه منظور است او مقصدی آن نمی تواند شد
 این بیچاره را برای چه قصد می دهند خداوند بیک سبب رای جان بر شو بر این قرار یافت که نایب
 دیگر کاروان و معالی شمس برای این نایب هم رسیده نیابت کل خواه نخواه باین خیر تقویض باید کرد
 اسمعیل بیگ نامی معاول الامت زاده از خیاران روزگار و نیابت دنیا دار و از اوله آباد که در آن وقت

خود را صاحب رساله عمده که در نوبت ۳۰ لفظ از سوار و همس قدر پیاپی به پسر کرد و نیز در حق الحفظ انصاف است این تریه
 در سپهر اری و خصم انگی بنابر جزات فخری در استند حضور نجف علی بن که بین ایران و شیخ است نماز و بار
 در معارک سپاه کری کوی سبقت از حمله یار بود با نجف خان راه ت وی درست و محرم باب جان محمد علی عالی
 نجف خان در جمیع امور نجابت و شرافت بر اکثر رفقای او خصوص بر دو وجه که در حقوق در است
 و دیگر سرداران دیرینه از اموده ها و اکثری از سرداران که در شیخ الدوله مثل سردولک امین نعمت
 حضرت بنت هزار و مرصفی خان پسر مصطفی خان پسر خلیج محمود پسر کمال شیخ الملک صیانت
 خلیج نامم بقال با پنجه زر سوار و اکثری از اقربای صفدر خلیج مثل اولاد مرزا یوسف کور و غیره
 که از نافر در اینهای اصف الدوله بر بخنده بر خاسته رفتند همه را بقدر لیاقت ریاست فواج
 داده ملکی در چایه ادبها مفوض ساخته بقدر حاجت خود هم بگرداشت و بسیار ملک از توابع
 را بوجیت سکه در سیراج سوای به شیخ خود در آورده باره از راه چوگان کجوا و غیره محاربات نموده
 بر آنها غالب آمد و عادی دولت خود را که در اطراف صوبه کبیر آباد و شاه جهان آباد است
 داشتند مغلوب سخت عبد الاحد خان کبیری و دیگر ارکان حضور بر اقامت در نجف خان حدره
 صلیب خان را که حسب اوسر حار و در پهلوی افغان بود و بعد متعلق حافظ رحمت خان که اوضاع متعادل
 گشته بلجایی و بنا بر غیر از صلیب خان استند هم غفیری پیش او جمع بوده اند دلالت بر تابی و ترمز
 بار میرالامرا ذوالفقار الدوله نجف خان پیدا نمودند آن ایلد باقتضای طبع افغانی با شجارت تنیاتی
 عبد الاحد خان و غیره حقوق پرورش و مرعات نجف خان بر طاق بسیار نبوده با شی گردید نجف خان
 تا ذیاب و کوشمالی او را احم اعمال شمر چون تفاوت مگر نمی رود در نظر فین لا و بر بهای اهل کمره

حاجت الامور استیصال نهال عرصه کثیری از افغانه و فانیلی ازین طرف بیستیمت و اعانت بر سر علم
نجف خان وزیده فتح و ظفر نصیب اولیای دینش کردید و ضابطه خان با بقیته السیف که زیاده از سستی برادر
کس بوده اند که بخیرت قلمو نوشته بپناه بر دو از نجابا سکهان اطراف و جوانب و روش بی ایشان رجوع نموده
و بجان نبوی محکم که برکتش او از اسلام و در آمدن بر مره سکهان استتار یافت نجف خان بود
زمانی در بی اوستا فله را محصور است و مانک باه جنگها و میان ماند ضابطه خان را علاج امان نمود
و روسی لشکر امیر الامرا از افغان خود گرفته بملاقات آمد و جواب و سوال مصالحت چون خاطر خواه بود
انطرف خواست نجف خان بهادر بلا عذر و مانک سخت داد و بجای خود آمده با فتح سکهان رستشاره
نمود و رای ضابطه خان با اتفاق رای انها بر مردن و جانفشانی کردن فرار رفت و روزی بهینت
مجموعی دست از جان سخته بگرفت بسیار سوار شده خوانان کارزار شد نجف خان هم که حلاوت
بسته بمقابله اوستا رفت و از طرفین جراتها بکار رفت و بیگاری رویداد که در آن نواح بود جنگ ابدی
که با مرید در میدان پانی بست اتفاق افتاده چنین جنگی نشان نمی دهند الوف مردان بر خاک میدان
بی سرو جان افتادند خود نجف خان نیز چون عامه سپاه بدست و بازی خود کوی سرهای مباران
ر بود و از اول صبح تا عصر مع رفقا در همین کار بود چون روز فریب الاختتام و صبح عرواقبال افغانه
و سکهان بشام رسید سکهان به بلجا و ما و ای خود و ضابطه خان بهمان فله که گمانی خیر از آن نداشت
که بخیرت سب گذرانند و صبح با کمال عجز و بیجاری با استغضای جرایم نموده انجا آورد نجف خان از راه
چو آمدی عذرش پذیرفته و عفو تعصبات کرده حکم آمدن داد و ضابطه خان بضابطه مقصران عذر خواه
آمده مورد عفو و موهبت لطف گشت و زمانی ممتد با محدودی از خدمت ضروری در خدمت گذرانید و بعد

از آن و هفت

از آن وصلت خواهر خود بامیر الامرا و یکی از بیانات خود را نامزد نجف خان نمود و باین وسیله بفرمان
سپهسالار پوریا رسد فراری یافت و در فرزند عبد الاحد خان بطرف هموار فرط خود و در کمال تقابل
سکمان و شهید شدن در حضور محمد الاحد خان که در حضور پادشاه و در بیرو سایر و جمیع کارها ناظر و حاضر او پادشاه
بسیار عزیز و محترم در بر می نجف خان در جبهه که بوده چون ماری خود می محمد بجز طرفین امیر الامرا
خان و بد که شخصیکه از عهده امیر الامرا بر آید غیر از ضابط خان نبود او خود با این همه اوسل رتخان و
احانت سکمان مغلوب شده چاره منحصر بر آن دولت که شاه کرده را با خود گرفته بطرف سرهند
و افواج هم رسیده سکمان از طرف را مقهور خود کرد و اندوید مقهوری آنها را متوسل
خود و شمال ساخته هم مساوات با امیر الامرا از این اراده خود با پادشاه ظاهر ساخته شاه کرده
چون بخت یا لیکر شاه را همراه گرفته خیمه بر روی رود صدای حمام برای از حمام مردم در او مردمان
بیکار مثل شکی روزگار و بعضی نام آوران فرقه سپاه تقرب او پادشاه در فرقه حاضر آید و ملازم شدند
و حسب الطلوع پادشاه زمره از فوج امیر الامرا هم بر فاقست شاه را رسیده بخت از دیار
عساکر گردید عبد الاحد خان بعد از اسکی بر دیار سبک کنه رفت نمود و بهیوس شهید امیر الامرا
چند فراسنج از سر نهد گشته جواب و سوال محاله با یکی از سر داران سکمان با اظهار سطوب
و رعیت خود آغاز نماید و دولت سبک تیغ جوین به تیغ فولادی مانند نمود و هر ادبی تا آنکه
سکمان قدر جلالت کشمیری را نور شناخته مستعد مقابله شدند چون تقابل رود او با کتیبه سپه بی فوج
نرسیده مستعد جانباری بودند عبد الاحد خان که نام و قطری و حبان شقی بود دانش شمشیر زور دیده
اطفای نابره آن بر خنق آبروی خود در میدان دید و همیشه بخت حوش براده روز روان گردید فوج

نخستین بقوت سرور محفوظ و سالم برکت و از دیگران که جز آن در آن مملکت مدتی برآید
و مردم دیگر نمانی آواره دشت غربت گشته از لباس میراف عاری و با هزاران خستگی و خواری بجای که
میسر و نقد بود رسیده و برخی ناکامی زخمی گردیدند و ابان نخستین خان که از مدتها ایند و اضرار او
بسیار بود و فلاح خود و مصلح عالمی در خدمت اختیار و انزوای او می دیدند و باقیته بعد از استیذان از پادشاه
معتدل خود را به پسر فرستاد و عهد الازده خان را مفید و خانه را ضبط نمود از اسباب کتب خانه
و دو خانه داشت که فی الحقیقت از نفایس بسیار بود و خود گرفته دیگر اموال ملکوک می از نو بخرید پادشاه
را ایند و سروران پیدا و خود را در آن نواح فرستاده فی الحقیقت فی الجمله اصلاح مفاسد سکبان
و زینهار انصاف گردانیده غلبه خود بر آنچه که از ملکوک در حساب و شمار از فرزند ظاهر کرد و کفاحم
از قبیل و جباه و جدل در کبر باد و س جهان را با حکم رانی نموده بازنده بود و کمال حشمت و سطوت
بسر کرد و صاحب انگلیسیه را هم وجود و اقتدار او در هند و سنان اندکی در دل و در بین می خلید
بعد مفید نمودن عهد الاحد خان جنرال کونت بهار استر مسکت نام را بفارست نزد امیر الامرا
و فرستاده پیغامهای و عهد و تمهید بدو در خصوص بعضی معاملات با او نموده بود و او هم جوایزهای
مسکت بطور مرتب داد تا حروت و کهن که از باب انگلیسیه را و او مانع منافع است
با ام الامرا گشت و الا چه عجب بود که قبل و حال بلند گشته کار بجزکت عساکر و جنود میکشیدند
معملی از حالات منافع جامعه انگلیسیه با سر داران و کهن و همیاستندن انواع حوادث و فتن
بالجی را که بعد انتقال را به س هو بجای او مستولی گشته مالک ملک مرید بود چون برک
خود در گشت پیش فایم مقام گشته در کفایت نه را و برادر باله جی را و با برادر زاده که پسر باله جی

بود منار نشی او بر آید

منساختی رویداده معجز گردید و درین قید باستحفظان خود ساخته بجمع و در اخبار او را در آورده خود را
 و بجای او نشست و در سرداران لا ادم آن دو دمان اختلاف پیدا کرده بعضی طرف را پنهان کرده
 را گرفتند و اکثری زن پس بالاجی را و راه حمله بود و بسرداری برداشته علم ساخت بر زفر استند
 و بر پنهان شده غالب آمده باز عقیدت نمودند او فرصت یافته بدرفت و با انگلیس که صاحب کوشی
 مینوی بود ساخته در حمایت او نشست و استعانت نمود صاحب مینوی بمقتضای ضابطه در پینه جاسه
 حقد خود را بمعنی را از فرقه در غلبه بدین تصور نموده این احوال را بنواب گوزر شتابک بهادر
 اطلاع داد و مناسحت های قوم فرانسوی با جاسه انگلیس که از قدیم الایام و در آن زمان تبارکی
 بنا بر احسانت مردم امریکای روی داده و مردم امریکای محقق انگلیس در آن چهار صد سال در امریکای
 که ارض جدید و دنیا می نو خبارت از وقت اقامت فرزند به بوضع انگلن بود و با شرف در اینجا تصور
 ساخت اما تا بحکم بادشاه انگلن و مطیع او بودند از چند مدت بنا بر زیاده طلبی از معمول سر از
 اطلاع بادشاه خود باز زده چکنند و در باب کوشل انجاری که از طرف بادشاه بود مکرر
 مصافحه داده غالب آندند و بادشاه کمین خاست کرد و با کشیده فرانسویان بنا بر کمین و غیره
 با انگلیس مردم امریکای اصلاح امور دیده گوی و باروت با بنارس آندند و بادشاه انگلیس بخشیده
 با آنکه بدت صلح باقی بود با بادشاه فرانسوی هم جنگ شروع نمود و جاسه انگلیس را در هندوستان از
 اکثر فرق خاطر جمع گشته اندک اندک از فرقه و حیدرآباد یک در خاطر می جلید و حیدرآباد
 قبل ازین با انگلیس ان بنقوس می چکنده خلیه خود در دین بر اینها ظاهر ساخته بود و مرثه چون جنگ
 که بر دار در روزی ده بار می چکنند و می گزینند و قومی را که تک و نماز بر اینها نباشد از طرف

قوت عاجز نمی سازند ازین مخرج جنگ او را هم انقلابی در سواد میدارند و نیز معلوم داشتند
که حیدر نایک را راجی با جوامع فرانسین سب اهدا نظر بر مهندات لاکوره کورسکینک
بسیار احتفل اینقوم و نهایت دانا و پوشش بارت ساختن با رنگسانده و سپردن سخن جنگ بر سر
بمقتضای نفوذ و برین نهایت صلاح دانست و خواست که افواج انقلابی تمام اعانت کنند
را و بطرف دکن برود و او را با خود گرفته در آن مرثیه را دلالت بمصالحه و موافقت خود نماید
رنگسانده را و آنچه تمنا می داشت در خواهد اطاعت نماید هم از رنگسانده هم از مخالفان عهد و پیمان
برای قوم خود و عدم موافقت با فرانسینک و شایع عهد و پیمان میبرد و دستخط آنها کوشیده بگیرد و در اطاعت
نکنند رنگسانده را با خود گرفته مخالفان او را مقهور سازد و چون جنگهای عظیم هندوستان را تا بدین زمان
نیاید فرمان تقدیر و بی نیازی پیمان باستانی زده بودند جنگهای دکن را هم همسایگان می شمارند
و می دانستند که بوجه تعجب افواج مرثیه حیدر نایک را نیز بجهت مقهوری تولاکن نمودند و حاصل که کورسکینک
این عهد را بجز نظر و برین درست دیده امیرالدوله که نایل کاژدیها در فتح جنگ را همراه نایل سلی که سر دربار
شکر او بود مع افواج و توپخانه باین کار ناموفق بود و در سال ۱۲۰۵ هجری قمری که نایل کورسکینک
سمت اده اباد دکن رود و از منبری نیز نیکویی مع رنگسانده را و در موعدهی معین رسیده یکجا شود و
در اعانت رنگسانده را و کوشیده حسب الحکم کونسل بعد از آن دو دستمال سفارت ناکبوکولدن
معین گشت تا مود و مودی و غیره اول در کبوسه راه تجدید نمود و موعده رسیدن زیارتات
بمرد خوشنود نموده برگردد و ارفع باد که ناکبوکولدن در الملک کبوسه معاف از مصوبه بر زمین هم
ساجده است که با مهابت جنگ ناظم مهارتی جنگید و آخر بمصالحه انجامید و همان مصالحوه انقلابی

سکندر

مسلم دانسته با اولادش نگاه میدند اما در اذن ترغیب که مهابت خبک مقرر نموده بود یکی از عزیز
 گذر زنده چیزی داده قبلی را باقی میدارستند و عرض از نجد میدادند که اولاد و اتباع را که در وقت مالک که
 بختک دکن مبرود و بزرگه فتنه در بنگاله و عظیم آباد بر میآیند چون که اولادش که منی اعظام راجه ساپور
 مدعی مرتبه و مقام رو بودند و بالاجی را و بود فوت راجه بد کو قافلین ملک و دولت راجه ساپور شده
 اینها را بجای آونه نشاندند از اولاد باجی را و و سرداران اینجا بیدل بودند تا برین نمود هوجی
 و اخوان و اتباع ادراخی گشته نجد به ظهور نموده مانع جیور لکرند و گشتند و انش قتنه و نواح
 بنگاله و عظیم آباد نیز فرزند ناماستر المیت چون در چین بر سوات قطع ملک کوهستان نموده راه
 بهمورد و اجالش هم رسید و رشنای راه قدم بودی زحمت نهاد و برادر مستر لندرس که همراه مکر لیت
 رفته بود تمام سفارت نموده از راه عظیم آباد بنگاله برشته آمد فقط ذکر مجلی از وقایع های
 محاربات افواج انگلیزیه سرداران دکن که بقدر استماع درین اوراق ثبت می شود فقط
 چون کرنیل کادو در راه اباد رسید خبر نصرت لکر که متعین او شده بود بطرف کالپی شنیده بعجلت تمام
 بان لکر کجی گشت سرداران انگلیسیه با بعضی از زمینداران آن نواح و مخالفان راجه های بود بیدل گشته
 ساخته و عهد و پیمان نموده راه انظر ف ساده و آنها را بفرست خود آماده ساخته چند منزل کالپی
 پیش رفتند بحسب اتفاق که کرنیل لکر که رئیس کل لکر بود بمراک طبعی در کانت و ریاست لکر
 من حیرت الا سحفاق و الاستقلال کرنیل کادو مسلم کردید کرسل مرقوم بتالیف قلوب رفا و تمیزان
 راه و نظم و نسق لکر کوشیده قدم جلالت پست گزیدند و افواج بود بیدل تمیزا که دو بار بمحافت
 پتیس لکر گشت فاشش داد و در ملک بنگاله و راه نادیده و هجوم احد با پنج کس از لکر گشته

در هفت فرقیب و قنباره در کمال مردی و استقدال در سه راه بریده خود را قریب بمحله یک

برای اجماع این لشکر مینویسند که در بند ما جنرال کرنک بفرورسوری و امید نام آوری
با اتمام خود که از جمعیت کربل کا در زمانه تر بود و سبقت در حرب همیشه نموده با تمام فوج مغلوب گردید
و شکست خیزیم بر صاحب الفکس بر فدا و باقی نگه آن لشکر مانند جنرال کرنک و غیره و عهد و پیمان صلح بوسی وستی
نوشتند و لطف علی و مسکن خود بر شکر کرنک که در احوال این منوال شنیده چون لشکر او در پنج سفره و حرب
بسیار کشیده بود و جنگ همیشه که اینوه در شکست از حقیقت و توان خود برین دیده آرا را به بسیاری
ببند و صورت شرافت و خود را بجزایر انجا که با قنباره افکاست کشیده اند که آرزید و احوال را علی
ماحی علیه یاریاب کونسل کلده اهل مدح داد که کوزر شکرنگ بهادر و در کونسل مینویسند صلح جنرال کرنک
فرموده که کرنل کا در راه امور حرب همیشه نمودند در آن زمان که کرنل کا در در بندر صورت بود و ماد
خارالد برهان فتنه برد از سلطنت هندوستان بر باد داده آن بی امانت بقصد خرابی خانواده
جد خود نظام الملک و استیصال بقیه اولاد او که در کهن نام و نون حکومتی دارند لطف رفته بود
مقتدران آن منع التفاتی بحال و حال آن بد احوال نگردید از پیش خود در تندن چارچون در تمام سواد و بلاد
هندوستان جای نیافتند و همیشه که موعظ نمود و در بند صورت و در انجا محج بود بعضی جوهر برای قریب
بر آورده ظاهر گشت کرنل کا در در باره او هم از کوزر بهادر استغاری نموده بود اول حکم متناع و فاش
صد دریافت بعد از آن نظریه فتنه در زرت متعارفی بر در آن دگر و نام و نسب بخاندان نظام الملک دارد
نیاید بعضی مصالحه نشاید خند الحیبت بقاری آید و عهده زد دست او که حکم رفیق گردانید شرفت کرنل کا
او را همراه خود گرفته و جوی برای معارفش منهن کرد و در کسانند را فوج کا و کولار لکنی از سران همه همیشه است

انفقت فو الفکت

بزفاقت فوج الکلی می نمود چون آید بوعده دادن کجرات او را رضی بجانست همراهی کزینل کور تفاق
 کاد کور عزم تشخیر احمد ابا کجرات کشته در او آخر سال ۹۳ هجری کجرات رسیده در بعد در آنجا حصار
 کجرات سکسید بیوج و غلبه خو ساخت و روزی وعده کجرات را بفتح کاور خشنیده و تبا نه او کساننده
 نمودن یک مرته یای دیگر با جانست مستحفظان کجرات آید بودند از کجرات بر آمدند چند روز و کجرات
 را نای کور در حوج کور زینا در نموده مستحقی اجانت و خواندن اندک فوج شدند سببش را نای
 کور را از مدنی مناجت با مرته می بود در وقت که الکلیان را قاصد محاربات مرته دیدن کور
 با و بال دولت ایشان غنیمت شمرده خود است که با داد این حماره دست در او بعضی از ضلع و ممالک
 خود از دست مرته نماید و حق زفاقت خدمت خود بر الکلیان ثابت کند کور زینا در زفاقت
 راجه عمده را که حسب زور و ملک و فوج است و در اقصیت تمام با جوال مرته و طرق حدود کجرات
 انجا شده دارد و در حقیقت گو با ملک او هم مفت کسیر میگردد از لطائف غیبی سمره که تریاک با لیمو
 را با است پلشن فوج و نطق حسین امانت عزرا سعادت حق خان پسر شیخ الدوله ابسفارت و استمال
 پیشش را نای کور در ستاد فرستاد و در انجا رسیده فکوه کور در آنکه خانه را نای کور است بنا بر اطمینان
 خاطر خود از زیندار کور لقا بوی خود نگیند داشته بصورت دوستی منجر نشد خشنه سواران مرته
 پونا و شماره که حسب اختیار ممالک راجه سا هو و رام راجه و اسلاف آنها بودند در اقصیه الکلیان
 باستیصال خود دیده با هم اتفاق ورزیدند و فتح کاور کور را که رفیق کزینل کاؤ کشته بود در اولاد کجرات
 را که ابسفارت مستر الیث محمد ابا کور زینا در محمود و موثیق در مصالحه نموده بودند مورد مددت نموده
 بزفاقت نمودند و نفاس اتفاق را با بلع و جوی فسانیده رفیق و صدیق خود کرد اینند کزینل کاؤ

فتح کا و کوار با خود مسافر در یافتند و در او اسطون و چهارم از مائے قمر لکھسم پوری روج بد بند صورت
مناسب دید و برگشته بصورت تمام چند روزہ راہ را تنگ گمان در مدت چہم و پنجہ روز بیدہ بند بند
رسید و در تہیہ نمودگی اٹالی لشکر و راستن اسباب جنگ و سفر اشتغال و زبیدہ فتح کا و کوار کجاست
مفت ملک گردیدہ حرف و بدخواہ کز عمل موصوفت و با فوج خود جائید اصح دولت اقامت کرد و
و نیزہ رکھو ہوسد سپر نمود ہوجی کہ جنجائی نام در است بندید و غریب سرداران پونا زوار الملک
ناکیو کلان با فوجی لابنی بجز نامہ و کنگ رسیدہ در برسات چہاونی نمود و وکلای اوی پیش گورز
حاضر بودہ اٹھارہ خلد مندریش می نمودند گورز با وجود این چنین اٹھارہ کلان جنبا طرا کار فرماستہ
افواج الفکی را مقابل افواج حربیہ کنگ و رختہ بای کویستان کہ راہ در آمدہ اند در مملکت بھاو
عظیم ابلت بر سرحد و ملک خود کت بند و ما مور بز رحمت و صورت در ایستہ پیش گذارتن با گردانند
ذکر بجلی از احوال جہانک و مور و شب بند رنج و غالب آنش بر محمد علی خان صید در ارکاس **نقطہ**
جہانک اتوال دنی جہا و در ملازم سکرا جہا و فرانسہ کین بود و در کوزی آن جہا و از فریبہ ناکلی
کہ صاحب دہ با پز دہ پیادہ می شد بتدریج بجمعہ اری و صوبہ اری و کبکدانی کہ مدارج کوزی سکرا جہا
کلاہ پوستن است شرقی نمود اما لقب ناکلی با نام او مشہور ماند بعد از آن ملازم راجہ بانی دہن بودہ
نامی و رفتہ اری ہم رسانید و آہستہ آہستہ ملند او ازہ کت آنک ملازم راجہ بلبار شد بوجہ چندی جوان
راجہ نو کور را اعلانہ کت و خود دیوان راجہ گردیدہ راتق و فائق بہات بلیدار کردید و راجہ بلبار
زندہ و بر جہای او گذارست و در بعض اوقات او را مثل تبرکات بر آوردہ تعظیم و توقیر اومی نمود
بعد از جہانک بر بلبار ظاہر اکیبار نظام علی خان خلف آصف جاہ نظام الملک حکام دہن

با محمد علی خان

با محمد علی خان و افغانی منار غنی رو بداده بخاریه انجامید حیدر ناک و ران خبک بملک و اعانت نظام علیخان
 آمد و در آن خبک افغان غالب آمده نظام علیخان را شکست دادند نظام علیخان بمقتضای جهالت
 پنجواست که خود را بکشتن دهد و از میدان بترکد و وحید ملوک از دور رسیده بچهره مصنف فیما نظام علیخان
 را بر کرد انبده در انوقت نظام علیخان وحده گرفت که سن بشرطی بر می گردم که تو به صورت تدارک در روز
 غامی او قبول نمود و بعد بر رفتن نظام علیخان بقاصد چند روز بخان کرد انبده تقابل افغان کردید و محمد را
 از روی صلاح وقت با خطا شتم و بخت سکت خورده بطرف ملک خود رفت و افغانیه در تقابل
 رفته داخل ملک او شدند و هر جا که رسیدند قلع و معرکه او را خنکیده منتشر کرد انبده تپانه های خود کشته
 پیشتر می رفتند ازین سبب مکتبی در قطع طریق میسر و او بحاله خود را بقلمو ستم کرده رسانده زو انبده رسا
 را در انجا کشت و ز او راه چند روز با خود گرفته بایلغار خود را بر سر افغانی بخیره رسانده سکتی
 عظیم بقوم افغانی داد چون بقیه آن جماعت خود را جمع و منتظم نموده باز بر اسیبه محاربه پیش آمدند از نظر ان
 غائب و منفقو الاثر کشته بیگ ناکاه خود را بقلمو مندراج که از فوج خالی واصحاب و ارباب انجا بخیره
 محض بودند رسانند و معان مذکور را فرودگرفت و جب کلان و ارباب حل و عقد انجا ناچار بایاب
 مها رفتند که ده بملقات او رفتند و عهد و پیمانی در میان آمده بمصالحه انجامید بعد از آن
 بملک خود رفته در افراتیل اسباب ملک گیری و ارباب سن افواج اشتغال نمود چون ماتی
 کدکست با او و مرهه منار غنی روداد و از دست مرهه در میدان شکست فاشی خورد و بملکت
 خود برگشت و خود را باز درست کرد و مرهه از اقدار او سرسیده و با نظام علیخان منفق
 در عهد انتراج ملکش نمود چند هزار سوار نظام علیخان بسرد که عالی خان و هونسا و بکست پنج هزار سوار

مرتب باین کار ما موگشته بکند و در آمدند حیدر نایک جنگ نکور از وسیع مقدور خود برین دیده ما
نیکان با فوج هر قوم معیاره کرد کاجی بی تفاوت چند میل راه می گذرانید و کاهی موجال و سنگر بسته
و توپها بر دوشش حیدر در میان آن مقام نداشت و افواج مخالف را مجال نداشت بران
حصار نبود در صلاح درستی دیده زرد و آفرینیده و نظام علی خان و سرش لشکر داده این بلاد را سر
خود دور کرد ایندوده هم ایصال باین آرام بوده سفر او و ایلچیان را نیز در کم خان زند فرمان
ایران مع تحف و هدایای بسیار و مبالغه حظه رسیده چند هزار سوار بخند و لایبی مع سرداران ایلی
طلب داشت و با فرانسین خزیره مورث راجی و اخلاصی پیدا کرده بوساطت آنها با عظمای
ولایت فرانسیس هم رسالت و ارسال تحف و هدایا بجهت آورد و درین جا نیز چند هزار
سوار کب و لایبی و هندی و لکنت همقاد نیز بر پیاده بر فندانیا بنده و حق حقیق موجب
باداد حرب قرنگ و ماحور در پهنون جنگ درست نموده و هفت صد ضرب توپ بر رویه در آن
انفکس و فزانش تیار کرده در کباب گرفت و ملک سه چهار کرور رویه از بلیار و محاکم مرسته
مسخر کرده بقبض و تصرف در آورد چون او را از طرف مرسته که بعضی ملک آنها مسخر کرده -
ایلیان بنود در نیوقت که با لکس به را با مرسته محاربه روی داد بمرسته بیجام فرستاد که اگر
بانا مصالحه دارند و لغرض ممالک مسخره لغو نمایند ما هم باید ادوا عانت حاضریم مرسته رفاقت
چنین مقتدری در بچو وقت از نعمتنامه ستوده قبول مصالحه دایمی بکلی از دست و شرط نمودند
اول اینکه نزد آمده شرنیک و رفیق جنگ باشند و اگر این صورت متعذر باشد بصوبه ارجا
رفته ایلیار مسخر و جواهر لکس به را که در ایلیانند مستاصل نماید حیدر نایک شوق ثانی قبول نمود

دویم اخلاص و ایلیان

دویم اخلدص و اتحاد با مرسته روزه در او اوسط سال بگذرد و هر یکصد و نود و چهار سوره با سال بی پایان
 و افواج بحر مواج قاصد صوبه ارمات کشته چون نفاصل صاحب و پنجاه گروه از آبادی مندرج رسید بکار فوجی
 را مع پس خود با بیغافر رسانده آبادی مندرج و مسکن محمد علی خان صوبه از انجار با سبب یکدیگر یافت
 متصرف گردید و با مردم شهر توفیق و تقوی کرده باغات و عمارات لکلیه را خراب و کشتی را که در اینجا یافت
 مقصدت نماید جنرال منور که بپستیر حکم شجاع الدوله در کلبه زنده بود از قلع مندرج با ستاره ضرب توپ و دو
 پلش تلنگار باره جنگ بر آمد جنرال ناک در الوقت پس بر خود نگاهت که از انجا بر توپ است افواج لکلی را در
 میدان کشد و خود را با او نزدیک سازد پس حرب الامور بجا آورد و جنرال منور یک پلش را مع کپتان و دو نفر
 توپ و سر انجام آن زمان داد که در وقت کرده بپستیر از جمع فوج مبرفته باشند و خود مع کل افواج عقب می آمد
 چون ده دوازده گروه از قلع دور تر رفت پس جنرال ناک حسب الحکم بدربار پلش که بپستیر مبرفت در او جنگ
 کپتان پلش محبت مقابل پس افرون دیده که چه توپ اندازی و جنرال منور نمود تا بجمل اطلاع داده است
 که جنرال چهار پلش را که از انجا دو پلش گوره و دو پلش تلنگار بود در ناک فرستاد جنرال ناک هم داد و خود در افواج
 دیگر بعد پس فرستاده جنگ در پوست فوج لکلی علیه دشمن دیده الحاق خود جنرال اصلاح منور در جنگ کپتان
 عطف عنان نمود افواج جنرال ناک از هر طرف که فوجی یافت حملات می نمود و ضرب گولهای توپ
 و قنباره و بان آتش در شمال و عمار افواج لکلی زده و مرصه بر آنها تانک ساخته بود که ما کپتان گولهای
 توپ در رضا دین باروت افواج لکلی خورده آتش در آنها گرفت و جمیع باروت خانه خورده
 خلق کثیر را با خود دیده سرمانه فوج مطلقا باقی نماند افواج جنرال ناک آنها را در میان گرفته عطف شمع سرد
 ساخت پس چهار کپتی که جنرال منور رسانید اگر چه از سبب جنرال پناست استبعاد داد اما میگویند

که او در حال خوف و بیم بسبب باد اول و بنام در آن بیابان بی پایان برده اول صبح بر سبب جلد کام سوار شده تا دخول
قلعه مندرج جایی در راه مقام و آرام کرده فوج منزه عقاب او بجایابی داخل قلعه گردید که حیدر خانک در پی
فوج که خیمه رسیده شهر را بناچار خود آورد و قلعه مندرج در دست انقلب محو نامانده گویند در چند روز دیگر قلعه
محمد علیخان صوبه را رکعت و قلعه دیگری که از جماعه فرانسید است انقباسان دین تازی منتره شده در آن
بود مفتوح و سخر افواج حیدر گشت و اسحاق پین هم که مسکن انقلب بود در میان انقباسان و تلتقا
آنجا که ملازم انقباسان بودند منار گشت رویداده انقباسان که کمتر بودند یعنی قتل و بعضی اسیر شدند
خود کرده بدست حیدر خانک افتادند و مکان مذکور هم برای باو مفتوح شد و مفتوح گشت در چندین
جنرال مرز و دیار مذکور جنرال کوثر بک با افواج حیدر و کشتن با من هر دو جنرال مرز و دیار حفظ
جنرال مرز و دیار این اسم میدان بر گشت مطعون دوست و دشمن از دیده نهایت شرمساری سپید و این جنرال
تا که بقلعه ترسیده آنش اتفاق همان روز شد و منتره فرانسید حسب بختان التباب در دست بلکه
کار از منار گشت در مقام گذشته بخت تفنگ سپید و باطله دارند در باغی با تفنگی هم در چندین روز
محموظ مانده و منتره فرانسید من گشت و در هر چند روز می یافت درین موقع جنرال کوثر که در پیش فوج بود
از طرف لکنو منتره و گردید از طرف بردوان برگشته آمده واسطی اصلاح و تقفیه با این گونر و منتره فرانسید
گشته در کولس خانه ریش آوردند در آن اوان حیدر گشت فوج انقباسی که در جن جنرال منتره و جنرال آن جنرال کاژ
و محاصره نمودن قلعه بسی را که از قلع مشهوره مرینه است بلکه رسد گونر و جمیع را با انقباسی را انقباس
مفروض عارض گردید و در فکر تحصیل زر و افزو آراستن لشکر و جنرال کوثر را مکلف رفتن بمندرج شدند
و از انقباسان مال در هر یک بر او رو به قرض سودی گرفتند جنرال کوثر با سه چهارم پیش میهای سفر

مندراج کرده

مندرج کرده در او اسطمانه مبارک نقال سال نود و چهارم از ما نود و او در جمعی سواری چهارم روانه مندرج
 شد و جنرال منور بود و نیز نام ماس در سبدن بعلو مندرج ملاح جنش دیده و فنی بی خبر بر فوج حیدرناک که متعلق
 نزل نموده ابادی خراج قلمو را بقایوی خود آورده است بر نوزدناشید کاری با بصورت از پیش مرد در ای
 حیدر اباد پلشن گران بیل روزی اول صبح مریون فرساده چون حیدرناک از روضه خراب این فرقه آگاه نمودم
 جفاکش و پوشش بار و از فوج خود حیدر آورده ملازمان رکاب را خافل نمی گذارد فوج او هم بار بود جنگ
 در گرفت و از هر سو فوج متوجه حسب الامر مباداد و اعانت در رسیدند و پلشن محصور شده در رفتن
 نتوانست و در آن میدان پارس ناموس و مردی داشته به عالم آخرت شناخت و فوج حیدرناک
 با فوج و نظرها خصاص یافت جنرال منور بود حیدر روز خبر تعین شدن جنرال کوکوت بعد مندرج سینه چنان
 و ابروی خود ترسید که مباد در اینجا رسیده با او چه کند بنا بر این باز فوج خود را آنچه در اینجا بود فراخ آورده
 قلیلی را باستحفاظ ابواب قلعه و خزان کدر داشته باقی همه را همراه خود گرفت و با توپ و تفنگاره و کتک
 بر آنه لاین طرف پس حیدرناک با فوجی که دست بمقابلش رفت و جنگ عظیمی روی داد و باز حکم
 کارکنان تقدیر پس حیدرناک منظر و منظور و جنرال منور و مخدول و مقهور مع بقیته السیف از
 میدان کارزار برگشته داخل قلعه مندرج شد آنچه سینه شد مرموم میگردد که حیدرناک
 جنگیدن با قلعه مناسب نمیدانست و میگفت که فوج را برای سه چهار هزار که این را ایقان بگفتن
 نتوان داد اگر حق تعالی ملک را مباداد و انکاسیان مغلوب شدند ما چند درین قلعه خواهند بود از
 معتمدان سموع شده که هیچ سینه که جنرال کوکوت با فوج همی و مندرجی و ساز و سر انجام نمود
 از قلعه مندرج بر آمده با فوج حیدرناک مصاف داد و بدستور جنرال منور و کاری از پیش

نیز در مخدول و مشکوب قلعو مذکور معاودت نمود و افواج حیدرآباد بقلعه و استنفال خارج حصار
تمام صوره ارکات را فایض و متصرف گشت در بعضی اوقات روانی کسب سراسر بمیدان و محل احوال
میشد ای نکته و قایل افواج الفلک به طرف کو به رفته بود افواج الفلک کسب کردن کلبان با افسار
باجانت رانای کو به رفته بود چند روز در آنجا بوده مردم خود برای اطمینان در قلعو اوتاب بنده در فکر
اشتراک بعضی از افواج و نکته که فی الحقیقت در سوابق ایام از رانای مذکور بود و انصافه استحقاق احوال
هر جایی و مکان از رانای مذکور در آنجا ظاهر شده که از جمله جاهای ایامی که قلعو کو ایستاد که چند تنی قبل
ازین سلاطین بایبری بقهر و غلبه در تصرف خود داشته اند از آن ایام منسوب به پادشاهان و مشهور به
پادشاهی است چون سلطنت ضعیف و مرده قوی که در قلعو از آن از بی خبری ارکان سلطنت
و نظم مرده زری معتدبه در بعضی قلعو گرفته قلعو را بر سر نه گذاشته اند از آن وقت در تصرف مرده
است و این معامله در عهد احمد شاه به محمد شاه بایبری رویداد چون راجه کو به بنام قرب جو را که در کلبان
و کو به فاعله بنده کرده است از جمیع سبب و فرار از اطراف و جو آن کس که یعنی اطلاع در است و شب در آن
راهی بر کو به مخفی از دشمنان و دیوار حصار همان طرف پستی بسیار است بطرف دیگر است مدارج منگوره را در آن
فوج الفلک ظاهر و چند کس را که از آن راه در قضیت در رشته حاضر کرد سلا فوج الفلک زیننه با سبب
آن دیوار کمال احتیاط داشته و با شتبار طرف دیگر از کو به نهفت نمود چون بقاصد پنج سلسله کوهی
سکرتش رسید اول سبب سکرت را بجای گذاشته فوج را جریده باز زیننه های آراسته همراه بر دو آخر شب
قریب به طرف دیوار حصار رسیده و غفلت مستحقان بالادی حصار برانگه حارسان را نیز بر سر
آتش بار رفت میگویند قلعو در مرده از غرض غیظ و غمرت با خوف باز خورگت اول بنامی تحت خود را

ساعت در این قلعو

سخت و در این بین هم مسموم شد که رئیس رسان قدیم پادشاهی از مرسته بنام جردم نقیای عدله
 با او باطن را چندان می نمود و در ظاهر در کار کرده اندرون قلمو بود بدلا لالت و امانت او در اختیار
 صورت گرفت علی ای حال قلمو در قبضه تصرف اختیار لکلیه در آمد و مسموم شد که بهای سبب سبب است
 تا جب اختار صوبه با لوه و او جین و قلمو کوالیا بود در برسات که او آخر سال نمود و چهارم از زمانه دوزخ
 هجری و شسی بود بعد رفتن جنرال کاو و بطرف بندر صورت در صوبه بر کوره آمده موسم برنگال در اینجا
 گذرانیده بعد انقضای برسات تحقیق اطلاع یافت که بمقار جنرال کاو و قلمو بسبی را محاصره درشت
 رفته یا تدارک کوالیا و از فرود رفتن آنس نکار در ضرب جو را له لبال و کالچی کوره و انا و هر کور جنرال
 داشته درین طرفها با افواج لکلیه متوجه کوبه و با کز نیل ملک که از راه کوهستان قاصد ملک مالوه
 و او جین درین برسات گشته بود مستعد ستیزه و آویز گشت بود ازین بوضوح پیوست که در این
 انکلیسی بنا بر کثرت اخراجات و صدقات فحظ و قلمت غلات عاجز آمده و در از انای کوبه آثار
 اتفاق مشاهده نموده دست از امانت او برداشته قلمو کوبه و کوالیا را اختیار او گذرانیده در آنجا
 مصالحه با مرسته نمودند و مصالحی سبب بهای منقتم ستم فرقه عثمان حرب از این بنا بر کشیده و سر در رو
 افواج لکلیسی برگشته در کان پور و طرف کوره آمده بر سر حدود الیه لبال جهانبانی نموده بنا بر امید مصالحه
 با محمود و موافقتی که طرفین را منظور بود ترک جنگ کرده انتظار انصال در شدند تا بهار رسیدیم
 به در از انای کوبه که او با جانان لکلیه به قلمو کوالیا را از دست مرسته مستخلص ساخته قاصد
 از شرانج لکنر خاک مسخره آنها بود بجان رنجیده در فکر استیصال رانا افغانه و در یافتن رانا راج ملک
 و از شرانج قلع او مستعد و سر کرم ماند تا اینکه جمیع ملک رانا و قلع متینه او از دست رانا منتزع

کشته غیر از قتل کوه و کوه البر در دست رانانانده و افواج مهارجه سینه سپاه در این بر دو قطعه راهم
مخاطره نموده عرصه بر رانانانک ساخته بود و راه چریک کوز میزد انبار کس که با کوز میزد در خند و در خفا محو کرده آخر
مغلوب افواج الفلکی و مقهور گردیدند نیز در حمایت سینده سپاه بود محققانند که وقت رفتن خبر کوه کوز
سپاه در راه او محمود چنین بود که فوج دیگر از طرف کنگ و جگر نایب و انجام و سیف کول کوز میزد بسیار کس بر در
عمده و از رانانان منهد سبن و قتل در کنگ کشته است بنا بر عیب و وفات جنرال موصوف بر آه خشکی کوه کوز
چون بر سات انفضای یافت کوز میزد در اراده فرستادن افواج نفیج داد و یکی از اصحاب انقباض یافته بلخ
سه کله روید نقد و تحف و هدایای دیگر مع و یکس جنای نیر که هوجی کوس لار کس و در کنگ بود
حسب الامور کوز میزد در وثیقه متفقین محمود همراه گرفته برای استیذان ارسال فوج ازین راه در سترج
جنای کوز در قبول امتناع این مسکول بیشتر رفت او لطف و لبق ظاهری نموده هدایای مسله
گرفت و انفضال جواب و مطالب بر امر میزد در نایب و ملان در الملک خود بود که دست میگویند که
و یکس بنا کوز رسیده عرض معانموده و جواب چنین داده که قول و قرار این جاست بنا بر بد سلوکی که حکام
بمقاله و اولاد شجاع الدوله نموده اند از غایت اشتها لبق اعتماد نمانده و قطع نظر از ان مانع
مرضی سرداران عمده و کتیم خصوص در صلح و جنگ و در باره راه دادن با فوج ایشان از حد و خود
اختیارند از هم و حسب الامور سرداران و کتین سرداران ایشان ملکه مامور با فروض نایب و جنرال و فعال در
نظم و در بمقاله و عظیمه لبالیم بیبانه محمود سابقه ازین اراده تقاضا در زبدم معین قدر که با با و بی مناعت
نزد هم بیست شنبه کس که کوز میزد در بعد اصغای ازین معنی بنجام فرستاد که شما از سب تو با ما معاشه
دارد چه مانع نیست که رفاقت ما هم الحال اختیار نمائید و سب کله که در پیرو خراج ماه میاه سیوای بر حومه

نورده باقی

مقرر و سلیق گرفته رهن فوج ما که بدین می رود باشد جنبای و پدرش قبول نموده جواب دادند که چه نفاق
 بیشتر طاری کند از نقابای چوید تا که تو بر نصیب بگذر و همه بر شما لازم الود است بایدهم و آینه نشان هم جانی
 نماند که ما وجهه نور ماه ماه از و گرفته در رفاقت شما با ششم گورنر سواد این استعدادهار الکلیف مال
 بطاق دانسته و زین لکمه با بوی نفاق رستش تمام فرموده قبول نکرد و رفتن از نواب پیار بسین
 جهت در توفیق افتاده افواج الفکلی حیا از سانی بر خود و خود و رخنه های راه و آردن افواج هر چه
 در قلم و بنگاله و عظیم آباد بود همان طور ماند و افواج جنبای هم بر سر خود و خود و در رنگ نسبته ظریف در کین
 بگذر و منتظر وقت و فرصت بودند که ازین بوضوح انجامید که مرثه تا که پور این لکمه در اسرما به حصول معتمد
 گردانیده بود نقش نقابای زر جو به تمام و کمال مع فکر خائیف سیر آن تر تا و جا که بود کله دی از نواب عدوت
 دیرینه که با سر در این بر این پونا و خبره از سانی در استند جنبای بر جانسته نزد پدر خود رفت و کزین
 پیار بسین با فوج شایسته از راه انجام نهفت نموده بقلعه مندرراج رسیده با اتفاق جنرال کوٹ مکر معتمد
 با حیدر نایک داد اما کاری از پیش رفت و حیدر نایک با استقلال و اقتدار در صوبه ارکات مسلط ماند
 اما قلع مندرراج بیت از آن آمده و یکبار نواب پیار بسین سوادری همان فاصدی الفکله آمده زرنای بسیار که کورتر
 سوادری از قوام خود بفرموده و خوشی آنها کرده بود و مندرراج بر دو مشهور است که در اینجا گرانگی و جمیع ما محتاج
 بسیار بود اما معتمد الکلیف با استقلال که در آن روز رسد سانی گورنر سوادری باید اینها نموده که درین
 عرصه سال گذشت قلع مندرراج را از دست خود رفتن نداده و صفاد که بعضی از اخبار کین و نهفت نمودن
 گورنر سوادری در فکله سمیت معتمد نواب اعظم رض غیر معلوم جنرال کاؤ دیو در بعد فوج فکلی
 که از قلع فکله منته مرثه است بقصد خیر نونا چند سوادری آن مرثه چار و جا با اقتدار که سیر بود و چند تنی

که از پونا اتصال بریابی شود دست استقبال خیر نموده بکفایتی و آویز گرم نموده بوی خوشی
متواتر روزی از طیفین کونکس بسیار بوجه اظهار رسیده بگفته شدن بی شمار مردم کسکت جاش
بر کسکت خیر کور افتاد جزل مع بقیه السیف که زیاده بر دهنه رگس نبودند برب در بای شور
بدون اسباب و توپ خانه رسیده خود را بر چهار کسکت و بعلقه منعی رفته منظر صلاح وقت و
فرصت نسبت و بعضی میگویند که در بندر صورت رفته و علم خندان و کورتره شتاب بهادر در زمان
انتظام ممالک بکفایت و عظیم آباد و مخزنه که در بند تفرق در است ایام و موجب شده صلاح در آن دیده که
بانواب نجف خان و بادکش و دیگر کسی که بیاقت در است باشد بار بار سفر او و مکاتبت
از میرش و واداد بهر ساینده با خود کرده سازد و از مالداران نالایق که در مصارف بفایده
زرغای خطیر را بکفایت خرج می نمایند مبلغی از آن برای مصارف لایبی حروب که درین ایام
در پیش دارد بتدبیر مناسب بدست آرد تا بساد افواج دهن مخلص خود در وطن خویش دیده بهمت فتنه
فاد درین بلا شوند و نواب نجف خان که از سوال وجوهی سابقه اندیشه مند این جهاد است با دینان
نگردد و شایسته بگره هم داشته باشد چه بر ضمایر این جهاد خصوص کورنیه باد که سینه و صدوق را زنا
اطلاع یافتن از جهات متعدد است بنا بر مقتضات مذکوره در راه حسب التامک هزار و یکصد و نود و پنج سوری
از طلک کور نموده و اکثر صحاب رای و تمیزه مثل استر اندر سن و دیگران از جهات خود بر فاقه
پسیده و علی ابراهیم خان را نیز از زمره بنیاد که در مرشد آباد بخانه خود از حدی منزوی بود بهر همی خود
برگزید و با مال شایسته و تحلیک حساب شدتی همراه در است در او ایلات شعیان و عظیم آباد رسیده معارض
پیشتر کرده و بکسب کورنیه بار رسیده قصد کنند است که جلد را بخاک رسیده آنچه کورنیه

نظم و ادب در این روز

و در قضیت بر آه آن زمین بهم رسید شخصی از آن همه مردم با عیانت زنی از سلاطین آن نرفته و در حصار
تبار کرده و بسوی بسیار آن دیگر را بر آه گرفته در آنجا رسید و مکتب بسیار نموده و فخص مبلغ اجرت
چند کسی از سکنه آنجا هم رسانید و با آنها زمینش را خرد و مکتب نموده فی الجمله با ما و اشارت
اندر آن زبان آنها را شنیدیم و آنها را بحسن ملک از خود گردانیده چند میل در اطراف
ساحل آن کور با اتفاق آنها گردید و احوال و ارتفاع و انحطاط و بعد و قرب در جانبی طرف
آن دریافتند آنکس نقش آنجا و راه عبور و ورود و باها و ایابا و رفیقته ضبط نموده معاودت کرد
و سال دیگر با چند صیانه بر از اسباب جنگ و اقامت رفیقته با معدودی از رؤسا اقامت
گردیدند و هر سه تهرسته فرق دیگر هم غیر یافته در اطراف آن رسیده اقامت کردند و بعد از آن
مردم آنجا را چون حیوان چار با دیده الفلبیان را رازده توطئه در آنجا بهم رسید طرح عمارت
اندازه معموره عظیم ساختند و بود و با شش خود و تولد و تناسل و تهریت اطفال در جهان
مکان مقرر نموده مکتب و محابد و برای هر امور بطور ولایت عمارت عظیم ساخته از طرف
بولایت الفلبان توطئه در برینه خود موقوف نمودند تا در اطاحت بهلشاه و ارکان دولت
دار السلطنت لندن می بودند فقط ^{مام}
دو تن و زنی از خیرش استبرکت ^{مام} بمقتضای آنجا نموده راجع الی این است که موضع
برگشته بود و خلق نیز تقاضای موضع دهنوت کرده بود و صلح کرده بمکان آرام جان مرفعی مگر در جانب
جوهی بر سر راه رفته و در آنجا با سلسله خاطر خیری جمع کرده و در آنجا مکتب و توطئه و در آنجا
سلسله هم بر امع الدولت است که چون صلح موقوفی باه در سلسله صلح موقوفی در نظام و نظامی است

KIP LA B. WOOD G.P. LIBRARY
Page No. 3838 (15 Series)
Date 19-7-1955
Section Manuscript.